ادبیات فارسی ۸

ابوالقاسمی، محسن
دستور تاریخی زبان فارسی / محسن ابوالقاسمی . — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۵.
ده، ۴۲۵ ص. —(سازمان مطالعه و ...؛ ۱۹۴ : ادبیات فارسی؛ ۸)
پشت جلد به انگلیسی:
A Historical Grammar of The Persian Language.
واژه‌نامه:
کتابنامه: ص. [۴۲۱] - ۴۲۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. فارسی - تاریخ. ۲. زبانهای ایرانی - ریشه‌شناسی. ۳. فارسی - دستور.
الف. فروست. ب. عنوان.
د ۱۸۱ الف ۰۰۰۹/۴۰ فا ۴
PIR ۲۶۵۵ ۵ د ۲ الف



دستور تاریخی زبان فارسی

دکتر محسن ابوالقاسمی

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
چاپ اول: بهار ۱۳۷۵
تعداد: ۵۰۰۰
حروفچینی، صفحه‌آرایی و لیتوگرافی: سمت
چاپ: مهر (قم)

فهرست مطالب

فصل سوم: صفت

فصل چهارم: عدد

فصل پنجم: ضمیر

فصل ششم: فعل

فصل هفتم: قید

فصل هشتم: حرف اضافه

فصل نهم: حرف ربط

فصل دهم: اصوات

فصل یازدهم: واژه‌سازی

فصل دوازدهم: جمله

پیشگفتار

کتاب حاضر، *دستور تاریخی زبان فارسی*، در واقع جلد دوم *تاریخ زبان فارسی* از نگارنده است. کسی می‌تواند از این کتاب استفاده کند که آن کتاب را خوانده و یامطالب آن را از نوشته‌های دیگر ـ که دربارهٔ تاریخ زبان فارسی نوشته شده است ـ آموخته باشد.

در این کتاب زبان فارسی در هر یک از دوره‌های سه گانهٔ فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی دری توصیف شده و رابطهٔ هر دوره با دورهٔ پیش از خود، در دوازده فصل شرح داده شده است.

فصل اول «دستگاه صوتی»، دوم «اسم»، سوم «صفت»، چهارم «عدد»، پنجم «ضمیر»، ششم «فعل»، هفتم «قید»، هشتم «حرف اضافه»، نهم «حرف ربط»، دهم «اصوات»، یازدهم «واژه‌سازی»، دوازدهم «جمله».

چون از فارسی باستان ـ که فارسی دری بازماندهٔ آن است ـ آثار اندکی به جای مانده، قواعد زبان اوستایی هم ذکر شده است.

در این کتاب، قصد از «ایرانی باستان»، زبانی است که اوستایی و فارسی باستان از آن منشعب شده‌اند. از ایرانی باستان اثری به جای نمانده است و محققان آن را به کمک اوستایی و فارسی باستان و زبان سنسکریت بازسازی کرده‌اند؛ بنابراین، قواعدی که زیر عنوان «ایرانی باستان» ذکر می‌شود، آنهایی است که میان اوستایی و فارسی باستان مشترک است.

قصد از «ایرانی میانهٔ غربی» در این کتاب، پهلوی اشکانی و فارسی میانه است؛ بنابراین قاعده‌هایی که زیر عنوان «ایرانی میانهٔ غربی» ذکر می‌شود، میان پهلوی اشکانی و فارسی میانه مشترک است.

واژه‌های فارسی میانهٔ زردشتی به شیوهٔ مکنزی آوانویسی شده‌اند. بارتلمه و به پیروی از او مکنزی «e» و «o» را از واجهای ایرانی میانهٔ غربی دانسته‌اند. در این کتاب

به جای آنها «i» و «u» آورده شده است. در این مورد، و در مورد روشهای مختلف آوانویسی فارسی میانهٔ زردشتی، به کتاب *تاریخ زبان فارسی* از نگارنده مراجعه شود.

در پایان وظیفهٔ خود می‌دانم از آقای دکتر غلامحسین غلامحسین‌زاده، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس که این کتاب را پیش از چاپ خواندند و تذکرات سودمندی دادند، سپاسگزاری کنم.

محسن ابوالقاسمی

فصل اول

دستگاه صوتی

۱. دستگاه صوتی ایرانی باستان

۱) مصوتهای ایرانی باستان

ساده		مرکب	
کوتاه	بلند	کوتاه	بلند
a	ā	ai	āi
i	ī	au	āu
u	ū		

مصوتهای فارسی باستان همان مصوتهای ایرانی باستانند؛ علاوه بر مصوتهای ایرانی باستان،اوستایی مصوتهای دیگری هم دارد که واج گونه‌های مصوتهای دیگرند و عبارتند از:

ə ، ə̄ ، o ، ō ، ą ، å

در اوستایی، ai ایرانی باستان به صورتهای aē ، ōi و au ایرانی باستان به صورتهای ao و ə̄u آمده است.

۲) گردش مصوتها. در ایرانی باستان هر یک از ریشه‌ها و ماده‌ها و پیشوندها و پسوندها و اجزای صرفی ممکن است به سه صورت بیایند:

۱. صورت ضعیف و آن صورتی است که a ندارد؛

۲. صورت افزوده و آن صورتی است که a دارد؛

۳. صورت بالانده و آن صورتی است که ā دارد؛ مانند:

ضعیف	افزوده	بالانده
bṛ	bar	bār

به جانشین شدن ā به جای a و یا حذف a در ریشه‌ها و ماده‌ها و پیشوندها و پسوندها و اجزای صرفی، گردش مصوتی می‌گویند.

گردش مصوتی به منظورهای خاصی انجام می‌پذیرد: مثلاً از صورت ضعیف ریشه، صفت مفعولی گذشته و صفت فاعلی گذشته و از صورت بالاندهٔ ریشه، فعل واداری ساخته می‌شود.

۳) نیم‌مصوتهای ایرانی باستان

w/v ، y ، ṛ

ṛ ایرانی باستان در اوستایی به صورت ərə نشان داده می‌شود.

٤) صامتهای ایرانی باستان

p		t			k	
b		d			g	
				č		
				ǰ		
f	θ		s	š	x	h
(w)	(δ)		z	(ž)	(γ)	
m		n			(ŋ)	
		r				
v				y		

صامتهای داخل ( ) تنها در اوستایی آمده‌اند. صامتهای w ، δ، γ در اوستایی جدید، در میان دو آوایی جانشین b ، d ، g ایرانی باستانند. ظاهراً b ، d ، g ایرانی باستان در میان دو آوایی، در فارسی باستان هم w ، δ، γ تلفظ می‌شده‌اند. صامت ž اوستایی جانشین š است پیش از یک صامت‌آوایی. صامت v که w

است، در فارسی باستان به صورت w نوشته می‌شود.

علاوه بر صامتهای فوق، اوستایی صامتهای x^v و t̰ و ń و h́ را هم دارد. x^v صامت مستقلی است و جانشین hw ایرانی باستان است. t̰ و ń و h́ به ترتیب واج گونه‌های t و n و h هستند. ń خود واج گونهٔ n است.

فارسی باستان علاوه بر صامتهای ایرانی باستان صامتهای ç و l را هم دارد. ç جانشین θr ایرانی باستان است و l در کلمات دخیل آمده است. صامت z در فارسی باستان، در لغات دخیل آمده است. z ایرانی باستان، در فارسی باستان به d بدل شده است.

۵) تکیه. ظاهراً تکیه در ایرانی باستان تکیهٔ موسیقایی بوده که در اوستایی گاهانی باقی مانده، اما در اوستایی جدید و فارسی باستان تکیهٔ موسیقایی ایرانی باستان به تکیهٔ شدت بدل شده است.

۲. دستگاه صوتی ایرانی میانهٔ غربی

۶) مصوتهای ایرانی میانهٔ غربی

کوتاه	بلند
a	ā
i	ī
u	ū
—	ē
—	ō

مصوتهای پایانی ایرانی باستان در ایرانی میانهٔ غربی حذف شده‌اند:

اوستایی	—	ǰani-	tanū-
فارسی باستان	mana	—	tanū-
فارسی میانهٔ زردشتی	man	zan	tan
فارسی دری	من	زن	تن

مصوتهای ū̆ و ī̆ و ā̆ ایرانی میانهٔ غربی بازماندهٔ مصوتهای ū̆ و ī̆ و ā̆ ایرانی باستانند:

فارسی باستان	kāma -	dūra -	puça -	maθišta -
فارسی میانه	kām	dūr	pus	mahist
فارسی دری	کام	دور	پُس	مهست

ē و ō ایرانی میانهٔ غربی، بازماندهٔ ai و au ایرانی باستانند. āi و āu ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند:

فارسی باستان	kaufa -	naiba -
فارسی میانه	kōf	nēw
فارسی دری	کوه	نیو

۷) خلاصهٔ رابطهٔ مصوتهای ایرانی باستان با مصوتهای ایرانی میانهٔ غربی

پهلوی اشکانی ترفانی	ایرانی باستان	فارسی میانه
ā̆	ā̆	ā̆
ī̆	ī̆	ī̆
ū̆	ū̆	ū̆
ē	ai	ē
ō	au	ō
.	āi	.
.	āu	.

۸) گردش مصوتها. در ایرانی میانهٔ غربی مصوتها گردش نمی‌کنند؛ اما اثر گردش مصوتهای ایرانی باستان را در فعلهای زیر که یکی با داشتن a ایرانی باستان، لازم و دیگری با داشتن ā ایرانی باستان، متعدی است، می‌بینیم.

	فارسی دری	فارسی میانهٔ زردشتی
لازم	نشستن	nišastan
متعدی	نشاستن	nišāstan
لازم	تفتن	taftan
متعدی	تافتن	tāftan
لازم	دویدن	taxtan
متعدی	دواندن	tāxtan

۹) نیم‌مصوتهای ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند. r̥ ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی پس از صامتهای لبی به ur و در غیر آن صورت به ir بدل شده است:

اوستایی	mərəta-	pərəna-	kərəta-	zərəd-
فارسی باستان	mr̥ta	—	kr̥ta-	*dr̥d-
پهلوی اشکانی ترفانی	murd	purr	kird	zirδ
فارسی میانهٔ ترفانی	murd	purr	kird	dil←*dird
فارسی دری	مرد	پُرّ	کرد	دل

۱۰) صامتهای ایرانی میانهٔ غربی

p	t		k	
b	d		g	
		č		
		ǰ		
f	s	š	x	h
	z	(ž)	(γ)	
m	n			
w	rl	y		

صامتهای γ و ž، خاص پهلوی اشکانی ترفانی‌اند. صامتهای γ و ž در فارسی میانه، در لغات دخیل آمده‌اند.

در فارسی میانه، علاوه بر صامتهای فوق، صامت x^vـ که به صورتهای xw، x^u هم نوشته می‌شود ـ وجود دارد. x^v بازماندهٔ x^v اوستایی است. به جای x^v اوستایی در پهلوی اشکانی wx آمده که ظاهراً ux تلفظ می‌شده است.

صامت p ایرانی باستان که پس از یک آوایی قرار داشته، در ایرانی میانهٔ غربی به b بدل شده، در غیر آن صورت باقی مانده است:

اوستایی	pərəna-	parəna-	āp-	aspa-
فارسی باستان	—	—	āpi-	—
پهلوی اشکانی ترفانی	purr	—	āb	—
فارسی میانهٔ زردشتی	purr	parr	āb	asp
فارسی دری	پُرّ	پَرّ	آب	اسب

صامت b آغازی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده و پس از یک مصوت به w بدل شده است:

اوستایی	—	brātar-	—
فارسی باستان	bandaka-	brātar-	naiba-
پهلوی اشکانی ترفانی	bandag	brādar	—
فارسی میانهٔ زردشتی	bandag	brādar	nēw
فارسی دری	بنده	برادر	نیو

صامت t ایرانی باستان که پس از یک آوایی قرار داشته، در ایرانی میانهٔ غربی به d بدل شده، در غیر آن صورت باقی مانده است:

اوستایی	tanū-	zasta-	būta-
فارسی باستان	tanū-	dasta-	—
پهلوی اشکانی ترفانی	tan	dast	būd
فارسی میانهٔ زردشتی	tan	dast	būd
فارسی دری	تن	دست	بود

صامت d آغازی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده؛ اما صامت d میانی ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی به δ و در فارسی میانه به y بدل شده است:

اوستایی	dāta -	daēva -	—	baoδi -
فارسی باستان	dāta -	daiwa -	xaudā -	* baudi -
پهلوی اشکانی ترفانی	—	dēw	xōδ	bōδ
فارسی میانهٔ ترفانی	dād	dēw	xōy	bōy
فارسی دری	داد	دیو	خود	بوی

d میانی ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ زردشتی h شده است در - dah:

اوستایی	dad -
فارسی باستان	dad -
پهلوی اشکانی ترفانی	dah -
فارسی میانهٔ زردشتی	dah -
فارسی میانهٔ ترفانی	day -
فارسی دری	ده - (مادهٔ مضارع دادن)

صامت k آغازی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده؛ اما صامت k میانی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی به g بدل شده است:

اوستایی	kāma -	—
فارسی باستان	kāma -	bandaka -
پهلوی اشکانی ترفانی	kāma -	bandag
فارسی میانهٔ زردشتی	kāma -	bandag
فارسی دری	کام	بنده

صامت g آغازی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده؛ اما صامت g

میانی ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی γ و در فارسی میانه y، w شده است:

اوستایی	gaoša -	baga -	—	—
فارسی باستان	gauša -	baga -	margu -	* margā -
پهلوی اشکانی ترفانی	gōš	baγ	marγ	marγ
فارسی میانهٔ ترفانی	gōš	bay	—	marw
فارسی میانهٔ زردشتی	—	—	—	—
فارسی دری	گوش	—	مرو	مَرغ

صامت č آغازی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده است. صامت č میانی ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی پس از n به ǰ و در غیر آن صورت به ž بدل شده است. صامت č میانی ایرانی باستان، در فارسی میانه به z بدل شده. صامت č ایرانی باستان پس از n در فارسی میانهٔ ترفانی به z و در فارسی میانهٔ زردشتی به ǰ بدل شده است:

اوستایی	panča -	hačā	čašman -
فارسی باستان	—	hačā	čaša -
پهلوی اشکانی ترفانی	panǰ	až	čašm
فارسی میانهٔ ترفانی	panz	az	čašm
فارسی میانهٔ زردشتی	panǰ	az	čašm
فارسی دری	پنج	از	چشم

صامت ǰ آغازی و میانی ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی به ž بدل شده است. ǰ ایرانی باستان، پس از n در پهلوی اشکانی باقی مانده است. صامت ǰ آغازی و میانی ایرانی باستان در فارسی میانه به z بدل شده است. ǰ ایرانی باستان، پس از n در فارسی میانهٔ زردشتی باقی مانده است:

اوستایی	ǰani -	hanǰamana -	* arǰāna -
فارسی باستان	—	—	—

پهلوی اشکانی ترفانی	žan	anǰaman	aržān
فارسی میانهٔ ترفانی	zan	hanzaman	arzān
فارسی میانهٔ زردشتی	zan	hanǰaman	arzān
فارسی دری	زن	انجمن	ارزان

صامت f آغازی و میانی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده است:

اوستایی	—	vafra -
فارسی باستان	framāna -	—
پهلوی اشکانی ترفانی	framān	wafr
فارسی میانهٔ ترفانی	framān	wafr
فارسی میانهٔ زردشتی	framān	wafr
فارسی دری	فرمان	برف

صامت θ آغازی و میانی ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی به h بدل شده است:

اوستایی	θri -	gāθw -
فارسی باستان	—	gāθu -
پهلوی اشکانی ترفانی	hri	gāh
فارسی میانهٔ ترفانی	—	gāh
فارسی میانهٔ زردشتی	—	gāh
فارسی دری	سه	گاه

θ فارسی باستان - که از k̂ هند و اروپایی است و در اوستایی s شده - در فارسی میانه s گردیده است:

فارسی باستان	θard -
فارسی میانهٔ ترفانی	sār
فارسی میانهٔ زردشتی	sāl
فارسی دری	سال

صامتهای s، š، x، h در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده‌اند:

اوستایی	stūnā-	šav-	xaoδa-	haurva-
فارسی باستان	stūnā-	šyaw-	xaudā-	harwa-
پهلوی اشکانی ترفانی	istūn	šaw-	xōδ	harw
فارسی میانهٔ ترفانی	istūn	šaw-	xōy	harw
فارسی میانهٔ زردشتی	stūn	šaw	—	harw
فارسی دری	ستون	شو-	خود	هر

(مادهٔ مضارع شدن)

صامت z ایرانی باستان که در فارسی باستان به d بدل شده، در پهلوی اشکانی ترفانی باقی مانده است. صامت z فارسی میانه در لغات دخیل آمده و بدل از č و ǰ ایرانی باستان هم هست (← č و ǰ ↑):

اوستایی	zam-	zərəd-
فارسی باستان	—	* dṛd
پهلوی اشکانی ترفانی	zam[īg	zirδ
فارسی میانهٔ ترفانی	zam[īg	dil
فارسی میانهٔ زردشتی	zam[īg	dil
فارسی دری	زمی[ن	دل

صامت ž اوستایی، در پهلوی اشکانی ترفانی باقی مانده است. در پهلوی اشکانی ترفانی، صامت ž بدل از č و ǰ ایرانی باستان هم هست (← č و ǰ ↑). در فارسی میانه ž در لغات دخیل آمده است:

اوستایی	duž.x^{v}arəθa-	duž.daēna-	duž.aŋhav-
پهلوی اشکانی ترفانی	dižwār	—	dužax
فارسی میانهٔ ترفانی	dušwār	duždēn[ī	dušux



فارسی میانهٔ زردشتی	dušwār	duždēn	dušux
فارسی‌دری	دشوار	بددینی	دوزخ

صامتهای m ، n ، r ، w ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده‌اند:

اوستایی	nāman -	vafra -	—
فارسی باستان	nāman -	—	wahāra -
پهلوی اشکانی ترفانی	nām	wafr	—
فارسی میانهٔ ترفانی	nām	wafr	wahār
فارسی میانهٔ زردشتی	nām	wafr	wahār
فارسی دری	نام	برف	بهار

صامت y ایرانی باستان در میان کلمه، در ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده است. امّا در آغاز کلمه در فارسی میانه به ǰ بدل شده و در پهلوی اشکانی ترفانی باقی مانده است:

اوستایی	yvan -	zyānay -
فارسی باستان	—	—
پهلوی اشکانی ترفانی	yuwān	—
فارسی میانهٔ ترفانی	ǰuwān	zyān
فارسی میانهٔ زردشتی	ǰuwān	zyān
فارسی دری	جوان	زیان

āwaya - ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی āw و در فارسی میانه āy شده است:

اوستایی	srāvaya -
فارسی باستان	srāwaya - *
پهلوی اشکانی ترفانی	srāw -
فارسی میانه	srāy -
فارسی دری	سرای ـ (مادهٔ مضارع سرودن)

صامت ç فارسی باستان، در فارسی میانه به s بدل شده است:

فارسی باستان	-puça
فارسی میانهٔ ترفانی	pus
فارسی میانهٔ زردشتی	pus
فارسی دری	پُس

صامت x^v اوستایی در فارسی میانه باقی مانده است. به جای x^v اوستایی در پهلوی اشکانی ترفانی wx آمده است. wx ظاهراً ux تلفظ می‌شده است.

اوستایی	x^vaēpaiθya-	x^var-
فارسی باستان	hwaipašya-	—
پهلوی اشکانی ترفانی	u/wxēbēh	u/wxar[dan
فارسی میانهٔ ترفانی	xwēbaš,xwēš	xwar
فارسی میانهٔ زردشتی	xwēš	xwar
فارسی دری	خویش	خور_(مادهٔ مضارع خوردن)

به جای گروه xš ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی š آمده است:

اوستایی	xšap-	xšaθra-	—
فارسی باستان	xšap-	xšaça-	xšāyaθya-
پهلوی اشکانی ترفانی	šab	šahr	šāh
فارسی میانهٔ ترفانی	šab	šahr	šāh
فارسی میانهٔ زردشتی	šab	šahr	šāh
فارسی دری	شب	شهر	شاه

گروه št ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی باقی مانده؛ در فارسی میانه به st بدل شده است:

اوستایی	masišta-	vahišta-
فارسی باستان	maθišta-	—

پهلوی اشکانی ترفانی	masišt ـ	wahišt
فارسی میانهٔ ترفانی	mahist	—
فارسی میانهٔ زردشتی	mahist	—
فارسی دری	مهست	بهشت

گروه rn ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی باقی مانده؛ در فارسی میانه به rr بدل شده است:

اوستایی	parəna ـ	zaranaēna ـ
فارسی باستان	—	—
پهلوی اشکانی ترفانی	—	zarnēn
فارسی میانهٔ ترفانی	parr	zarrēn
فارسی میانهٔ زردشتی	parr	zarrēn
فارسی دری	پَرّ	زرّین

گروه nd ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ زردشتی باقی مانده؛ در فارسی میانهٔ ترفانی به nn بدل شده است:

اوستایی	—	band ـ
فارسی باستان	bandaka ـ	band ـ
پهلوی اشکانی ترفانی	bandag	band ـ
فارسی میانهٔ ترفانی	bannag	bann ـ
فارسی میانهٔ زردشتی	bandag	band ـ
فارسی دری	بنده	بند ـ(مادهٔ مضارع بستن)

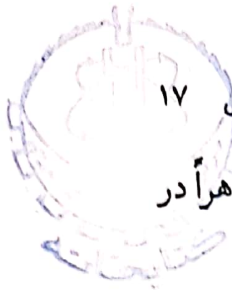
گروه rd فارسی باستان، در فارسی میانهٔ ترفانی l و r و در فارسی میانهٔ زردشتی l شده است:

فارسی باستان	θard ـ	* dṛd	* kamarda ـ
فارسی میانهٔ ترفانی	sāl	dil	kamār

فارسی میانهٔ زردشتی	sāl	dil	kamāl
فارسی دری	سال	دل	سر (از موجودات اهریمنی)

۱۱) خلاصهٔ رابطهٔ صامتهای ایرانی باستان با صامتهای ایرانی میانهٔ غربی

فارسی میانه		ایرانی باستان		پهلوی اشکانی ترفانی
p , b	←	p	→	p , b
t , d	←	t	→	t , d
k , g	←	k	→	k , g
b , w	←	b	→	b , w
d , y , h , n	←	d	→	d , δ , h
g , w , y	←	g	→	g , γ
č , z	←	č	→	č , ǰ , ž
z , ǰ	←	ǰ	→	ž , ǰ
f	←	f	→	f
s , h	←	θ	→	h
s	←	s	→	s
š , s	←	š	→	š
x	←	x	→	x
h	←	h	→	h
z	←	z	→	z
		ž	→	ž
m	←	m	→	m
n	←	n	→	n
r	←	r	→	r
w	←	w	→	w
ǰ , y	←	y	→	y
x^v	←	x^v	→	wx
s	←	ç		
r , l	←	rd		



۱۲) تکیه. در فارسی دری تکیه، تکیهٔ موسیقایی است و جای مشخصی دارد. ظاهراً در ایرانی میانه هم تکیه، تکیهٔ موسیقایی بوده و جای مشخص داشته است.

۳. دستگاه صوتی فارسی دری

۱۳) مصوتهای فارسی دری. مصوتهای فارسی دری همان مصوتهای ایرانی میانهٔ غربی‌اند:

کوتاه	بلند
a	ā
i	ī
u	ū
–	ē
–	ō

۱۴) مصوتهای فارسی امروز. مصوتهای فارسی امروز عبارتند از:

کوتاه	بلند
a	ā
e	i
o	u

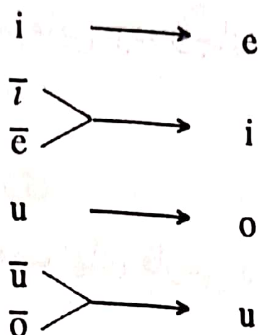
در فارسی دری a با ā، i با ī و u با ū در کمیت اختلاف دارند، یعنی مدت زمان ادای ā بیش از a و ī بیش از i و ū بیش از u است. نحوهٔ تلفظ a با ā، i با ī و u با ū فرقی نمی‌کند.

در فارسی امروز a با ā، e با i و o با u در کیفیت اختلاف دارند، یعنی نحوهٔ ادای a با ā و e با i و o با u فرق می‌کند.

۱۵) رابطهٔ مصوتهای فارسی امروز با مصوتهای فارسی دری

فارسی امروز		فارسی دری
ā	⟵	ā
a	⟵	a

فارسی دری   فارسی امروز



۱۶) صامتهای فارسی دری. صامتهای فـارسی دری، همـان صـامتهای ایرانی میانهٔ غربی‌اند.

صامت p ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	pidar	ispar
فارسی میانهٔ ترفانی	pidar	ispar
فارسی میانهٔ زردشتی	pidar	spar
فارسی دری	پدر	سپر

صامت b ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	brādar	šab
فارسی میانهٔ ترفانی	brādar	šab
فارسی میانهٔ زردشتی	brādar	šab
فارسی دری	برادر	شب

صامت t ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	tan	dast
فارسی میانهٔ ترفانی	tan	dast
فارسی میانهٔ زردشتی	tan	dast
فارسی دری	تن	دست

صامت d ایرانی میانهٔ غربی که پس از یک مصوت قرار داشته، در فارسی دری به δ بدل شده، در غیر آن صورت باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	draxt	būd
فارسی میانهٔ ترفانی	draxt	būd
فارسی میانهٔ زردشتی	draxt	būd
فارسی دری	درخت	بود

صامت δ به عنوان واج‌گونهٔ d پس از یک مصوت، ظاهراً تا سدهٔ هفتم هجری رایج بوده و پس از آن به d بدل شده است.

صامت k ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	kēn	—
فارسی میانهٔ ترفانی	kēn	kōdak
فارسی میانهٔ زردشتی	kēn	kōdak
فارسی دری	کین	کودک

صامت g ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	gōš	—
فارسی میانهٔ ترفانی	gōš	wayōg
فارسی میانهٔ زردشتی	gōš	—
فارسی دری	گوش	بیوگ (عروس)

صامت g ایرانی میانهٔ غربی ـ که بازماندهٔ ka ـ ایرانی باستان است ـ به فارسی دری نرسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	zamīg	—
فارسی میانهٔ ترفانی	zamīg	dānāg
فارسی میانهٔ زردشتی	zamīg	dānāg
فارسی دری	زمی	دانا

صامت g ایرانی میانهٔ غربی از ag- که بازماندهٔ ka- ایرانی باستان است در پایان کلمه به فارسی دری نرسیده؛ اما در میان آن باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	žīwandag
فارسی میانهٔ ترفانی	zindag[ān
فارسی میانهٔ زردشتی	zindag[īh
فارسی دری	زنده، زندگان، زندگی

صامت γ پهلوی اشکانی ترفانی که در فارسی میانه در لغات دخیل آمده، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	ambāγ	murγ	marγ
فارسی دری	انباغ	مرغ	مَرغ[1]

صامت č ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	čašm	—
فارسی میانهٔ ترفانی	čašm	čarm
فارسی میانهٔ زردشتی	čašm	čarm
فارسی دری	چشم	چرم

صامت ǰ ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	panǰ	—
فارسی میانهٔ ترفانی	panz	ǰāmag
فارسی میانهٔ زردشتی	panǰ	ǰāmag
فارسی دری	پنج	جامه

۱. دربارهٔ γ = غ و ق در گذشته و حال رجوع کنید به:
ناتل خانلری، پرویز؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ تهران: نشر نو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۲.

صامت f ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	frmādan	—
فارسی میانهٔ ترفانی	framādan	raftan
فارسی میانهٔ زردشتی	framūdan	raftan
فارسی دری	فرمودن	رفتن

صامت s ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	srōd	—
فارسی میانهٔ ترفانی	srōd	sust
فارسی میانهٔ زردشتی	srōd	sust
فارسی دری	سرود	سست

صامت š ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	šahrēwar	pušt
فارسی میانهٔ ترفانی	šahrēwar	pušt
فارسی میانهٔ زردشتی	šahrēwar	pušt
فارسی دری	شهریور	پشت

صامت x ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	xrad	saxun
فارسی میانهٔ ترفانی	xrad	saxun
فارسی میانهٔ زردشتی	xrad	saxun
فارسی دری	خرد	سَخُن

صامت h ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	ham	gāh

فارسی میانهٔ ترفانی	ham	gāh
فارسی میانهٔ زردشتی	ham	gāh
فارسی دری	هم	گاه

صامت z ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	zādag	yazd
فارسی میانهٔ ترفانی	zādag	yazd
فارسی میانهٔ زردشتی	zādag	yazd
فارسی دری	زاده	یزد [ان]

صامت ž ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	žăfr	aždahāg
فارسی دری	ژرف	اژدها

صامتهای m و n ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده‌اند:

پهلوی اشکانی ترفانی	man	nām
فارسی میانهٔ ترفانی	man	nām
فارسی میانهٔ زردشتی	man	nām
فارسی دری	من	نام

صامت w آغازی ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری به b بدل شده و صامت w میانی باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	wād	ruwān
فارسی میانهٔ ترفانی	wād	ruwān
فارسی میانهٔ زردشتی	wād	ruwān
فارسی دری	باد	روان

wi ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری به صورتهای bi و gu در آمده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	wišād	—	—
فارسی میانهٔ ترفانی	wišād	wināh	wistāh[īh
فارسی میانهٔ زردشتی	wišād	wināh	wistāx
فارسی دری	گشاد	گناه	گستاخ، بستاخ

w فارسی دری، امروزه در ایران v شده، اما در فارسی افغانستان مانده است.

صامت r ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	rāz	dard
فارسی میانهٔ ترفانی	rāz	dard
فارسی میانهٔ زردشتی	rāz	dard
فارسی دری	راز	درد

صامت l ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	larz	taxl
فارسی میانهٔ ترفانی	rarz	tahr
فارسی میانهٔ زردشتی	larz	taxl
فارسی دری	لرز	تلخ

صامت y ایرانی میانهٔ غربی، در فارسی دری باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی	yazd	xwadāy
فارسی میانهٔ ترفانی	yazd	xwadāy
فارسی میانهٔ زردشتی	yazd	—
فارسی دری	یزد [ان]	خدای

صامت xw (x^v) فارسی میانه، به فارسی دری رسیده است:

فارسی میانهٔ ترفانی	xwān	xwēš

فارسی میانهٔ زردشتی	xwān	xwēš
فارسی دری	خوان	خویش

صامت xw به فارسی امروز نرسیده، xw فارسی دری در فارسی امروز به صورتهای زیر درآمده است:

الف) xw پیش از مصوتهای بلند فارسی دری ā، ī به صورت x درآمده است:

فارسی دری	فارسی امروز
xwāhar	xāhar
xwēš	xiš

ب) xwa به صورت xo درآمده است:

فارسی دری	فارسی امروز
xwad	xod
xwardan	xordan

همزه از عربی، همراه با واژه همزه‌دار به فارسی دری راه یافته است. در فارسی دری «ع» عربی، همزه تلفظ می‌شود.

۱۷) خلاصهٔ رابطهٔ صامتهای ایرانی میانهٔ غربی با صامتهای فارسی دری و فارسی امروز

ایرانی میانهٔ غربی		فارسی دری		فارسی امروز
p	←	p	←	p
b	←	b	←	b
t	←	t	←	t
d	←	d	←	d
δ	←	δ	←	d
k	←	k	←	k
g	←	g	←	g
γ	←	γ	←	q/γ

فارسی امروز		فارسی دری		ایرانی میانهٔ غربی
č	←	č	←	č
ǰ	←	ǰ	←	ǰ
f	←	f	←	f
s	←	s	←	s
š	←	š	←	š
x	←	x	←	x
h	←	h	←	h
z	←	z	←	z
ž	←	ž	←	ž
m	←	m	←	m
n	←	n	←	n
g , b , v	←	g , b , v	←	w
r	←	r	←	r
l	←	l	←	l
y	←	y	←	y
x	←	(x^v) xw	←	x^v

۱۸) تکیه. بنا بر تحقیقات دکتر خانلری «تکیه در کلمات فارسی عبارت است از ارتفاع صوت که اغلب با اندک شدتی همراه است»[1].

تکیه در کلمات فارسی دری جای مشخصی دارد، مثلاً در اسم، جز هنگامی که اسم منادا (با حرف ندا یا بی‌حرف ندا) باشد، آخرین هجا تکیه دارد و در افعال همی/ می و «بـ‍ـ» تکیه دارند[2].

---

۱. ناتل خانلری، پرویز؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ ج ۱، ص ٦٥.

۲. ر.ک.: *همان*؛ ص ٦٣ و پس از آن.

فصل دوم

اسم

۱. اسم در ایرانی باستان

الف) صرف

۱) مقوله‌های اسم در ایرانی باستان عبارتند از:

الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب (در فصل یازدهم از جامد و مشتق و عبارت و مرکب گفتگو به میان خواهد آمد)؛

ب) معرفه و نکره؛

ج) جنس: مذکر و مؤنث و خنثی؛

د) شمار: مفرد و مثنی و جمع؛

ه) حالت: فاعلی، مفعولی، مفعولی‌معه، مفعولی‌له، مفعولی‌عنه، اضافی، مفعولی فیه و ندایی.

۲) در ایرانی باستان، صفت چون اسم؛ هشت حالت، سه شمار و سه جنس دارد.

معرفه و نکره

۳) معرفه بودن اسم با ـ awa : آن و ـ ima : این، و نکره بودن آن با ـ aiwa : یک، نشان داده می‌شود. هر سه با اسم، از لحاظ جنس و حالت مطابقه می‌کنند. ـ awa و ـ ima از لحاظ شمار با اسم مطابقه می‌کنند:

... θāti dārayatwahuš, xšāyaθyah imāh dahyāwah tyāh mna patyāīšan antar imāh dahyāwah martyah hyah āgaryah āhat awam hubṛtam abaram.

گوید داریوش شاه اینها کشورهایی هستند که زیر فرمان من آمدند ... اندرین



کشورها مردی که وفادار بود او را پاداش دادم، پاداش دادنی نیک.

(کتیبه بیستون، ستون ۱، سطرهای ۱۸ ـ ۲۱)

pasāwat aiwah martyah maguš āhat gaumātah nāmah, hau udapatata.

پس از آن مردی مغ بود گوماته نام، او قیام کرد.

(کتیبه بیستون، ستون ۱، سطرهای ۳۵ و ۳۶)

pasāwat gaumātah hyah maguš adināt kambuǰyam,uta pārsam uta mādam ... naid āhat martyah ... hyah awam gaumātam tyam magum xšaçam čaxryāt.

پس از آن گوماتهٔ مغ [شهریاری را] از کمبوجیه بستد، هم پارس را هم ماد را، ... نبود مردی ... که آن گوماتهٔ مغ را از شهریاری توانستی راند.

(کتیبه بیستون ، ستون ۱، سطرهای ٤٦ ـ ٥٠)

حالت و جنس و شمار

٤) حالتهای هشتگانه، جنسها و شمارهای سه گانه با نشانه‌های مختلفی که به پایان اسم می‌پیوندند، مشخص می‌شوند. این نشانه‌ها به مناسبت واجهای پایانی، جامد و مشتق بودن، مؤنث و مذکر و خنثی بودن، مفرد و مثنی و جمع بودن اسم با هم فرق می‌کنند.

جنس در ایرانی باستان دستوری است، یعنی ممکن است اسمی که بر مؤنث دلالت می‌کند، مذکر باشد:

ـ kainīn به معنی دختر، و ـ vanta به معنی زن است. هر دو مذکرند.

نمودارهای ذیل نشان‌دهندهٔ انواع مختلف صرف اسم در ایرانی باستان است:

الف) نمودار صرف اسمهای پایان‌یافته به مصوت:

۱. اسمهای پایان‌یافته به a

۲. اسمهای پایان‌یافته به ā

الف) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ ā ـ

ب) اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ ā ـ

۳. اسمهای پایان‌یافته به i و ī

الف) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ i ـ

ب) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ ī ـ

ج) اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ ī ـ

٤. اسمهای پایان‌یافته به u و ū

الف) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ u ـ

ب) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ ū ـ

ج) اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ ū ـ

۵. اسمهای پایان‌یافته به مصوت مرکب

الف) اسمهای پایان‌یافته به ـ āi ـ

ب) اسمهای پایان‌یافته به ـ āu ـ

ب) نمودار صرف اسمهای پایان‌یافته به صامت:

٦. اسمهای بی‌پسوند

۷. اسمهای پایان‌یافته به پسوندهای ـ want ـ، ـ mant ـ، ـ ant ـ

۸. اسمهای پایان‌یافته به پسوندهای ـ wan ـ، ـ man ـ، ـ an ـ

۹. اسمهای پایان‌یافته به پسوند ـ in ـ

۱۰. اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ m ـ، ـ n ـ

۱۱. اسمهای پایان‌یافته به ـ r ـ

الف) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ ar ـ، ـ tar ـ

ب) اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ r ـ

ج) اسمهای مشتق خنثای پایان‌یافته به ـ ar ـ

۱۲. اسمهای پایان‌یافته به s هند و اروپایی که در ایرانی باستان به h و پس از i و u به š بدل می‌شود.

الف) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ h ـ

۱. اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ ah ـ

۲. اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ yah ـ

۳. اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـwah ـ

ب) اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ h ـ

۱. اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ āh ـ

۲. اسمهایی که شبیه اسمهای جامد پایان‌یافته به ـ āh ـ هستند

ج) اسمهای مشتق پایان‌یافته به ـ iš ـ، ـ uš ـ

۵) در ذیل، سه اسم از اوستایی که به واجهای مختلف پایان یافته‌اند، برای نشان دادن اختلافهایی که در صرف آنها هست آورده می‌شود:

ـ yasna: یسن، مذکر، ـ daēnā: دین، مؤنث، ـ gairi: کوه، مذکر:

مفرد

فاعلی	yasn ـ ō	daēn ـ a	gair ـ iš
مفعولی	yasn ـ əm	daēn ـ ąm	gair ـ īm
مفعولی معه	yasn ـ a	daēn ـ aya	* gair ـ i
مفعولی له	yasn ـ āi	daēn ـ ayāi	* gar ـ ə̄e
مفعولی عنه	yasn ـ āt	* daēn ـ ayat	gar ـ ōit
اضافی	yasn ـ ahe	daēn ـ ayå	gar ـ ōiš
مفعولی فیه	yesn ـ e	* daēn ـ aya	gar ـ a
ندایی	* yasn ـ a	daēn ـ e	* gair ـ e

مثنی

فاعلی	* yasn ـ a	* daēn ـ e	* gair ـ i
مفعولی	* yasn ـ a	* daēn ـ e	* gair ـ i
مفعولی معه	* yasn ـ aēibya	* daēn ـ ābya	* gair ـ ibya
مفعولی له	* yasn ـ aēibya	* daēn ـ ābya	* gair ـ ibya

مفعولی عنه	* yasn - aēibya	* daēn - ābya	* gair - ibya
اضافی	* yasn - ayā̊	* daēn - ayā̊	—
مفعولی فیه	* yasn - ayō	—	—
ندایی	* yasn - a	* daēn - e	* gair - e

جمع

فاعلی	yasn - a yasn - ā̊nhō	daēn - ā̊	gar - ayō
مفعولی	* yasn - ą	daēn - ā̊	gair - īš
مفعولی معه	yasn - āiš	daēn - ābīš	—
مفعولی له	yasn - aēibyō	daēn - ābyō	gair - ibyō
مفعولی عنه	yasn - aēibyō	daēn - ābyō	gair - ibyō
اضافی	yasn - anąm	* daēn - anąm	gair - inąm
مفعولی فیه	* yasn - aēšu yasn - aēšva	* daēn - āhu * daēn - āhva	—
ندایی	yasn - a	daēn - ā̊	—

۶) در ذیل اختلافهای صرف - būirī (ثروت) که خنثی است، با صرف - gairi که مذکر است، آورده می‌شود. هر دو اسم اوستایی هستند:

مفرد

فاعلی	gair - iš	būir - i
مفعولی	gair - īm	būir - i
ندایی	* gair - e	būir - i

جمع

فاعلی	gar - ayō	* būir - i
مفعولی	gair - īš	* būir - i
ندایی	—	* būir - i

* دلالت می‌کند بر اینکه صورتی که با آن ممتاز شده، در اوستای موجود به‌کار نرفته و آن صورت به قیاس با صورتِ به کار رفته از اسم دیگری، بازسازی شده است. صورتِ حالت مفعولی معهٔ مفرد ـ gairi در اوستای موجود نیامده، اما صورت حالت مفعولی معهٔ مفرد ـ axti، به معنی بیماری در اوستای موجود آمده است. به قیاس با آن صورت حالت مفعولی معهٔ مفرد ـ gairi می‌شود: gairi.

ب) نحو

جای اسم در جمله

۷) اسم در هر جای جمله ممکن است بیاید. از حالت اسم، نقش آن در جمله دانسته می‌شود.

۸) اسم هنگامی که نهاد و گزاره و فاعل جمله باشد، حالت فاعلی دارد. در شاهدهای ذیل ـ که از اوستایی است ـ zaraθuštrō فاعل، zā̊ نهاد و pərəne گزاره است و همگی حالت فاعلی دارند:

pərəsaṯ zaraθuštrō ahurəm mazdąm.

پرسید زردشت اهورَ مزداه را.

(وندیداد ۲، بند ۱)

āaṯ hē īm zā̊ bvaṯ pərəne pasvąmča staoranąmča ... .

آنگاه او را (جمشید را) این زمین پر شد از دامها و ستوران.

(وندیداد ۲، بند ۱۲)

۹) مفعول جمله، حالت مفعولی دارد. در شاهد زیر ـ که از اوستایی است ـ x^varənō که مفعول جمله است حالت مفعولی دارد:

uγrəm kavaēm x^varənō mazdaδātəm yazamaide.

فرهٔ کیانی نیرومندِ مزداه داده را می‌ستاییم.

(یشت ۱۹، بند ۹)

۱۰) اسمی که وسیلهٔ انجام دادن کار قرار می‌گیرد، همچنین اسمی که در انجام دادن کاری یا در داشتن حالتی با کننده یا نهاد همراهی و سازگاری دارد، حالت مفعولی معه

وسیلهٔ انجام کار است و حالت yasna - که از اوستایی است - دارد. در شاهد نخست ذیل - که از اوستایی است - aṣ̌ā با urvā یگانه شده است و مفعولی معه دارد. در شاهد دوم - که از اوستایی است - حالت مفعولی معه دارد:

tąm yazāi surunvata yasna, tąm yazāi huyašta yasna.

او را خواهم ستود با ستودنی شنیدنی، او را خواهم ستود با ستودنی نیک به جای آورده شده.

(یشت ۵، بند ۹)

yehyā urvā aṣ̌ā hačaitē.

کش روان با اشه یکی شده است.

(یسن ۳٤، بند ۲)

۱۱) اسمی که کار، برای او یا به سوی او انجام می‌گیرد، حالت مفعولی له دارد. در شاهد ذیل - که از اوستایی است - کار برای yimāi انجام می‌گیرد که حالت مفعولی له دارد:

āaṯ mraoṯ ahurō mazdå yimāi srīrāi ... .

آنگاه گفت اهورَ مزداه جم زیبا را ... .

(وندیداد ۲، بند ۲)

در شاهد ذیل - که از اوستایی است - کار به سوی daińhubyō انجام می‌گیرد که حالت مفعولی له دارد:

hamaθa airyābyō daińhubyō haēna frapatånti.

همزمان به سوی سرزمینهای ایرانی سپاه دشمن درآید.

(یشت ۸، بند ٦۱)

۱۲) اسمی که مبدأ انجام کار است، حالت مفعولی عنه دارد. در شاهد ذیل - که از اوستایی است - xšaθrāṯ مبدأ انجام کار است که حالت مفعولی عنه دارد:

yastə̄m xšaθrāṯ mazdå mōiθaṯ.

کیست، ای مزداه، که او را از شهریاری براند.

(یسن ٤٦، بند ٤)

۱۳) اسمی که مضاف‌الیه باشد، حالت اضافی دارد. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ gaēθanąm مضاف‌الیه است که حالت اضافی دارد:

dātarə gaēθanąm astvaitinąm, ašāum, ...

ای دادار جهانهای مادی، ای مقدس ... .

(وندیداد ۲، بند ۱)

۱۴) اسمی که مکان یا زمان انجام دادن کاری باشد، حالت مفعولی فیه دارد. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ gāθawā جای انجام کار است که حالت مفعولی فیه دارد:

adam kāram gāθawā awāstāyam.

من مردم را بر جای [خودشان] نشاندم.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، س ۶۶)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ zrūne زمان انجام کار است و حالت مفعولی فیه دارد:

daθat̰ spəntō mainyuš daθat̰ zrūne akarane.

داد [آن را] سپند مینو، داد [آن را] در زمان بیکران.

(وندیداد ۱۹، بند ۹)

۱۵) در بعضی موارد، حالتی به جای حالت دیگر به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ ašā که حالت مفعولی معه دارد، فاعل جمله است:

ahmāi ašā ... paitī. mravat̰.

او را اشه (ایزد راستی) ... پاسخ گفت.

(یسن ۲۹، بند ۳)

۱۶) مفعول برخی از فعلها به جای اینکه حالت مفعولی داشته باشد، حالتی دیگر دارد. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ ašahyā مفعول manyāi است و حالت اضافی دارد:

ašahyā mā yavat̰ isāi manyāi.

تا زمانی که بتوانم به اشه (ایزد راستی) خواهم اندیشید.

(یسن ۴۳، بند ۹)

۱۷) حرفهای اضافه که هم پیش از معمول خود می‌آیند و هم پس از آن، هر یک عامل چند حالتند. paiti در شاهد نخست ذیل، عامل حالت مفعولی و در شاهد دوم، عامل حالت مفعولی معه است. هر دو شاهد از اوستایی است:

xšayata paiti būmīm.

[هوشنگ] پادشاهی کرد بر زمین.

(یشت ۱۹، بند ۲۶)

āpō yå zəmā paiti fratačinti.

آبهایی که بر زمین فرا روند.

(یسن ۶۵، بند ۳)

۱۸) بدل ممکن است پیش از مبدل‌منه یا پس از آن بیاید. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ mana nyākah, mana pitā هر دو بدلند، یکی پیش از مبدل‌منه خود آمده و دیگری پس از آن و هر دو با مبدل‌منه خود مطابقه کرده‌اند. هر دو (بدل و مبدل‌منه آنها) حالت فاعلی مفرد مذکر دارند:

mana pitā wištāspah uta aršāmah ... mana nyākah.

پدر من گشتاسب و ارشام ... نیای من.

(کتیبهٔ f داریوش در شوش، س ۱۲ و ۱۳)

۱۹) منادا ممکن است با حرف ندا به کار رود. در شاهد نخست ذیل، منادای dātarə بی‌حرف ندا به کار رفته است و در شاهد دوم، منادای sraoša با حرف ندای āi به کار رفته است؛ هر دو شاهد از اوستایی است:

dātarə gaēθanąm astvaitinąm ... kaṱ asti maθrahe spəntahe amavastəməm?

دادار جهانهای مادی ... چیست نیرومندترین از سخن مقدس (الهی)؟

(هرمزد یشت، بند ۱)

āi sraoša ašya huraoδa ... .

آی سروش مقدس زیبا ... .

(وندیداد ۱۹، بند ۲۲)

۲. اسم در ایرانی میانهٔ غربی

الف) صرف

۲۰) اسم در ایرانی میانهٔ غربی مقوله‌های زیر را دارد:

الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب؛

ب) معرفه ونکره؛

ج) شمار: مفرد و جمع (ایرانی میانهٔ غربی شمار مثنی ندارد).

معرفه و نکره

۲۱) در ایرانی میانهٔ غربی، اسم با ēw که پس از آن به کار می‌رود و بازماندهٔ ـ aiwa ایرانی باستان است، نکره می‌شود. در فارسی میانهٔ زردشتی به جای ēw، ē هم به کار می‌رود. در پهلوی اشکانی ترفانی im : این و hau : او و در فارسی میانه ōy : او، ēn : این، (h) ān : آن، که ضمیر و صفت اشاره‌اند، اسم را معرفه می‌کنند؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

azdahāg ēw mazan : اژدهایی بزرگ

مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

hau pidar rōšn : آن پدر روشنی

مفرد و جمع

۲۲) نشانه‌های جمع که به پایان اسم مفرد می‌پیوندند، عبارتند از:

ān ـ ← ānām ـ ایرانی باستان. ānām ـ در ایرانی باستان، برای اسمهای پایان یافته به ـ ă ـ، نشانه حالت اضافی جمع است.

īn ـ ← īnām ـ ایرانی باستان. īnām ـ در ایرانی باستان، برای اسمهای پایان یافته به ـ ĭ ـ، نشانهٔ حالت اضافی جمع است.

īn ـ کم استعمال است و در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی به کار رفته است.

در متون متأخر فارسی میانهٔ زردشتی īhā ـ، که پسوند قیدساز است، برای جمع

بستن اسم مفرد به کار رفته است.

۲۳) اسم در ایرانی میانهٔ غربی، جنس و حالت ندارد.

مضاف و مضاف الیه ـ صفت و موصوف

۲٤) در فارسی میانهٔ ترفانی ī(g) میان موصوف و صفت آن و مضاف و مضاف‌الیه آورده می‌شود. ī(g) بازماندهٔ ـ ya (h) ایرانی باستان است.

در فارسی میانهٔ زردشتی ī میان موصوف و صفت آن و مضاف و مضاف‌الیه آورده می‌شود.

در پهلوی اشکانی ترفانی čē میان مضاف و مضاف‌الیه و صفت و موصوف آورده می‌شود، ممکن است čē به کار برده نشود. در فارسی میانهٔ ترفانی īg صورت دیگر ī است؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

wažan čē šahrdār kirbag.

گفتارِ شهریارِ کرفه گر.

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

kanīg ī hučihr : دخترِ زیبا

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

rōz ī wizīdag : روز گزیده

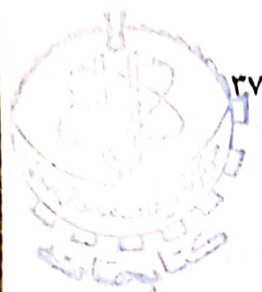
رابطهٔ اضافی در فارسی میانهٔ زردشتی با ān ī نشان داده می‌شود:

ruwān ī ahlawān = ān ī ahlawān ruwān : روان پاکان

صفت ممکن است پیش از موصوف، و مضاف‌الیه پیش از مضاف بیاید، در این صورت ī(g) و čē به کار نمی‌روند.

منادا

۲۵) منادا در ایرانی میانه غربی، با حرف ندا، بدون آن یا با «ا» در آخر آن می‌آید.



ب) نحو

جای اسم در جمله

۲۶) اسم در ایرانی میانهٔ غربی هر نقشی که داشته باشد، در هر جای جمله ممکن است به کار رود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ šahryār نهاد جمله است و پس از قید و گزاره آمده است؛ فعل جمله در آغاز جمله آمده است:

būd paydāg sahēnīhā šahryār, yazd narīsah (Acta 9, 121).

بود (شد) پیدا بخوبی شهریار، ایزد نریسه (ایزدی است از ایزدان دین مانی).

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ niγōšāgān نهاد جمله است که پیش از فعل آمده و آن هم پیش از گزاره به کار رفته است:

niγōšāgān bawēnd anōšag (Acta 9, 116).

شنوندگان (عوام مانوی) بوند (شوند) انوشه.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ wištāspšah فاعل جمله است و پس از فعل آمده است:

pas gōwēd wištāspšah ku ... (P. T. ۵).

پس گوید گشتاسپ شه که ....

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ wištāspšah فاعل جمله است و پیش از فعل آمده است:

pas wištāspšah gōwēd ku ... (P. T. ۱۱).

پس گشتاسپ شه گوید که ....

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ čašm و dahin هر دو مفعولند، čašm پس از فعل و dahin پیش از آن آمده است:

hambārum amah čašm pad istāyišn ud dahin pad paywahišn wiyābum (Acta 9, 125).

انباریم چشممان را به ستایش و دهن را به نیایش باز کنیم.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ zōš و bāzur هر دو مفعول به واسطه‌اند که zōš پیش از فعل و bāzur پس از آن آمده است:

az pad zōš istānān ud frawazān pad bāzur abar až harw zāwarān ud axšēndān wistambag (Acta 9, 164).

(ایزد رهایی‌بخش) من [تو را] به عشق خواهم گرفت؛
و پرواز خواهم کرد به بال؛
ابر از هر نیروهای [تاریکی]؛
و شهریاران ستنبه.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ tu مضاف‌الیه است برای čarag و خود آن مضاف‌الیه است برای pānag:

awāsiz pāy āmōžag mārīzakū, pānag wuzurg čē tu čarag nisāgēn (Acta 9, 127).

اکنون هم بپای ماری زکوی (از بزرگان دین مانی بوده است) آموزگار را، پاسدار بزرگ رمهٔ (امت) درخشان تو.

(در صفت و عدد، از رابطهٔ میان اسم و صفت، و اسم و عدد گفتگو به میان خواهد آمد).

۲۷) بدل ممکن است پیش از مبدل‌منه یا پس از آن بیاید. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ کتیبه‌ای است ـ ardaxšīr مبدل‌منه است و دو بدل دارد که یکی پیش از آن و یکی پس از آن آمده است:

paykar ēn mazdyasn baγ, ardaxšīr, šāhānšāh ... .

این پیکر خدایگان مزدیسن، اردشیر، شاهان شاه ... [است].

(کتیبهٔ اردشیر در نقش رستم، س ۱ و ۲)

۲۸) منادا ممکن است با حرف ندا به کار رود یا بی‌آن. در شاهد نخست ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ منادای brādarān بی‌حرف ندا و در شاهد دوم ـ که آن هم از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ منادای puhr با حرف ندا به کار رفته است:

wiγrāsēd brādarān (Acta 9, 127).

بیدار شوید، برادران.

ōn yazdān puhr, kē baxšēd ō wasān žīwahr (Acta 9, 125).

ای پور ایزدان، که بخشی به بسیاری زندگی.

۳. اسم در فارسی دری

الف) صرف

۲۹) اسم در فارسی دری مقوله‌های ذیل را دارد:

الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب؛

ب) معرفه و نکره؛

ج) جنس: مذکر و مؤنث؛

د) شمار: مفرد و مثنی و جمع؛

ه) حالت: ندایی و غیرندایی.

معرفه و نکره

۳۰) در فارسی دری، اسم با راههای ذیل نکره می‌گردد:

الف) پیوستن «ـی» (← فارسی میانه w(ē)) به اسم. به جای «ـ ی» پس از های غیرملفوظ «ای»، پس از «ا» و «و»، «ئی» یا «یی» آورده می‌شود. «ـی» با «ی» پایانی به یکی از صورتهای ذیل نوشته می‌شود:

۱) کشتیئی، ۲) کشتییی، ۳) کشتی‌ای.

ب) آوردن یک یا یکی پیش از اسم. ممکن است اسم به «ـی» ختم شده باشد یا بدون آن باشد:

بدو گفت کز قصهٔ کوه و دشت	فروخوان به من بر یکی سرگذشت

(اقبالنامه، ص ۵۱)

ملکزاده چون یک زمان بنگرید	می و مجلس و نقل و معشوقه دید

(اقبالنامه، ص ۵۴)

یکی منظری بود با آب و رنگ مقرنس برآورده از خاره سنگ

(اقبالنامه، ص ۶۵)

۳۱) در فارسی دری، اسم با «آن» (← فارسی میانه (h)ān) و «این» (← فارسی میانه ēn) معرفه می‌گردد:

اهل دنیاجویان سه رتبتند و بدان نرسند مگر به چهار خصلت ... و آن چهار که به وسیلت آن بدین اغراض توان رسید ... و هر که از این چهار خصلت یکی را مهمل گذارد ... .

(کلیله، ص ۵۷)

۳۲) اسم ممکن است با «آن» و «ـ ی» نکره شود:

آن عزیزی گفت شد هفتاد سال تا زشادی می‌کنم و از ناز حال

(منطق‌الطیر، ص ۱۶۸)

آن عزیزی گفت فردا ذوالجلال گر کند در دشت حشر از من سؤال

(منطق‌الطیر، ص ۲۵۷)

جنس

۳۳) زبان فارسی خود، جنس ندارد. گاهی در زبان فارسی اسمهای مذکر عربی، مذکر و اسمهای مؤنث آن زبان، مؤنث به شمار آورده شده‌اند. در زبان عربی «ـ ات» نشانه‌ای است که برای جمع بستن اسمهای مؤنث به کار می‌رود. در فارسی دری گاهی اسمهای مؤنث عربی را با «ـ ات» جمع می‌بندند:

مفرد مؤنث	جمع مؤنث
لطمه	لطمات
صدمه	صدمات

در زبان عربی، اسم مذکر با صفت مذکر و اسم مؤنث با صفت مؤنث به کار می‌رود. این قاعده در فارسی گاهی مراعات می‌شود:

صفت و موصوف مؤنث: خزینهٔ معموره، ممالک محروسه، قرون وسطی.

شمار: مثنی

۳۴) فارسی دری خود، شمار مثنی ندارد. در زبان فارسی دری، قاعدهٔ مثنی کردن اسم در عربی برای اسمهای عربی به کار برده می‌شود. در عربی «ـ انِ» برای ساختن مثنای مرفوع و «ـ یَنِ» برای ساختن مثنای منصوب و مجرور به کار برده می‌شود. در فارسی دری، هر دو بدون کسرهٔ پایانی به کار رفته‌اند. امروزه تنها «ـ ین» به کار می‌رود:

ولیکن شود تری این فزون	چو تابند بیش اندر آن نیّران

(منوچهری، ص ۶۱)

محتمل مرقد تو فرقدین	متصل مسند تو شعریان

(خاقانی، ص ۳۴۴)

هم در آن پابرهنه جمعی را	پای بر فرق فرقدان بینی

(هاتف، ص ۱۸)

شمار: جمع

۳۵) در فارسی دری، نشانه‌های زیر برای جمع بستن اسم مفرد به کار می‌رود:

الف) «ـ ان» (← فارسی میانه ān ـ). برای جمع بستن اسمی که به های غیرملفوظ پایان یافته «ـگان» به جای «ـ ان» به کار می‌رود. های غیرملفوظ در صورت جمع نباید نوشته شود؛ چون فتحه یا کسره در میان کلمه در خط فارسی نشانه‌ای ندارد:

نادرست	درست
زنده گان	زندگان

اسمهایی که به های غیر ملفوظ پایان یافته‌اند، در فارسی میانه به ag ـ ختم شده‌اند. g ـ از ag ـ هنگامی که در پایان اسم بوده، حذف شده و هنگامی که در میان اسم بوده، حذف نشده است:

فارسی میانه	فارسی دری
zindag	زنده
zindagān	زندگان

این امر سبب شده که «ـ گان» برای هر اسمی (فارسی و غیرفارسی) که به های غیرملفوظ پایان یافته، نشانهٔ جمع باشد:

	مفرد	جمع
فارسی	رفته	رفتگان
"	دیده	دیدگان
"	شحنه	شحنگان
عربی	معشوقه	معشوقگان

ب) «ـ ها» (← فارسی میانه ـīhā).

ج) «ـ ین» و «ـ ون» (← عربی «ـ ین» و «ـ ون»). اسمهای مذکر عربی که به فارسی دری وارد شده‌اند با «ـ ین» جمع بسته می‌شوند. اگر اسمی به «ـ ی» پایان یافته باشد غالباً با «ـ ون» جمع بسته می‌شود:

مفرد	جمع
معلم	معلمین
اجتماعی	اجتماعیون

د) «ـ ات» (← عربی ـ ات).اسمهای مؤنث عربی با «ـ ات» جمع بسته می‌شوند:

مفرد	جمع
لطمه	لطمات
زوجه	زوجات

«ـ جات» صورت دیگر «ـ ات» است که در فارسی به وجود آمده و برای جمع

بستن اسمهای فارسی دری پایان یافته به مصوت به کار می‌رود:

مفرد	جمع
نوشته	نوشته‌جات
ترشی	ترشی‌جات

«ـ جات» و گاهی «ـ ات» از مفرد، اسم جمع می‌سازند.

برخی از اسمهای فارسی دری و اسمهایی که از زبانهای بیگانه وارد فارسی دری شده‌اند با نشانه‌های جمع عربی، جمع بسته می‌شوند:

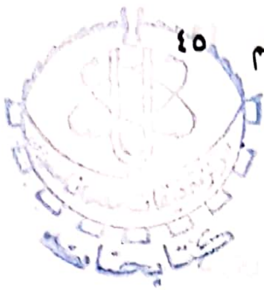
	مفرد	جمع	اسم جمع
فارسی	باغ	—	باغات
"	شمیران	—	شمیرانات
"	لواسان	—	لواسانات
"	گزارش	گزارشات	—
"	نوازش	نوازشات	—
"	بازرس	بازرسین	—
فرانسه	تلگراف	تلگرافات	—

هـ) در زبان عربی جمعی هست که بدان جمع مکسر می‌گویند. مکسر به معنی شکسته است. چون صورت مفرد در صورت جمع شکسته می‌شود، به این جمع، جمع مکسر گفته‌اند:

مفرد	جمع
رجل	رجال
کتاب	کتب

جمعهای مکسر عربی، برای اسمهای مفرد عربی در زبان فارسی دری رایج شده‌اند:

وزن جمع	مثال	مفرد
آفْعال	احکام	حکم
آفْعُل	انفس	نفس
آفْعِله	ازمنه	زمان
فُعَل	صور	صورت
فَعالِل	عناصر	عنصر
فَواعِل	جواهر	جوهر
فَعائل	رسائل	رساله
افاعِل	اکابر	اکبر
افاعیل	اسالیب	اسلوب
فعالیل	عصافیر	عصفور
مفاعِل	مجالس	مجلس
مفاعیل	مفاتیح	مفتاح
فَعَله	ظلمه	ظالم
فُعّال	حکّام	حاکم
فُعُول	فنون	فن
فُعَلا	شعرا	شاعر
فُعُل	رسل	رسول
فِعال	رجال	رجل
فعالی	دعاوی	دعوی
فواعیل	قوانین	قانون
تفاعیل	تصاویر	تصویر
فَعالیٰ	خطایا	خطیئه
آفعِلاء	اولیاء	ولی
فِعَل	ملل	ملت



وزن جمع	مثال	مفرد
فِعْلان	صبیان	صبی
فُعاة	قضات	قاضی
فِعاة	نکات	نکته

از جمعهای مکسر عربی در فارسی دری، برخی مفرد به شمار آورده شده‌اند:
فعله جمع فاعل، عمله جمع عامل، طلبه جمع طالب، حور جمع حوراء.
برخی از جمعهای مکسر عربی، امروزه جمع مفردی به شمار می‌آیند که با مفرد آن جمعها در عربی متفاوت است:

جمع	مفرد در فارسی دری	مفرد در عربی
اراذل	رذل	ارذل
خلایق	خلق	خلیقة

اوباش در عربی جمع وبش است، وبش در فارسی به کار نمی‌رود.

صورتهای مختلف اسم در جمله

۳۶) اسم در جمله به صورتهای زیر می‌آید:

الف) اسم هنگامی که نهاد و گزاره و فاعل و نایب فاعل باشد، تغییری نمی‌کند و بدون پیشواژه و پسواژه به کار می‌رود:

و در نصیحت پادشاه، سلامت طلبیدن و صحبت اشرار را دست موزهٔ سعادت ساختن همچنان است که بر صحیفهٔ کوثر تعلیق کرده شود و کاه بیخته را به باد صرصر سپرده آید.

(کلیله، ص ۱۳۲)

ملک وزیر سوم را پرسید که: رأی تو چه بیند؟ گفت: آن اولیتر که او را باقی گذاشته آید.

(کلیله، ص ۲۱٤)

نایب فاعل گاهی در متون کهن با «را» ممتاز شده است:

گفتند: ای حکیم اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را و یاران ما را کاری افتد و چنین حال پیش آید آن را پیش داشته آید.

(بیهقی، ص ۳۳۶)

ب) اسم هنگامی که مفعول باشد ممکن است با «را» به کار رود. در شاهد نخست ذیل، مفعول سر، بی «را» است و در شاهد دوم، آسیابان با «را» به کار رفته است:

بـرکن زخـواب غـفلت پـورا سـر و اندر جهـان بـه چشـم خـرد بـنگر

(ناصرخسرو، ص ۴۴)

آسیابان را ببینی چون ازو بیرون شوی واندر اینجا دیدیی چشمت اگر بیناستی

(ناصرخسرو، ص ۲۲۵)

ج) اسم هنگامی که مفعول به واسطه باشد با پیشواژه و یا پسواژه و یا هر دو به کار می‌رود. در شاهد نخست ذیل، پند با «بر» به کار رفته است. در شاهد دوم، سروران با «را» و در شاهد سوم، جهان با «به» و «در» به کار رفته است:

در دُرج سخن بگشای بـر پـند غزل را در به دست زهد در بند

(ناصرخسرو، ص ۱۸۳)

هـر هـفته زتـیغ رایت تـو هـفت اقـلیم است سـروران را

(خاقانی، ص ۳۳)

مرد ز بی‌دولتی افتد به خـاک دولتیان را به جهان در چه باک

(مخزن‌الاسرار، ص ۱۵۴)

د) اسم هنگامی که متمم باشد با پیشواژه به کار می‌رود. در شاهد ذیل، پیکان و شکر با «ز» به کار رفته‌اند:

به گرد بسدش لؤلؤ به گرد نرگسش نشتر

ز پیکان زخم این بهتر، زشکر طعم آن خوشتر

(قطران، ص ۱۷۳)

۳۷) اسمی که منادا باشد به یکی از راههای ذیل مشخص می‌شود:

الف) در پایان منادا «ـا» آورده می‌شود:

یار ـا، جان ـا، ماه ـا

ب) در آغاز منادا، حرف ندا آورده می‌شود:

ای ـ یار، ای ـ جان، ای ـ ماه

ج) منادا نشانه‌ای ندارد، نه در آغاز نه در پایان.

در منادای نوع الف و ج، تکیه بر هجای آغازی منادا قرار می‌گیرد و در نوع ب، جای تکیه تغییر نمی‌کند.

گاهی منادا با حرف ندا در آغاز و «ـا» در پایان ممتاز می‌گردد.

۳۸) رابطهٔ اضافی در فارسی با راههای ذیل نشان داده می‌شود:

الف) میان مضاف و مضاف‌الیه «ـِ» آورده می‌شود که در خط نشانه‌ای ندارد. در موارد زیر در خط نشانه هست:

۱. پس از مضافی که به های غیرملفوظ پایان می‌یابد «ی» و صورت کوتاه شدهٔ آن «ء» آورده می‌شود (تلفظ هر دو یکی است) و کسره پس از «ی» تلفظ می‌شود:

خانهٔ (یا خانه‌ی) من = xâne ـ y_e man

۲. پس از مضافی که به «ا» و «و» پایان می‌یابد «ی» آورده می‌شود و کسره پس از «ی» آورده می‌شود:

دانا ـ یِ ـ ایران، دارو ـ یِ ـ چشم

یادآوری می‌شود که «ی» در پایان اسمهای بسیاری چون «موی» و «روی» اصلی است که در هنگام مضاف و موصوف قرار گرفتن در پایان اسم می‌ماند، اما در غیر آن هنگام «ی» ممکن است بماند، یا حذف شود.

۳. پس از مضافی که به i پایان یافته، «ی» می‌آید و کسره پس از آن می‌آید. این «ی» در خط نشان داده نمی‌شود:

باقیِ آب =bâqi ـy ـ e âb

کسره ممکن است حذف شود. در صورتی که میان مضاف‌و مضاف‌الیه «ی»

آمده باشد، «ی» باقی می‌ماند:

مـرا ای پســر عـمر کوتـاه کـرد فراخـی‌ی امـید و درازی‌ی امل

(ناصرخسرو، ص ۶۱)

ای دهان تو خود دهانهٔ دوزخی وی جهان تو بـر مثـال بـرزخی

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۴۷)

سگ وظیفهٔ خود به جا می‌آورد مه وظیفهٔ خود به رخ مـی‌گسترد

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۷۰)

ب) گاهی مضاف‌الیه بی‌هیچ تغییر و نشانه‌ای پیش از مضاف می‌آید. به این ترکیب «اضافهٔ مقلوب» نام داده‌اند:

ایرانْ شهر = شهرِ ایران

ج) در برخی موارد رابطهٔ میان مضاف و مضاف‌الیه با «از» نشان داده می‌شود:

روی آن دارد کـه نـفروشی مـرا خـلعتی از فـضل در پـوشی مـرا

(منطق‌الطیر، ص ۲۵۸)

ســالها می‌گشت آن قــاصد ازو گـرد هندوسـتان بـرای جستجو

(مثنوی، ج ۲، ص ۴۵۲)

قاصد ازو یعنی قاصدِ او و خلعتی از فضل یعنی خلعتِ فضل.

د) گاهی رابطهٔ میان مضاف و مضاف‌الیه با «را» نشان داده می‌شود:

چـون شـاخ گـوزن بـر در تـو قـامت شـده خم غـضنفران را

(خاقانی، ص ۳۳)

گفت: ای سایل، سلیمان را همی چشم افتادست بر مـا یک دمی

(منطق‌الطیر، ص ۹۲)

قامت ... غضنفران را یعنی قامت غضنفران، سلیمان را ... چشم یعنی چشم سلیمان.

۳۹) رابطهٔ صفت و موصوف با راههای زیر نشان داده می‌شود:

الف) گاهی موصوف پیش از صفت می‌آید و میان آنها «ـِ» آورده می‌شود. آنچه دربارهٔ مضاف‌الیه و مضافی که رابطهٔ آنها با «ـِ» برقرار می‌گردد، گفته شد؛ دربارهٔ صفت و موصوفی که رابطهٔ آنها با «ـِ» برقرار می‌گردد، صادق است.

ب) گاهی موصوف پس از صفت می‌آید بی‌آنکه تغییری در موصوف و صفت داده شود. به این ترکیب «صفت و موصوف مقلوب» می‌گویند.

۴۰) گاهی یای نکره به موصوف پیوسته می‌شود و رابطهٔ موصوف و صفت با «از» برقرار می‌گردد:

کاسه‌ای از مس، خانه‌ای از سنگ

۴۱) در ترکیب وصفی، یای نکره هم به موصوف پیوسته می‌شود و هم به صفت:

مردی بزرگ، مرد بزرگی

ب) نحو

جای اسم در جمله

۴۲) در فارسی دری مانند فارسی میانه، اسم هر نقشی که داشته باشد، ممکن است در هر جای جمله به کار رود، بویژه در شعر. در شاهد ذیل، کرکسی و زغن، فاعل گفت هستند، یکی پس از فعل و دیگری پیش از آن آمده است:

چنین گفت پیش زغن کرکسی — که نبود زمن دوربینتر کسی

زغن گفت: ازین در نشاید گذشت — بیا تا چه بینی بر اطراف دشت

(بوستان، ص ۳۲۸)

در شاهد ذیل، بدی و بد هر دو مفعولند، یکی پس از فعل و دیگری پیش از آن آمده است:

نکوکارپرور نبیند بدی — چو بد پروری خصم خون خودی

(بوستان، ص ۲۱۲)

در شاهد ذیل، خشم، ملک، راه و شمشیرزن مفعول به واسطه‌اند. خشم و ملک و شمشیرزن پیش از فعل به کار رفته‌اند و راه پس از آن آمده است:

به خشم از مَلِک بنده‌ای سر بتافت — بفرمود جستن، کسش در نیافت
چو باز آمد از راه خشم و ستیز — به شمشیرزن گفت، خونش بریز
(بوستان، ص ۲۱۳م)

در شاهدهای ذیل، طفل و فاسق متمم صفت تفضیلی‌اند، یکی پیش از صفت تفضیلی و دیگری پس از آن آمده است:

پس این پیر از آن طفل نادانتر است — که از بهر مردم به طاعت درست
(بوستان، ص ۳۳۰)

به نزدیک من شبرو راهزن — به از فاسق پارسا پیرهن
(بوستان، ص ۳۳۱)

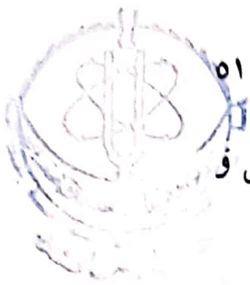
در شاهدهای ذیل، عاج، کافران، غضنفران و سلیمان مضاف‌الیه‌اند. عاج با فاصله پس از مضاف آمده است، کافران بی‌فاصله پیش از مضاف، غضنفران با فاصله پس از مضاف آمده است، سلیمان با فاصله پیش از مضاف:

بتی دیدم از عاج در سومنات — مرصع چو در جاهلیت منات
(بوستان، ص ۳۷٤)

آن را که چون چراغ بدی پیش آفتاب — از کافران شجاعت پیش شجاعتش
(ناصرخسرو، ص ۱۷۹)

چون شاخ گوزن بر در تو — قامت شده خم غضنفران را
(خاقانی، ص ۳۳)

گفت: ای سایل، سلیمان را همی — چشم افتادست بر ما یک دمی
(منطق‌الطیر، ص ۱۲)



در شاهدهای ذیل، پسر و مستعین هر دو منادایند، یکی پیش از فعل و دیگری پس از آن آمده است:

ای پسر، شعر حجت از بر کن / که پر از حکمتست همچو زبور

(ناصرخسرو، ص ۷۸)

پند خوب و شعر حجت را بدار / یادگار از بو معین، ای مستعین

(ناصرخسرو، ص ۱۲۰)

(در صفت و عدد از رابطهٔ میان اسم و صفت، و اسم و عدد گفتگو به میان خواهد آمد).

فصل سوم

صفت

۱. صفت در ایرانی باستان

الف) صرف

۱) مقوله‌های صفت در ایرانی باستان عبارتند از:

الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب؛

ب) جنس: مذکر و مؤنث و خنثی؛

ج) شمار: مفرد و مثنی و جمع؛

د) حالت: فاعلی، مفعولی، مفعولی‌معه، مفعولی‌له، مفعولی‌عنه، اضافی، مفعولی‌فیه، ندایی؛

ه) تأنیث صفت؛

و) درجات صفت.

حالت و جنس و شمار

۲) حالتهای هشتگانه، جنسها و شمارهای سه گانه با نشانه‌های مختلفی که به پایان صفت می‌پیوندند، نشان داده می‌شوند. این نشانه‌ها با توجه به واجهای پایانی ـ از نظر جامد و مشتق بودن، مؤنث و مذکر و خنثی بودن، مفرد و مثنی و جمع بودن صفت ـ با هم فرق می‌کنند (در فصل دوم مطالب مربوط به این بخش آمده است).

جنس: تأنیث صفت

۳) صفت مذکر و خنثی با استفاده از روشهای زیر مؤنث می‌شود:

الف) صفتهای مذکر و خنثایی که به a پایان یافته باشند، در مؤنث آنها ī یا ā به جای a آورده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

مذکر و خنثی	مؤنث	
haurva ـ	haurvā ـ	: هر
daēva ـ	daēvī ـ	: دیو

ب) صفتهای مذکر و خنثایی که به u پایان یافته‌اند، در مؤنث آنها ī به جای u آورده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

مذکر و خنثی	مؤنث
vaŋhu ـ (صورت اصلی : ـ vahu)	vaŋuhī ـ (صورت اصلی : ـ vahī)

ج) صفتهای مذکر و خنثایی که به صامت ختم می‌شوند، برای تأنیث ī به آخر آنها می‌پیوندد. از صورت ضعیف صفتهای مذکر و خنثی برای تأنیث استفاده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

مذکروخنثی	صورت ضعیف	مؤنث	
bərəzant ـ	bərəzat ـ	bərəzaitī ـ	: بلند
dātar ـ	daθr ـ	dāθrī ـ	: دادار

درجات صفت: تفضیلی و عالی

۴) صفت تفضیلی به شیوه‌های زیر ساخته می‌شود:

الف) با افزودن پسوند ـ tara ـ به پایان صفت مطلق؛ مثال از اوستایی:

صفت مطلق		صفت تفضیلی
aka ـ	: بد	akatara ـ
srīra ـ	: زیبا	srīrōtara ـ (صورت اصلی ـ srīratara)

ب) با افزودن پسوند ـ yah ـ به پایان صفت مطلق. در ضمن اگر صفت، خود

پسوند داشته باشد، آن پسوند حذف می‌شود؛ مثال از اوستایی:

صفت مطلق	صفت تفضیلی
mas ـ : بزرگ	masyah ـ
ās ـ u ـ : تندرو	āsyah ـ

۵) صفت عالی به شیوه‌های زیر ساخته می‌شود:

الف) با افزودن پسوند ـ tama ـ (اوستایی ـ təma ـ) به پایان صفت مطلق؛ مثال از اوستایی:

صفت مطلق	صفت عالی
hubaoidi ـ : خوشبو	hubaoiditəma ـ

ب) با افزودن پسوند ـ išta ـ به پایان صفت مطلق. اگر صفت مطلق پسوند داشته باشد، آن پسوند حذف می‌شود؛ مثال از اوستایی:

صفت مطلق	صفت عالی
ās ـ u ـ : تندرو	ās ـ išta ـ

ب) نحو

صفت در جمله

۶) صفت، از هر نوع که باشد (اعم از توصیفی، اشاره‌ای، پرسشی و مبهم) از لحاظ مفرد و مثنی و جمع بودن، از لحاظ مذکر و خنثی و مؤنث بودن و از لحاظ حالتهای هشتگانه با موصوف خود مطابقه می‌کند.

صفت ممکن است پیش از موصوف یا پس از آن بیاید، بی‌فاصله یا بافاصله. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ موصوف پس از صفتهایش آمده است. موصوف fravašayō و صفتهایش spəntå̊ و sūrå̊ و vaŋᵛuhīš همگی حالت مفعولی جمع مؤنث دارند:

ašāunąm vaŋᵛuhīš sūrå̊ spəntå̊ fravašayō yazamaide.

فروهرهای خوب توانای مقدس مقدسان را می‌ستاییم.

(یشت ۱۳، بند ٤۹)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ yimāi که موصوف است، پیش از صفتهایش srīrāi و hvąθwāi آمده است. موصوف و صفتهایش هر سه، حالت مفعولی‌له مفرد مذکر دارند:

yimāi srīrāi hvąθwāi ... apərəse azəm.

با جم زیبای خوب و مه ... گفتگو کردم من.

(وندیداد ۲، بند ۲)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ xᵛarənō موصوف است که صفتهای uγrəm و kavaēm پیش و صفت mazdaδātəm پس از آن آمده است. موصوف و صفتهایش همگی حالت مفعولی مفرد خنثی دارند:

uγrəm kavaēm xᵛarənō mazdaδātəm yazamaide.

فرهٔ کیانی توانای مزداه داده را می‌ستاییم.

(یشت ۱۹، بند ۹)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ صفت hvapō، با فاصله پس از موصوف nipāta آمده است؛ صفت و موصوف هر دو، حالت فاعلی مفرد مذکر دارند:

azəm vīspanąm dāmanąm nipāta ahmi hvapō.

من [اهور مزداه] پاسدار خوب همهٔ دامها هستم.

(یشت ۱۰، بند ٥٤)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ صفت astvaiθyāi، با فاصله پیش از موصوف gaēθyāi آمده است؛ هر دو، حالت مفعولی‌له مفرد مؤنث دارند:

vīvaŋhå mąm ... astvaiθyāi hunuta gaēθyāi.

ویوهونت (نام پدر جمشید است) مرا (گیاه هوم که شیره‌اش مستی‌آور است)... فشرد برای جهان مادی.

(یسن ۹، بند ٤)

در شاهد ذیل - که از اوستایی است - صفت اشاره īm، بی‌فاصله پیش از موصوفش zā̊ آمده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد مؤنث دارند:

āaṯ hē īm zā̊ bvaṯ pərəne pasvąmča staoranąmča.

آنگاه او را (جمشید را) این زمین بود (شد) پر از دامها و ستوران.

(وندیداد ۲، بند ۱۲)

در شاهد ذیل - که از اوستایی است - aēm و hā و taṯ هر سه، صفت اشاره‌اند که با فاصله پیش از موصوف خود آمده‌اند. aēm با haomō مطابقه کرده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد مذکر دارند. hā با ašiš مطابقه کرده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد مؤنث دارند. taṯ با āyaptəm مطابقه کرده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد خنثی دارند:

āaṯ mē aēm paityaoxta haomō ašava ... hā ahmāi ašiš ərənāvi, taṯ ahmāi ǰasaṯ āyaptəm, yaṯ ... .

آنگاه مرا این هوم مقدس پاسخ داد ... آن مزد او را (ویوهونت، پدر جمشید) داده شد، آن آیفت او را آمد که ... .

(یسن ۹، بند ۴)

در شاهد ذیل - که از اوستایی است - kā و čit هر دو، صفت پرسشی‌اند که با فاصله پیش از موصوف خود آمده‌اند. kā با ašiš مطابقه کرده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد مؤنث دارند. čit با āyaptəm مطابقه کرده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد خنثی دارند:

kā ahmāi ašiš ərənāvi, čit ahmāi ǰasaṯ āyaptəm?

چه مزدی او را داده شد، چه آیفتی او را آمد؟

(یسن ۹، بند ۳)

در شاهد ذیل - که از اوستایی است - صفت مبهم vīspəm، پیش از موصوف خود mąθrəm آمده است؛ هر دو، حالت مفعولی مفرد مذکر دارند:

vīspəm ča mąθrəm spəntəm yazamaide.

و همهٔ سخن مقدس (سخن الهی) را می‌ستاییم.

(یسن ۷۱، بند ۵)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ صفت مبهم harwah، پس از موصوف خود kārah آمده است؛ هر دو، حالت فاعلی مفرد مذکر دارند:

pasāwat kārah harwah hamiçyah abawat.

پس از آن، مردم همه طاغی بودند (شدند).

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، س ۴۰)

۷) صفت هنگامی که گزاره باشد، از هر لحاظ با نهاد مطابقه می‌کند. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ srīra گزاره و bāzava نهاد است؛ هر دو، حالت فاعلی مثنای مذکر دارند:

srīra vā anhən bāzava.

زیبا، به حقیقت، بودند دو بازو [یش] (دو بازوی ناهید).

(یشت ۵، بند ۷)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ aoǰištå گزاره و fravašayō نهاد است؛ هر دو، حالت فاعلی جمع مؤنث دارند:

tå fravašayō ašaonąm aoǰištå henti.

آن فروهرهای مقدسان نیرومندترینند.

(یشت ۱۳، بند ۱۷)

۸) متمم صفت تفضیلی، حالت مفعولی‌عنه یا اضافی دارد. متمم صفت عالی، حالت اضافی دارد. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ متمم hubaoδitarō ـ که صفت تفضیلی است ـ حالت مفعولی‌عنه دارد:

vātō ... hubaoδitarō anyaēibyō vātaēibyō.

بادی ... خوشبوتر از دیگر بادها.

(هادخت نسک ۲، بند ۷)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ متمم صفتهای عالی aoǰištō، tančištō، θwaxšištō، āsištō و vərəθrająstəmō حالت اضافی دارند:

miθrō...yō aoǰištō yazatanąm

yō tančištō yazatanąm

yō θwaxšištō yazatanąm

yō āsištō yazatanąm

yō as vərəθrająstəmō yazatanąm

fraxštaite paiti āya zəmā.

مهر ... تواناترین ایزدان، نیرومندترین ایزدان، تخشاترین ایزدان، چالاکترین ایزدان، که پیروزمندترین ایزدان است، به این زمین آید.

(یشت ۱۰، بند ۹۸)

۲. صفت در ایرانی میانهٔ غربی

الف) صرف

۹) مقوله‌های صفت در ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب؛

ب) شمار: مفرد و جمع (ممکن است صفت با موصوف جمع مطابقه کند. صفت چون اسم، جمع بسته می‌شود)؛

ج) درجات صفت.

درجات صفت: تفضیلی و عالی

۱۰) ایرانی میانهٔ غربی، دو نوع صفت تفضیلی دارد: الف) صفت تفضیلی سماعی، ب) صفت تفضیلی قیاسی.

الف) صفتهای تفضیلی سماعی ایرانی میانهٔ غربی بازمانده‌های صفتهای تفضیلی ایرانی باستانند که با پسوند ـ yah ـ ساخته شده‌اند. تعداد این گونه صفتها معدود است:

فارسی باستان	* frāyah ـ	kaiθyah ـ	maiθyah ـ	waihyah ـ	waisyah ـ
فارسی میانهٔ زردشتی	frāy، frih	kih	mih	wih	wēš
فارسی دری	فره	که	مه	به	بیش

ب) صفتهای تفضیلی قیاسی، در پهلوی اشکانی ترفانی، با پسوندهای istar ـ و ādar ـ؛ در فارسی میانهٔ ترفانی با پسوند dar ـ و در فارسی میانهٔ زردشتی با پسوند tar ـ، از صفت مطلق ساخته می‌شوند:

	صفت مطلق	صفت تفضیلی
پهلوی اشکانی ترفانی	wuzurg: بزرگ	wuzurgistar
فارسی میانهٔ ترفانی	"	wuzurgdar
فارسی میانهٔ زردشتی	"	wuzurgtar

ādar ـ، dar ـ، tar ـ بازمانده‌های tara ـ ایرانی باستانند. istar ـ پهلوی اشکانی ترفانی، بازماندهٔ yastara ـ است از yah ـ و tara ـ که پسوندهای صفت تفضیلی هستند؛ h پیش از t به s بدل شده است.

۱۱) در ایرانی میانهٔ غربی، صفت عالی به شیوه‌های زیر ساخته می‌شود:

الف) با افزودن پسوند išt ـ (در پهلوی اشکانی ترفانی) و ist ـ (در فارسی میانه) به صفت مطلق. išt ـ و isl ـ بازمانده‌های išta ـ ایرانی باستانند:

	صفت مطلق	صفت عالی
پهلوی اشکانی ترفانی	mas: مه	kasišt
فارسی میانهٔ ترفانی	burz: برز	burzist

ب) با افزودن پسوند t/dum ـ به صفت مطلق (پسوند t/dum ـ بازماندهٔ tama ـ ایرانی باستان است). پس از t/dum ـ ممکن است پسوند ēn ـ بیاید:

	صفت مطلق	صفت عالی
پهلوی اشکانی ترفانی	abar: بر	abardum
فارسی میانهٔ ترفانی	"	"
	—	fratumēn

ب) نحو

صفت در جمله

۱۲) در پهلوی اشکانی ترفانی، رابطهٔ میان صفت توصیفی و موصوف را ـ اگر صفت پیش از موصوف نیامده باشد ـ čē برقرار می‌کند و در فارسی میانهٔ ترفانی ī یا īg و در فارسی میانهٔ زردشتی ī. ممکن است čē و ī(g) به کار نروند.

۱۳) در ایرانی میانهٔ غربی، صفت از هر نوع که باشد، ممکن است پیش از موصوف و یا پس از آن بیاید.

۱۴) در ایرانی میانهٔ غربی صفت ـ غیر از صفت پرسشی ـ ممکن است با موصوف خود مطابقه کند. در شاهدهای ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی‌اند ـ harw با موصوف خود مطابقه نکرده و پیش از آن آمده است، harwīn که جمع harw است، با موصوف جمع و مفرد هر دو، به کار رفته است؛ هم پیش از موصوف و هم پس از آن آمده:

sēzdēn zāwarān ... istānēnd rōšn až harw dāmdādān (Acta 9, 117).

نیروهای توانمند [جهان نیکی] ... ستانند روشنی را از همهٔ دامها.

baγān harwīn ... yazdān rōšnān ud ardāwān dahēnd istāwišn (Acta 9, 94).

همهٔ بغان ... ایزدان روشن و مقدسان دهند ستایش.

kēm bōžāh až rumb čē harwīn dāmdādān ... kēm āžōn izwāyāh ... ud až harwīn warm (M. H. 82).

که نجاتم خواهد داد از دهان همهٔ دامها ... که از زادمرد رهایم خواهد کرد ... و از همهٔ موجها؟

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ muryān با andarwāzīg مطابقه کرده؛ اما zrahīg با māsīgān مطابقه نکرده است:

marduhmagān tanbār, muryān andarwāzīg, zrahīg māsīgān, čuhrbādān ud wīsp dēwag kēm imīn widārāh? (M. H. 82).

تن مردمان،

مرغان درواژی،

ماهیان دریایی،

چهارپایان و هر دیوه،

از اینها که خواهدم گذراند؟

(جان می‌گوید: که مرا از جسم آنها بیرون خواهد آورد؟)

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ zarhušt دو صفت دارد، هر دو پیش از آن آمده است:

bōžāgar ardāw zarhušt ... wyāward ... wiγrāsā ud ō man wēnāh (Acta 9, 108).

رهایی‌بخش مقدس زردشت ... گفت ... بیدار شو و مرا بین.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ baγ دو صفت دارد که هر دو پس از آن آمده‌اند؛ صفتها با «ud» به هم عطف شده‌اند:

ōn baγ rāst ud mihrbān ... ō man hufrayādā (Acta 9, 115).

ای بغ راست و مهربان ... به فریاد من رس.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ pidar چند صفت دارد که یکی پیش از آن و بقیه پس از آن آمده است:

rāštīgar pidar, anāzār, axšadāg, dāhwānīg, rād, rōdwar, mihrbān (Acta 9, 140).

راستی‌گر پدر، بی‌آزار، بخشاینده، بخشنده، راد، بخشایشگر، مهربان.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ awēšān با موصوف خود مطابقه کرده است:

pas awēšān dēwān ud parīgān ... (Acta 9, 65).

پس آن دیوان و پریان ... .

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ mazan و harwīsp با موصوف

خود مطابقه نکرده‌اند؛ اما awēšān با موصوف خود مطابقه کرده است:

awēšān mazan guhūdagān ... harwīsp awēšān mazan guhūdagān ... (Acta 9. 73).

آن بزرگزادگان [اهریمنی] ... همهٔ آن بزرگزادگان [اهریمنی] ... .

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ موصوف دو صفت دارد که هر دو پس از موصوف و با «ud» آمده‌اند:

ēnak āyēd nāwāz nēw ud farrux (Acta 9, 142).

اینک آید ناخدای نیو و فرخ.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ هر یک از دو موصوف چند صفت دارند که همگی پیش از آن دو آمده‌اند و میان صفتها «ud» آمده است:

ud dānāgān ud wizīddādistānān asāmān ud azamān ud agumēxtag nēkīh ī wahišt pad sāmānōmand ud zamānōmand ud gumēxtag ī gētīg ādūg hēnd išnāxtan (Acta 9, 88).

و دانایان و ممیّزان توانایند شناختن بیسامان (نامحدود) و بیزمان و ناآمیخته نیکی بهشت را از سامانمند و زمانمند و آمیخته نیکی گیتی.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ kadār و čē پس از موصوف آمده‌اند:

gōhr kadār wih ... kirdār čē wih ... (P. T. ۹۲).

کدام گوهر به [است] ... چه کرداری به [است] ... .

در شاهد نخست از شاهدهای ذیل ـ که هر دو از فارسی میانهٔ زردشتی‌اند ـ čand پیش از موصوف و در شاهد دوم، پس از موصوف آمده است:

čand mard az mardumān ī pārs ... (K. IV , 2).

چند مرد از مردمان پارس ... .

ēn wāzagēw čand ī anōšagruwān ādurbād ī mahrspandān ... guft (P. T. ۱۴۴).

این واژه‌ای چند که انوشه‌روان آذر باد مارسپندان ... گفت.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ bēš و mard موصوفند یکی پیش از صفت با «ī» و دیگری پس از آن آمده است:

zan ud frazand ī xwēštan ǰud az frahang bē ma hil kūt tēmār ud bēš ī garān abar nē rasād ... abāg dušāgāh mard hamrāz mabāš (P. T. ۵۹).

زن و فرزند خویشتن را بجز از فرهنگ بمهل کت تیمار و رنج گران بر نرساد ... با دژ آگاه مرد همراز مباش.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ موصوف dahyūbad، سه صفت دارد؛ صفت نخست با ī، صفت دوم با ud و صفت سوم با ī آمده است:

... dahyūbad ī amāwand ud pērōzgar ī kirbagkām (P. T. ۹۴).

... پادشاه نیرومند و پیروزگر کرفه کام.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ pēl دو صفت دارد که هر دو پس از آن و با ī آمده‌اند:

... čē xwaršēd ud pēl ī spēd ī ārāstag čērīh ud tuwānāgīh ud pērōzīh (K. I, 13).

... چه خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانایی و پیروزی [است].

در شاهدهای ذیل ـ که اولی، پهلوی اشکانی کتیبه‌ای و دومی، فارسی میانهٔ کتیبه‌ای است ـ im و ēn پس از موصوف آمده‌اند:

paykar im mazdyazn baγ ardaxšahr ... .

این پیکر خدایگان مزدیسن اردشیر [است] ...

(کتیبهٔ اردشیر در نقش رستم)

paykar ēn mazdyasn̥ baγ šahpuhr ... .

این پیکر خدایگان مزدیسن شاهپور [است] ...

(کتیبهٔ شاپور در نقش رجب)

۱۵) متمم صفت تفضیلی، هنگامی که برای مقایسه میان دو چیز به کار رفته باشد، با az

(فارسی میانه)، až (پهلوی اشکانی) و ku به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ با متمم صفت تفضیلی، až به کار رفته است:

frēštag ... wāxt ... až im čē wuzurgistar? (Acta 9, 35).

فرشته (مانی) ... گفت ... از این چه بزرگتر [است] ؟

در شاهد نخست از شاهدهای ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی‌اند ـ با متمم صفت تفضیلی، ku و در شاهد دوم az به کار رفته است:

guft ēstēd ku spazgīh garāntar ku ǰādūgīh (M.X. ۱ , ۱۰-۱۱).

گفته شده است که تهمت زدن گرانتر از جادویی [است].

az ēn and mēnōg pad tan ī mardumān čē ōzōmandtar? (P. T. ۹۱).

از این چند مینو [که] به تن مردم[ند] چه نیرومندتر [است] ؟

۱۶) صفت تفضیلی، هنگامی که با اسم جمع به کار رود، معنی صفت عالی دارد. در شاهد نخست ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ و در شاهد دوم ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ متممهای صفتهای تفضیلی جمع و صفتهای تفضیلی معنی صفت عالی دارند:

wāxt ku až imīn harwīn tu wuzurgistar ud rōšnistar ē (Acta 9, 35).

گفت که از همهٔ اینها تو بزرگتر و روشنتری.

frēstagān wuzurgān zīrdar (Syntax 38).

زیرکترِ فرشتگان بزرگ.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ صفت تفضیلی با متمم جمع (از نظر معنی) به کار رفته است و معنی صفت عالی دارد:

wādē hubōy ō padīrag āyēd ī az hamāg hubōyīh hubōytar (M.X. ۱, ۱۴۰).

بادی خوشبو به پذیره آید، که از همهٔ خوشبویی خوشبویتر [است].

۱۷) صفت تفضیلی، هنگامی که بی‌متمم به کار رود، معنی صفت عالی دارد. شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

kē dardōmandtar? tuwānīg ī nēst frazand ud dānāg ī šāyindag kē frazand ī ašāyindag, ranǰwartar bawēd (P. T. ۹۶).

که دردمندتر؟ توانای بی‌فرزند و دانای شاینده، ک[ش] فرزند ناشاینده، رنجورتر بود.

۱۸) متمم صفت عالی، هنگامی که برای مقایسه به کار رود، ممکن است با az / ž بیاید. در شاهد نخست ذیل - که از پهلوی اشکانی ترفانی است - صفت عالی بی až و در شاهد دوم - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - صفت عالی با az به کار رفته است:

.... zōrmand, yazdān abardum, ... baγān baγisttum (Acta 9, 93).

... زورمند، برترینِ ایزدان، خدایگانترینِ خدایگانان.

čōn paydāg kū ahlaw nar ud narīg pas az bē widērišnīh xwaštum az xwarišnān ... awiš barēnd (M.X. , ۱ , ۱۵۵-۱۵٦).

چنین پیدا [است] که برای مقدس زن و مرد، پس از درگذشت خوشترین از خورشها را ... برند.

۳. صفت در فارسی دری

الف) صرف

۱۹) صفت در فارسی دری مقوله‌های زیر را دارد:

الف) جامد و مشتق و عبارت و مرکب؛

ب) جنس: مذکر و مؤنث؛

ج) شمار: مفرد و مثنی و جمع؛

د) درجات صفت.

جنس

۲۰) صفت در فارسی دری جنس ندارد. صفتهای مؤنث عربی وارد فارسی دری شده‌اند و از این صفتها گاهی برای اسمهای مؤنث عربی استفاده می‌شود:

اعمال شاقّه، ممالک محروسه

شمار: مثنی

۲۱) مثنی خاص صفتهای دخیل از عربی است که برای اسمهای دخیل از عربی به کار می‌رود:

دولتین متعاهدتین، دولتین متحابین

درجات صفت: تفضیلی و عالی

۲۲) فارسی دری دو نوع صفت تفضیلی دارد:

الف) صفتهای تفضیلی قیاسی در فارسی دری، از صفت مطلق با پسوند «ـْ‌تر» (← فارسی میانهٔ زردشتی tar ـ) ساخته می‌شوند:

صفت مطلق	صفت تفضیلی
بزرگ	بزرگتر
بلند	بلندتر

ب) صفتهای تفضیلی سماعی دو منشأ دارند:

۱. صفتهای تفضیلی سماعی‌ای‌که بازمانده‌های صفتهای تفضیلی فارسی میانه‌اند:

فره، که، مه، به، بیش، پیش، کم، سره

۲. صفتهای تفضیلی دخیل و آنها اسمهای تفضیل عربی‌اندکه در فارسی به عنوان صفت تفضیلی به کار می‌روند:

افضل، اشهر، اعظم، اولی

(زیادة در عربی مصدر است، در فارسی دری به صورتهای زیاده و زیادت به عنوان صفت تفضیلی به کار می‌رود).

به هر یک از صفتهای تفضیلی سماعی اصیل و دخیل ممکن است «ـ تر» برای تأکید پیوسته شود:

آدم گفت که: یا محمّد! تو پیش‌رو که تو اولیتری.

(طبری، ص ۳۷۸)

از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم تا باشد که ما

را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد.

(سفرنامه، ص ۱۱٤)

۲۳) صفت عالی در فارسی دری، از صفت تفضیلی با پسوند «-ین» (← فارسی میانه ēn-) ساخته می‌شود:

صفت تفضیلی	صفت عالی
بزرگتر	بزرگترین
به	بهین
بهتر	بهترین
اوّل	اوّلین
اوّلتر	اوّلترین

پسوندهای ist- و t/dum- فارسی میانه به فارسی دری نرسیده‌اند. آن پسوندها چون جزئی مرده، در واژه‌های زیر دیده می‌شود:

مهست، نخست، درست، افدم

ـِشت در بهشت بازماندهٔ išt- پهلوی اشکانی ترفانی است.

ب) نحو

صفت در جمله

۲٤) رابطهٔ صفت توصیفی با موصوف در جمله به شرح ذیل است:

۱. برای موصوف مثنی و جمع، ممکن است صفت مثنی و جمع آورده شود:

دولتین متعاهدتین، دولتین متحابین

من اکنون ز ترکان جنگاوران فراز آورم لشکری بیکران

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۷۹)

ایشان بازگشتند سخت غمناک که جوانان کار نادیدگان بودند.

(بیهقی، ص ٤۱۸)

۲. صفت توصیفی ممکن است پیش از موصوف یا پس از آن بیاید. در صورتی که صفت توصیفی بیاید، میان صفت و موصوف «ـِ» آورده می‌شود. «ـِ» در خط -جز در

موارد ذیل ـ نشانه‌ای ندارد:

الف) پس از موصوفی که به «های» غیرملفوظ پایان می‌یابد، «ی» و صورت کوتاه شدهٔ آن «ء» آورده می‌شود؛ (تلفظ هر دو یکی است) و کسره پس از «ی» تلفظ می‌شود:

خانهٔ (یا خانه‌ی) بزرگ

ب) پس از موصوفی که به «ا» و «و» پایان می‌یابد «ی» آورده می‌شود و کسره پس از «ی» می‌آید:

بالای بلند، موی سفید

یادآوری می‌شود که «ی» در پایان اسمهای بسیاری چون «موی» و «روی» اصلی است که در هنگام موصوف واقع شدن، «ی» در پایان اسم می‌ماند، در غیر آن هنگام «ی» ممکن است بماند و ممکن است حذف شود.

ج) پس از موصوفی که به i پایان یافته، «ی» می‌آید و کسره پس از آن می‌آید. این «ی» در خط نشان داده نمی‌شود:

تهرانی خوب

د) ei پایانی موصوف، به ey بدل می‌شود و کسره پس از آن می‌آید:

می سرخ = mey ـ e sorx

کسره ممکن است حذف شود. در صورتی که میان موصوف و صفت «ی» آمده باشد «ی» باقی می‌ماند:

چهره و جامه‌ی نکو زیب و جمال مرد نیست

ننگ آید مرد را ننگ از جمال و زیب زن

(ناصرخسرو، ص ۲۶۳)

به‌سان پر ستاره آسمان گردد سحرگاهان

زسبزه‌ی آبدار و سرخ گل و ز لاله بستانها

(ناصرخسرو، ص ٤٤١)



در شاهد ذیل، گران پیش از موصوف و پیر پس از آن آمده است:

گران‌باری از دست این خصم پیر — چنان می‌برم کاسیاسنگ زیر

(بوستان، ص ۳۵۶)

۳. صفت توصیفی ممکن است با فاصله پس از موصوف بیاید. در شاهدهای ذیل، خردمند و شادان دل و خوب‌چهر صفت فرستاده، مرسل صفت رسول، فاخر صفت کسوت و مسکین صفت خران، همگی صفتهایی هستند که با فاصله پس از موصوف آمده‌اند:

فرستاده‌ای جست بوذرجمهر — خردمند و شادان دل و خوب چهر

(شاهنامه، ج ۸، ص ۲۹۷)

شش بود رسول نیز مرسل — بندیش نکو در اعتذارم

(ناصرخسرو، ص ۴۱۶)

زاهدی را پادشاهی کسوتی داد فاخر.

(کلیله، ص ۷۴)

خران زیر بار گران بی‌علف — به روزی دو مسکین شدندی تلف

(بوستان، ص ۲۳۹)

۴. یک موصوف ممکن است چند صفت توصیفی داشته باشد. رابطهٔ موصوف و صفتهای توصیفی آن به شرح ذیل است:

الف) همهٔ صفات پیش از موصوف می‌آیند. در شاهد ذیل، نیک سیرت و سره، صفت مرد هستند که هر دو پیش از آن آمده‌اند:

بخور ای نیک سیرت سره مرد — کان نگون‌بخت گرد کرد و نخورد

(گلستان، ص ۱۱۱)

ب) همهٔ صفات پس از موصوف می‌آیند و میان موصوف و هر یک از صفات «ـِ» می‌آید. در شاهد ذیل، نیک اختر و خوب‌چهر برای شاه صفت هستند و میان

موصوف و هر یک از صفات «ـِ» فاصله شده است:

به شاه جهان گفت بوذرجمهر　　که ای شاه نیک اختر خوب چهر

(شاهنامه، ج ۸، ص ۲۹۹)

ج) همهٔ صفات پس از موصوف می‌آیند و میان آنها «و» می‌آید. در شاهد ذیل، سمن پیکر و مشکبوی، صفت غلام‌اند، میان دو صفت «و» آمده است:

غلامی سمن پیکر و مشکبوی　　به خان پدر مهربان بد بدوی

(شاهنامه، ج ۸، ص ۱۱۵)

د) همهٔ صفات پس از موصوف می‌آیند، میان صفات «ـِ» و یا «و» آورده نمی‌شود. در شاهدهای ذیل، میان چست، لطیف، خندان و شیرین زبان که برای جوان صفت هستند، چیزی نیامده است؛ همچنین عادل و نیک سیرت که صفتهای امیر هستند:

جوانی چست، لطیف، خندان، شیرین زبان در حلقهٔ ما بود.

(گلستان، ص ۱۵۰)

صاحب مسجد امیری بود عادل، نیک سیرت.

(گلستان، ص ۱۲۶)

۵. «ی» نکره ممکن است هم به صفت و هم به موصوف متصل شود. در شاهدهای ذیل، «ی» نکره به خیر، صفت، و یار موصوف متصل شده است:

گفت: دعای خیری بر من کن.

(گلستان، ص ۴۷)

برو پنج نوبت بزن بر درت　　چو یاری موافق بود در برت

(بوستان، ص ۳۵۵)

۶. صفت ممکن است پس از مضاف‌الیه موصوف بیاید. در شاهدهای ذیل، بد فعل، صفت سپاه، و شیرینکار، صفت نخلبندان است و ناقص عقل، صفت پسران؛ هر سه پس از مضاف‌الیه موصوف خود آمده‌اند:

برچه می‌گریی بگو بر فعلشان
بــر سپاه کینهٔ بـدفعلشان

(مثنوی، ج ۱، ص ۱۵۸)

بندهای رطب از نخل فروآویزند
نخلبندان قضا و قدر شیرینکار

(مواعظ، ص ۷۱۹)

پسران وزیر ناقص عقل
به گدایی به روستا رفتند

(گلستان، ص ۱۵٤)

۲۵) متمم صفت تفضیلی یا «که» (← فارسی میانه kū) دارد و یا «از» (← فارسی میانه az). در شاهد ذیل، مشغولی متمم صفت تفضیلی است و با «که» به کار رفته است:

گفت: معزولی به نزد خردمندان بهتر که مشغولی.

(گلستان، ص ۵۰)

۲۶) متمم صفت تفضیلی، اگر جمع و یا یکی از مبهمات باشد، صفت تفضیلی معنی صفت عالی می‌دهد. متمم ممکن است پیش از صفت تفضیلی یا پس از آن بیاید:

بزرگتر از آنها یا از آنها بزرگتر

بزرگتر از همه یا از همه بزرگتر

بزرگتر از هرکس یا از هرکس بزرگتر

۲۷) اگر صفت تفضیلی به جمع اضافه شود، معنی صفت عالی دارد؛ مضاف پیش از مضاف‌الیه می‌آید:

افضلِ علما، افصحِ فصحا

۲۸) صفت عالی به صورتهای زیر به کار می‌رود:

الف) صفت برای موصوف جمع. صفت پیش از موصوف به کار می‌رود:

بهترین شاعران؛ یعنی شاعرانی که از همهٔ شاعران بهترند.

ب) صفت برای مفرد. صفت پیش از موصوف می‌آید:

بهترین شاعر؛ یعنی شاعری که از همهٔ شاعران بهتر است.

ج) مضاف برای مضاف‌الیه جمع. مضاف پیش از مضاف‌الیه می‌آید:

بهترینِ شاعران؛ یعنی بهترین از میان شاعران

د) با متمم جمع که «از» دارد. صفت عالی ممکن است پیش از متمم یا پس از آن بیاید:

بهترین از شاعران یا از شاعران بهترین

بهترین از همه یا از همه بهترین (همه معنی جمع دارد).

۲۹) صفتهای اشاره‌ای پیش از موصوفهای خود می‌آیند و با آنها مطابقه نمی‌کنند:

این کتاب، این کتابها

آن کتاب، آن کتابها

در شاهد ذیل، چنین، صفت مردم است که با فاصله پس از آن آمده است:

هم آنجا امانش مده تا به چاشت — نشاید بلا بر دگر کس گماشت

که گویند برگشته باد آن زمین — کزو مردم آیند بیرون چنین

(بوستان، ص ۲۱۳)

۳۰) صفتهای پرسشی پیش از موصوفهای خود می‌آیند. موصوفهای کدام و چه هم مفردند هم جمع. موصوف کدام، بی «ی» نکره به کار می‌رود؛ اما موصوف چه با «ی» نکره. موصوف چند همیشه مفرد است و بی «ی» نکره به کار می‌رود. موصوف کدامین مفرد است و بی «ی» نکره:

کدام کتاب؟ کدام کتابها؟

کدامین کتاب؟

چه کتابی؟ چه کتابهایی؟

چند کتاب؟

۳۱) چندم و چندمین هم پیش از موصوف خود و هم پس از آن می‌آیند:

چندم نفر؟ نفر چندم؟

چندمین نفر؟ نفر چندمین؟

۳۲) رابطهٔ صفتهای مبهم با موصوفهای آنها به شرح ذیل است:

الف) هیچ پیش از موصوف خود می‌آید. موصوف هیچ، همیشه مفرد است و با «یا»ی نکره به کار می‌رود:

هیچ کتابی بهتر از آن نیست.

ب) هر پیش از موصوف خود می‌آید. موصوف هر، همیشه مفرد است. موصوف هر هم با «ی» نکره و هم بدون آن به کار می‌رود:

هر کتاب که می‌خواهی بخر.

هر کتابی که می‌خواهی بخر.

ج) بعضی و برخی، پیش از موصوف خود می‌آیند. موصوفهای بعضی و برخی، همیشه جمعند. موصوفهای بعضی و برخی اگر با «که» موصوف به کار روند با «ی» نکره به کار می‌روند:

بعضی کتابها، بعضی مردم (مردم معنی جمع دارد)، بعضی کتابهایی که خریدم .... .

در شاهد ذیل، لختی پس از موصوف خود خدمت، بی‌فاصله آمده است:

خوب دارید و فراوان بستاییدش   هر زمان خدمت لختی بفزاییدش

(منوچهری، ص ۱۶۰)

د) چندین، پیش از موصوف خود می‌آید. موصوف چندین، همیشه مفرد است و بدون «ی» نکره به کار می‌رود:

چندین کتاب

در شاهد ذیل، چندان با فاصله پس از موصوف خود وفا آمده است:

چندین چه کنی به وعده دربندم   ایام وفا نمی‌کند چندان

(انوری، ص ۸۹۸)

در شاهد ذیل، چندان بی‌فاصله پس از موصوف خود چیزی آمده است:

خواجه محمود و امیر بیاض خانه‌های او را کافته، چیزی چندان نیافتند.

(خلاصة‌التواریخ، ص ۳۱)

ه) همه، که نحوهٔ کاربرد آن به شرح ذیل است:

۱. هم پیش از موصوف خود ـ که می‌تواند مفرد یا جمع باشد ـ و هم پس از آن می‌آید. در صورتی که پیش از موصوف خود بیاید هم با کسرهٔ اضافه و هم بدون آن به کار می‌رود:

همهٔ مردم آمدند، مردم همه آمدند.

شه این جمله بشنید و چیزی نگفت — ببست اسب و سر بر نمد زین بخفت
همه شب به بیداری اختر شمرد — ز سودا و اندیشه خوابش نبرد

(بوستان، ص ۲۴۱)

همه فیلسوفان یونان و روم — ندانند کرد انگبین از زقوم

(بوستان، ص ۳۲۸)

همه روز اگر غم خوری غم مدار — چو شب غمگسارت بود در کنار

(بوستان، ص ۳۵۵)

جمال در نظر و شوق همچنان باقی — گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست

(سعدی، ص ۴۲۷)

چو به منتها رسد گل، برود قرار بلبل — همه خلق را خبر شد غم دل که می‌نهفتم
به امید آن که جایی قدمی نهاده باشی — همه خاکهای شیراز به دیدگان برفتم

(سعدی، ص ۵۴۷)

تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج — سزد اگر همهٔ دلبران دهندت باج

(حافظ، ص ۶۷)

۲. اگر «که» موصول پس از موصوف همه به کار رود، موصوف ممکن است با «ی» نکره یا بدون آن به کار رود:

همهٔ مردم، که آنجا بودند ...

همهٔ مردمی که آنجا بودند ...

۳. همه به معنی هر هم به کار می‌رود، در این صورت موصوفش همیشه مفرد است و همه بی‌کسره به کار می‌رود:

پرسید که ... اوقات عزیز چگونه می‌گذرد، گفت: همه شب در مناجات ... و همه روز در بند اخراجات.

(گلستان، ص ۸۸)

از در خویشم مران، کاین نه طریق وفاست
در همه شهری غریب، در همه ملکی گداست

(سعدی، ص ۴۲۹)

و) تمام، جمله و جملگی به جای همه به کار می‌روند.

تمام با مفرد و جمع هر دو، به کار می‌رود با کسره:

تمام کتاب را خواندم.

تمام کتابها را خواندم.

جمله با مفرد و جمع هر دو، به کار می‌رود با کسره و بی‌آن:

جملهٔ شب آن غلام پاکباز   تا به وقت صبح می‌کردی نماز

(منطق‌الطیر، ص ۱۷۸)

جمله حیوان را پی انسان بکش   جمله انسان را بکش از بهرهش

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۰۳)

جملهٔ ذرات در وی محو شد   عالم از وی مست گشت و صحو شد

(مثنوی، ج ۱، ص ۳۲۲)

جمله اجزای جهان پیش عوام   مرده و پیش خدا دانا و رام

(مثنوی، ج ۳، ص ۳۲۲)

جملگی با مفرد و جمع هر دو به کار می‌رود با کسره و بی آن:

جملگیِ کتاب، جملگیِ مردمان

جملگی کتاب بر پنج باب و چهل فصل بنا می‌افتد.

(مرصادالعباد، ص ۲۹)

جملگی طومارها بد مختلف همچو شکل حرفها یا تا الف

(مثنوی، ج ۱، ص ۴۱)

جملگی آوازها بگرفته شد رحم آمد بر سر آن قوم لد

(مثنوی، ج ۳، ص ۱۰۳)

ز) چند، هم پیش از موصوف خود ـ که همیشه مفرد است ـ و هم پس از آن به کار می‌رود. موصوف چند اگر پیش از آن به کار رود ممکن است با «ی» نکره یا بدون آن به کار رود:

کمان به‌زه را به بازو فگند به بند کمر بر بزد تیر چند

(شاهنامه، ج ٤، ص ۱۹۵)

روز چند برآمد رسول ـ علیه‌السلام ـ علی را بخواند.

(قصص، ص ۸۸۱)

تنی چند از روندگان در صحبت من بودند.

(گلستان، ص ٥٤)

فصل چهارم

عدد

۱. عدد در ایرانی باستان

صرف

اعداد اصلی

۱) از یک تا ده در اوستایی عبارتند از:

۱ : aēva ـ , ۲ : dva ـ , ۳ : θri ـ , ٤ : čaθwar ـ , ٥ : panča , ٦ : xšvaš , ۷ : hapta ,
۸ : ašta , ۹ : nava , ۱۰ : dasa

از ـ aēva تا ـ čaθwar صرف می‌شوند. از panča تا dasa در اصل صرف نمی‌شوند، اما صورتهای صرفی از آنها به کار رفته است.

۲) از ۱۱ تا ۱۹ از یکان، با dasa ساخته می‌شوند. یکان پیش از dasa می‌آیند:

۱۲: dvadasa, ۱٥: pančadasa

ـ dvadasa و مانندهایش صرف نمی‌شوند.

۳) از ۲۰ تا ۹۰ از دهگان، با ـ sati ، ـ sat و ti ساخته می‌شوند:

۲۰ : vīsaiti , ۳۰ : θrisat ـ , ٤۰ : čaθwarəsat ـ , ٥۰ : pančāsat ـ , ٦۰ : xšvašti ـ ۷۰ : haptāiti ـ , ۸۰ : aštāiti ـ , ۹۰ : navaiti ـ

vīsaiti صرف نمی‌شود، عددهای دیگر صرف می‌شوند.

از ۲۱ تا ۲۹ ، از ۳۱ تا ۳۹ ، از ٤۱ تا ٤۹ ، و ... از یکان و دهگان ساخته می‌شوند. یکان پیش از دهگان می‌آیند و به هر دو ـ ča : و، پیوسته می‌شود:

۹۹ : navača navaitīmča

۴) صد و هزار و ده‌هزار صرف می‌شوند که عبارتند از:

۱۰۰ : sata - , ۱۰۰۰ : hazaŋra - , ۱۰۰۰۰ : baēvar - .

اعداد ترتیبی

۵) عددهای ترتیبی اوستایی که همگی صرف می‌شوند عبارتند از:

نخست: - fratəma ، - paoirya ، دیگر: - bitya ، سدیگر: - θritya ، چهارم: - tūirya ، پنجم: - puxδa ، ششم: - xšva ، هفتم: - haptaθa ، هشتم: - aštəma ، نهم: - nāuma ، دهم: - dasəma ، یازدهم: - aēvandasa ، دوازدهم: - dvadasa ، سیزدهم: - θridasa ، چهاردهم: - čaθrudasa ، پانزدهم: - pančadasa ، شانزدهم: - xšvaš - dasa ، هفدهم: - haptadasa ، هژدهم: - aštadasa ، نوزدهم: - navadasa ، بیستم: - vīsąstəma ، سی‌ام: - θrisata ، صدم: - satōtəma ، هزارم: - hazaŋrōtəma .

اعداد کسری

۶) اعداد کسری در اوستایی:

برای $\frac{1}{2}$: - naēma : نیم، به کار رفته است؛ - naēma - yār : نیمسال، برای $\frac{1}{3}$: - θrišva ، برای $\frac{1}{4}$: - čaθrušva به کار رفته است.

اعداد توزیعی

۷) برخی از اعداد توزیعی اوستایی عبارتند از:

یک بار: hakərəṱ ، دوبار: biš ، bižvaṱ → biš - vaṱ ، سه‌بار: θriš ، θrižvaṱ → θriš - vaṱ ، چهار بار: čaθruš ، شش بار: xšvaš ، xšvažaya → xšvaš - aya .

۲. عدد در ایرانی میانهٔ غربی

الف) صرف

اعداد اصلی

۸) در ایرانی میانهٔ غربی، از یک تا بیست و دیگر دهگان و صد و هزار و ده‌هزار، بازمانده‌های اعداد اصلی ایرانی باستانند:

	اوستایی	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
۱	* aēvaka-	ēwag	yak	yak
۲	dva-	du	du	du
۳	θri-	hri	sih	sih
٤	čaθwar-	čafār	čahār	čahār
٥	panča	panǰ	panz	panǰ
٦	xšvaš	šuh	šaš	šaš
٧	hapta	haft	haft	haft
٨	ašta	—	hašt	hašt
٩	nava	—	nuh	nuh
۱۰	dasa	das	dah	dah
۱۱	* aēvandasa	ēwandas	yāzdah	yāzdah
۱۲	dvadasa	duwādēs dudas	duwāzdah	duwāzdah
۱۳	* θridasa	—	sēzdah	sēzdah
۱٤	* čaθrudasa	čafārdas	čahārdah	čahārdah
۱٥	pančadasa	—	pānzdah	pānzdah
۱٦	* xšvašdasa	—	šāzdah	šāzdah
۱۷	* haptadasa	—	—	haftdah
۱۸	* aštadasa	—	—	haštdah
۱۹	* navadasa	—	—	nōzdah
۲۰	vīsaiti	wīst	wīst	wīst
۳۰	θrisat-	hrist	sīh	sīh
٤۰	čaθwarəsat-	—	—	čihil
٥۰	pančāsat-	panǰāst	—	panǰāh
٦۰	xšvašti-	šašt	šast	šast

	اوستایی	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
۷۰	haptāiti -	—	haftād	haftād
۸۰	aštāiti -	haštād	—	haštād
۹۰	navaiti -	—	—	nawad
۱۰۰	sata -	sad	sad	sad
۱۰۰۰	hazaŋra -	hazār	hazār	hazār
۱۰۰۰۰	baēvar -	bēwar	bēwar	bēwar

۹) برخی از صدگان واژه‌های خاص خود را دارند و برخی دیگر، از آوردن یکان پیش از sad ساخته می‌شوند:

	پهلوی اشکانی‌ترفانی	فارسی‌میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
۲۰۰	—	—	duēst
	—	—	dusad
۳۰۰	hrisad	tilist tirist	—
۵۰۰	—	—	panǰsad
۸۰۰	—	—	haštsad

۱۰) اعداد دیگر ترکیبی هستند و ترکیب آنها بدین ترتیب است که اعداد بزرگتر، پیش از اعداد کوچکتر می‌آیند و میان آنها ud آورده می‌شود:

فارسی میانهٔ زردشتی

۲۱	wīst ud yak
۲۲	wīst ud du

فارسی میانهٔ ترفانی

۷۲	haftād ud du
۳۶۰	tirist ud šast

پهلوی اشکانی ترفانی

sad ud das ۱۱۰

hrisad ud ēwandas bēwar ud čafār sad ۳۱۱۴۰۰

۲۵ panǰwīst به خلاف قاعده فوق از panǰ: پنج و wīst: بیست، ساخته شده است.

اعداد ترتیبی

۱۱) اعداد ترتیبی از اعداد اصلی با پسوند um- ← ایرانی باستان ساخته می‌شوند، -ma- نیز پسوندی است که در ایرانی باستان، در ساخت برخی از اعداد ترتیبی به کار رفته است. ایرانی میانهٔ غربی برای عددهای یک تا چهار، واژهٔ خاص دارد. برای ترتیبی کردن اعداد ترکیبی پسوند um- به کوچکترین عدد می‌پیوندد:

	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
		fratum	fradum
نخست	naxwēn	naxust(ēn)	naxust(ēn)
دیگر	bid	dudīgar	dudīgar
سدیگر	hridīg	sidīg	sidīg(ar)
چهارم	čuhrum	tasum	tasum
پنجم	panǰum	panzum	panǰum ...
بیست‌وچهارم	—	—	wīst ud čahārum
بیست‌وپنجم	—	—	wīst ud panǰum ...

۱۲) از عدد اصلی و saxt عدد ترتیبی ساخته می‌شود:

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی
čafār saxt: چهارم	čahārdah saxt: چهاردهم

۱۳) saxt ممکن است با عدد ترتیبی هم به کار رود. پهلوی اشکانی ترفانی:

pad saxt čuhrum māh šahrēwar (Acta 9, 137).

به چهارم ماه شهریور.

اعداد کسری

۱۴) اعداد کسری در فارسی میانهٔ زردشتی:

برای $\frac{1}{2}$، nēm به کار می‌رود:

nēm rōz : نیمروز، nēm māh : نیم ماه (بدر)

برای $\frac{1}{3}$، sih yak : سه یک، به کار می‌رود:

sih yak ī rōz : سه یک روز، یک سوم روز

اعداد توزیعی

۱۵) اعداد توزیعی به راههای ذیل ساخته می‌شوند:

الف) تکرار عدد اصلی:

	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
یک یک	ēw ēw	yak yak	yak yak
دو دو	du du	—	—
سه سه	—	sih sih	—

ب) با افزودن bār به عدد اصلی:

sih bār : سه بار

ج) از پیوستن پسوند gānag - به عدد اصلی:

dugānag : دوگانه

ب) نحو

عدد در جمله

۱۶) عدد اصلی، هم پیش از معدود و هم پس از آن می‌آید. در شاهد ذیل -که از پهلوی اشکانی ترفانی است - haft پیش از puhr آمده است:

mard ēw ahāz ud haft puhr bud (Acta 9, 36).

مردی بود و هفت پور بود [ش].

در شاهد ذیل -که از فارسی میانهٔ ترفانی است - sih پس از yazd آمده است:

pas hān wahištaw šahryār ... āfurīd yazd sih (Acta 9, 64).

پس آن شهریار بهشت ... آفرید ایزد سه (سه ایزد).

۱۷) ممکن است عدد و معدود با هم مطابقه کنند. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ sār مفرد آمده است:

hazār ud čahār sad šast ud hašt sār ... axšādī gumāyānd (Acta 9, 80).

هزار و چهارصد [و] شصت و هشت سال ... رنج خواهند برد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ معدود جمع آمده است:

tilist ud šast mānsārārān ... zahagān ī mānī xwadāwann (Acta 9, 144).

سیصد و شصت مان سالاران (گروهی از رهبران دین مانی) ... زادگان خداوندگار مانی.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ عدد و معدود هر دو جمع آمده‌اند:

haftādān ud dunān ispasagān ... (Acta 9, 144).

هفتاد و دو اسپسگان (گروهی از رهبران دین مانی) ... .

۱۸) عدد اصلی ممکن است به جای عدد ترتیبی به کار رود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ čahārdah به جای čahārdah saxt به کار رفته است:

ōn nibēsēd ku pad čahārdah rōz ī tērmā ... (Acta 9, 184).

ایدون نویسد که به روز چهاردهم تیر ماه ... .

۱۹) عدد ترتیبی، هم پیش از معدود و هم پس از آن می‌آید. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ naxwēn پیش از andarz آمده است:

ēn naxwēn andarz ī nyōšāgān (Acta 9, 56).

این نخستین اندرز نیوشایان (عوام دین مانی) [است].

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ عدد ترتیبی čahārdah saxt، پس از معدود آمده است:

kār ī wuzurg ... pad hān rōz ī čahārdah saxt kirīhēd (Acta 9, 184).

کار بزرگ ... بدان روز چهاردهم انجام می‌پذیرد.

۳. عدد در فارسی دری

الف) صرف

اعداد اصلی

۲۰) اعداد اصلی از یک تا بیست و دیگر دهگان و صد و هزار و ده‌هزار فارسی دری، با تغییرهایی در تلفظ بازمانده‌های اعداد اصلی فارسی میانهٔ زردشتی‌اند:

فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
yak	یک ...
pānzdah	پانزده
šāzdah	شانزده

«ن» در شانزده به قیاس با «ن» pānzdah آمده است. همچنین است وجود «ن» در دوانزده و سینزده صورتهای دیگر دوازده و سیزده.

فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
sad	صد
hazār	هزار
bēwar	بیور

امروزه «بیور» متروک است. از زبان فرانسه، اعداد زیر وارد فارسی دری شده‌اند:

میلیون، میلیارد، بیلیون، تریلیون، ....

۲۱) صدگان فارسی دری، با تغییرهایی در تلفظ بازمانده‌های صدگان فارسی میانهٔ زردشتی‌اند:

فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
duēst	دویست
dusad	دو صد
panǰsad	پانصد
haštsad	هشتصد

۲۲) دیگر اعداد اصلی فارسی دری ـ چون فارسی میانهٔ زردشتی ـ ترکیبی‌اند. اعداد بزرگتر پیش از اعداد کوچکتر می‌آیند و میان آنها «و» (← فارسی میانهٔ زردشتی ud) قرار می‌گیرد:

فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
wīst ud yak	بیست و یک
wīst ud du	بیست و دو

اعداد ترتیبی

۲۳) در شعر، برخی از اعداد اصلی به صورتهایی غیر از صورتهایی که در بالا آمده‌است، می‌آیند؛ مثل «ده و دو» به جای دوازده:

ازان نــره شــیران خــنجرگذار　　گزین کرد جنگی ده و دو هـزار

(شاهنامه، ج ۲، ص ۸۷)

گر گشاد از دل سنگی ده و دو چشمه کلیم　　من بسی معجز ازین سان به خراسان یابم

از ده انگشت و دو نوک قلم صدر امـام　　ده و دو چشمهٔ حیوان به خراسـان یـابم

(خاقانی، ص ۲۹۹)

۲۴) اعــداد تــرتیبی، از اعــداد اصــلی بــا پســوند «ـُ م» (← فــارسی میــانهٔ زردشتی um ـ) و پسوند «ـُ مین» ساخته می‌شوند. فارسی دری برای عددهای ۱ تا ۳ واژه‌های خاص دارد که بازماندهٔ فارسی میانهٔ زردشتی‌اند. در اعـداد تـرکیبی «ـُ م» و «ـُ مین» به کوچکترین عدد می‌پیوندند:

فارسی دری	فارسی میانه
نخست ، نخستین	naxust(ēn)
دیگر >	dudīgar
سدیگر	sidīgar

در فارسی دری یکم و دوم و سوم، به قیـاس بـا دیگـر اعـداد تـرتیبی سـاخته شده است. اوّل عربی و اوّلین عربی و فارسی، به جای نخست و نخستین به کار می‌روند.

ددیگر هم به قیاس با سدیگر در فارسی دری به کار می‌رود.

اعداد کسری

۲۵) اعداد کسری به صورتهای ذیل ساخته می‌شوند:

الف) اعداد اصلی، پیش از اعداد ترتیبی آورده می‌شوند:

یک دوم، دو سوم، سه چهارم، چهار پنجم

ب) اعداد کسری با یک:

سه یک، چهار یک، پنج یک، شش یک

ج) اعداد کسری با صد:

صدی دو = دو درصد، صدی سه = سه درصد، صدی چهار = چهار درصد

د) برای $\frac{1}{2}$، نیم (← فارسی میانه nēm) نصف (← عربی) به کار می‌رود. نصف با کسرهٔ اضافه به کار می‌رود.

غیر از نصف، از عربی ثلث، ربع، خمس، سدس، سبع، ثمن، تسع و عشر هم وارد فارسی دری شده‌اند که همگی با کسرهٔ اضافه به کار می‌روند. با ثلث و ... ، اعداد اصلی هم به کار می‌روند:

دو ثلثِ، چهار ثلثِ، پنج عشرِ

اعداد توزیعی

۲۶) اعداد توزیعی به صورتهای ذیل ساخته می‌شوند:

الف) تکرار عدد اصلی:

یک یک ، دو دو ، سه سه

یک به یک ، دو به دو ، سه به سه

ب) با افزودن بار به عدد اصلی (← فارسی میانهٔ زردشتی bār)، یا افزودن مرتبه، دفعه، نوبت، نوبه:

یک بار، یک مرتبه، یک دفعه، یک نوبت، یک نوبه

ج) از پیوستن پسوند ـگانه (← فارسی میانهٔ زردشتی gānag ـ) به عدد اصلی:

دوگانه، سه گانه، چهار گانه

ب) نحو

عدد در جمله

۲۷) عدد اصلی در بیشتر موارد پیش از معدود می‌آید؛ چند شاهد برای استعمال عدد پس از معدود:

گزین کرد شمشیرزن سی هزار　　همه رزمجو از در کارزار

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۹)

نشنیده‌ای که زیر چناری کدوبنی　　بر رست و بر دوید برو بر به روز بیست

(ناصرخسرو، ص ۵۲۲)

شیخ گفت: ... صوفی‌ای دو را آنجا بر تا او را مغمزی کنند.

(اسرارالتوحید، ص ۱۲۷)

شیخ بود او در حرم پنجاه سال　　با مرید چارصد صاحب کمال

(منطق‌الطیر، ص ۶۷)

شنیدم که در مرزی از باختر　　برادر دو بودند از یک پدر

(بوستان ، ص ۲۳۰)

خبر شد به‌مدین پس از روز بیست　　که ابر سیه دل بر ایشان گریست

(بوستان، ص ۳۳۱)

۲۸) عدد اصلی ممکن است با فاصله پیش از معدود یا پس از آن به کار رود:

پس پردهٔ قیصر آن روزگار　　سه بد دختر اندر جهان نامدار

(شاهنامه، ج ٦، ص ۲۱)

دگر دست را داد بر گرگسار　　بدادش سوار گزین صد هزار

(شاهنامه، ج ٦، ص ۹٦)

پسر داشتی یک گرانمایه مرد جهاندیده و دیده هر گرم و سرد

(شاهنامه، ج ٦، ص ۹۷)

برآوردن کام امیدوار به از قید بندی شکستن هزار

(بوستان، ص ۲۱٤)

۲۹) معدود عدد اصلی - بیشتر از دو - ممکن است جمع بیاید:

خود و صدهزاران سواران گرد نموده همه در جهان دستبرد

(شاهنامه، ج ٦، ص ۹۷)

بگفتا همی گریم از روزگار که طفلان بیچاره دارم چهار

(بوستان، ص ۲۳٤)

۳۰) عدد ترتیبی ساخته شده با «ـُ مین»، پیش از معدود می‌آید. عدد ترتیبی ساخته شده با «ـُ م»، بیشتر بعد از معدود و کمتر پیش از آن می‌آید. پس از معدودی که عدد ترتیبی بعد از آن می‌آید، کسره آورده می‌شود. چند شاهد برای آمدن عدد ترتیبی پایان یافته به «ـُ م» پیش از معدود:

زمستی هم آن روز باز ایستاد دوم روز رفتن نیامدش یاد

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۹۸)

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آیی

چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی

(سنایی، ص ۷۰۵)

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار این سوم دفتر که سنت شد سه بار

برگشا گنجینهٔ اسرار را در سوم دفتر بهل اعذار را

(مثنوی، ج ۲، ص ۳)

فصل پنجم

ضمیر

۱. ضمیر در ایرانی باستان

۱) ضمایر ایرانی باستان عبارتند از:

الف) شخصی: اول شخص، دوم شخص، سوم شخص

ب) موصول

ج) پرسشی

د) مبهم

ه) اشاره:
- ta- (اوستایی): این
- aēta- (اوستایی): این
- aēm- (اوستایی): این
- ava- (اوستایی): آن

و) ملکی: اول شخص، دوم شخص، سوم شخص

ز) مشترک

ضمایر شخصی

الف) صرف

۲) ضمایر شخصی در ایرانی باستان، جنس ندارند. این ضمایر صرف می‌شوند و سه

شمار مفرد و مثنی و جمع دارند. صرف ضمیر دوم شخص؛ اوستایی:

	مفرد		مثنی	جمع	
	منفصل	متصل		منفصل	متصل
فاعلی	tū̌m	tū	—	yūžəm	—
مفعولی	θwąm	θwā	—	—	—
مفعولی‌معه	θwā	—	—	—	—
مفعولی‌له	taibyā	tē	—	yūšmaoyō	vō
مفعولی‌عنه	θwaṯ	—	—	yūšmaṯ	—
اضافی	tava	tē	yavākəm	yūšmākəm	vō

ب) نحو

۳) ضمایر شخصی منفصل و متصل، هر حالتی که داشته باشند، در هر جای جمله به کار می‌روند. tūm ، که ضمیر منفصل دوم‌شخص مفرد است و حالت فاعلی دارد، در شاهد نخست ذیل، پس از فعل جمله و در شاهد دوم، پیش از فعل آمده است:

āpəm zazāhi tūm yō ahurō mazdå.

آب را روان می‌کنی تو که اهورَ مزدایی.

(وندیداد ۵، بند ۱۵)

tūm paoiryō zaraθuštra ahunəm vairīm frasrāvayō.

تو نخست، ای زردشت، اهونه وَیریه (نام دعایی است) را خواندی.

(یسن ۹، بند ۱۴)

θwąm،که ضمیر منفصل دوم شخص مفرد است و حالت مفعولی دارد، در شاهد نخست ذیل، پیش از فعل و در شاهد دوم، پس از فعل آمده است:

iməm θwąm paoirīm yānəm haoma jaiδyemi.

این نخستین نیکی را، ای هوم، از تو می‌خواهم.

(یسن ۹، بند ۱۹)

yazayanta θwąm mazdayasna pasubya staoraēibya.

خواهند ستود تو را، (ای مهر)، مزدیسنان، با دام و ستور.

(یشت ۱۰، بند ۱۱۹)

tē ، ضمیر متصل دوم‌شخص مفرد است و حالت مفعولی‌له و اضافی دارد. در شاهد نخست ذیل، مفعول mraomi است که پیش از فعل آمده است و در شاهد دوم، مضاف‌الیه است برای gaēθå که پیش از آن آمده است:

tē mraomi spitama zaraθuštra.

تو را گویم، ای سپیتمان زردشت!

(وندیداد ۱۸، بند ۶۵)

azəm tē gaēθå frāδayeni, azəm tē gaēθå varəδayeni.

[جمشید] من، [ای اهورَ مزداه]، گیتیت را گسترش خواهم داد، من گیتیت را خواهم بالاند.

(وندیداد ۲، بند ۵)

موصول

الف) صرف

۴) موصول از یک ماده، در حالتهای مختلف و شمارها و جنسهای سه گانه صرف می‌شود، صرف ـ ya: که، اوستایی به صورت ذیل است:

مذکر و خنثی

	مفرد	مثنی	جمع
فاعلی	y ـ ō	y ـ ā	y ـ ōi
مفعولی	y ـ im	—	y ـ ą
مفعولی‌معه	y ـ ā	—	y ـ āiš
مفعولی‌له	y ـ ahmāi	—	y ـ aēibyō
مفعولی‌عنه	y ـ ahmat̰	—	y ـ aēibyō

	مفرد	مثنی	جمع
اضافی	y - ehe	y - ayå	y - aēšąm
مفعولی‌فیه	y - ahmi	—	y - aēšu

خنثی (صورتهای جداگانه)

	مفرد	جمع
فاعلی	yaṯ	yā
مفعولی	yaṯ	yā

مؤنث

	مفرد	جمع
فاعلی	y - ā	y - å
مفعولی	y - ąm	y - å
مفعولی‌له	—	y - ābyō
مفعولی‌عنه	y - eṅhāṯ	y - ābyō
اضافی	y - eṅhå	y - åṅhąm
مفعولی‌فیه	y - eṅhe	y - āhu, yā - āhva

ب) نحو

۵) ـ ya، بی‌فاصله و یا بافاصله پس از اسمی می‌آید که بدان مربوط است. در شاهد نخست ذیل، yō ، صورت فاعلی مفرد مذکر ـ ya ، پس از azəm آمده است. در شاهد دوم، yå ، صورت مفعولی جمع مؤنث ـ ya ،با فاصلهٔ yazamaide پس از fravašayō آمده است:

āaṯ hē mraom zaraθuštra azəm yō ahurō mazdå.

آنگاه او را گفتم، ای زردشت، من که اهورَ مزداه [ام].

(وندیداد ۲، بند ۳)

ašāunąm vaŋuhīš sūrå spəntå fravašayō yazamaide, yå apąm mazdaδātanąm srīrå paθō daēsayeinti.

فروهرهای پاک توانای زیبای پاکان را می‌ستاییم، که آبهای مزداه داده را راههای زیبا بنمایند.

(یشت ۱۳، بند ۵۳)

ضمایر پرسشی

الف) صرف

۶) ضمایر پرسشی اوستایی عبارتند از ـkā̰ : که؟، چه ؟، ـkay : که؟، چه؟، ـkatāra : کدام؟ ـkatāma : کدام؟

ب) نحو

۷) ضمایر پرسشی در آغاز جمله می‌آیند. در شاهد ذیل، kahmāi حالت مفعولی‌له مفرد مذکر از ـka است و kə̄ حالت فاعلی مفرد مذکر از ـka است. kə̄ صورت گاهانی است و صورت اوستای جدید آن kō می‌شود. kahmāi و kə̄ هر دو، در آغاز جمله آمده‌اند:

kahmāi mā θwarōždūm? kə̄ mā tašat?

برای که مرا آفریدید؟ که مرا آفرید؟

(یسن ۲۹، بند ۱)

مبهمات

۸) ضمایر مبهم اوستایی عبارتند از ضمایر پرسشی ـkā̰ ، ـkay ، ـkatāra با čit. kasčit که در شاهد نخست ذیل آمده، حالت فاعلی مفرد مذکر و kāčit که در شاهد دوم آمده، حالت فاعلی مفرد مؤنث دارد:

yat dim kasčit aŋhə̄uš astvatō ... paiti. ava. hištāt.

هنگامی که به او، کسی از جهان مادی ... برخورد بکند.

(وندیداد ۸، بند ۱۰۰)

āpəm aēšmnā̊ havāi kāčiṯ nāfāi.

آب‌خواهان هر یک خاندان خویش را.

(یشت ۱۳، بند ٦٦)

ضمایر اشاره

الف) صرف

۹) در اوستایی، صورتهای مختلف ـ hă، ـ tă: این، برای اشاره به نزدیک به کار می‌روند. ـ ha و ـ ta برای مذکر و خنثی، ـ hā و ـ tā برای مؤنث:

مذکر و خنثی

	مفرد	مثنی	جمع
فاعلی	h ـ ō	t ـ ā	t ـ ē
مفعولی	t ـ əm	t ـ ā	t ـ ą
مفعولی‌معه	t ـ ā	—	t ـ āiš
مفعولی‌له	—	—	t ـ aēibyō
مفعولی‌عنه	—	—	t ـ aēibyō
اضافی	t ـ ahe	—	—

خنثی (صورتهای جداگانه)

	مفرد	جمع
فاعلی	t ـ aṯ	t ـ ā
مفعولی	t ـ aṯ	t ـ ā

مؤنث

	مفرد	جمع
فاعلی	h ـ ā	t ـ ā̊
مفعولی	l ـ ąm	t ـ ā̊

۱۰) در اوستایی، صورتهای مختلف -aētā̆، -aēšā̆: این، ضمیر اشاره‌اند که به ترتیب از -aē و tā̆ و aē و hā̆ ساخته شده‌اند. «h» در -aēšā̆ به š بدل شده‌است. -aētā̆ و -aēšā̆ برای اشاره به نزدیکتر از -tā̆ و -hā̆ به کار می‌روند. صرف -aētā̆ و -aēšā̆ همانند صرف -tā̆ و hā̆ است.

۱۱) در اوستایی، صورتهای مختلف ana، -ima و -i و -a: این، برای اشاره به نزدیک به کار می‌روند:

مذکر و خنثی

	مفرد	مثنی	جمع
فاعلی	aēm	ima	ime
مفعولی	imǝm	ima	imą
مفعولی‌معه	ana	—	aēibiš
مفعولی‌له	ahmāi	—	aēibyō
مفعولی‌عنه	ahmāṱ	—	aēibyō
اضافی	ahe	ayå, anayå	aēšąm
مفعولی‌فیه	ahmi	—	aēšu, aēšva

خنثی (صورتهای جداگانه)

	مفرد	جمع
فاعلی	imaṱ	ima
مفعولی	imaṱ	ima

مؤنث

	مفرد	مثنی	جمع
فاعلی	īm	—	imå
مفعولی	imąm	—	imå
مفعولی‌معه	ā̆ya	ābyā	ābīš

	مفرد	مثنی	جمع
مفعولی‌له	aiŋhāi	ābyā	ābyō
مفعولی‌عنه	aiŋhāt̰	ābyā	ābyō
اضافی	aiŋhā̊	—	ā̊ŋhąm
مفعولی‌فیه	aiŋhe	—	āhu , āhva

۱۲) در اوستایی، صورتهای مختلف -avă با hāu برای اشاره به دور به کار می‌رود. -ava برای مذکر و خنثی و -avā برای مؤنث:

مذکر و خنثی

	مفرد	جمع
فاعلی	hāu	ave
مفعولی	aom	ave
مفعولی‌معه	ava	avāiš
اضافی	avaiŋhe	avaēšąm

خنثی (صورتهای جداگانه)

	مفرد	جمع
فاعلی	avat̰	ava
مفعولی	avat̰	ava

مؤنث

	مفرد	جمع
فاعلی	hāu	avā̊
مفعولی	avąm	avā̊
مفعولی‌له	—	avabyō
مفعولی‌عنه	avaiŋhāt̰	avabyō
اضافی	avaiŋhā̊	—

ب) نحو

۱۳) ضمایر اشاره، هم پیش از فعل و هم پس از آن می‌آیند. در شاهد نخست ذیل، imat̰ - که حالت مفعولی مفرد خنثی از - ima - است پیش از فعل آمده است. در شاهد دوم، avat̰ - که حالت مفعولی مفرد خنثی است - پس از فعل آمده است:

imat̰ te saŋhat̰ ahurō mazdå.

اینت گفت اهورَ مزداه.

(وندیداد ۲۲، بند ۸)

pərəsā avat̰.

بپرس آن را.

(یسن ۳۱، بند ۱۵)

ضمایر ملکی

الف) صرف

۱۴) ضمایر ملکی اوستایی، برای اول شخص مفرد - ma، برای دوم شخص مفرد - θwa، برای اول شخص جمع - ahmāka، برای دوم شخص جمع - xšmāka و - yūšmāka است. برای سوم شخص مفرد و جمع - x^va، - hva، - hava، - x^vaēpaiθya به کار می‌روند. ضمایر ملکی در حالتهای مختلف، شمارهای سه‌گانه و جنسهای سه‌گانه صرف می‌شوند.

ب) نحو

۱۵) ضمایر ملکی هنگامی که به عنوان صفت به کار روند، از هر لحاظ با موصوف خود مطابقه می‌کنند. در شاهد نخست ذیل، θwāhū صفت gaēθāhū است که هر دو حالت مفعولی‌فیه جمع مؤنث دارند. در شاهد دوم، ahmākəng مفعول x^vārəmnō است و حالت مفعولی جمع مذکر دارد. در شاهد سوم، θwōi حالت فاعلی مفرد مؤنث و θwə حالت فاعلی مفرد مذکر دارد. هر دو در جمله گزاره‌اند و با نهاد خود ārmaitiš و tašā، مطابقه کرده‌اند:

kaθā ayārə daxšāra fərasayāi dīšā aibī θwāhū gaēθāhu.

با چه نشانه‌ای روزهایی را نشان خواهی داد؟ روزهایی را [که] برای پرسش دربارهٔ خواستهٔ تو است.

(یسن ۴۳، بند ۷)

yə̄ mašyə̄ng čixšnuš ahmākə̄ng gāuš bagā x^vārəmnō.

[جمشید] که مردم را خشنود سازد، به [مردم] ما بخشهای گوشت خوراند.

(یسن ۳۲، بند ۸)

θwōi as ārmaitiš θwə̄ ā gə̄uš tašā ... mazdā ahurā.

[اسفند] ارمذ از آن تو بود نیز از آن تو سازنده چهارپا ... ای مزداه اهورَ.

(یسن ۳۱، بند ۹)

ضمایر مشترک

۱۶) ضمایر مشترک اوستایی عبارتند از ـ x^vaēpaiθya: خویش، ـ x^va و ـ hva، ـ hava: خود. هر چهار مورد، از نظر حالت و شمار و جنس با موصوف خود مطابقه می‌کنند.

۲. ضمیر در ایرانی میانهٔ غربی

۱۷) ضمایر ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

الف) شخصی
- اول شخص
- دوم شخص
- سوم شخص

ب) موصول

ج) پرسشی

د) مبهم

هـ) اشاره
- اشاره به نزدیک
- اشاره به دور

و) ملکی اول شخص مفرد

ز) مشترک

ضمایر شخصی

الف) صرف

۱. ضمایر شخصی منفصل

۱۸) ضمایر شخصی منفصل در ایرانی میانهٔ غربی، چون دیگر ضمایر صرف نمی‌شوند. برای اول شخص مفرد، در حالت فاعلی یک ضمیر و در حالت غیرفاعلی یک ضمیر دیگر وجود دارد. صورت مکتوب دیگر ضمیرهای شخصی، در هر دو حالت (فاعلی و غیرفاعلی) یکی است. به عنوان مثال، برای دوم شخص مفرد در حالت فاعلی و حالت غیرفاعلی، tw نوشته می‌شود؛ شاید در حالت فاعلی tu و در حالت غیرفاعلی taw تلفظ می‌شده است.

اول شخص مفرد فاعلی

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
az	an	az

az بازماندهٔ azəm اوستایی است و آن، ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی است.

اول شخص مفرد غیرفاعلی

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
man	man	man

man بازماندهٔ mana اوستایی است و آن، ضمیر اول شخص مفرد در حالت اضافی است.

دوم شخص مفرد

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
tu	tu	tu

tu بازماندهٔ tū اوستایی و آن، ضمیر دوم شخص مفرد در حالت فاعلی است.

سوم شخص مفرد

	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
فاعلی	hau / hō	awē / ōy	awē / ōy
غیرفاعلی		hān	hān

hau / hō، awē/ōy به ترتیب بازمانده‌های hāu و ـ ava اوستایی‌اند.

اول شخص جمع

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
amā(h)	amā(h)	amā(h)

amā(h) بازماندهٔ ahmākəm اوستایی است و آن، ضمیر اول شخص جمع در حالت اضافی است.

دوم شخص جمع

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
ašmā(h)	ašmā(h)	ašmā(h)

ašmā(h) بازماندهٔ yūšmākəm اوستایی است و آن، ضمیر دوم شخص جمع در حالت اضافی است.

سوم شخص جمع

	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
فاعلی	—	ōyšān	ōyšān
غیرفاعلی	haw ـ īn	awē ـ šān	awē ـ šān
		*aw ـ īn	

۲. *ضمایر شخصی متصل*

۱۹) ضمایر شخصی متصل ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

اول شخص مفرد

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
m-	m-	m-

m-، بازماندهٔ mē اوستایی است و آن، ضمیر متصل اول شخص مفرد در حالت اضافی است.

دوم شخص مفرد

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
t-	t-	t-

t-، بازماندهٔ tē اوستایی است و آن، ضمیر متصل دوم شخص مفرد در حالت اضافی است.

سوم شخص مفرد

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی
š-	š-	š-

š- بازماندهٔ šē اوستایی است و آن ضمیر متصل سوم شخص مفرد در حالت اضافی است.

ضمایر شخصی متصل جمع، از پیوستن نشانهٔ جمع ān- به ضمایر شخصی متصل مفرد به وجود می‌آیند.

ب) نحو

۱. *ضمایر شخصی منفصل*

۲۰) صورتهای فاعلی ضمایر شخصی منفصل، به عنوان نهاد جمله و فاعل فعلهای مضارع متعدی و فاعل فعلهای لازم، ماضی و مضارع به کار می‌روند. در دیگر موارد، صورتهای غیرفاعلی ضمایر شخصی منفصل به کار برده می‌شوند. در شاهدهای زیر که از متون مانوی به فارسی میانه است an- در شاهد نخست نهاد جمله،

۲. ضمایر شخصی متصل

۲۱) ضمایر شخصی متصل ـ که در هر جای جمله می‌آیند ـ به عنوان مفعول، مفعول به واسطه، مضاف‌الیه و فاعل منطقی فعلهای ماضی متعدی به کار می‌روند. در شاهد نخست ذیل، šān ـ مفعول، در شاهد دوم، š ـ مفعول بـه واسطه، در شاهد سوم، š ـ مضاف‌الیه و در شاهد چهارم، šān ـ فاعل منطقی فعل āxšīd است. هر چهار شاهد از متون مانوی به فارسی میانه است:

uš̄ān az āz ud ahramēn bōzēm (Acta 9, 31).

و ایشان را از آز و اهریمن نجات می‌دهم.

hān kē an aziš būd hēm (Acta 9, 33).

آن‌که من ازش بودم (به وجود آمدم).

uš pad zōr abāg āz ud ahramēn kōšēm (Acta 9, 31).

و با زورش با آز و اهریمن کوشم (مبارزه می‌کنم).

ušān ka āxšīd widimušt būd hēnd (Acta 9, 32).

و هنگامی که شنودند، حیران بودند (شدند).

۲۲) در ایرانی میانهٔ غربی، برخی از ضمایر به جای ضمایر دیگر به کار رفته‌اند. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ amāh به جای man و tān ـ به جای t ـ به کار رفته است:

agar ēn dēn bē nē hilēd ud abāg amāh hamkēš nē bawēd ēgitān abar rasēm, xwēd xwarēm ud hušk sōzēm ... (P. T. ۲).

[ارجاسب خطاب به گشتاسب] اگر این دین بنهلید و با ما هم کیش نبوید بر [سر]تان رسیم، خوید خوریم و خشک سوزیم ... .

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ ašmāh به جای tu و tān ـ به جای t به کار رفته است:

čēm mēšag kirbag̃h kird pad ašmāh utān tōhmagān (Acta 9, 45).

[مانی خطاب به بهرام ساسانی] چه همیشه کرفه کردم به شما و خاندانتان.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ amāh به جای man و ašmāh به جای tu به کار رفته است:

uš nāmag ō bābak kard ku amāh ēdōn ašnūd ku ašmāh rāy pusē ast ī ... (K. I, 25).

[اردوان خطاب به بابک] و نامه به بابک کرد که ما ایدون شنیدیم که شما را پُسی است که ... .

موصول

الف) صرف

۲۳) موصولهای پهلوی اشکانی ترفانی عبارتند از:

kē: که ، čē: چه

۲٤) موصولهای فارسی میانهٔ ترفانی عبارتند از:

ī(g): که، kē: که، čē: چه

۲۵) موصولهای فارسی میانهٔ زردشتی عبارتند از:

ī: که، kē: که، čē: چه

ب) نحو

۲۶) موصولهای ایرانی میانهٔ غربی با فاصله یا بی‌فاصله پس از اسمهایی می‌آیند که بدانها مربوطند. در شاهد نخست ذیل ـ که از متون مانوی به فارسی میانه است ـ kē بی‌فاصله پس از اسمی آمده که بدان مربوط است. در شاهد دوم ـ که از متون مانوی به پهلوی اشکانی است ـ čē با فاصله پس از اسمی آمده که بدان مربوط است. در شاهد سوم ـ که از متون مانوی به فارسی میانه است ـ čē پس از اسمی آمده که بدان مربوط است:

anōh pattāy nišān ī wāzārgān kē ganz hrōbēd (Acta 9, 39).

آنجا بمان نشان (مانند) بازرگانی که گنج گرد می‌آورد.

abžīrwānag išnōhrag hēm čē až bābil zamīg wisprixt hēm (Acta 9, 162).

شاگردی سپاسگزارم که از بابل زمین نشأت گرفتم.

ud mardōhm nar ud māyag čē hām šahr zāyēd hān harw āz dēsišn hēnd (Syntax 86).

و مردم، نر و ماده، که در جهان زاده شود آنهمه ساخت آزند.

ضمایر پرسشی

الف) صرف

۲۷) ضمایر پرسشی ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

kē: که، برای اشخاص و čē: چه، برای اشیا، kadām: کدام، برای اشخاص و اشیا هر دو (← اوستایی ـ katāma).

ب) نحو

۲۸) ضمایر پرسشی ایرانی میانهٔ غربی در جمله نهاد، فاعل، فاعل منطقی، مفعول، مفعول به واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شوند. čē در شاهد ذیل ـ که از متون مانوی به فارسی میانه است ـ نهاد جمله است:

čē ast dēn ī āwarē? (Acta 9, 41).

چیست دینی که آوری؟

kē در شاهد ذیل ـ که از متون مانوی به پهلوی اشکانی است ـ فاعل جمله است:

kēm bōžāh až rumb čē harwīn dāmdādān? (Acta 9, 163).

که نجاتم خواهد داد از دهان همهٔ دامها؟

در شاهدهای ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی هستند ـ به ترتیب kē فاعل منطقی، čē مفعول، و kē مضاف‌الیه است:

pursīd ku ēn zanišn kē kard? (K. I, 34).

پرسید که این زنش که کرد؟

ardašīr guft ku čē hamē gōwēh? (K. X, 12).

اردشیر گفت که چه همی گویی؟

rāst gōw ku tu az frazandān ī kē hē? (K. XII, 16).

راست گوی که تو از فرزندان که‌ای؟

۲۹) kadār بازماندهٔ -katara اوستایی، در فارسی میانهٔ زردشتی به عنوان ضمیر پرسشی به کار می‌رود:

kadār dād ī yazdān ud kadār dād ī dēwān? (P. T., ۸۷).

کدام داد (قانون) ایزدان و کدام داد (قانون) دیوان [است]؟

مبهمات

الف) صرف

۳۰) مبهمات فارسی میانه عبارتند از:

hēč : هیچ، kas : کس، kas kas : کس کس، hēč kas : هیچ کس، anē kas : دیگر کس، kē : که، tis : چیز، anē tis : دیگر چیز، hēč tis : هیچ چیز، wīsp : همه. با kas و kē و wīsp در فارسی میانهٔ ترفانی ممکن است harw : هر، و در فارسی میانهٔ زردشتی har : هر، به کار رود.

۳۱) مبهمات پهلوی اشکانی ترفانی عبارتند از:

čē : چه، čiš : چیز، harw čiš : هرچیز، harw : هر، همه، harwīn : همگان، kē : که، harw kē : هر که ، kēž : کس، anē kēž : دیگر کس، kēž kēž : کس کس، harw kēž : هر کس، wīsp : همه، wīspān : همگان.

ب) نحو

۳۲) مبهمات در جمله؛ نهاد، فاعل، فاعل منطقی، مفعول، مفعول به‌واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شوند. در شاهدهای ذیل، بـه تـرتیب kas نهاد و harwwīspān مفعول بـه‌واسطه و wīsp مضاف‌الیه است. هر سه شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی است:

uš ān guft ku amah hum ud kas hāwind amah nē ast (Acta 9, 124).

و گفتند که ماییم و کس مانند ما نیست.

uš xwadāwann ... ō harwwīspān pad drōd kird (Acta 9, 46).

و خداوندگار همگان را بدرود کرد.

agar hān ast xwadāy wīsp (Syntax 94).

اگر آن است خدایگان همه.

در شاهدهای ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی هستند ـ kas مفعول به واسطه است، tis مفعول و kē و har kē فاعلند.

uš ō zan xwēš guft ku ... ō kas tisiz ma gōw (K. I X, 23).

و به زن خویش گفت که ... به کس چیزی مگوی.

kē wināh kunēd padifrāh barēd, har kē hamēmālān rāy čāh kanēd xwad andar ōftēd (P. T. ٦٧).

[هر] که گناه کند پادافراه برد، هر که همالان را چاه کند خود اندر افتد.

در شاهدهای ذیل ـ که از متون مانوی به پهلوی اشکانی هستند ـ به ترتیب harw و kē فاعل؛ harw čiš ، čiš و čē مفعول؛ anē kēž ، kēž ، harw kē و harwīn مفعول به‌واسطه‌اند:

harw abxrōsēnd ud rafēnd (Acta 9, 107).

همه بانگ می‌زنند و حمله می‌کنند.

hāmwāg rist stāwēd kē bāšēd ud kē padwāg dārēd (Acta 9, 107).

همه هم‌نوا درست بستایید، هر که می‌سراید و هر که پاسخ می‌دهد.

wāxt ku zamīg , kē harw čiš barēd (Acta 9, 35).

گفت که زمین که هر چیزی [برخود] می‌برد (بر پشت دارد).

ud až imīn brādarān kē ō tu āyēnd čiš ma paržārāh (Acta 9, 50).

و از این برادران که به تو آیند چیزی مضایقه مکن.

ud čē tu ō anē kēž abwēnāh wxad ma kar (Acta 9, 51).

و [آن] چه تو از دیگر کس نمی‌پسندی، خود مکن.

tu až kēž *nahimānag ma bawāh, bēž harw kē ō tu dast yādēd ... (Acta 9, 50).

تو از کسی گریزان (؟) مباش، بلکه هر که به سوی تو دست یازد ... .

kēm āžōn izwāyāh ud až harwīn abdāžā (Acta 9, 164).

که از زاد مُرد نجاتم خواهد داد و از همگان نجات خواهد داد.

ضمایر اشاره

الف) صرف

۳۳) ضمایر اشارهٔ پهلوی اشکانی ترفانی عبارتند از:

im : این، برای اشاره به نزدیک (← اوستایی ـ ima) . im با īn جمع می‌شود:

imīn : اینها.

ēd : این، برای اشاره به نزدیک (← اوستایی ـ aēta) .

hau : او، برای اشاره به دور (← اوستایی ـ hāu) .

۳۴) ضمایر اشارهٔ فارسی میانه عبارتند از:

ēn : این، برای اشاره به نزدیک.

ēd : این، برای اشاره به نزدیک (← اوستایی ـ aēta) .

im : این، برای اشاره به نزدیک (← اوستایی ـ ima) .

ōy : او، برای اشاره به دور (← اوستایی ـ ava) .

(h)ān : آن، برای اشاره به دور.

ب) نحو

۳۵) ضمایر اشاره در جمله؛ نهاد، فاعل، فاعل منطقی، مفعول، مفعول به‌واسطه و مضاف‌الیه قرار می‌گیرند؛ شاهد برای نهاد از پهلوی اشکانی ترفانی:

im ast ardāw farrux (Acta 9, 111).

این است مقدس فرخ.

شاهد برای فاعل از فارسی میانهٔ ترفانی:

giryēnd imīn kē nūn xannēnd (Syntax 69).

گریند اینان که نون خندند.

شاهد برای فاعل منطقی از فارسی میانهٔ ترفانی:

hān guft ku pad pādixšāyīh ī man mird čōn tu was ast (Acta 9, 41).

آن گفت که به پادشاهی من مرد چون تو بس است.

شاهد برای مفعول از فارسی میانهٔ ترفانی:

harw čē ašmah kāmēd pēš man guftan, hān man dānēm (Acta 9, 78).

هر چه شما خواهید پیش من گفتن، آن من دانم.

شاهد برای مفعول به واسطه از فارسی میانهٔ زردشتی:

warragē ... az pas hamē dawīd ī az ān nēktar būd nē šāyist (K. III, 10).

بره‌ای ... از پس همی دوید که از آن نیکتر بودن نشایست.

شاهد برای مضاف‌الیه از پهلوی اشکانی ترفانی:

až abāxtar būd hau čamag (Acta 9, 116).

از شمال بود راه او.

ضمیر ملکی

۳۶) در ایرانی میانهٔ غربی، ضمیر ملکی دو صورت دارد و آن manān پهلوی اشکانی ترفانی به معنی «مالِ من» و tuwān فارسی میانهٔ ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی به معنی «مالِ تو» است.

۳۷) در فارسی میانهٔ زردشتی az ān ī ، ān ī به معنی «مالِ» به کار رفته که به ترتیب در فارسی دری «از آنِ» و «آنِ» شده‌اند:

pursīd ku pad dušux az ān ī ōhrmazd kas gumārd ēstēd kē ruwān ī druwandān pādifrāh nimāyēd ayāb nē ?(P. T. ۱۲٤).

پرسید که به دوزخ از آنِ اهورَ مزداه کس گمارده شده است که روان دروندان پادافراه نماید یا نه؟

xwāstag[ī] kasān ma appar ud ma dār ud pad ān ī xwēš ma āmēz (P. T. ٦٨).

خواستهٔ کسان بر مدار و مدار و به آنِ خویش میامیز.

pus ī man kirbag handēš bāš ma wināh handēš, čē mardōm tā jāwēdān

zamān nē zindag, čē tis ānī mēnōg abāyišnīgtar (P. T. ۵۸).

پُس من، کرفه اندیش باش مه گناه اندیش، چه مردم تا جاویدان زمان نه زنده، چه چیز آنِ مینو بایسته‌تر.

ضمایر مشترک

الف) صرف

۳۸) ضمایر مشترک پهلوی اشکانی ترفانی عبارتند از:

uxēbē(h) یا wxēbē(h) : خویش (← اوستایی ـ x^vaēpaiθya : خویش). uxad یا wxad : خود (← اوستایی ـ x^vatō : خود).

۳۹) ضمایر مشترک فارسی میانهٔ ترفانی عبارتند از:

صورت نو xwēš، صورت کهن xwēbaš : خویش (← فارسی باستان ـ hwapašya : خویش). xwad : خود (← اوستایی ـ x^vatō : خود).

۴۰) ضمایر مشترک فارسی میانهٔ زردشتی عبارتند از:

xwēš : خویش، xwēštan : خویشتن، xwad : خود.

ب) نحو

۴۱) wxēbēh و xwēš و xwēbaš و xwēštan در جمله مفعول، مفعول به واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شوند؛ شاهد برای مفعول در فارسی میانهٔ زردشتی:

xwēštan pad bandagīh ō kas ma abispār (P. T. ۵۹).

خویشتن را به بندگی به کس مسپار.

شاهد برای مفعول به واسطه از فارسی میانهٔ زردشتی:

har čētān pad xwēštan nē nēk sahēd abāg anē kas ma kunēd (P.T.۱۴۸).

هر چه تان به خویشتن نیک ننماید با دیگر کس مکنید.

شاهد برای مضاف‌الیه از فارسی میانهٔ زردشتی:

zan ud frazand ī xwēštan jud az frahang bē ma hil (P. T. ۵۹).

زن و فرزند خویشتن را بجز از فرهنگ بمهل.

۴۲) wxad و xwad در جمله؛ نهاد، فاعل و مضاف‌الیه واقع می‌شوند و ممکن است برای تأکید به کار روند در این صورت یا پیش از اسمی که آن را تأکید می‌کنند یا پس از آن می‌آیند. در شاهد ذیل ـ که از متون مانوی به پهلوی اشکانی است ـ wxad برای تأکید نهاد آمده که پس از آن با فاصله قرار گرفته است:

dādbar ē pad zamīg ud asmān,tu wigāh ē wxad (Acta 9, 118).

داوری به زمین و آسمان، تو گواهی خود.

xwad در شاهدهای ذیل ـ که اول و سوم آنها از فارسی میانهٔ زردشتی و شاهد دوم از پهلوی اشکانی است ـ به ترتیب نهاد، فاعل، تأکید فاعل به کار رفته است. در شاهد سوم xwad پس از فاعل آمده است:

pas bunāg ō pēš ī ardašīr mad ud sōgand xward ud abēgumānīh dād ku tā zindag bawēm xwad abāg frazandān framānburdār ī tu bawēm (K. IV , 5).

پس بناگ به پیش اردشیر آمد و سوگند خورد و بیگمانی داد که تا زنده بوم خود با فرزندان فرمانبردار تو بوم.

ka bastūr wēnēd ān wuzurg spāh ī ērān pad bastūr bē hilēd, xwad ō kōf sar šawēd (P. T. ۱۵).

هنگامی که بستور را بینید آن بزرگ سپاه ایران به بستور بهلد، خود به کوه سر شود.

ud tu xwad dānēh ku ardawān abar man ud tu ud wasān xwadāy ... ast (K. I, 45).

و تو خود دانی که اردوان ابر من و تو و بسیاری خدایگان ... است.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ xwad برای تأکید فاعل آمده است، پیش از آن و پس از آن:

ud xwad awēšān ardāwān, kēš az bērōn ud az abar pērāmōn ēstānd awīn xwad abar hān adur wuzurg ud abar wisp čiš andar, pādixšāy bawānd (Acta 9, 82).

و خود آن مقدسان که از بیرون و از ابر پیرامونش خواهند ایستاد، آنها خود ابر آن

آذر بزرگ و ابر هر چه اندرش [است] پادشاه خواهند بود.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ xwad مضاف‌الیه است:

duxt ī xwad ō zīrak ud dānāg mard dah (P. T. ٦٥).

دخت خود به زیرک و دانا مرد ده.

۳. ضمیر در فارسی دری

٤٣) ضمایر فارسی دری عبارتند از:

الف) شخصی { اول شخص، دوم شخص، سوم شخص }

ب) موصول

ج) پرسشی

د) مبهم

هـ) اشاره { اشاره به نزدیک، اشاره به دور }

و) مشترک

فارسی دری ضمیر ملکی ندارد.

ضمایر شخصی

الف) صرف

۱. *ضمایر شخصی منفصل*

٤٤) ضمایر شخصی منفصل در فارسی دری عبارتند از:

اول شخص مفرد

«من» بازماندهٔ man ضمیر اول شخص، در حالت غیرفاعلی فارسی میانه است. an فارسی میانهٔ ترفانی و az فارسی میانهٔ زردشتی به فارسی دری نرسیده است («مرا» به

جای «من را» به کار می‌رود).

دوم شخص مفرد

«تو» بازماندهٔ tu فارسی میانه است. «و» ضمه است، اما با واو مجهول (ō) یا واو معروف (ū) هم تلفظ می‌شده است:

هر بار بفریبی مرا گویی که در مجلس درآ
هر آرزو که باشدت پیش‌آ و در گوشم بگو
خوش من فریب تو خورم نندیشم و این ننگرم
که من چو حلقه بر درم چون لب نهم بر گوش تو
(دیوان کبیر، ج ۵، ص ۱۷)

گر بهشت اندر روی تو خار جو هیچ خار آنجا نیابی غیر تو
(مثنوی، ج ۱، ص ۴۳۵)

سوم شخص مفرد

«او» یا «اوی» ، بازماندهٔ ōy فارسی میانه است. «وی» بازماندهٔ awē فارسی میانه است. در فارسی میانه ōy در حالت فاعلی و awē در حالت غیرفاعلی به کار می‌رود («ورا» به جای «وی را» به کار برده می‌شود).

«آن» بازماندهٔ (h)ān فارسی میانه است.

اول شخص جمع

«ما» بازماندهٔ amā(h) فارسی میانه است.

دوم شخص جمع

«شما» بازماندهٔ ašmā(h) فارسی میانه است.

سوم شخص جمع

«ایشان»، بازماندهٔ ōyšān فارسی میانه است. «اویشان»،بازماندهٔ awēšān فارسی میانه است.

۲. *ضمایر شخصی متصل*

۴۵) ضمایر شخصی متصل در فارسی دری عبارتند از:

اول شخص مفرد

«ـم» بازماندهٔ m ـ فارسی میانه است.

اگر پیش از «ـم» صامت بیاید، پیش از «ـم» فتحه آورده می‌شود:

کتاب ـَـم، دفتر ـَـم

برخی از فارسی زبانان به جای فتحه، کسره و برخی دیگر به جای فتحه، ضمه می‌آورند:

کتابِم، کتابُم

در شعر ممکن است میان صامت و «م» چیزی آورده نشود:

نخوانم نبرده برادرم را نسوزم دل پیرمادرم را

(شاهنامه، ج ۶، ص ۹۶)

اگر پیش از «ـم» فتحه بیاید، پس از فتحه، همزه و پس از آن فتحه آورده می‌شود:

خانه ـأ ـَـم

فتحهٔ پایانی امروزه در ایران، به طور رسمی به کسره بدل شده است.

«أ» میان «ـم» و «چه» و «که» آورده نمی‌شود و «ه» از پایان «چه» و «که» حذف می‌شود:

مردم آن است که چون مرد ورا بیند گوید ای کاش کم این صاحب غارستی

(ناصرخسرو، ص ۳۲۶)

در ره عشق تو هر چم بود شد کفر و اسلام و زیان و سود شد

(منطق‌الطیر، ص ۷۹)

اگر پیش از «ـم» ضمه بیاید، پس از ضمه، همزه و پس از آن فتحه آورده می‌شود:

دایم از نیستی عشق توام هر دو لب خشک و دیده تر باشد

(انوری، ج ۲، ص ۸۱۹)

در بیتهای ذیل، میان «تو» و «ـم» ظاهراً «وَ» فاصله شده است:

بدو گفت ای گرانمایه خداوند — مبرّاد از تـوم یک روز پیوند

(ویس و رامین، ص ۲۱۹)

چه باشد گر توم زشتی نمایی — چو یزدانم نماید نیک رایی ...

توم کاهی و یزدانم فزاید — توم بندی و دادارم گشاید

(ویس و رامین، ص ۲۹۱)

از شاهد ذیل برمی‌آید که ممکن بوده از «a + ū» ، «owa» به وجود آید:

بگیر این سیه گیسو از یک سوم — ز بهر تو باید همی گیسوم

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۷۲)

اگر پیش از «ـم» ، «ی» (ی در زندگی) بیاید، پس از «ی» ، «ی» و پس از آن فتحه آورده می‌شود. این «ی» در خط نشانه‌ای ندارد:

زندگی ـی ـَـ ـم

در این صورت «ی» در زندگی و مانندهایش کوتاه می‌شود. این «ی» در شعر، کسره به شمار می‌آید.

در شعر ممکن است میان «ی» و «ـم» «یَ» آورده نشود:

بنده‌ای بس غم کشم شادیم بخش — پیر گشتم خط آزادیم بخش

(منطق‌الطیر، ص ۲۰۹)

ممکن است میان «ی» و «ـم» همزه و پس از همزه، فتحه آورده شود:

در کژی‌ام مکن به نقش نگاه — تو ز من راه راست رفتن خواه

(حدیقه، ص ۸۳)

میان یای نکره و «ـم» چیزی آورده نمی‌شود:

از شما هم فخر و هم کاریم نیست — با بد و نیک شما کاریم نیست

(منطق‌الطیر، ص ۱۴۷)

اگر پیش از «ـم»، «ا» (ا در دانا) و «و» (و در پهلو) بیاید، پس از «ا» و «و»، «ی» و پس از آن فتحه آورده می‌شود. این «یَ» در خط با «ی» نشان داده می‌شود:

بابا ـ ی ـ ـَ ـ م، پهلو ـ ی ـ ـَ ـ م

ممکن است «یَ» میان «ـم» و «ا» و «و» آورده نشود:

تا مرا جان است دیرم جای بس　　دختر ترسام جان افزای بس

(منطق‌الطیر، ص ۸۰)

درکندوم در بیت ذیل، میان «و» و «ـم»، «وَ» فاصله شده است:

شد ز شوق آن عسل، دل داده‌ای　　در خروش آمد که کو آزاده‌ای

کز من مسکین جوی بستاند او　　در درون کندوم بنشاند او

(منطق‌الطیر، ص ۲۰۴)

همچنین درگیسوم در بیت ذیل، میان «گیسو» و «ـم» «وَ» آمده است:

بگیر این سیه گیسو از یک سوم　　ز بهر تو باید همی گیسوم

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۷۲)

دوم شخص مفرد

«ـت» بازماندهٔ t ـ فارسی میانه است.

اگر پیش از «ـت» صامت بیاید، پیش از «ـت» فتحه آورده می‌شود:

کتاب ـ ـَ ـ ت ، دفتر ـ ـَ ـ ت

(برخی از فارسی زبانان به جای فتحه، کسره می‌آورند).

ممکن است میان صامت و «ـت» فتحه آورده نشود:

سود نداردْت پشیمان شدن　　خود شود آن روز گمانت عیان

(ناصرخسرو، ص ۱۵)

اگر پیش از «ـت» فتحه بیاید، پس از فتحه، همزه و پس از آن فتحه آورده می‌شود:

خانه ـ أ ـ ـَ ـ ت

فتحهٔ پایانی امروزه در ایران به طور رسمی به کسره بدل شده است.

ممکن است میان فتحه و «ـ ت» ، «اَ» آورده نشود:

چون تو را از خرد هوی بدل است خنده‌ت آید زهر چه جز جدل است

(حدیقه، ص ۳۱۳)

«اَ» میان «ـ ت» و «چه» و «که» آورده نمی‌شود و «ه» از پایان «چه» و «که» حذف می‌شود:

هر چت امروز هست آرایش دان که فردات باشد آلایش

(حدیقه، ص ۱۳۵)

خویش را گم کرده‌ای ای راز جوی پیش از آن کت جان برآید راز جوی

(منطق‌الطیر، ص ۱۳۲)

در بیت ذیل، میان ضمه و «ـ ت» چیزی فاصله نشده است:

آن دوت از آرزو سپرده به خاک و آن دوت از قدر برده بر افلاک

(حدیقه، ص ۳۰۵)

اگر پیش از «ـ ت» ، «ی» (ی در زندگی) بیاید، پس از «ی» ، «ی» و پس از آن فتحه آورده می‌شود. این «ی» در خط نشانه‌ای ندارد:

زندگی ـ ی ـَ ـ ت

در این صورت «ی» در زندگی و مانندهایش کوتاه می‌شود. این «ی» در شعر، کسره به شمار می‌آید.

ممکن است «یَ» میان «ـ ت» و «ی» آورده نشود:

آن دگر گفتش پشیمانیت نیست یک نفس درد مسلمانیت نیست

(منطق‌الطیر، ص ۷۲)

میان «ی» و «ـ ت» ممکن است «اَ» آورده شود:

تـا بـود دنـیی‌ات نبـاشد حـور　　از معانی بـداں، کـه دوری دور

(حدیقه، ص ۴۷۰)

میان «ی» نکره و «ـت» چیزی آورده نمی‌شود:

ای چو بز از ریش خود شرمیت نـه　　بـــر گـرفته ریش و آزرمـیت نـه

(منطق‌الطیر، ص ۱۶۶)

اگر پیش از «ـت»، «ا» (ا در دانـا) و «و» (و در پـهلو) بیـاید، پس از «ا» و «و» ، «ی» و پس از آن فـتحه آورده مـی‌شود. ایـن «ی» در خـط بـا «ی» نشـان داده می‌شود:

بابا ـ ی ـَـ ت ، پهلو ـ ی ـَـ ت

ممکن است «یَ» میان «ـت» و «ا» و «و» آورده نشود:

تـو را خسـرو پـدر، بـانوت مـادر　　ندانم در خـورت شـویی بـه کشـور

(ویس و رامین، ص ۴۲)

پـیدات دیگـرست و نهـان دیگـر　　بـاطن چـو خـار و ظـاهر خرمـایی

(ناصرخسرو، ص ۸)

بادات جاودان زبر و زیر تاج و تخت　　بادات جام و مسند پیوسته پیش و پس

(قطران، ص ۱۹۰)

«یَ» پس از «تا» آورده نمی‌شود:

ای پسر خسرو حکـمت بگـو　　تات بود طاقت و توش و توان

(ناصرخسرو، ص ۱۵)

سوم شخص مفرد

«ـش» بازماندهٔ š ـ فارسی میانه است.

اگر پیش از «ـش» صامت بیاید، پیش از «ـش» فتحه آورده می‌شود:

کتاب ـَـ ش، دفتر ـَـ ش

(برخی از فارسی زبانان به جای فتحه، کسره می‌آورند).
ممکن است میان صامت و «ـ ش» فتحه آورده نشود:

سواری پدید آمد از تخم سام که دستانْش رستم نهادست نام
(شاهنامه، ج ۲، ص ٦٦)

اگر پیش از «ـ ش» ضمه بیاید، پس از ضمه، همزه و پس از آن فتحه آورده می‌شود:

خاک را خود محل آن باشد کز ثنای تواش زبان باشد
(حدیقه، ص ۱۵۰)

اگر پیش از «ـ ش» فتحه بیاید، پس از فتحه، همزه و پس از آن فتحه آورده می‌شود:

خانه ـأ ـَـ ش

فتحهٔ پایانی امروزه در ایران، به طور رسمی به کسره بدل شده است.
ممکن است «أ» میان فتحه و «ـ ش» آورده نشود:

گشت از بهر سود و سرمایه‌ش سرانگشت مصطفی دایه‌ش
(حدیقه، ص ۲۵۲)

«أ» میان «ـ ش» و «چه» و «که» آورده نمی‌شود و «ـ ه» از پایان «چه» و «که» حذف می‌شود:

هرکه او را باخت هر چش بود پاک رفت در پاکی فرو آسود پاک
(منطق‌الطیر، ص ۱۴۲)

دو مردش نشانند بر پشت زین بود کش زند کودکی بر زمین
(بوستان، ص ۲۵۰)

اگر پیش از «ـ ش»، «ی» (ی در زندگی) بیاید، پس از «ی»، «ی» و

پس از آن فتحه آورده می‌شود؛ این «ی» در خط نشانه‌ای ندارد:

زندگی ـ ی ـ َ ـ ش

در این صورت «ی» در زندگی و مانندهایش کوتاه می‌شود؛ این «ی» در شعر، کسره به شمار می‌آید.

ممکن است «یَ» میان «ی» و «ـ ش» آورده نشود:

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش   زیرا که بگسترد خزان راز نهانیش

(ناصرخسرو، ص ۲۹۵)

ممکن است میان «ی» و «ـ ش»، «أ» آورده شود:

بدین گیتی‌اش شور بختی بود   وگر بگذرد رنج و سختی بود[1]

(شاهنامهٔ ژول مول، ج ٤، ص ۳۳۵)

میان یای نکره و «ـ ش» چیزی آورده نمی‌شود:

خواست تا تیغی زند بر وی نهان   هاتفیش آواز داد از آسمان

(منطق‌الطیر، ص ۱۵۰)

اگر پیش از «ـ ش»، «ا» (ا در دانا) و «و» (و در پهلو) بیاید، «یَ» میان «ـ ش» و «ا» و «و» آورده می‌شود. این «ی» در خط با «ی» نشان داده می‌شود:

بابا ـ ی ـ َ ـ ش ، پهلو ـ ی ـ َ ـ ش

ممکن است «یَ» میان «ـ ش» و «ا» و «و» آورده نشود:

ز پهلوش بیرون کشیدم جگر   چه فرمان دهد شاه پیروزگر

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۰۹)

یکی را خری در گل افتاده بود   ز سوداش خون در دل افتاده بود

(بوستان، ص ۲۷۱)

---

۱. این بیت در شاهنامهٔ چاپ مسکو، ج ٦، ص ۲۹۸ به صورت ذیل ثبت شده است:

بدین گیتیش شوربختی بود   وگر بگذرد رنج و سختی بود

ابروش کمان قتل عاشق گیسوش کمند عقل داناست

(سعدی، ص ۴۲۷)

ظاهراً میان دارو و «ش» که در بیت ذیل آمده «وَ» به کار رفته است:

هان ضیاءالحق حسام‌الدین تو زود داروش کن کوری چشم حسود

(مثنوی، ج ۱، ص ۳۰۷)

در بیت ذیل هم، ظاهراً میان گیسو و «ـ ش»، «وَ» فاصله شده است:

کس عروسی در جهان هرگز ندید گیسوش پرنور و رویش پرظلام

(ناصرخسرو، ص ۳۶۳)

«یَ» پس از «تا» و «ما» و «یا» آورده نمی‌شود:

قول او را بشنود دانا ز راه گشتنش گشتنش آواستی گر همچو ماش آواستی

(ناصرخسرو، ص ۲۲۶)

بینی آن باد که گویی دم یارستی یاش بر تبت و خیر خیز گذارستی

(ناصرخسرو، ص ۳۲۵)

تاش چون شوی خواستار آید آن به کدبانوییش به کار آید

(حدیقه، ص ۴۶۳)

اول شخص جمع

«ـ مان» بازماندهٔ mān ـ فارسی میانه است.

اگر پیش از «ـ مان» صامت بیاید، پیش از «ـ مان» کسره آورده می‌شود:

کتاب ـِ ـ مان، دفتر ـِ ـ مان

ممکن است میان صامت و «ـ مان» کسره آورده نشود:

از پس کفر اهل دینمان کرد به سیاهی سپید بینمان کرد

(حدیقه، ص ۷۸)

اگر پیش از «ـ مان» ، «ا» (مثل ا در دانا) و «و» (مثل و در پهلو) بیاید، «یِ» میان «ا» و «و» و «ـ مان» آورده می‌شود؛ این «یِ» در خط با «ی» نشان داده می‌شود:

خانه‌ها ـ ی ـ ِـ ـ مان ، پهلو ـ ی ـ ِـ ـ مان

ممکن است میان «ا» و «ـ مان» «یِ» آورده نشود:

به راه فریدون فرخ رویم نیامان کهن بود اگر ما نویم

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۶)

در شاهد ذیل، میان «او» و «مان» چیزی نیامده است:

به دنیی و به عقبی روی با اوست بجز او مان ندارد هیچکس دوست

(ویس و رامین، ص ۸)

دوم شخص جمع

«ـ تان» بازماندۀ tān ـ فارسی میانه است.

اگر پیش از «ـ تان» صامت بیاید، پیش از «ـ تان» کسره آورده می‌شود:

کتاب ـ ِـ ـ تان، دفتر ـ ِـ ـ تان

ممکن است میان صامت و «ـ تان» کسره آورده نشود:

چونک بسپارید دل را بی‌دغل این درمْتان می‌کند چندین عمل

یک درمْتان می‌شود چار المراد چار دشمن می‌شود یک زاتحاد

گفت هر یکْتان دهد جنگ و فراق گفت من آرد شما را اتفاق

پس شما خاموش باشید انصتوا تا زبانْتان من شوم در گفتگو

(مثنوی، ج ۱، ص ٤٥٥)

اگر پیش از «ـ تان»، «ا» (ا در دانا) و «و» (و در پهلو) بیاید، «یِ» میان «ا» و «و» و «ـ تان» آورده می‌شود؛ این «یِ» در خط با «ی» نشان داده می‌شود:

خانه‌ها ـ ی ـ ِـ ـ تان ، پهلو ـ ی ـ ِـ ـ تان

ممکن است «ی» میان «ا» و «ـ تان» آورده نشود:

گـواتـان بس بـود دادار داور / سروش و ماه و مهر و چرخ و اختر

(ویس و رامین، ص ٤٤)

سوم شخص جمع

«ـ شان» بازماندهٔ šān ـ فارسی میانه است.

اگر پیش از «ـ شان» صامت بیاید، میان «ـ شان» و صامت کسره آورده می‌شود:

کتاب ـ ـِ ـ شان ، دفتر ـ ـِ ـ شان

ممکن است میان صامت و «ـ شان» کسره آورده نشود:

تا روانْشان چه بیند اندر خـواب / آنچه پیش آید از ثواب و عقاب

(حدیقه، ص ۱۲۰)

اگر پیش از «ـ شان» ، «ا» (ا در دانا) و «و» (و در پهلو) بیاید، میان «ا» و «و» و «ـ شان» «یِ» آورده می‌شود؛ این «یِ» در خط با «ی» نشان داده می‌شود:

خانه‌ها ـ ی ـ ـِ ـ شان ، پهلو ـ ی ـ ـِ ـ شان

مـن غـلام گـزیده مـردانـم / بـاد دایـم فـدایشـان جانم

(حدیقه، ص ۳٤۱)

ممکن است میان «ـ شان» و «ا» و «و»، «یِ» آورده نشود:

مرغ جانها را چنان یکـدل کـند / کز صفاشان بی‌غش و بی‌غل کند

(مثنوی، ج ۱، ص ٤٥٦)

میان «تا» و «ـ شان» چیزی آورده نمی‌شود:

زانکه تا شان امـید نـبود و بیم / جانشان تن خورد چو شمع مقیم

(حدیقه، ص ٤٩۰)

در فارسی دری، اسمها و صفتهایی وجود دارند که به «ـ ای» و «ـ وی» (= واو مجهول و ی) پایان یافته‌اند. ممکن است «ی» از پایان اینگونه اسمها و صفتها حذف

شود؛ از اینجاست که در فارسی دری لغتهای ذیل دیده می‌شود:

پای	پا
جای	جا
خدای	خدا
روی	رو
شوی	شو
موی	مو

در صورتی که ضمیرهای متصل پس از اسمها و صفتهایی که در اصل به «ـ ای» و «ـ وی» پایان یافته‌اند، بیایند؛ ممکن است صورت «ی» دار به کار رود. در این صورت فتحه، پیش از ضمیرهای متصل مفرد و کسره، پیش از ضمیرهای متصل جمع آورده می‌شود:

پای ـَـ م ، پای ـَـ ت، پای ـَـ ش ، پای ـِـ مان، پای ـِـ تان ، پای ـِـ شان

روی ـَـ م ، روی ـَـ ت، روی ـَـ ش ، روی ـِـ مان، روی ـِـ تان، روی ـِـ شان

اگر پیش از ضمیرهای متصل، واو ماقبل مفتوح بیاید؛ پیش از ضمیرهای متصل مفرد به جای واو ماقبل مفتوح «وَ» آورده می‌شود و پیش از ضمیرهای متصل جمع «وِ» افزوده می‌شود. این «وِ» در خط نشانه‌ای ندارد:

پیشروش، پیشروِشان (پیشرو وِ شان)

ممکن است میان ضمیرهای متصل جمع و اسمها و صفتهای پایان یافته به واو ماقبل مفتوح «وِ» آورده نشود:

سرمایه و پیشروشان زهیر   که آهو ربودی زچنگال شیر[1]

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲٤۵)

---

۱. این بیت در چاپ ژول مول، ج ٤، ص ۱۰ به صورت ذیل ثبت شده است:

سرمایه و پیشروشان هجیر   که آهو بدی پیش او نره شیر

ب) نحو

۱. ضمایر شخصی منفصل

۴۶) ضمیرهای شخصی منفصل در جمله، همان حالتهایی را دارند که اسم در جمله دارد. من در بیت ذیل، فاعل فعل ندارم است:

من ندارم با سپاه و ملک کار
می‌کنم زنبیل بافی اختیار

(منطق‌الطیر، ص ۵۱)

«مرا» (← من را) در بیت ذیل مفعول بیواسطهٔ فعل دیده‌ای است:

مرا بارها در سفر دیده‌ای
زخیل و چراگاه پرسیده‌ای

(بوستان، ص ۲۲۳)

«تو» در بیت ذیل، مناداست:

ای تو بر دین مصطفی سالار
بر طریق برادری کن کار

(حدیقه، ص ۷۴۴)

«ما» در بیت ذیل، موصوف شوخ چشم است:

این همه رفتند و مای شوخ چشم
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

(مواعظ، ص ۷۲۴)

«او» در بیت ذیل، مفعول به واسطه است:

بدو گفت سالار بیت‌الحرام
که ای حامل وحی بر تو خرام

(بوستان، ص ۲۰۴)

ضمایر شخصی منفصل ممکن است در جمله فاعل باشند از نظر منطقی، اما مفعول از نظر نحوی؛ با فعلهای ناگذر و فعلهای کمکی غیرشخصی، هنگامی که فعلهای کمکی غیرشخصی، شخصی می‌شوند. در بیت ذیل، «مرا» فاعل منطقی گریه آمد است؛ اما از نظر نحوی مفعول آن است:

مـرا گــریه آمـد ز تیمـار جـفت   بر آن گریه قهقه بخندید و گفت ...

(بوستان، ص ۲۸۹)

در بیت ذیل، «مرا» فاعل منطقی بباید است؛ اما از نظر نحوی مفعول آن است. «مرا» فعل بباید را شخصی کرده است:

مرا می‌بباید چو طفلان گریست   ز شرم گناهان، نه طفلانه زیست

(بوستان، ص ۳۷۹)

۲. ضمایر شخصی متصل

۴۷) ضمایر شخصی متصل در جمله یا مفعولند و یا مفعول بـه‌واسطه و یا مضاف‌الیه. در گفتگو و نثر علمی، ضمایر شخصی متصل هنگامی که مفعول بـاشند، پس از فعل و هنگامی که مفعول بـه‌واسطه باشند، پس از حرف اضافه و هنگامی که مضـاف‌الیه باشند، پس از مضاف و با فعلهای ناگذر، پس از اسم و صـفت و بـا فعلهـای کـمکی غیرشخصی پس از فعلهای کمکی غیرشخصی به کار می‌روند. مثال بـرای هـر یک از موارد مزبور:

دیدمش، ازش گرفتم، کتابش، خوشش آمد، بایدش رفت

در زبان شعر و زبانی که از آن تقلید می‌کند ضمایر شخصی متصل، هنگامی که در جمله مفعول یا مضاف‌الیه باشند، ممکن است در هر جای جمله قرار بگیرند. در بیت ذیل، «ـ‌ت» مضاف‌الیه است برای بدی که پس از حرف ربط آمده است:

گرت رفت از اندازه بیرون بدی   چو گفتی که بد رفت نیک آمدی

(بوستان، ص ۳۸۸)

در بیت ذیل، «ـ‌م» مفعول بود است که پس از حرف اضافه آمده است:

به خردی درم زور سـرپنجه بـود   دل زیردسـتان ز مـن رنـجه بـود

(بوستان، ص ۲۳۵)

در بیت ذیل، «ـ ت» مفعول درد است که پس از فاعل جمله آمده است:

نمی‌ترسی ای گرگک کم‌خرد که روزی پلنگیت بر هم درد

(بوستان، ص ۲۳۵)

در بیت ذیل، «ـ م» مضاف‌الیه دل است که پس از صفت آمده است:

یکم روز بر بنده‌ای دل بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت

(بوستان، ص ۲۸۶)

در بیت ذیل، «ـ ش» مفعول گرفت است که پس از قید آمده است:

به جرمی گرفت آسمان ناگهش فرستاد سلطان به کشتنگهش

(بوستان، ص ۲۷۵)

در بیت ذیل، «ـ م» مفعول آرد است که پس از مفعول آمده است:

از بر تو گر غمیم آرد رسول جان به صد شادیش دربر می‌کشد

(انوری، ج ۲، ص ۸۲۲)

در بیت ذیل، «ـ ت» مفعول نسپارد است که پس از مضاف‌الیه آمده است:

دامن عافیت زدست مده تا به دست بلات نسپارد

(انوری، ج ۲، ص ۸۰۰)

در بیت ذیل، «ـ ش» مضاف‌الیه سر است که پس از فعل آمده است:

بگرداندش سر ز یزدان پاک فشاند بر آن فر زیباش خاک

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۱)

ضمایر شخصی متصل ممکن است در جمله فاعل باشند از نظر منطقی، اما مفعول از نظر نحوی، با فعلهای ناگذر و فعلهای کمکی غیرشخصی، هنگامی که فعلهای کمکی غیرشخصی، شخصی می‌شوند. در بیت ذیل، «ـ ت» فاعل منطقی خنده آید است؛ اما از نظر نحوی مفعول آن است:

چون تو را از خرد هوی بدل است خنده‌ت آید زهر چه جز جدل است

(حدیقه، ص ۳۱۳)

در بیت ذیل، «ـ م» فاعل منطقی خوش ناید است، اما از نظر نحوی مفعول آن است:

بعد از عراق جایی، خوش نایدم هوایی مطرب بزن نوایی، در پردهٔ عراقی

(سعدی، ص ۶۳۰)

در بیت ذیل، «ـ ت» که فعل باید را شخصی کرده، فاعل منطقی آن است؛ اما از نظر نحوی مفعول آن:

بنگر که چه باید همیت کردن تا بر تو فلک را ظفر نباشد

(ناصرخسرو، ص ۳۶۰)

در بیت ذیل، «ـ ت» که فعل باید را شخصی کرده، فاعل منطقی آن است؛ اما از نظر نحوی مفعول آن:

دانست بایدت چو بیفزودی کاخر، اگر چه دیر، بفرسایی

(ناصرخسرو، ص ۶)

در برخی از متون فارسی دری فعلهای ماضی، لازم و متعدی، به روش فعل ماضی متعدی در فارسی میانه صرف شده‌اند. در فارسی میانه فعل ماضی متعدی یک صورت دارد و آن مادهٔ ماضی است. از کنندهٔ منطقی آن که از نظر نحوی مفعول فعل است، شخص و شمار فعل دانسته می‌شود. در فارسی میانه کنندهٔ منطقی، اسم و ضمیر منفصل و متصل، هم پیش از فعل و هم پس از آن می‌آمده است. در بیت ذیل، «ـ م» ضمیر متصل کنندهٔ شنود است:

بدین داستان گفتم آن کم شنود کنون رزم رستم بباید سرود

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۶)

در بیت ذیل، ضمیر منفصل «من» کنندهٔ بگفتی است:

من بگفتی راستی گر از زبان این خسان عاقلان را گوش کردن قول ما یاراستی

(ناصرخسرو، ص ۲۲۷)

در بیتهای ذیل، «ـ ش» کنندهٔ فعلهای فرستاد و سپرد و بود است:

فرستادش به خانه باغبان را بخواند از خانه پنهان قهرمان را

(ویس و رامین، ص ۱۹۸)

سپردش زرد را شاهی سراسر که هم دستور بودش هم برادر

(ویس و رامین، ص ۲۰۳)

زان سپیدی مرد بودش بیخبر گر چه بسیاری برافکندی نظر

(منطق‌الطیر، ص ۱۶۹)

«ـ ش» با فعلهای ماضی در زبان گفتاری تهران هنوز هم به کار برده می‌شود؛ در دستور زبان به این «ـ ش»، «ش» فاعلی گفته‌اند.

۴۸) در فارسی دری برای رعایت ادب به جای ضمایر، کلمات دیگر به کار می‌روند و یا ضمایر به جای یکدیگر:

اینجانب، بنده، چاکر، خادم، عبد، مخلص:

نباید به کس عبد و خادم نبشت کسی را که درج طمع در نوشت

(بوستان، ص ۳۳۵)

شما به جای تو و ما به جای «من» به کار می‌رود. «ما» را بزرگان به جای «من» به کار می‌برند؛ «ایشان» را برای احترام گذاشتن به «او»، به جای «او» به کار می‌برند.

موصول

الف) صرف

۴۹) *čē* فارسی میانه به صورت چه و چی و چ، به فارسی دری رسیده است. در فارسی

دری چه و چی و چ به عنوان موصول به کار نمی‌روند. (g)ī فارسی میانه در فارسی دری کسرهٔ اضافه شده است.

kē فارسی میانه به صورتهای زیر به فارسی دری رسیده است:

۱. که و کی و ـ ک.

۲. در شعر ممکن است پیش از مصوتها به صورت کـ ـ بیاید. در این صورت همزهٔ آغاز مصوت، در تلفظ و کتابت یا تنها در تلفظ حذف می‌شود.

۳. غالباً کـ ـ پیش از ضمایر متصل می‌آید.

ب) نحو

۵۰) که و صورتهای مختلف آن، در جمله به صورتهای ذیل به کار می‌رود:

۱. موصول بی‌فاصله پس از اسمی که بدان مربوط است می‌آید. در بیت ذیل کافزون به جای که افزون آمده و موصول بی‌فاصله پس از اسمی که بدان مربوط است آمده است:

دگر گفت کان چیز کافزونتر است	کدام است و بیشی کرا در خور است

(شاهنامه، ج ۸، ص ۱۲۱)

در بیت ذیل، کز به جای که از آمده و موصول بی‌فاصله پس از اسمی که بدان مربوط است آمده است:

صبح خیزان کز دو عالم خلوتی برساختند	مجلسی بر یاد عید از عید خوشتر ساختند

(خاقانی، ص ۱۱۱)

۲. موصول با فاصله پس از اسمی که بدان مربوط است می‌آید. در بیت ذیل، «که» که به آدمی مربوط است، با فاصله پس از آن آمده است:

چنین آدمی مرده به ننگ را	که بر وی فضیلت بود سنگ را

(بوستان، ص ۲۳۳)

در بیت ذیل، کاهل به جای که اهل آمده است. میان موصول و اسم مربوط به آن، کن ای جویای حکمت فاصله شده است:

آن‌کن ای جویای حکمت کاهل حکمت آن کنند
تا بدان دشوارها بر خویشتن آسان کنند
(ناصرخسرو، ص ۱٤۹)

۳. اسمی که موصول بدان مربوط است با «ی» نکره توصیف می‌شود:

نیازد به کاری که ناکردنی است
نیازارد آن را که نازردنی است
(شاهنامه، ج ۸، ص ۱۳۱)

در بیت زیر کان به جای که آن آمده و اسم با یای نکره توصیف شده است:

بر ولی و خصمش از برجیس و از کیوان نثار
سعد و نحسی کان دو علوی از قران افشانده‌اند
(خاقانی، ص ۱۱۱)

در بیت ذیل، کو به جای که او آمده است؛ اسم مربوط به موصول با یای نکره به کار برده شده است:

سرایی کو ز فال شوم بنمود
بهل تا هر چه ویرانتر شود زود
(ویس و رامین، ص ۳۰۹)

٤. اسمی که موصول بدان مربوط است با آن یا این توصیف می‌شود:

از آن زمان که تو را نام شد به خیره کشی
زمانه از همه خونریزها پشیمان است
(خاقانی، ص ۵۵۵)

این دردها که بر دل خاقانی آمده است
یک یک نگر که بهر دوا می‌فرستمت
(خاقانی، ص ۵۵۷)

۵. اسمی که موصول بدان مربوط است با آن و این و یای نکره توصیف می‌شود:

این کتابی که گفته‌ام در پند چون رخ حور دلبر و دلبند

(حدیقه، ص ۷۴۵)

۶. را، میان موصول و اسمی که بدان مربوط است، فاصله می‌شود:

زاد برگیر و سبک باش و مکن جای قرار خانه‌ای را که مقیمانش همه بر سفرند

(ناصرخسرو، ص ۶۵)

۵۱) در متون کهن فارسی، کجا به عنوان موصول به کار رفته است:

همان کن کجا با خرد در خورد دل اژدها را خرد بشکرد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۹۲)

ضمایر پرسشی

الف) صرف

۵۲) ضمایر پرسشی فارسی دری عبارتند از: که و چه و کدام.

که بازماندهٔ kē فارسی میانه است و برای اشخاص به کار می‌رود. کی در گفتگو به جای که به کار می‌رود. کیست به جای که است به کار برده می‌شود. جمع که، کیان و که‌ها (در گفتگو کیها) ست.

چه بازماندهٔ čē فارسی میانه است و برای اشیا به کار می‌رود. چی در گفتگو به جای چه به کار می‌رود. چیست به جای چه است به کار برده می‌شود. جمع چه، چه‌ها (در گفتگو چیها) ست.

کدام به فتح و ضم اول، بازماندهٔ kadām فارسی میانه است. کدام هم برای اشخاص به کار می‌رود و هم برای اشیا. جمع کدام، کدامان و کدامهاست. به جای کدام ممکن است کدام یک و کدامین به کار رود.

کدام و کدام یک ممکن است با متمم به کار روند. رابط میان کدام و کدام یک و متمم آنها، از است:

کدام از آنها، کدام یک از شما

kadār فارسی میانهٔ زردشتی به فارسی دری نرسیده است.

ب) نحو

۵۴) که و چه در جمله؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به‌واسطه، مضاف و مضاف‌الیه واقع می‌شوند. در شاهدهای ذیل، که و چه به ترتیب؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به‌واسطه، مضاف و مضاف‌الیه واقع شده‌اند:

کیست در عالم ز ماهی تا به ماه   کو نخواهد گشت گم این جایگاه

(منطق‌الطیر، ص ۲۲۹)

چیست آن لشکر فریشتگان   که بیایند از آسمان پران

(ناصرخسرو، ص ۵۲۶)

که می‌داند که این دیر کهنسال   چه مدت دارد و چون بودش احوال

(خسرو و شیرین، ص ۲۵۹)

یاران گفتند: یا ابراهیم چه افتاد؟ گفت: چون او را در کنار گرفتم مهر او در دلم بجنبید.

(تذکرة الاولیا، ج ۱، ص ۹۱)

کرا جویم کرا خوانم به فریاد   بهاری بود و بربودش زمن باد

(خسرو و شیرین، ص ۱۶۸)

چه گفت گفت زهی ساکن از وقار تو خاک

چه گفت گفت زهی سایر از نفاذ تو باد

(انوری، ص ۵۸۷)

با که گیرم انس کز اهل وفا بیروزیم

روزی من نیست یا خود نیست در عالم وفا

(خاقانی، ص ۲)

بر چه می‌گریی، بگو بر فعلشان　　بـــر سپـــاه کـــینهٔ بدفعلشـــان

(مثنوی ج ۱، ص ۱۵۸)

این خانه، خانهٔ کیست؟

این پیچ، پیچ چیست؟

این مرد، کی حسن است؟

این آهن، چی ماشین است؟

کدام در جمله؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شود.

در شاهدهای ذیل، کدام به ترتیب نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به واسطه و مضاف‌الیه واقع شده است:

خون می‌رود از چشم اسیران کمندش　　یک بار نپرسد که کیانند و کـدامـان

(سعدی، ص ۵۸۰)

مــرد غــرقه گشته جانی مـی‌کند　　دست را در هــر گیــاهی مــی‌زند

تـا کـدامش دست گیرد در خـطر　　دست و پـایی مـی‌زند از بـیم سر

(مثنوی، ج ۱، ص ۱۱۱)

یکی از آن کتابها را بیاور، کدام را بیاورم؟

این، کتاب کدام یک از شماست؟

مبهمات

الف) صرف

۵۴) مبهمات مفرد فارسی دری عبارتند از:

آن، این، باستار، برخی، بسیاری، بعضی، بهمان، بیستار، جمله، جملگی، چیزی، دیگری، شخصی، فلان کس، کسی، که، همه، همگی، یکی.

۵۵) مبهمات مرکب فارسی دری عبارتند از:

آن یکی، آن دگر، آن عزیز، آن عزیزی، این و آن، فلان و بهمان، باستار و بیستار،

بهمان و باستار، هر چیز، هر چیزی، هر چه، هر شخص، هر شخصی، هر کدام، هر کس، هر کسی، هر که، هر یک، هر یکی، هیچ چیز، هیچ چیزی، هیچ شخصی، هیچ کدام، هیچ کس، هیچ کسی، هیچ یک.

اشخاص به عنوان جمع شخص ، بعضی‌ها به عنوان جمع بعضی، دیگران و دیگرها و سایرین به عنوان جمع دیگر، کسان و کسانی به عنوان جمع کس و کسی،و همگان به عنوان جمع همه و همگی به کار می‌روند.

مبهمات مرکب و مبهمات مفردی که برایشان جمع ذکر نگردیده، جمع ندارند. برخی، بسیاری، بعضی، جمله، جملگی، همه و همگی با فعل جمع به کار می‌روند.

کس و هر کسی، گاه با فعل جمع و گاه با فعل مفرد به کار می‌روند:

چنان زی خردمند و دانا و راد / که تا بر بدت کس نباشند شاد ...
به کاری که فرجام او ناپدید / مبر دست کان رای را کس ندید

(گرشاسبنامه، ص ٤٦٤ و ٤٦٥)

هر کسی می‌گفت شاها او گداست / شاه گفتا هرچ هست انباز ماست ...
هر کسی می‌آمدند از هر دیار / پیش‌خدمت با طبقهای نثار

(منطق‌الطیر، ص ۹٤ و ۱۲۰)

غیر از آن ، این ، باستار ، بهمان ، بیستار ، جمله ، جملگی ، فلان ، این و آن ، فلان و بهمان ، باستار و بیستار ، بهمان و باستار ، مبهمات دیگر ممکن است با متمم به کار روند.

رابط میان مبهماتی که متمم می‌گیرند و متممهای آنها از است:

برخی از مردم، شخصی از آنها

مبهمات tis و anē و wīsp فارسی میانه به فارسی دری نرسیده‌اند. جمله که در فارسی دری جملگی از آن ساخته شده، از عربی است. شخصی از شخص عربی و یای نکرهٔ فارسی ساخته شده است.

غیر از مبهماتی که از آنها گفتگو شد، مبهمات دیگری همچون گروهی، دسته‌ای، جمعی ... در فارسی دری به کار می‌روند.

ب) نحو

۵۶) مبهمات در جمله؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شوند، اما منادا ـ جز فلان و آن ـ بدل، گزاره، موصوف و مضاف واقع نمی‌شوند. در شاهدهای ذیل، هر یک از مبهمات به ترتیب در جمله؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به واسطه، بدل و مضاف‌الیه واقع شده‌اند و در دو شاهد آخر فلان و آن مناداست:

هر یکی از ما مسیح عالمی است — هر الم را در کف ما مرهمی است
(مثنوی، ج ۱، ص ۵)

از این در به برهان سخن گوی با من — نخواهم که گویی فلان گفت و بهمان
(ناصرخسرو، ص ۸٤)

هر کرا پرسید قاضی حال او — گفت مولا دست ازین مفلس بشو
(مثنوی، ج ۱، ص ۲۸۲)

چند ربودی و ربایی هنوز — توشه در این ره ز فلان و فلان
(ناصرخسرو، ص ١٤)

دل هر که از محبتش خالی است — نه دل است آن که زرق و محتالی است
(حدیقه، ص ۲٦۱)

ای فلان ما را به همت یاددار — تا شویم از اولیا پایان کار
(مثنوی، ج ۱، ص ٤۱۸)

ای آن که غمگنی و سزاواری — وندر نهان سرشک همی باری
(رودکی، ص ۱۰۸)

ضمایر اشاره

الف) صرف

۵۷) آن، که بازماندهٔ (h)ān فارسی میانه است، برای اشاره به دور به کار می‌رود؛ جمع آن، آنان و آنهاست.

این، که بازماندهٔ ēn فارسی میانه است، برای اشاره به نزدیک به کار می‌رود؛ جمع این، اینان و اینهاست.

۵۸) هنگامی که از صناعت لف و نشر مشوش استفاده شود، آن برای اشاره به نزدیک و این برای اشاره به دور به کار می‌رود:

مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد ناقص همه این را شد و افزون همه‌آن را

(انوری، ص ۹)

ب) نحو

۵۹) آن و این در جمله؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به‌واسطه، مضاف‌الیه و گزاره واقع می‌شوند، اما منادا، بدل، موصوف و مضاف واقع نمی‌شوند. در شاهدهای ذیل، آن و این به ترتیب در جمله نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به‌واسطه، گزاره و مضاف‌الیه واقع شده‌اند:

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار
ابر آذاری علم افراشت باز از کوهسار

این چو پیکان بشارت بر شتابان در هوا
وان چو پیلان جواهر کش خرامان در قطار

(انوری، ص ۱۶۲)

حفظ یزدان ز یمین تو همی کرد انهی فتح گردون ز یسار تو همی کرد آواز
این همی گفت که من بر اثرم گرم مران وان همی گفت که من در عقبم تیز متاز

(انوری، ص ۲۵۸)

یکی حلقهٔ کعبه دارد به دست یکی در خراباتی افتاده مست
گر آن را بخواند که نگذاردش ور این را براند که باز آردش

(بوستان، ص ۲۹۹)

چو گردن کشید آتش هولناک به بیچارگی تن بینداخت خاک
چو آن سرفرازی نمود این کمی از آن دیو کردند ازین آدمی

(بوستان، ص ۲۹۷)

جهان را یادگاری نیست به ز اشعار خاقانی
به فرّ خسرو عادل نکوتر یادگار است این

(خاقانی، ص ۶۵۵)

و بباید دانست که هر کرداری را پاداشی است که هر آینه به ارباب آن برسد و به تأخیری که در میان افتد، مغرور نشاید بود.

(کلیله، ص ۳۳۵)

ضمایر مشترک

الف) صرف

۶۰) ضمایر مشترک فارسی دری عبارتند از:

خود (xwad ، امروزه xod ، ← فارسی میانهٔ زردشتی xwad)، خویش (xwēš ، امروزه xiš، ← فارسی میانهٔ زردشتی xwēš) ، خویشتن (← فارسی میانهٔ زردشتی xwēštan) .

ب) نحو

۶۱) خود در جمله؛ نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به‌واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شود، اما گزاره، بدل، موصوف و مضاف واقع نمی‌شود. در شاهدهای ذیل، خود به ترتیب نهاد، فاعل، مفعول، مفعول به‌واسطه و مضاف‌الیه واقع شده است:

خود شاعری بزرگ است.

خود نمی‌یابم یکی گوشی که من　　نکته‌ای گویم از آن چشم حسن
(مثنوی، ج ۲، ص ۴۳۵)

چو رویی به خدمت نهی بر زمین　　خدا را ثنا گوی و خود را مبین
(بوستان، ص ۳۷۳)

کنون در خود خطا کردی ظنم را　　که در دل جای کردی دشمنم را
(خسرو و شیرین، ص ۲۱۱)

من از کجا و تمنای وصل تو زکجا　　اگرچه آب حیاتی هلاک خود جستم
(سعدی، ص ۵۴۶)

خود در گفتگو، با ضمیرهای متصل به کار می‌رود:

خودم گفتم، خودت گفتی، خودش گفت

خود ممکن است برای تأکید اسم و ضمیر به کار رود. در این حال خود ممکن است پیش از اسم و ضمیری بیاید که برای تأکید آن به کار می‌رود یا پس از آن دو، با فاصله یا بی‌فاصله؛ در بیت ذیل، خود برای تأکید پشیمانی به کار رفته که بی‌فاصله پیش از آن آمده است:

خود پشیمانی نروید از عدم　　چون ببیند گرمی صاحب قدم
(مثنوی، ج ۲، ص ۲۰۶)

در بیت ذیل، خود برای تأکید من به کار رفته که بی‌فاصله پس از آن آمده است:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
(سعدی، ص ۵۰۸)

در بیت ذیل، خود برای تأکید اهل غزنی به کار رفته که با فاصله پیش از آن آمده است:

خود چه دیدند اهل غزنی ازو چه شنیدند اهل معنی ازو

(حدیقه، ص ۶۳۰)

در بیت ذیل، خود برای تأکید زبان به کار رفته که با فاصله پس از آن آمده است:

زبانم خود چنین پرزخم از آن است که هرچ او می‌دهد زخم زبان است

(خسرو و شیرین، ص ۲۰۳)

خود برای تأکید، ممکن است پیش از اسم و ضمیر بیاید، با آمدن کسرهٔ اضافه میان خود و اسم و ضمیر:

خودِ حسن را دیدم، خودِ او را دیدم

خود ، که برای تأکید اسم و ضمیر به کار می‌رود، ممکن است با ضمیر متصل همراه باشد:

حسن خودش گفت، او خودش گفت

خویش و خویشتن در جمله مفعول، مفعول به‌واسطه و مضاف‌الیه واقع می‌شوند:

خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات پاک صاف خود

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۱۳)

وز بزرگی اگر چه در کارست خویشتن را بدان نمی‌آرد

(انوری، ص ۷۹۹)

گفت: دستوری ده تا خلق را به خدا دعوت کنم. گفت: زنهار! تا به خویشتن دعوت نکنی. گفت: شیخا! خلق را به خویشتن دعوت توان کرد؟ گفت: آری که کسی دیگر دعوت کند و تو را ناخوش آید، نشان آن باشد که دعوت به خویشتن کرده باشی.

(تذکرةالاولیا، ج ۲، ص ۲۰۸)

پیشتر زان که از این خانه بخوانندم نامهٔ خویش هم امروز فرو خوانم

(ناصرخسرو، ص ۱۹۷)

به الماس مژه یاقوت می‌سفت ز حال خویشتن با کوه می‌گفت

(خسرو و شیرین، ص ۲۳۸)

فصل ششم

فعل

۱. فعل در ایرانی باستان

الف) صرف

۱) فعل در ایرانی باستان مقوله‌های زیر را دارد:

۱. ریشه: ضعیف، افزوده، بالانده؛

۲. ماده: مضارع، نقلی، ماضی، آینده، مجهول، و اداری، جعلی، آغازی، آرزویی، تشدیدی؛

۳. باب: گذرا، ناگذر، مجهول؛

٤. وجه: اخباری، امری، التزامی، تمنایی، انشایی؛

۵. زمان: مضارع، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی ساده، آینده؛

٦. شمار: مفرد، مثنی، جمع؛

۷. شخص: اول، دوم، سوم؛

۸. شناسه‌ها: شناسه‌های خاص فعل مضارع، شناسه‌های خاص فعل ماضی، شناسه‌های خاص فعل امر، شناسه‌های خاص ماضی نقلی، شناسه‌های خاص فعل التزامی، شناسه‌های خاص فعل تمنایی. هر یک از شناسه‌های ششگانهٔ بالا بر دو گونه‌اند: شناسه‌های خاص باب گذرا، شناسه‌های خاص باب ناگذر؛

۹. فعل مرکب؛

۱۰. پیشوندهای فعلی؛

۱۱. مشتقهای اسمی و صفتی؛

۱۲. نشانه‌های نهی و نفی.

ریشه

۲) ریشه جزئی است که میان لغتهای تشکیل دهندهٔ یک خانوادهٔ لغوی مشترک است و معنی اصلی آن لغتها را در بردارد. در ایرانی باستان، ریشه به سه صورت ظاهر می‌شود:

۱. صورت ضعیف و آن صورتی از ریشه است که a ندارد؛

۲. صورت افزوده و آن صورتی از ریشه است که a دارد؛

۳. صورت بالانده و آن صورتی از ریشه است که به جای a، ā دارد.

اگر در کلمه‌ای که ریشه آن n و m دارد، n و m حذف شود صورت ضعیف و اگر باقی بماند صورت افزودهٔ آن است:

ضعیف	افزوده	بالانده
bərə / bṛ	bar	bār (بردن، بر ـ)
bad	band	ـــ (بستن، بند ـ)
ǰa	ǰam	ǰām (آمدن)

در اساس، هر یک از صورتهای سه گانهٔ ریشه، به منظوری خاص به کار برده می‌شده‌اند. فعل مجهول از صورت ضعیف، و فعل واداری از صورت بالاندهٔ ریشه ساخته می‌شده است؛ مثال از اوستایی:

فعل ماضی سوم شخص مفرد

مجهول	معلوم	واداری
sru ـ ya ـ ta	sraoṭ	srāv ـ aya ـ ṭ
شنیده شد	شنید	شنوانید

مشتقهای ریشه

۳) صفت مفعولی گذشته. صفت مفعولی گذشته از ریشهٔ متعدی ـ غالباً از صورت ضعیف آن ـ و پسوند ta ـ ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ bərə ـ ta: برده

- pā - ta: پاییده

- ux - ta: گفته. صفت مفعولی گذشته از - uk: گفتن (k پیش از t به x بدل شده‌است)

۴) صفت فاعلی گذشته. صفت فاعلی گذشته از ریشهٔ لازم - غالباً از صورت ضعیف آن - و پسوند - ta - ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- ga - ta: آمده

- stā - ta: ایستاده

۵) صفت مفعولی آینده. صفت مفعولی آینده از ریشه و پسوندهای - ya - و - tva - و - θwa - و - ata - ساخته می‌شود[۱]؛ مثال از اوستایی:

- vair-ya: آنکه یا آنچه برگزیده خواهد شد، برگزیدنی؛ صفت مفعولی آینده از - var: برگزیدن (i پیش از r زاید است)

- varš - tva: آنچه انجام خواهد شد، انجام شدنی؛ صفت مفعولی آینده از - varz: ورزیدن (z پیش از t به š بدل شده است)

- yaz - ata: آنکه ستوده خواهد شد، ستودنی؛ صفت مفعولی آینده از - yaz: ستودن

۶) مصدر. مصدر به راههای مختلف، از جمله پیوستن پسوند - tanai - به ریشه ساخته می‌شود؛ مثال از فارسی باستان:

bar - tanai: بردن

kan - tanai: کندن

nipaiš - tanai: نبشتن، صورت اصلی ریشه paiθ است (θ پیش از t به š بدل شده است)

ماده

۷) ماده با افزودن جزئی که در اساس برای افزودن معنی جدید به ریشه بوده، ساخته می‌شود.

---

۱. کنت در صفحه ۷۹، بند ۲۴۴، فقط ata را ذکر کرده است.

مادهٔ مضارع

۸) مادهٔ مضارع بر دو گونه است: ۱) مادهٔ مضارع a دار؛ ۲) مادهٔ مضارع بی a.

مادهٔ مضارع a دار

۹) مادهٔ مضارع a دار به راههای زیر ساخته می‌شود:

۱. به ریشه، a افزوده می‌شود (برای اول شخص ā به جای a افزوده می‌شود)؛ مثال از اوستایی:

- bar - a: بَر - (مادهٔ مضارع بردن)، - hərəz - a: هِل - (مادهٔ مضارع هشتن)

۲. به ریشه، ya افزوده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- pā - ya: پای - (مادهٔ مضارع پادن)، - zā - ya: زای - (مادهٔ مضارع زادن)

از ya در ساخت مادهٔ مجهول هم استفاده می‌شود (به مادهٔ مجهول مراجعه شود)

۳. به ریشه، ā̆ya افزوده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- rup - āya*: ربای - (مادهٔ مضارع ربودن)، - stāv - aya: ستای - (مادهٔ مضارع ستودن)

از aya در ساخت مادهٔ واداری هم استفاده می‌شود (به مادهٔ واداری مراجعه شود).

مادهٔ مضارع بی a

۱۰) مادهٔ مضارع بی a، به راههای زیر ساخته می‌شود:

۱. ریشه بدون آنکه چیزی بدان افزوده شود ماده قرار می‌گیرد؛ مثال از اوستایی:

- ǰan: زن - (مادهٔ مضارع زدن)

۲. ریشه مضاعف می‌شود و آن در آوردن هجای آغازی ریشه در آغاز آن - غالباً با تغییراتی در هجای آغازی، از جمله کوتاه شدن ā میانی - است؛ مثال از اوستایی:

- da - dā: ده - (مادهٔ مضارع دادن)

۳. پیش از آخرین صامت ریشه، n یا na آورده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- su - n - b*: سنب - (مادهٔ مضارع سفتن)

۴. به ریشه nu یا nau افزوده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- vərə - nao (در اوستایی به جای au ایرانی باستان، ao می‌آید): گرو - (مادهٔ مضارع گرویدن)

۵. به ریشه n یا na یا nā افزوده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- ā - frī - nā -: آفرین - (مادهٔ مضارع آفریدن)

۶. به ریشه u افزوده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- tan - u -: تن - (مادهٔ مضارع تنیدن)

مشتقهای مادهٔ مضارع

۱۱) فعل مضارع. از پیوستن شناسه‌های خاص فعل مضارع به ماده‌های مختلف آن ساخته می‌شود.

۱۲) فعل ماضی استمراری. از پیوستن شناسه‌های خاص فعل ماضی به ماده‌های مختلف مضارع ساخته می‌شود. در فارسی باستان پیش از فعل ماضی استمراری a آورده می‌شود، اما در اوستایی اینطور نیست.

۱۳) فعل امر. از پیوستن شناسه‌های خاص فعل امر به ماده‌های مختلف مضارع ساخته می‌شود.

۱۴) فعل التزامی. از ماده‌های مختلف مضارع و شناسه‌های خاص فعل التزامی ساخته می‌شود. میان ماده‌ها و شناسه‌ها a آورده می‌شود. اگر ماده به a پایان یافته باشد، ā از ترکیب دو a به وجود می‌آید؛ مثال از اوستایی:

bar - a - a - ti ← barāiti : ببرد (i پیش از t زاید است)

ǰan - a - ti ← ǰanaiti : بزند (i پیش از t زاید است)

۱۵) فعل تمنایی. از ماده‌های مختلف مضارع و شناسه‌های خاص فعل تمنایی ساخته می‌شود. میان ماده‌ها و شناسه‌ها، نشانه‌های فعل تمنایی آورده می‌شود. نشانهٔ تمنایی برای ماده‌های a دار، ī است که از ترکیب a و ī، ai به وجود می‌آید. برای ماده‌های بی a، نشانهٔ تمنایی برای فعلهای گذرا yā، و برای فعلهای ناگذر ī است؛ مثال از اوستایی:

barōit ← bar ـ a ـ ī ـ t: کاش بردی (ōi در اوستایی، به‌جای ai ایرانی باستان می‌آید)

ǰam ـ yā ـ t: کاش آمدی

mrvīta ← mru ـ ī ـ ta: کاش گفته شدی

۱۶) فعل انشایی. این فعل در فارسی باستان همان ماضی استمراری است که a در آغاز ندارد. چون در اوستایی، a در آغاز ماضی استمراری نمی‌آید، ماضی استمراری و فعل انشایی یک صورت دارند.

۱۷) صفت فاعلی مضارع گذرا از مادهٔ مضارع a دار. با ـ nt ـ برای مذکر و nti ـ برای مؤنث ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ bara ـ nt: برنده

۱۸) صفت فاعلی مضارع گذرا از مادهٔ مضارع بی a. با at و ant برای مذکر و atī و antī برای مؤنث ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ mrv ـ at: گوینده

۱۹) صفت فاعلی مضارع ناگذر از مادهٔ مضارع a دار و بی a. با ăna و mna برای مذکر و ăna و mnā برای مؤنث ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ bara ـ mna: برنده

مادهٔ نقلی

۲۰) مادهٔ نقلی غالباً از مضاعف کردن ریشه به دست می‌آید. در هجایی که در آغاز ریشه برای مضاعف کردن آورده می‌شود غالباً تغییراتی داده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ dā ـ darəs: هجای اول da ـ darəs (دیدن) به صورت dā درآمده است.

مشتقهای مادهٔ نقلی

۲۱) فعل ماضی نقلی. از مادهٔ نقلی و شناسه‌های خاص فعل ماضی نقلی ساخته می‌شود.

۲۲) فعل ماضی بعید. از مادهٔ نقلی و شناسه‌های خاص فعل ماضی ساخته می‌شود. در اوستایی، a در آغاز فعل ماضی بعید آورده نمی‌شود.

۲۳) فعل امر. از مادهٔ نقلی و شناسه‌های خاص فعل امر ساخته می‌شود.

۲۴) فعل التزامی. از مادهٔ نقلی و شناسه‌های خاص فعل التزامی ساخته می‌شود. میان شناسه‌ها و مادهٔ نقلی، نشانه فعل التزامی a آورده می‌شود.

۲۵) فعل تمنایی. از مادهٔ نقلی و شناسه‌های خاص فعل تمنایی ساخته می‌شود. در میان ماده و شناسه، نشانه‌های فعل تمنایی ī، yā آورده می‌شود.

۲۶) صفت فاعلی نقلی گذرا. از مادهٔ نقلی با پسوند ـ vah ـ ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ ha ـ han ـ vah : آنکه به دست آورده است

۲۷) صفت فاعلی نقلی ناگذر. از مادهٔ نقلی با پسوند ā̆na ـ ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ ha ـ han ـ ana : آنکه به دست آورده است

مادهٔ ماضی

۲۸) مادهٔ ماضی بر دو گونه است: ۱) مادهٔ ماضی سین‌دار؛ ۲) مادهٔ ماضی بی‌سین.

مادهٔ ماضی سین‌دار

۲۹) مادهٔ ماضی سین‌دار، ماده‌ای است که در ساخت آن s هند و اروپایی به کار رفته است. این s در ایرانی باستان به صورتهای š، s، h درآمده است؛ مثال از اوستایی:

ـ darš : از ـ dar (داشتن، دار ـ) + š

مادهٔ ماضی بی‌سین

۳۰) مادهٔ ماضی بی‌سین، ماده‌ای است که در ساخت آن s هند و اروپایی به کار نرفته است و به سه راه ساخته می‌شود:

الف) مادهٔ ماضی که ریشه است ـ یعنی ریشه بدون اینکه چیزی بدان افزوده شود،

ماده قرار می‌گیرد ـ مثال از اوستایی:

ـ dā : دادن، ده ـ (ماده و ریشه است)

ب) به ریشه a افزوده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ vīd ـ a : دانستن

ج) به ریشهٔ مضاعف شده a پیوسته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ va ـ oč ـ a: از ـ vak : گفتن

مشتقهای مادهٔ ماضی

۳۱) فعل ماضی ساده. از مادهٔ ماضی و شناسه‌های خاص فعل ماضی ساخته می‌شود. در فارسی باستان در آغاز فعل ماضی ساده، a آورده می‌شود. در اوستایی a آورده نمی‌شود.

۳۲) فعل امر. از مادهٔ ماضی و شناسه‌های خاص فعل امر ساخته می‌شود.

۳۳) فعل التزامی. از مادهٔ ماضی و شناسه‌های خاص فعل التزامی ساخته می‌شود. میان ماده و شناسه، نشانهٔ فعل التزامی a آورده می‌شود.

۳۴) فعل تمنایی. از مادهٔ ماضی و شناسه‌های خاص فعل تمنایی ساخته می‌شود. میان ماده و شناسه، نشانه‌های فعل تمنایی آورده می‌شود.

۳۵) صفت فاعلی مضارع گذرا. از ماده ماضی با پسوند ـ at ـ و ـ ant برای مذکر و ـ atī ـ و antī برای مؤنث ساخته می‌شود.

۳۶) صفت فاعلی مضارع ناگذر. از ماده ماضی با پسوند ـ ā̆na ـ و ـ mna ـ برای مذکر و ā̆nā ـ و mnā برای مؤنث ساخته می‌شود.

مادهٔ آینده

۳۷) مادهٔ آینده از پیوستن šy ، hy به ریشه و افزودن a پس از šy ، hy ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـ sao ـ šy ـ a : مادهٔ آینده از ریشهٔ ـ sav به معنی نجات دادن

مشتقهای مادهٔ آینده

۳۸) فعل آینده. از مادهٔ آینده و شناسه‌های خاص فعل مضارع ساخته می‌شود.

۳۹) صفت فاعلی آینده گذرا. از مادهٔ آینده با پسوند - nt - ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- sao - šy - a - nt : آنکه نجات خواهد داد، سوشیانس

۴۰) صفت فاعلی آینده ناگذر. از مادهٔ آینده با پسوند - mna - ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- harəšyamna : آنکه خواهد پالود، پالاینده. صورت اصلی - harz - šy - a - mna است. z پیش از š به š بدل شده و در آن ادغام گردیده است. ə زاید است.

مادهٔ مجهول

۴۱) مادهٔ مجهول از پیوستن ya به ریشه ساخته می‌شود. در مادهٔ مجهول ya تکیه دارد و در مادهٔ مضارع که با ya ساخته می‌شود، ریشه تکیه دارد؛ مثال از اوستایی:

- manyá : مادهٔ مجهول - mánya : مادهٔ مضارع از man : اندیشیدن

مشتقهای مادهٔ مجهول

۴۲) همهٔ مشتقهایی که از مادهٔ مضارع ساخته می‌شوند - جز صفت فاعلی - از مادهٔ مجهول هم ساخته می‌شوند.

۴۳) شناسه‌هایی که در ساخت مشتقهای مادهٔ مجهول به کار می‌روند، شناسه‌های خاص فعل ناگذرند.

۴۴) در ایرانی باستان علاوه بر ساخت فعل مجهول از مادهٔ مجهول، هر یک از مشتقهای فعلی که با شناسه‌های فعل ناگذر ساخته می‌شوند به عنوان فعل مجهول هم به کار می‌روند.

مادهٔ واداری

۴۵) مادهٔ واداری از پیوستن aya به صورتهای مختلف ریشه ساخته می‌شود؛

مثال از اوستایی:

- stā: ایستادن، -staya: ایستاندن

- nišad: نشستن، -nišādaya: نشاستن

- vaēd: دانستن، -vaēdaya: آگاه کردن

مشتقهای مادهٔ واداری

۴۶) همهٔ مشتقهایی که از مادهٔ مضارع ساخته می‌شوند، از مادهٔ واداری هم ساخته‌می‌شوند.

مادهٔ جعلی

۴۷) مادهٔ جعلی از پیوستن yá یا a به اسم و صفت ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- nəmah: تعظیم، -nəmah-yá: تعظیم کردن

- aēnah: گناه، -aēnaŋh-a: گناه کردن (ŋ پیش از h زاید است)

- aŋhu: مولی، -aŋhu-yá: مولی شدن

مشتقهای مادهٔ جعلی

۴۸) همهٔ مشتقهایی که از مادهٔ مضارع گرفته می‌شوند، از مادهٔ جعلی هم گرفته می‌شوند.

مادهٔ آغازی

۴۹) مادهٔ آغازی از افزودن s به ریشه و افزودن a پس از s ساخته می‌شود؛ مثال از اوستایی:

- tap-s-a- ← taf-s-a-: تفسیدن، آغازیدن

مشتقهای مادهٔ آغازی

۵۰) همهٔ مشتقهایی که از مادهٔ مضارع گرفته می‌شوند، از مادهٔ آغازی هم گرفته می‌شوند.

مادهٔ آرزویی

۵۱) مادهٔ آرزویی، از افزودن ha ـ که به صورتهای za و ša هم در می‌آید ـ به صورت مضاعف ریشه ساخته می‌شود. مصوت هجایی که برای مضاعف کردن ریشه به کار می‌رود، ī̆ است؛ مثال از اوستایی:

ـ vīvarəša: ورزیدن خواستن. صورت اصلی ـ vī ـ varz ـ ša است. z پیش از š، به š بدل شده و در آن ادغام گردیده است. ə زاید است.

مشتقهای مادهٔ آرزویی

۵۲) همهٔ مشتقهایی که از مادهٔ مضارع گرفته می‌شوند، از مادهٔ آرزویی هم گرفته می‌شوند.

مادهٔ تشدیدی

۵۳) مادهٔ تشدیدی، از مضاعف کردن ریشه به شرح زیر ساخته می‌شود:

۱. تکرار کردن ریشه؛ مثال از اوستایی:

ـ dar ـ dar: دریدن

۲. آوردن نخستین هجای ریشه با ā یا ai یا au پیش از ریشه؛ مثال از اوستایی:

ـ vā ـ var: باوریدن

ـ daē ـ dis: آموختن (aē در اوستایی به جای ai ایرانی باستان آمده است)

ـ zao ـ zao: خواندن (ao در اوستایی به جای au ایرانی باستان آمده است)

مشتقهای مادهٔ تشدیدی

۵۴) از مادهٔ تشدیدی همان مشتقهایی گرفته می‌شوند که از مادهٔ مضارع گرفته می‌شوند.

باب

۵۵) هر یک از بابهای گذرا و ناگذر با شناسه‌هایی مشخص می‌شوند که خاص

هر یک از آنهاست:

bar ـ a ـ ti : فعل مضارع سوم شخص مفرد گذراست و bar ـ a ـ tai : فعل مضارع سوم شخص مفرد ناگذر است. از ti که خاص فعل مضارع سوم شخص مفرد گذراست و tai که خاص مضارع سوم شخص مفرد ناگذر است، گذرا و ناگذر بودن آن دو فعل دانسته می‌شود (از باب مجهول، در سخن از مادهٔ مجهول گفتگو شد).

وجه

۵۶) طرز ساخت هر یک از وجه‌ها، در گفتگو از ماده شرح داده شد.

زمان

۵۷) طرز ساخت زمانهای مختلف، در سخن از ماده شرح داده شد.

شمار

۵۸) هر یک از شمارهای سه گانه، با شناسه‌های خاص خود ممتاز می‌شوند.

شخص

۵۹) هر یک از شخصهای سه گانه، با شناسه‌های خاص خود مشخص می‌شوند.

فعل مرکب

۶۰) فعل ـ ah : بودن، در ساخت فعل ماضی نقلی و بعید به کار برده می‌شود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ parābṛtam āhat فعل ماضی بعید سوم شخص مفرد است. āhat فعل ماضی سوم شخص مفرد است و parābṛtam صفت مفعولی گذشته است در حالت فاعلی مفرد خنثی از ـ parābṛta :

xšaçam tyat hačā ahmāxam tauhmāyāh parābṛtam āhat ... .

شهریاری ای که از خاندان ما گرفته شده بود ... .

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، بند ۶۱)

پیشوندهای فعلی

از پیشوندهای فعلی در نحو گفتگو به میان خواهد آمد.

مشتقهای اسمی و صفتی

۶۱) از برخی از مشتقها در گفتگو از ریشه و از برخی دیگر از آنها، در سخن از ماده، گفتگو به میان آمد. از برخی دیگر در فصل یازدهم گفتگو به میان خواهد آمد.

نشانه‌های نهی و نفی

۶۲) mā نشانهٔ نهی است و با فعلهای التزامی و تمنایی و انشایی و امری به کار می‌رود. nōit در اوستایی و naid در فارسی باستان نشانهٔ نفی است و با فعلهای اخباری و التزامی و تمنایی به کار برده می‌شود.

صرف فعل

۶۳) در زیر صرف bara ـ اوستایی ـ که مادهٔ مضارع از ریشهٔ bar: بردن، است ـ آورده می‌شود:

وجه اخباری

مضارع

		گذرا	ناگذر
مفرد	۱.	bar ـ ā ـ mi	ba^{i}r ـ e[1]
	۲.	bar ـ a ـ hi	bar ـ a ـ he
	۳.	bar ـ a ـ ^{i}ti	bar ـ a ـ ^{i}te

۱. i در بالای حروف در ba^{i}re و در صورتهای دیگر زاید است. bar-a-i صورت اصلی ba^{i}re است، ai به e بدل شده است.

مثنی	۱.	—	—
	۲.	—	—
	۳.	bar-a-tō	bar-ōi-θe[1]
جمع	۱.	bar-ā-mahi	bar-ā-ma^{i}de
	۲.	bar-a-θa	bar-a-θwe
	۳.	bar-ə-nti	bar-ə-nte[2]

ماضی و انشایی

		گذرا	ناگذر
مفرد	۱.	bar-ə-m	ba^{i}r-e
	۲.	bar-ō[3]	bar-a-ŋha
	۳.	bar-a-t̰	bar-a-ta
مثنی	۱.	bar-ā-va	—
	۲.	—	—
	۳.	bar-a-təm	bar-ōi-θe
جمع	۱.	bar-ā-ma	—
	۲.	bar-a-ta	bar-a-δwəm
	۳.	bar-ə-n	bar-ə-nta

---

۱. bar-ai-θe صورت اصلی bar-ōi-θe است. در اوستایی ai به صورتهای āe و ōi هم می‌آید.

۲. در اوستایی a، غالباً پیش از n و m به ə بدل می‌شود.

۳. bar-a-h صورت اصلی barō است. as هند و اروپایی در ایرانی باستان، ah و آن در اوستایی ō می‌شود.

وجه امری

		گذرا	ناگذر
مفرد	.۱	—	—
	.۲	bar - a	bar - a - ʍuha
	.۳	bar - a - tu	bar - a - tąm
جمع	.۱	—	—
	.۲	bar - a - ta	bar - a - δwəm
	.۳	bar - ə - ntu	bar - ə - ntąm

وجه التزامی

		گذرا	ناگذر
مفرد	.۱	bar - ā - ni	bar - ā - ne
	.۲	bar - ā - hi	—
	.۳	bar - ā - ţ	bar - ā - ⁱte
مثنی	.۱	—	—
	.۲	—	—
	.۳	bar - ā - tō	—
جمع	.۱	bar - ā - ma	--
	.۲	bar - ā - θa	—
	.۳	bar - ą - n	bar - ā - ⁱre

وجه تمنایی

		گذرا	ناگذر
مفرد	۱.	—	bar ـ ay ـ a
	۲.	bar ـ ōi ـ š	bar ـ aē ـ ša
	۳.	bar ـ ōi ـ t̰	bar ـ aē ـ ta
جمع	۱.	bar ـ aē ـ ma	bar ـ ōi ـ ma^{i}δe
	۲.	bar ـ aē ـ ta	bar ـ ōi ـ δwəm
	۳.	bar ـ ay ـ ən	bar ـ ay ـ anta

صفت فاعلی

گذرا	ناگذر
bar ـ a ـ nt ـ	bar ـ ə ـ mna ـ

ب) نحو

جای فعل در جمله

٦٤) فعل در جمله جای مشخص ندارد و ممکن است در هر جای جمله بیاید. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل جمله، یعنی mraot̰ ، فعل ماضی اخباری سوم شخص مفرد است به معنی گفت که پیش از فاعل جمله آمده است:

mraot̰ ahurō mazdā̊ spitamāi zaraθuštāi.

گفت اهورَ مزداه سپیتمان زردشت را.

(یشت ۵، بند ۱)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل جمله، یعنی paitī.mravat̰ ، فعل ماضی اخباری سوم شخص مفرد است به معنی پاسخ گفت که پس از فاعل جمله آمده است:

ahmāi ašā ... paitī.mravat̰.

او را اشه (ایزد راستی) ... پاسخ گفت.

(یسن ۲۹، بند ۳)

مطابقهٔ فعل و فاعل

۶۵) فعل جمله با فاعل جمله از نظر شمار مطابقه می‌کند، یعنی با فاعل مفرد، فعل مفرد؛ با فاعل مثنی، فعل مثنی؛ با فاعل جمع، فعل جمع می‌آید. با فاعل مثنی ممکن است فعل جمع به کار رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ us.zayeinte، فعل مضارع سوم شخص جمع است به معنی زاده می‌شوند، که این فعل جمع به جای فعل مثنی به کار رفته است:

hača nərəbya dva nara us.zayeinte.

از دو انسان، دو انسان زاده می‌شوند.

(وندیداد ۲، بند ۴۱)

۶۶) برای فاعل جمع که خنثی باشد هم فعل مفرد و هم فعل جمع به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ raočā̊ حالت فاعلی جمع خنثی است، فعل جمله، یعنی us.raočayeiti به صورت مفرد آمده است:

vīspa anaγra raočā̊ usča us.raočayeiti.

همهٔ روشنیهای بیکران در بالا می‌درخشند.

(وندیداد ۲، بند ۴۰)

۶۷) برای اسم جمع، فعل جمع آورده می‌شود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ برای vayō و urvara که اسم جمعند، فعل جمع آورده شده است:

yoṯ frā vayō patąn frā urvara uxšyąn.

هنگامی که پرنده بپرد، گیاه بروید.

(وندیداد ۵، بند ۱۲)

فعل آغازی

۶۸) فعل آغازی در اصل برای دلالت بر شروع به انجام گرفتن و یا انجام دادن کار به کار

می‌رفته، امّا بتدریج معنی آغاز شدن و آغاز کردن را از دست داده است. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعلهای جمله tafsat̰ و x^vīsat̰ هر دو آغازی‌اند و هر دو معنی آغازی دارند:

tafsat̰ ča hō mairyō x^vīsat̰ ča.

تفسیدن گرفت آن رذل و خیسیدن آغازید.

(یسن ۹، بند ۱۱)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل جمله، یعنی pərəsat̰ فعل آغازی است، امّا معنی آغازی ندارد:

pərəsat̰ zaraθuštrō ahurəm mazdąm.

پرسید زردشت اهورَ مزداه را.

(وندیداد ۲، بند ۱)

فعل آرزویی

۶۹) فعل آرزویی ممکن است در معنی غیر آرزویی به کار رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل آرزویی ǰīǰišəntū، که در اصل به معنی نزدیک شدن خواهند است، معنی آرزویی ندارد:

ahmākōng ... urunō pasukanąmča yōi nå̊ ǰīǰišəntū.

روان ما و دامها، که به ما نزدیک می‌شوند.

(یسن ۳۹، بند ۱)

فعل گذرا و ناگذر

۷۰) فعل گذرا دلالت می‌کند بر اینکه نتیجهٔ کار به غیر از کنندهٔ آن می‌رسد. فعل ناگذر دلالت می‌کند بر اینکه نتیجهٔ کار به کنندهٔ آن می‌رسد. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ فعل abarant گذراست و نتیجهٔ انجام آن به غیر از کننده آن می‌رسد:

mana bāǰim abarant.

به من باج دادند.

(کتیبهٔ داریوش در تخت جمشید، e، س ۹ و ۱۰)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ فعل agr̥bāyata ناگذر است و نتیجهٔ آن به کنندهٔ آن می‌رسد:

xšaçam hau agr̥bāyata.

شهریاری را او برای خود گرفت.

(کتیبهٔ داریوش در بیستون، ستون ۱، س ۴۷)

۷۱) ممکن است فعل ناگذر، به جای گذرا و مجهول به کار رود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ فعل abaranta ـ که ناگذر است ـ به جای abarant ـ که گذراست ـ به کار رفته است:

mana bāǰim abaranta.

به من باج دادند.

(کتیبهٔ داریوش در بیستون، ستون ۱، س ۱۹)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ فعل anayata ناگذر است و به جای مجهول به کار رفته است:

hau āçinah bastah anayata abi mām.

آن آسینه بسته فرستاده شد به من.

(کتیبهٔ داریوش در بیستون، ستون ۱، س ۸۲ و ۸۳)

فعل التزامی

۷۲) فعل التزامی به معنی مضارع و آیندهٔ اخباری هم به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل التزامی ǰanaṯ، به جای فعل اخباری به کار رفته است:

yō ǰanaṯ dva θrišva ... daēvanąm.

[هوشنگ] ... که کشت دو سوم دیوان را.

(یشت ۱۹، بند ۲۶)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل التزامی vənghaṯ معنی آینده دارد:

kaṯ ašavā ... vənghaṯ drəgvantəm.

کی مقدس ... بر دروند پیروز خواهد شد.

(یسن ٤۸، بند ۲)

فعل تمنایی

۷۳) فعل تمنایی در معنی امر هم به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل تمنایی snayaēta معنی امر دارد:

ustanūm snayaēta.

تنش را بشوید!

(وندیداد ۵، بند ٥٤)

فعل انشایی

۷٤) فعل انشایی، که بازماندهٔ دوره‌ای از زبان است که یک فعل می‌توانسته در هر مورد به کار رود، برای بیان امر و آینده و آرزو به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل انشایی fšuyō برای بیان امر به کار رفته است:

tąm nə̄ xᵛarəθāi fšuyō.

آن را (گاو را) برای خوراک ما بپروران.

(یسن ٤۸، بند ۵)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل انشایی pərəsō با mā برای بیان نهی به کار رفته است:

mā dim pərəsō.

از او مپرس.

(هادخت‌نسک ۲، بند ۱۷)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل انشایی baxštā برای بیان آینده به

کار رفته است:

nōiṯ mazdā avāstryō ... humərətōiš baxštā.

ای مزداه، ناکشاورز ... از پیام نیک، سهمی نخواهد یافت.

(یسن ۳۱، بند ۱۰)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ فعل انشایی haxma برای بیان آرزو به کار رفته است:

aša ... hamәm θwā haxma.

ای اشه (ایزد راستی) ... به تمامی با تو در آمیختن خواهیم.

(یسن ٦٠، بند ۱۲)

پیشوندهای فعلی

۷۵) دربارهٔ پیشوندهای فعلی لازم است نکته‌های ذیل بیان شود:

۱. پیشوند با فاصله یا بی‌فاصله پیش از فعل می‌آید. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ apa برای barōiš پیشوند است. چند کلمه میان پیشوند و فعل فاصله شده است:

apa hača ązahibyō miθra barōiš.

کاش ای مهر! ما را از اندوه دور می‌کردی.

(یشت ۱۰، بند ۲۳)

۲. یک پیشوند ممکن است دو بار بیاید، یک بار پیش از چند کلمه و یک بار هم پیش از فعل. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ hąm یک بار پیش از iδa šaētəm و یک بار پیش از فعل bārayən آمده است:

hąm iδa šaētəm hąm. bārayən.

اینجا خواسته انبار کنند.

(وندیداد ٤، بند ٤٤)

۳. هنگامی که فعل پیشونددار باید تکرار شود، به جای تکرار فعل و پیشوند آن،

تنها پیشوند تکرار می‌شود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ frā به جای فعل پیشونددار fraorənta تکرار شده است:

aya daēnaya fraorənta ahurō mazdå ašava, frā vohu manō frā ... .

به این دین گروید اهورَ مزداه اشو، و هومنه ... .

(یسن ۵۷، بند ۲٤)

٤. یک فعل ممکن است دو پیشوند داشته باشد:

ـ para ـ ā ـ kan : پراگندن

نشانه‌های نهی و نفی

۷۶) نشانه‌های نهی و نفی با فاصله یا بی‌فاصله پیش از فعل می‌آیند. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ nōiṱ با فاصله پیش از å̊ŋha آمده است. å̊ŋha فعل اخباری، ماضی نقلی سوم شخص مفرد است:

yimahe xšaθre aurvahe nōiṱ aotəm å̊ŋha nōiṱ garəməm nōiṱ zaurva å̊ŋha nōiṱ mərəθyuš nōiṱ araskō daēvō. dātō.

در شهریاری جم چالاک نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشک دیو داد.

(یسن ۹، بند ۵)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ mā با فاصله پیش از vaēnōiṱ آمده است. vaēnōiṱ فعل تمنایی سوم شخص مفرد است:

mā ząm vaēnōiṱ ašibya, ... yō aēnaŋhaiti nō manō .

زمین را مبیناد با دو چشم[ش] ... آنکه زیان می‌رساند به جان ما.

(یسن ۹، بند ۲۹)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ mā با فاصله پیش از pərəsō آمده است. pərəsō فعل انشایی دوم شخص مفرد است:

mā dim pərəsō yim pərəsahi.



از آنکه می‌پرسی مپرس.

(هادخت نسک ۲، بند ۱۷)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ naid بی‌فاصله پیش از āhat آمده است. āhat فعل اخباری ماضی سوم شخص مفرد است:

naid āhat martiyah naid pārsah naid mādah.

نبود مردی، نه پارسی، نه مادی.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، س ۴۸ و ۴۹)

۲. فعل در ایرانی میانهٔ غربی

الف) صرف

۷۷) در ایرانی میانهٔ غربی فعل مقوله‌های زیر را دارد:

۱. ماده: مضارع، ماضی، مجهول، واداری، جعلی (ماده‌های نقلی و آینده و آغازی و آرزویی و تشدیدی ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند. در ایرانی میانهٔ غربی، ماده جانشین ریشه و مادهٔ ایرانی باستان شده است)؛

۲. باب: لازم، متعدی، مجهول (بابهای گذرا و ناگذر ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند)؛

فعل مجهول با نشانه īh- ـ که میان مادهٔ مضارع و شناسه آورده می‌شود ـ شناخته می‌گردد. فعل لازم و متعدی با هم از نظر ظاهر فرقی ندارند، مگر فعل واداری و فعل جعلی که با فعل لازم از نظر ظاهری فرق دارند. فرق فعل لازم و فعل متعدی از کاربرد آن دو در جمله دانسته می‌شود. در فعل واداری و فعل جعلی پیش از شناسه ēn ـ آورده می‌شود.

۳. وجه: اخباری، امری، التزامی، تمنایی (وجه انشایی ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است)؛

۴. زمان: مضارع ساده، مضارع استمراری، ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، آینده؛

۵. شمار: مفرد و جمع (شمار مثنای ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است)؛

٦. شخص: اول، دوم، سوم؛

۷. شناسه‌ها: شناسه‌های خاص فعل مضارع، شناسه‌های خاص فعل امر، شناسه‌های خاص فعل التزامی، شناسهٔ خاص فعل تمنایی (شناسه‌های خاص فعل ماضی، شناسه‌های خاص فعل ماضی نقلی و شناسه‌های خاص باب گذرا و باب ناگذر، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند)؛

۸. مشتقهای اسمی و صفتی؛

۹. نشانه‌های نهی و نفی و استمرار و تأکید؛

۱۰. فعلهای کمکی؛

۱۱. پیشوندهای فعلی؛

۱۲. فعل مرکب؛

۱۳. عبارت فعلی.

مادهٔ مضارع

۷۸) ماده‌های مضارع ایرانی میانهٔ غربی، جانشین ماده‌های مضارع و واداری و آغازی ایرانی باستانند:

الف) *مادهٔ مضارع*

اوستایی: bar - a - ، پهلوی اشکانی ترفانی: bar - ، فارسی میانه: bar - ، فارسی دری: بر - (مادهٔ مضارع بردن)

اوستایی: zā - ya - ، پهلوی اشکانی ترفانی: zāy - ، فارسی میانه: zāy - ، فارسی دری: زای - (مادهٔ مضارع زادن)

اوستایی : stāv - aya - ، پهلوی اشکانی ترفانی : istāw - ، فارسی میانهٔ ترفانی: istāy- ، فارسی دری: ستای - (مادهٔ مضارع ستودن)

اوستایی: -ǰan ، پهلوی اشکانی ترفانی: -žan ، فارسی میانه: -zan ، فارسی دری زن- (مادهٔ مضارع زدن)

اوستایی: -da-dā ، پهلوی اشکانی ترفانی : -dah ، فارسی میانهٔ ترفانی: -day ، فارسی میانهٔ زردشتی: -dah ، فارسی دری: ده- (مادهٔ مضارع دادن)

اوستایی: -b-n-su* ، فارسی میانهٔ زردشتی: -sumb ، فارسی دری: سنب- (مادهٔ مضارع سفتن)

اوستایی: -vərə-nao ، پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی: -wirraw ، فارسی دری: گرو- (مادهٔ مضارع گرویدن)

اوستایی : -ā-frī-nā ، پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ زردشتی: -āfrīn ، فارسی دری: آفرین- (مادهٔ مضارع آفریدن)

اوستایی: tan-u ، فارسی میانهٔ زردشتی: -tan ، فارسی دری: تن- (مادهٔ مضارع تنیدن)

ب) مادهٔ واداری

بازماندهٔ ماده‌های واداری ایرانی باستان، در ایرانی میانهٔ غربی به عنوان فعل متعدی به کار می‌روند:

اوستایی: -tāp-aya : گرم کردن، روشن کردن، -tap-a* : گرم شدن، روشن شدن، فارسی میانهٔ زردشتی: -tāb : گرم کردن، روشن کردن، -tab : گرم شدن، روشن شدن، فارسی دری: تاب- (مادهٔ مضارع تافتن)، تب- (مادهٔ مضارع تفتن)

ج) مادهٔ آغازی

برخی از بازمانده‌های ماده‌های آغازی ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی به عنوان فعل لازم در برابر بازمانده‌های ماده‌های غیرآغازی ایرانی باستان به کار می‌روند. در فارسی میانهٔ زردشتی، بازمانده‌های آغازی از نظر معنی فرقی با بازمانده‌های غیرآغازی ندارند:

اوستایی: *ā-maix-s-a- : آمیختن آغازیدن، ā-maij̆-a- : آمیختن، فارسی میانهٔ ترفانی: āmēxs- : آمیخته شدن، āmēz- : آمیختن

ایرانی باستان: *hwap-s-a- : خفتن آغازیدن، hwāp-a- : خفتن، فارسی میانهٔ زردشتی: xwafs- ، xwāb- : هر دو به یک معنی، فارسی دری: خفس (خسپ ـ خسب ـ)، خواب ـ (مادهٔ مضارع خفتن)

مادهٔ مجهول، مادهٔ واداری، مادهٔ جعلی

۷۹) ماده‌های مجهول و واداری و جعلی ایرانی میانهٔ غربی، از ماده‌های مضارع به شمار می‌آیند.

۸۰) مادهٔ مجهول از مادهٔ مضارع با ‎-īh‎ جانشین ‎-ya‎ ایرانی باستان ساخته می‌شود:

فارسی میانهٔ ترفانی: xwān-īh- : خوانده شدن، kēš-īh- : آموخته شدن

۸۱) مادهٔ واداری از پیوستن ‎-ēn‎ به پایان مادهٔ مضارع ساخته می‌شود:

فارسی میانهٔ ترفانی: ward-ēn- : گرداندن، ward- ، که در فارسی دری «گرد ـ» (مادهٔ مضارع گشتن) شده، مادهٔ مضارع است.

۸۲) مادهٔ جعلی به دو طریق ساخته می‌شود:

الف) اسم ـ بدون آنکه چیزی بدان افزوده شود ـ به عنوان مادهٔ مضارع به کار می‌رود:

فارسی میانهٔ زردشتی: xwār- که در فارسی دری «خوار» شده، اسم است و به عنوان مادهٔ مضارع هم به کار می‌رود. kām- که در فارسی دری «کام» شده، اسم است و به عنوان مادهٔ مضارع هم به کار می‌رود.

ب) به پایان اسم و صفت ‎-ēn‎ پیوسته می‌شود. این گونه ماده‌ها متعدی‌اند:

فارسی میانهٔ ترفانی: rām-ēn- : آرامش دادن، rām- که در فارسی دری «رام» شده، اسم است.

فارسی میانهٔ ترفانی: paydāg-ēn- : پیدا کردن، paydāg که در فارسی دری «پیدا» شده، صفت است.

مادهٔ ماضی

۸۳) ماده‌های ماضی ایرانی میانهٔ غربی، بازماندهٔ صفتهای مفعولی گذشته و صفتهای فاعلی گذشتهٔ ایرانی باستانند. صفتهایی که از صورت ضعیف ریشه با پسوند - ta - ساخته می‌شوند:

اوستایی: - bərə - ta، ایرانی میانهٔ غربی: burd، فارسی دری: برد (مادهٔ ماضی بردن)

اوستایی: - taf - ta (→ - tap - ta)، پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ زردشتی: taft، فارسی دری: تفت (مادهٔ ماضی تفتن)

۸۴) در ایرانی میانهٔ غربی، علاوه بر ماده‌های ماضی‌ای که بازماندهٔ صفتهای مفعولی گذشته و صفتهای فاعلی گذشته‌اند، ماده‌های ماضی دیگر هم که جعلی نامیده می‌شوند، به کار می‌روند. ماده‌های ماضی جعلی در فارسی میانه با ist - و īd - و در پهلوی اشکانی ترفانی با ād - ساخته می‌شوند.

۸۵) ماده‌های ماضیِ ماده‌های مضارع جعلی، ماده‌های واداری، ماده‌های مجهول، بازماندهٔ فعلهای آغازی ایرانی باستان، برخی از ماده‌های مضارع، جعلی‌اند. در ایرانی میانهٔ غربی هر مادهٔ مضارع علاوه بر مادهٔ ماضی اصلی، می‌تواند یک مادهٔ ماضی جعلی هم داشته باشد:

۱. مادهٔ ماضی جعلی از مادهٔ مضارع جعلی:

پهلوی اشکانی ترفانی: kām - ād، فارسی میانه: kām - ist، فارسی دری: کامست (مادهٔ ماضی کامستن)

۲. مادهٔ ماضی جعلی از مادهٔ مضارع واداری و جعلی:

پهلوی اشکانی ترفانی: āxēz - ēn - ād : برخیزند، فارسی میانهٔ ترفانی: paydāg - ēn - īd : پیدا کرد

۳. مادهٔ ماضی جعلی از مادهٔ مضارع مجهول:

فارسی میانهٔ ترفانی: xwān - īh - ist : خوانده شد

۴. مادهٔ ماضی از ماده‌های مضارعی که بازماندهٔ ماده‌های آغازی ایرانی باستانند:

پهلوی اشکانی ترفانی: tirs - ād ، فارسی میانهٔ ترفانی: tirs - īd ، فارسی میانهٔ زردشتی: tars - īd ، فارسی دری: ترسید (مادهٔ ماضی ترسیدن)

۵. ماده‌های مضارعی که مادهٔ ماضی آنها جعلی است:

فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
abāy - ist	بایست
dān - ist	دانست
šāy - ist	شایست
tāš - īd	ساخت
tuxš - īd	تخشید(کوشید)
tuwān - ist	توانست

رابطهٔ مادهٔ ماضی و مضارع

۸۶) در ایرانی میانهٔ غربی، ماده‌های ماضی و مضارع هر فعل - جز چند فعل که در ذیل آورده می‌شوند - از یک ریشه‌اند که بر اثر ساختهای مختلف در ایرانی باستان و تحولات تلفظی از ایرانی باستان به ایرانی میانهٔ غربی، رابطهٔ دستوری میان آن دو از میان رفته است، و از این رو رابطهٔ میان ماده‌های ماضی و مضارع، سماعی است:

فارسی میانهٔ زردشتی: dād : داد، مادهٔ ماضی و بازماندهٔ - dā - ta : صفت مفعولی گذشتهٔ ایرانی باستان است. مادهٔ مضارع آن - dah : ده - بازماندهٔ - da - dā : مادهٔ مضاعف ایرانی باستان است.

فارسی میانهٔ زردشتی: zād : زاد، مادهٔ ماضی و بازمانده - zā - ta : صفت مفعولی گذشتهٔ ایرانی باستان است. مادهٔ مضارع آن - zāy : زای - و بازماندهٔ - zā - ya : مادهٔ مضارعی است که با - ya - ساخته شده است.

فارسی میانهٔ زردشتی: čīd : چید، مادهٔ ماضی و بازماندهٔ - čī - ta : صفت مفعولی گذشتهٔ ایرانی باستان است. مادهٔ مضارع آن - čīn : چین - و بازماندهٔ - čī - nau : مادهٔ مضارعی است که با - nau - ساخته شده است.

۸۷) ماده‌های ماضی و مضارع فعلهای ذیل از دو ریشه‌اند:

پهلوی اشکانی ترفانی، مادۂ ماضی: āγad : آمد، از ā - ga - ta - صفت فاعلی گذشته، از ریشۂ ga - = gam - با پیشوند فعلی ā - است. مادۂ مضارع آن: ās - : آی -، از a - i - s - : مادۂ آغازی از ریشه i با پیشوند فعلی ā - است.

فارسی میانه، مادۂ ماضی: āmad :آمد، از ā - gma - ta : صفت فاعلی گذشته، از ریشۂ gma - = gam - با پیشوند فعلی ā - است . مادۂ مضارع آن: āy - از ā - ay : مادۂ مضارع از ریشۂ ay = i با پیشوند فعلی ā - است.

پهلوی اشکانی ترفانی، مادۂ ماضی: būd : بود، از bū - ta : صفت فاعلی گذشته از ریشۂ bū - = baw است. مادۂ مضارع آن: ah - ، h - از h - و ah - : مادۂ مضارع از ریشۂ ah - h : بودن است.

فارسی میانه، مادۂ ماضی: būd : بود، از bū - ta : صفت فاعلی گذشته از ریشۂ bū - = baw - است.

ایرانی میانۂ غربی، مادۂ ماضی : dīd : دید، از dī - ta : صفت مفعولی گذشته از ریشۂ dī - است. مادۂ مضارع آن : wēn - : بین -، از wai - na : مادۂ مضارعی است که از ریشۂ wai - با na - ساخته شده است.

فعلهایی که از مادۂ مضارع ساخته می‌شوند

۸۸) فعلهای مضارع اخباری که با پیوستن شناسه‌های خاص فعلهای مضارع اخباری به مادۂ مضارع به وجود می‌آیند. از مادۂ مجهول، فعل مضارع مجهول و از غیر آن، فعل مضارع معلوم به وجود می‌آید.

۸۹) فعلهای مضارع التزامی که با پیوستن شناسه‌های خاص فعلهای مضارع التزامی به مادۂ مضارع به وجود می‌آیند.

۹۰) فعلهای امر که با پیوستن شناسه‌های خاص فعلهای امر به وجود می‌آیند.

۹۱) فعل تمنایی که تنها یک صیغه دارد، از پیوستن شناسۂ خاص فعل تمنایی به مادۂ مضارع ساخته می‌شود.

شناسه‌ها

۹۲) شناسه‌های فعل مضارع اخباری بازماندهٔ شناسه‌های خاص فعل مضارع گذرای ایرانی باستانند. صرف فعل مضارعی که از مادهٔ مضارع ـ aya ـ دار ساخته شده در ذیل آمده است:

		فارسی میانه	پهلوی اشکانی ترفانی	ایرانی باستان
مفرد	۱.	ـ ēm	ـ ām	ـ ayā ـ mi
	۲.	ـ ē(h)	ـ ē(h)	ـ aya ـ hi
	۳.	ـ ēd	ـ ēd	ـ aya ـ ti
جمع	۱.	ـ ēm	ـ ām	ـ ayā ـ mahi
	۲.	ـ ēd	ـ ēd	ـ aya ـ ta
	۳.	ـ ēnd	ـ ēnd	ـ aya ـ nti

۹۳) فعل امر دوم شخص مفرد شناسه ندارد و مادهٔ مضارع به عنوان فعل امر به‌کار می‌رود. دیگر شناسه‌ها، بازماندهٔ شناسه‌های خاص فعل امر گذرای ایرانی باستانند. صرف فعل امری که از مادهٔ مضارع ـ aya ـ دار ساخته شده در ذیل آمده است:

		فارسی میانه	پهلوی اشکانی ترفانی	ایرانی باستان
مفرد	۱.	—	—	—
	۲.	—	—	—
	۳.	ـ ēd	ـ ēd	ـ aya ـ tu
جمع	۱.	—	—	—
	۲.	ـ ēd	ـ ēd	ـ aya ـ ta
	۳.	ـ ēnd	ـ ēnd	-aya-ntu

۹٤) شناسه‌های فعل مضارع التزامی، بازماندهٔ شناسه‌های خاص فعلهای التزامی

گذرای ایرانی باستانند. صرف فعل التزامی‌ای که از مادهٔ مضارع a دار با نشانهٔ فعل التزامی یعنی a ساخته شده، در ذیل آمده است:

		فارسی میانه	پهلوی اشکانی ترفانی	ایرانی باستان
مفرد	۱.	-ān	-ān	(a - a - ni →)-āni
	۲.	-āy	-āh	(a - a - hi →)-āhi
	۳.	-ād	-āh	(a - a - ti →)-āti
جمع	۱.	-ām	-ām	(a - a - ma →)-āma
	۲.	-ād	-ād	(a - a - ta →)-āta
	۳.	-ānd	-ānd	(a - a - nd →)-ānti

(a اول نشانهٔ مادهٔ مضارع a دار و a دوم نشانهٔ وجه التزامی است).

۹۵) شناسهٔ فعل تمنایی در پهلوی اشکانی ترفانی -indē(h)، در فارسی میانهٔ ترفانی ē(h) و در فارسی میانهٔ زردشتی -ēh است.

-ē(h) بازماندهٔ ait- ایرانی باستان است. -a- نشانهٔ مادهٔ مضارع a دار، -i- نشانهٔ وجه تمنایی خاص ماده‌های a دار، -t شناسهٔ خاص فعل تمنایی سوم شخص مفرد است.

-indē(h) از -ind بازماندهٔ -ant ایرانی باستان است که در آن زبان برای ساختن صفت فاعلی مضارع گذرا، از مادهٔ مضارع a دار به کار می‌رفته و -ē(h) = -ē(h) فارسی میانه.

۹۶) صرف -h(a): بودن

۱. اخباری

		پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه
مفرد	۱.	(a)hēm	hēm
	۲.	ē	hē
	۳.	ast	ast

(ast بازماندهٔ asti ایرانی باستان است).

جمع	۱.	hēmād	hēm
	۲.	—	hēd
	۳.	ahēnd	hēnd

۲. التزامی

مفرد	۱.	—	—
	۲.	—	—
	۳.	—	hād
جمع	۱.	—	—
	۲.	—	hād
	۳.	—	hānd

۳. تمنایی

		ahindē(h)	hē

۹۷) صرف -baw: بودن

		پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه
۱. اخباری			
مفرد	۱.	* bawām	* bawēm
	۲.	* bawēh	bawē
	۳.	bawēd	bawēd
جمع	۱.	* bawām	bawēm
	۲.	bawēd	* bawēd
	۳.	bawēnd	bawēnd
۲. امر			
مفرد	۱.	—	—
	۲.	—	bāš
	۳.	—	—

جمع	۱.	—	—
	۲.	bawēd	bawēd
	۳.	—	—

۳. التزامی

مفرد	۱.	bawān	bawān
	۲.	bawāh	bawāy
	۳.	bawāh	bawād, bād
جمع	۱.	bawām	* bawām
	۲.	* bawād	bawād
	۳.	* bawānd	bawānd, bānd

۴. تمنایی

bawindēh	bēh

فعلهایی که با مادهٔ ماضی ساخته می‌شوند

۹۸) فعل ماضی اخباری متعدی. همان مادهٔ ماضی متعدی است که برای همهٔ شخصها و شمارها به کار می‌رود. از روی کنندهٔ منطقی آن ـ که از نظر دستوری مفعول است ـ شخص و شمار فعل دانسته می‌شود. هنگامی که فعل اول شخص مفرد باشد، ضمیر غیرفاعلی man (ایرانی باستان mana : حالت اضافی مفرد برای azam) به کار می‌رود. این نشان می‌دهد که در اصل کنندهٔ منطقی فعلهای دیگر هم در حالت غیرفاعلی بوده‌اند؛ مثال از فارسی میانه:

man guft : گفتم (در اصل گفته شد به وسیلهٔ من)

۹۹) فعل ماضی اخباری لازم. از مادهٔ ماضی لازم با صورتهای مختلف مضارع اخباری از ـ (a)h ساخته می‌شود. سوم شخص مفرد همان مادهٔ ماضی است.

۱۰۰) صرف būd : بود

		پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه
مفرد	۱.	būd hēm	būd hēm
	۲.	būd ē	būd hē
	۳.	būd	būd
جمع	۱.	būd hēmād	būd hēm
	۲.	—	būd hēd
	۳.	būd ahēnd	būd hēnd

۱۰۱) فعل مضارع اخباری مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مختلف مضارع اخباری از ـ baw ساخته می‌شود. مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

zād bawēd : زاده می‌شود

۱۰۲) فعل امر مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مختلف فعل امر از ـ baw ساخته می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

istūd bāš : ستوده باش

۱۰۳) فعل مضارع التزامی مجهول.از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مختلف مضارع التزامی از ـ baw ساخته می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

āfrīd bawāh : ستوده باشی

۱۰٤) فعل مضارع تمنایی مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با bawindēh در پهلوی اشکانی ترفانی و bēh در فارسی میانه ساخته می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

āfrīd bawindēh : ستوده باشد، ستوده باشند

۱۰۵) فعل ماضی اخباری مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مختلف فعل مضارع اخباری از ـ (a)h ساخته می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

grif hēm : گرفته شدم

۱۰۶) فعل ماضی التزامی مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مختلف فعل

مضارع التزامی از ـ h(a) ساخته می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

kē pad ašmāh winast hād : کسی که به وسیلهٔ او به شما گناه کرده شده باشد

۱۰۷) فعل ماضی تمنایی مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مختلف فعل مضارع تمنایی از ـ h(a) ساخته می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

... agišān nē padwahād ahindēh : اگر او به وسیلهٔ آنها خوانده نشدی ...

۱۰۸) فعل ماضی بعید اخباری مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با ماضی سادهٔ اخباری از ـ baw ساخته می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

frašūd būd ē : فرستاده شده بودی

۱۰۹) فعل ماضی نقلی لازم. از مادهٔ ماضی لازم با صورتهای مضارع از ـ ēst در فارسی میانه و ـ išt در پهلوی اشکانی ترفانی ساخته می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

xuft ištēh : خفته‌ای

۱۱۰) فعل ماضی نقلی مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای مضارع از ēst و išt ساخته می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

nibišt ēstēd : نوشته شده است

۱۱۱) فعل ماضی بعید لازم. از مادهٔ ماضی لازم با صورتهای ماضی از ـ ēst و ـ išt ساخته می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

raft ēstād : رفته بود

۱۱۲) فعل ماضی بعید مجهول. از مادهٔ ماضی متعدی با صورتهای ماضی از ـ ēst و ـ išt ساخته می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

guft ēstād : گفته شده بود

مشتقهای اسمی و صفتی از مادهٔ مضارع

۱۱۳) صفت فاعلی مضارع. از پیوستن پسوند ـ indag (در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی)، ـ andag (در فارسی میانهٔ زردشتی) به مادهٔ مضارع ساخته

مـی‌شود. indag ـ و andag ـ، بـازماندۀ ـ ant ـ aka ـ ایـرانـی باستان است. ـ ant ـ در ایرانی باستان برای ساختن صفت فاعلی مضارع گذرا، از مادۀ مضارع و مادۀ ماضی، و صفت فاعلی آینده گذرا از مادۀ آینده به کار می‌رفته است. ـ aka ـ در مرحلۀ میان ایرانی باستان و ایرانی میانۀ غربی برای نقل نام به صرف a به کار رفته است؛ مثال از فارسی میانۀ ترفانی:

sōz ـ indag : سوزنده

۱۱۴) پسوند ـ ā̆na ـ در ایرانی باستان برای ساختن صفت فاعلی مضارع ناگذر از مادۀ مضارع و مادۀ ماضی، و صفت فاعلی نقلی ناگذر از مادۀ نقلی به کار رفته است. این پسوند در ایرانی میانۀ غربی به صورت ān ـ درآمده و برای ساختن صفت فاعلی از مادۀ مضارع به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانۀ ترفانی:

gōw ـ ān : گویان

۱۱۵) پسوندهای ـ mna ـ، ـ vah ـ ایرانی باستان، به ایرانی میانۀ غربی نرسیده‌اند.

۱۱۶) از مـادۀ مضـارع مشتقهای دیگری هم گـرفته مـی‌شود (در فـصل یـازدهم از مشتقهای دیگر گفتگو خواهد شد).

مشتقهای اسمی و صفتی از مادۀ ماضی

۱۱۷) صفت مفعولی گذشته و صفت فاعلی گذشته، در ایرانی میانۀ غربی به دو طریق ساخته می‌شود:

۱. مادۀ ماضی متعدی و مادۀ ماضی لازم، بدون آنکه چیزی بدانها افزوده شود، به عنوان صفت مفعولی گذشته و صفت فاعلی گذشته به کار می‌روند:

صفت مفعولی گذشته از پهلوی اشکانی ترفانی:

andēšād : اندیشیده، wāxt : گفته، kird : کرده

صفت فاعلی گذشته از فارسی میانۀ ترفانی:

murd : مرده، xuft : خفته

۲. به مادۀ ماضی، پسوند ag ـ (← ایرانی باستان ـ aka ـ) پیوسته می‌شود:

صفت مفعولی گذشته از فارسی میانهٔ ترفانی:

wizīdag: گزیده، zādag: زاده

صفت فاعلی گذشته از پهلوی اشکانی ترفانی:

būdag: بوده، murdag: مرده

۱۱۸) مصدر در ایرانی میانهٔ غربی به دو طریق ساخته می‌شود:

۱. مادهٔ ماضی، بدون آنکه چیزی بدان افزوده شود، به عنوان مصدر به کار می‌رود. به این نوع مصدر، در دستورهایی که برای زبان فارسی نوشته شده، مصدر مرخم گفته‌اند؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

āmad: آمد، raft: رفت

۲. به مادهٔ ماضی، پسوند an- (← ایرانی باستان -tanai-) پیوسته می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

āmadan: آمدن، raftan: رفتن

۱۱۹) پسوندهای -ya-، -tva-، -θwa-، -ata- ایرانی باستان که برای ساختن صفت مفعولی آینده به کار می‌رفته‌اند به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند.

۱۲۰) پسوند -ta- ایرانی باستان که برای ساختن صفت مفعولی گذشته و صفت فاعلی گذشته از ریشه به کار می‌رفته، به ایرانی میانه به صورت d و t و جزئی مرده از مادهٔ ماضی رسیده است (به مادهٔ ماضی مراجعه شود).

۱۲۱) از مادهٔ ماضی مشتقهای دیگری هم گرفته می‌شوند (در فصل یازدهم از مشتقهای دیگر گفتگو خواهد شد).

نشانه‌های نهی و نفی و استمرار و تأکید

۱۲۲) nē (← فارسی باستان naid) برای نفی و mā̆ (← فارسی باستان mā) برای نهی به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانه:

nē rawēd: نرود، ma bāš: مباش

۱۲۳) hamēw در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی، hamē در فارسی میانهٔ

زردشتی برای دلالت بر استمرار به کار می‌روند؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

hamē rawēd : همی رود

۱۲۴) hēb در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی و ē در فارسی میانهٔ زردشتی پیش از فعل اخباری و تمنایی آورده می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

با فعل اخباری: hēb xwarēnd : بخورند

با فعل تمنایی: hēb bēh : باد

۱۲۵) ba در فارسی میانهٔ ترفانی، bē : بـ-، در فارسی میانهٔ زردشتی - که در اصل برای تأکید بوده‌اند - بدون اینکه هیچ تغییری در معنی فعل پدید آورند، پیش از فعل آورده می‌شوند:

bē raft hēm : برفتم

فعلهای کمکی

۱۲۶) فعلهای کمکی ایرانی میانهٔ غربی، به دو دسته تقسیم می‌شوند: شخصی و غیرشخصی.

۱. فعلهای کمکی شخصی ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

پهلوی اشکانی ترفانی: - šah : توانستن، فارسی میانهٔ ترفانی: niwistan : آغازیدن، فارسی میانهٔ زردشتی: griftan : گرفتن، kāmistan : خواستن

۲. فعلهای کمکی غیرشخصی ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

پهلوی اشکانی ترفانی: čār : باید، sažēd : سزد، فارسی میانه: abāyēd : باید، šāyēd : شاید، tuwān : توان، sazed : سزد

پیشوندهای فعلی

۱۲۷) برخی از پیشوندهای فعلی ایرانی باستان به صورت مرده در فعلهایی از ایرانی میانهٔ غربی دیده می‌شود و برخی دیگر از پیشوندهای فعلی ایرانی باستان به ایرانی میانهٔ غربی رسیده‌اند:

۱. برخی از پیشوندهای مرده

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه	فارسی دری
ā]γad	ā]mad	آمد (ماده ماضی آمدن)
(apa - →) ab] gan-	(apa - →) ab] gan-	افگن - (مادهٔ مضارع افگندن)
—	(upa - →) ab]zāy-	افزای - (مادهٔ مضارع افزودن)
(uz - →) iz] gadan	—	خارج شدن
—	(ni→) ni] šast	نشست (مادهٔ ماضی نشستن)
—	(wi - →) wi] dardan	گذردن

۲. پیشوندهای زنده

فارسی میانه	فارسی دری
abar-	ابر -، بر -
abāz-	(ا) باز -، وا -، نا -
andar	اندر -، در -
ēr- (زیر)	—
frāz-	فراز-
frōd-	فرود -، فرو -
pēš-	پیش -
ul- (بر)	—

فعل مرکب

۱۲۸) فعلهای ذیل برای ساختن فعل مرکب به کار می‌روند:

۱. kardan: کردن؛ فارسی میانهٔ زردشتی:

āsāyišn kardan: آسایش کردن، kōxšišn kardan: کوشش کردن، pursišn kardan: پرسش کردن، tak kardan: تک کردن، warz kardan: ورز کردن

۲. nimūdan : نمودن؛ فارسی میانهٔ زردشتی:

pādifrāh nimūdan : پادافراه نمودن، handāzag nimūdan : اندازه نمودن، bahrag nimūdan : بهره نمودن (تخصیص دادن سهم به ...)

۳. dādan : دادن؛ فارسی میانهٔ زردشتی:

drōd dādan : درود دادن، framān dādan : فرمان دادن، passux dādan : پاسخ دادن

٤. xwāstan : خواستن؛ فارسی میانهٔ زردشتی:

zīnhār xwāstan : زینهار خواستن، čārag xwāstan : چاره خواستن، kēn xwāstan : کین خواستن، panāh xwāstan : پناه خواستن

۵. burdan : بردن؛ فارسی میانهٔ زردشتی:

namāz burdan : نماز بردن، nām burdan : نام بردن، nibard burdan : نبرد بردن

عبارت فعلی

۱۲۹) در ایرانی میانهٔ غربی، عبارتهای فعلی زیادی به کار رفته است؛ برخی از آنها از فارسی میانهٔ زردشتی:

pad dast dāštan : به دست داشتن (تسلط داشتن)، pad zanīh kardan : به زنی کردن، pad dār abar kardan : بردار کردن

ب) نحو

جای فعل در جمله

۱۳۰) فعل در جمله جای مشخصی ندارد و در هر جای جمله ممکن است بیاید. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ فعل بعد از مفعول به واسطه و پیش از مفعول آمده است:

ōtu rōšn dahām istāwišn (Acta 9, 117).

روشنی، تو را خواهم ستود.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ فعل پیش از مفعول به واسطه آمده‌است:

āfrīnām ō tu pidar (Acta 9, 142).

تو را، پدر، خواهم ستود.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ addā کنندهٔ منطقی burd است. addā در آغاز جمله و burd در پایان آن آمده است:

addā pad awīn šahrān was ranz burd (Acta 9, 40).

ادا (یکی از پیروان مانی است) در آن شهرها بس رنج برد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعل جمله adīd hēnd پیش از فاعل خود آمده است:

ud adīd hēnd pasānīgān ušān guft ku mānī āmad (Acta 9, 44).

و درآمدند خدمتگاران و گفتند که مانی آمد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ pursīd در آغاز جمله و kard در پایان جمله آمده است:

pursīd dānāg ō mēnōg xrad ... mēnọg xrad passux kard (M.X. ۳۶,۱-۳).

پرسید دانا از مینوی خرد ... مینوی خرد پاسخ کرد.

رابطهٔ فعل و فاعل و نهاد

۱۳۱) برای فاعل و نهاد مفرد، فعل مفرد و برای فاعل و نهاد جمع، فعل جمع آورده می‌شود. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ kanīžag مفرد است که برای آن فعل مفرد būd آورده شده است:

ud pad hamāg tanbār hō kanīžag društ būd (Acta 9, 34).

و به همهٔ تن آن کنیزک (دختر) درست بود (سالم شد).

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ brādarān جمع است و برای آن فعل جمع آورده شده است:

ud až imīn brādarān kē ō tu āsēnd čiš ma paržārāh (Acta 9, 50).

و از این برادران که به نزد تو می‌آیند چیزی مضایقه مکن.

۱۳۲) برای دو فاعل مفرد که به هم عطف شده‌اند، فعل جمع آورده می‌شود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ برای فاعلهایی که به هم عطف شده‌اند، فعل جمع آورده شده است:

pas ... mird ud zan fratumēn niwist hēnd abar zamīg pahrēzān (Acta 9, 74) .

پس ... مرد و زن نخستین آغازیدند بر زمین زیستن.

۱۳۳) برای اسم جمع فعل جمع آورده می‌شود. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ برای mardum فعل جمع آورده شده است:

pas har mardum, az bayaspān azd mad, ō dar wištāspšah āmad hēnd (P. T. ۳).

پس هر مردم، [که] از فرستاده آگاهی آمد [شان]، به در گشتاسپ شه آمدند.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ برای hamāg فعل جمع آورده شده است:

pas hān āz az hamāg hān zahag ī dēwān, kē az asmān ō zamīg kaft hēnd ... (Acta 9, 72) .

پس آن آز از همهٔ آن زاد[گان] دیوان، که از آسمان به زمین افتادند ... .

فعل مضارع اخباری

۱۳۴) فعل مضارع اخباری برای دلالت بر آینده هم به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی اسبت ـ فعل giryēm مضارع است و در معنی آینده به کار رفته است:

bēz az nūn parrōn nē giryēm (Acta 9, 183) .

اما از اکنون به بعد نخواهم گریست.

۱۳۵) فعل مضارع در بیان داستان، به جای فعل ماضی به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ فعلهای hilēd و zanēd و rasēd و gōwēd مضارعند که به جای ماضی به کار رفته‌اند:

pas bastōr asp frāz hilēd ud dušman zanēd tā ō pēš wištāspšah rasēd, gōwēd ku ... (P. T. ۱۲) .

پس بستور اسپ فراز هلد و دشمن زند تا به پیش گشتاسپ شه رسد، گوید که ... .

فعل التزامی

۱۳۶) فعل التزامی در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. در جمله‌های پیرو. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ فعلهای التزامی bōžān و karān در جملهٔ پیرو به عنوان بیان‌کنندهٔ هدف به کار رفته‌اند:

ud az āγad hēm, ku až bazakkar bōžān, až dard karān društ, ud tu zird karān šādīft (M. H. 150).

و من آمدم،
که [ت] از بزه گر رهانم،
از درد کنم درست (سالم)،
و دل تو را دهم شادی.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعل التزامی windānd در جملهٔ پیرو به عنوان بیان‌کنندهٔ مکان به کار رفته است:

bēz pit murdag ī wisp dām harwāgōz ku windānd ... hēb xwarēnd (Acta 9, 56).

اما گوشت مردهٔ همهٔ دامها را، هر جا که بیابند، ... بخورند.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ فعل التزامی bawād در جملهٔ پیرو به عنوان بیان‌کنندهٔ نتیجه به کار رفته است:

az āzārišn ī pid ud mād ud sālār saxt pahrēzēd kutān tan dusraw ud ruwān druwand nē bawād (P. T. ٤٨).

از آزار پدر و مادر و سالار، سخت پرهیزید کتان تن بدنام و روان دروند نبود.

۲. در جملهٔ جزای شرط. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ فعل التزامی abdēsān در جملهٔ جزای شرط به کار رفته است:

ag kāmēd utān abdēsān až wigāhīft čē pidarān hasēnagān (Acta 9, 108).

و اگر بخواهید شما را از گواهی پدران نخستین آگاه خواهم کرد.

۳. برای دلالت بر آینده. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعلهای التزامی uzīhād و bawād و ahrāmād در معنی آینده به کار رفته‌اند:

ud hān zōr ... pad awē āyab aziš ba uzīhād ud pāk bawād ud ō xwar ud māh ahrāmād (Acta 9, 80).

و آن زور (نیروی روشنی) در آن آتش (آتش سوزی پایان جهان) از [جهان مادی] بیرون خواهد آمد و پاک خواهد بود (شد) و به خورشید و ماه بر خواهد رفت.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ فعلهای التزامی istānān و wišmināh و bawāh در معنی آینده به کار رفته‌اند:

az pad zōš istānān ud frawazān pad bāzūr ... ud wišmināh pad šādīft ... ud bawāh abē andāg (Acta 9, 164).

من [تو را] با عشق خواهم گرفت و پرواز خواهم کرد با بال ... و خوش خواهی گذراند به شادی ... و خواهی بود بی‌اندوه.

٤. برای بیان دعا. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ فعل التزامی bawāh برای دعا به کار رفته است:

afrīd bawāh ... pidar wuzurg (Acta 9, 118).

ستوده باد ... پدر بزرگ.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ فعل التزامی bawād برای دعا به کار رفته است:

anōšag ruwān bawād wuzurgmihr ī buxtagān (P. T. ۱۰۱).

انوشه‌روان باد بزرگمهربختگان.

٥. برای دلالت بر امر. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ فعلهای التزامی āsāh و tirsāh در معنی امر به کار رفته‌اند:

āsāh tu gyān ud mas ma tirsāh (Acta 9, 166).

بیا تو جان،
و دیگر مترس.

فعل تمنایی

۱۴۷) فعل تمنایی در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای بیان دعا. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ فعل تمنایی bawindēh برای بیان دعا به کار رفته است:

āfrīd bawindēh gēhbān, dādbar ... āfrīd bawindēh anōšag šahrdārīft (Acta 9, 119).

ستوده باد جهانبان، داور ... ستوده باد شهریاری انوشه.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعل تمنایی bēh برای بیان دعا به کار رفته است:

āfrīd bēh yazd rōšn zōr ud wihīh (Acta 9, 145).

ستوده باد ایزد، روشنی، زور و خرد.

۲. برای بیان امر. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعل تمنایی hēb xwarēnd برای بیان امر به کار رفته است:

bēz pit murdag ī wisp dām harwāgōz ku windānd ... hēb xwarēnd (Acta 9, 56).

اما گوشت مردهٔ همهٔ دامها را، هر جا که بیابند، ... بخورند.

۳. در جملهٔ شرط و جزای شرط. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعل تمنایی wēnīhēh درجملهٔ شرط و فعل تمنایی šāyē در جملهٔ جزای شرط به کار رفته است:

ud ka andar gētīg nēkīh ud anāgīh ... nē wēnīhēh parmāyišn ī pad az anāgīh dūr būdan ud ō nēkīh madan ō handēšišn ī kas madan nē šāyē (Acta 9, 88).

و اگر اندر گیتی نیکی و بدی ... دیده نشودی، فکر از بدی دور بودن و به نیکی آمدن به اندیشهٔ کس آمدن نشایدی.

مصدر

۱۳۸) مصدر در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. به عنوان تابع فعلهای کمکی (دربارهٔ نحوهٔ کاربرد مصدر به عنوان تابع فعلهای کمکی در «فعلهای کمکی» گفتگو شده است).

۲. به عنوان اسم. در این صورت مصدر همان نقشهای اسم را در جمله دارد.

۳. به معنی فعل امر. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ مصدرهای padīriftan : پذیرفتن و hištan : هشتن، به ترتیب به معنی باید پذیرفتن و باید هشتن به کار رفته‌اند:

kirbag kardan rāy ranǰ abar xwēštan padīriftan ... ud sūd gētī rāy mizd [i] mēnōg nē hištan (P. T. ۷۸) .

کرفه کردن را رنج بر خویشتن [باید] پذیرفتن ... و سود گیتی را مزد مینو نباید هشتن.

اسم مصدر

۱۳۹) اسم مصدرِ ساخته شده با išn ـ به معنی فعل امر به کار می‌رود. در شاهدهای ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی‌اند ـ اسم مصدرهای dahišn : دهش و kunišn ، کنش، در معنی امر به کار رفته‌اند که به ترتیب باید داد و باید کرد معنی می‌دهند:

awē ī ašgahān mardum rāy ... ahlawdād nē dahišn uš ... padīviftārīh nē kunišn (M.X. ۲۰ , ۳۰-۳۱) .

مردم کاهل را ... صدقه نباید داد و از آنها ... پذیرایی نباید کرد.

نشانه‌های نهی ونفی و استمرار و تأکید

۱۴۰) nē و ma با فاصله یا بی‌فاصله، پیش از فعل می‌آیند. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ ma و nē بی‌فاصله پیش از فعل آمده‌اند:

ud kē rask ō tu barāh tu bid padhau rask ma bar ... ud hawīn wārān ō asang widaxtan nē šahēnd (Acta 9, 51) .

و [هر] که رشک به تو برد، پس تو به او رشک مبر ... و آن بارانها سنگ را گداختن نتوانند.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ nē تکرار شده و بی‌فاصله پیش از فعل آمده است:

bēz nē āb ud nē ādur, nē draxt ud nē dām padiš šād nē bawēnd čēšān dušmēn ud āzārag bawēd (Acta 9, 75).

اما نه آب و نه آذر، نه درخت و نه دام بدو شاد، چه دشمن و آزاردهندهٔ ایشان خواهد بود (چون انسان که به وسیلهٔ اهریمن آفریده شده به آزار آب و ... خواهد پرداخت از این‌رو آنها از به وجود آمدن انسان خوشحال نمی‌شوند).

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ میان ma و فعل، hēb فاصله شده است:

drōzan ma hēb bawēnd (Acta 9, 57).

دروغزن مباشند.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ nē و ma بی‌فاصله پیش از فعل آمده‌اند:

agar xwāhēh ku az kas dušnām nē ašnawēh ō kas dušnām ma dah (P. T. ٦٦).

اگر خواهی که از کس دشنام نشنوی، به کس دشنام مده.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ nē با فاصله پیش از فعل آمده است:

ān sūd nē pad sūd abāyēd dāštan kē pas az ān zyān ī was bawēd (P. T. ٧٨).

آن سود نه به سود باید داشتن که پس از آن زیان بس بود.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ ma برای نفی و نهی هر دو، به کار رفته است:

ma pad rāst ud ma pad drōγ sōgand ma xwar (P. T. ٦١).

نه به راست و نه به دروغ سوگند مخور.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی است ـ ma با فاصله پیش از فعل آمده است:

ma xyōn rasēnd ud tu ōzanēnd čēšān zarēr ō zad pas xyōn du nām barēnd kumān ōzad zarīr i ērān spāhbad umān zad bastōr īš pus (P. T. ۱۱).

م[بادا] خیون برسند و ترا بیوژنند چه زریر اوژدند، پس خیون دو نام برند: زریر ایران سپهبد را اوژدیم و پسرش بستور را.

۱٤۱) hamē(w) بی‌فاصله یا بافاصله پیش از فعل و پس از آن می‌آید. در شاهد نخست ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ hamēw بی‌فاصله پیش از فعل آمده و در شاهد دوم ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ hamēw بی‌فاصله پس از فعل آمده است:

žīwahr tu hamēw baxšē (Syntax 169).

زندگی تو همی بخشی.

zīwāy hamēw šādīhā (Syhtax 167).

برای همی شادمانه

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ hamē با فاصله پیش از فعل آمده است:

paywastag hamē pad šab ka ardawān [i] bē šudag baxt bē xuft ān kanīzag pad nihān ō nazdīkīh i ardaxšīr šud (K. II, 3).

پیوسته همی، به شب که اردوان بشده بخت بخفت، آن کنیزک به نهان به نزدیکی اردشیر شد.

۱٤۲) hēb پیش از فعل می‌آید. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ hēb پیش از فعل آمده است:

pit murdag ī wisp dām ... hēb xwarēnd (Acta 9, 56).

گوشت مردهٔ همهٔ دامها را ... بخورند.

۱٤۳) bē پیش از فعل می‌آید. nē و ma و ō (حرف اضافه) میان فعل و bē فاصله

می‌شوند. bē با مصدر و اسم و صفتی که از فعل گرفته شده، به کار می‌رود. در شاهد ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - ma میان فعل و bē فاصله شده است:

az har xwarišn bē ma xwar (P. T. ۷۱).

از هر خورش بمخور.

در شاهد ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - nē میان فعل و bē فاصله شده است:

ōhrmazd ud amahraspandān čārag i ēn tis xwāhēnd ud ēn patyārag ēdōn bē nē hilēnd (K. VII, 6).

هرمزد و امشاسپندان چارهٔ این چیز خواهند و این پتیاره را ایدون بنهلند.

در شاهد ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - bē با مصدر به کار رفته است:

pāpak ... ān framān bē spōxtan nē šāyist (K. I, 26).

بابک ... آن فرمان سپوختن (نادیده انگاشتن) نشایست (نتوانست).

در شاهد نخست ذیل، bē پیش از مصدر و در شاهد دوم، پیش از فعل کمکی آمده است. هر دو شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی است:

pid ud mad frazand i xwēš rāy ēn and kār [i] kirbag ... bē amōxtan abāyēd (P. T. ٤٦).

پدر و مادر فرزند خویش را این چند کار کرفه ... بیاموختن باید.

har kas bē abāyēd dānistan ku az ku mad hēm (P. T. ۵۷).

هر کس بباید دانستن که از کجا آمدم.

در شاهد ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - میان bē و فعل، حرف اضافه ō فاصله شده است:

agar xwadāyīh ō bēwarasp ud frāsyāk nē mad hē ēg gazastag gannāgmēnōg ān xwadāyīh bē ō xēšm dād hē ud ka bē ō xēšm mad hē tā ristaxēz ... nē šāyist hē aziš bē stadan (M. X. ۲۶, ۳٤-۳۹).

اگر پادشاهی بیوراسپ و افراسیاب را بنیامدی، پس اهریمن ناخجسته آن

پادشاهی خشم را بدادی و اگر خشم را بیامدی تا رستاخیز نشایستی ازش بستدن.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ bē با صفت به کار رفته است:

ardawān [i] bē šudag bē xuft (K. II, 3) .

اردوان بشده بخت بخفت.

فعلهای کمکی

۱۴۴) فعلهای کمکی بر دو نوعند:

الف) فعلهای کمکی شخصی که با مصدر مرخم و نامرخم به کار می‌روند. مصدر مرخم و نامرخم ممکن است پیش از فعل کمکی یا پس از آن بیاید. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ šahām فعل کمکی شخصی اول شخص مفرد مضارع اخباری است، pawāžād مصدر مرخم و buxtan مصدر نامرخم است و هر دو پیش از فعل کمکی آمده‌اند:

bēž hu zāwar rōšn ahāz kē zān ād kum āmēγ awāγōn bawēd ku pad aδyāwarīft čē ōhrmizd baγ ud brādarān pawāžād ud buxtan šahām (Acta 9, 85)

اما آن زور روشنی بود که دانست کم‌آمیختگی آن سان بود که به یاوری هرمزد بغ (از ایزدان دین مانی است) و برادران پاک شدن و رستن توانم.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ šahēnd فعل کمکی شخصی سوم شخص جمع مضارع اخباری است که پیش از مصدر نامرخم buxtan آمده است:

ud harwīn uzdēsān ... až hu narah ō hawīn nē šahēnd buxtan (M. H. 88) .

و همهٔ بتها ...

از آن دوزخ آنها را

نمی‌توانند نجات دادن.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ grift فعل کمکی سوم شخص مفرد، ماضی اخباری است که پس از مصدر نامرخم به کار رفته است:

ažidahāg dušxwadāyīh abar kardan grift, hazār sāl bē kard.

(بندهش TD_1، ص ۱۸۱)

اژدها (ضحاک) دش خدایی ابر، کردن گرفت، هزار سال بکرد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ با فعل kāmēd: خواهید، مصدر kardan: کردن، آمده است:

ka kadag kāmēd kardan nazdist uzēnag pad mayān kunēd (P. T. ٦١).

هرگاه که (خانه) خواهید کردن، نخست هزینه به میان کنید (فراهم کنید).

در فارسی میانهٔ ترفانی niwistan هم با مصدر و هم با صفت فاعلی ساخته شده با پسوند ān- به کار می‌رود:

dibēr kēš niwist nibištan ... uš nē tuwān būd hanzaftan nibištan (Acta 9 , 53).

دبیر کش آغازید نوشتن ... و توانش نبود تمام نوشتن.

niwist hēnd abar zamīg pahrēzān ... yānīg hanganān ud draxt ud urwar zanān (Acta 9, 74).

آغازیدند بر زمین حرکت کردن ... خانی (چشمه) پر کردن و درخت و ارور (گیاه) را از میان بردن.

ب) فعلهای کمکی غیرشخصی که با فعل، مصدر مرخم و نامرخم به کار می‌روند. فعل، مصدر مرخم و نامرخم ممکن است پیش از فعل کمکی غیرشخصی یا پس از آن بیاید. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ dirdan مصدر نامرخم nimād, مصدر مرخم است، هر دو تابع فعل کمکی غیرشخصی čār اند. dirdan پس از čār آمده و nimād پیش از آن:

ast žamān kaδ dēnābar wuxēbēh grīw ōh burz čār dirdan čawayōn samēr kōf ... ast žamān kaδ dēnābar wxēbēh grīw ōh nimād čār čawayōn abžīrwānag (Acta 9, 51).

هست زمانی که دیندار دل خویش چنان بلند باید داشتن که کوه سمیر (نام کوهی

در سرزمین اشکانیان) ... هست زمانی که دیندار دل خویش چنان باید نمود که شاگرد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ abāyēd فعل کمکی غیرشخصی است، پیش از مصدر نامرخم آمده است:

ēn abāyēd xwāstan ku gyān xwad gōhr ud čōnīh čē? (Acta 9, 89).

این [را] باید خواستن که جان خود گوهر و چو نی[ش] چه؟

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ šāyēd فعل کمکی غیرشخصی، هم پیش از مصدر و هم پس از آن آمده است:

pursīd dānāg ō mēnōg xrad ku pad tuxšāgīh xīr ud xwāstag ī gētīg ō xwēš šāyēd kardan ayāb nē? mēnōg xrad passux kard ku pad tuxšāgīh ān ī nē brēhēnīd ēstēd ō xwēš kardan nē šāyēd (M.X. ۲۱, ۱-٤).

پرسید دانا مینوی خرد را که به تخشایی (کوشایی) چیز و خواستهٔ گیتی خویشتن را شاید کردن یا نه؟ مینوی خرد پاسخ کرد که به تخشایی آنچه را تقدیر نشده [آن] خویش کردن نشاید.

در شاهدهای ذیل ـ که هر دو از فارسی میانهٔ زردشتی‌اند ـ tuwān (توان) با مصدر به کار رفته است. در شاهد نخست، tuwān پیش ازمصدر و درشاهددوم، پس‌از آن آمده است:

rast hē az har wad, kas tu nē tuwān griftan (K. II, 17).

رستی از هر بد، کس تو نتوان گرفتن.

agar tā sih rōz griftan nē šāyēd pas az ān girftan nē tuwān (K. III , 6).

اگر تا سه روز گرفتن نشاید، پس از آن گرفتن نتوان.

در شاهد ذیل ـ از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ sazēd با مصدر به کار رفته است. مصدر پس از sazēd آمده است:

ud ān ī abāg har kas sazēd dāštan āštīh ud dōšārm (M.X. ۳۸, ۳٤).

و آنچه با هر کس سزد داشتن آشتی و مهر [است].

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ با فعلهای sazēd و padwāzēd

hufrayādēd به کار رفته‌اند. هر دو، فعل مضارع اخباری‌اند:

sazēd ō ašmāh kum padwāzēd, sazēd ō ašmāh kum hufrayādēd (Syntax, 189).

سزد شما را که پاسخم دهید، سزد شما را که به فریادم رسید.

پیشوندهای فعلی

۱٤٥) پیشوندهای فعلی با فاصله یا بی‌فاصله پیش از فعل می‌آیند. پیشوندها ممکن است در معنی فعل تغییری ندهند و تنها برای تأکید باشند. در شاهدهای ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ ul : بر، در معنی فعل ahrāft hēnd و ahrāmēd تغییری نداده است. در شاهد اول، با فاصله پیش از فعل و در شاهد دوم، بی‌فاصله پیش از آن آمده است:

mihryazd ud ... ul ō wahištaw ahrāft hēnd (Acta 9, 63).

ایزد مهر و ... به سوی بهشت برخاستند.

wādahrām yazd ... kē wād, āb ud ādur ul ahrāmēd ... (Acta 9, 80).

ایزد جان بالا بر (ایزدی که جانها را از دنیای مادی نجات می‌دهد و روانهٔ بهشت می‌کند) ... کـه باد، آب و آتش را بالا برد ... (باد، آب و آتش از جهان روشنی‌اند).

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ frāž بی‌فاصله پیش از فعل آمده و در معنی آن تغییر داده است:

āsāh tu gyān ud frāž čāmāh (M. H. 154).

بیا تو ای دل،
و فراز چم.

۳. فعل در فارسی دری

الف) صرف

۱٤٦) فعل در فارسی دری مقوله‌های ذیل را دارد:

۱. ماده: مضارع، ماضی نقلی، واداری، جعلی (مادهٔ مجهول ایرانی میانهٔ غربی به

فارسی دری نرسیده است)؛

۲. باب: لازم، متعدی، مجهول؛

۳. وجه: اخباری، امری، التزامی، تمنایی، دعایی؛

٤. زمان: مضارع ساده، مضارع استمراری، ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی ساده، ماضی نقلی استمراری، ماضی بعید، ماضی بعید نقلی، ماضی ابعد، آینده؛

۵. شمار: مفرد و جمع؛

٦. شخص: اول، دوم، سوم؛

۷. شناسه: شناسه‌های خاص وجه اخباری، ماضی و مضارع، شناسه‌های خاص وجه امری، شناسهٔ خاص وجه دعایی، شناسهٔ خاص وجه تمنایی؛

۸. مشتقهای اسمی و صفتی؛

۹. نشانه‌های نهی و نفی و استمرار و تأکید؛

۱۰. فعلهای کمکی؛

۱۱. پیشوندهای فعلی؛

۱۲. فعل مرکب؛

۱۳. عبارت فعلی.

ماده

ماده‌های مضارع و ماضی

۱٤۷) ماده‌های مضارع و ماضی فارسی دری با اندک تغییری در تلفظ، بازماندهٔ ماده‌های مضارع و ماضی فارسی میانه‌اند. از پهلوی اشکانی ترفانی هم فعلهایی به فارسی دری رسیده‌اند، از جمله:

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه	فارسی دری
sāw -	sāy -	سای -، ساو -، ساب -

سای - مادهٔ مضارع سودن بازماندهٔ sāy فارسی میانه است. ساو -، ساب -، مادهٔ مضارع ساویدن، سابیدن، بازماندهٔ - sāw پهلوی اشکانی ترفانی‌اند.

در ایرانی میانهٔ غربی، رابطهٔ میان ماده‌های ماضی و مضارع سماعی است. در فارسی دری هم رابطهٔ میان ماده‌های ماضی و مضارع سماعی است.

۱۴۸) از ماده‌های ماضی و مضارع فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترفانی، برخی به فارسی دری نرسیده‌اند:

از ـ pahrēz، pahrēxtan فارسی میانه، تنها ـ pahrēz به صورت پرهیز به فارسی دری رسیده است. از nihuftan nihumb فارسی میانه، تنها nihutan به صورت نهفتن به فارسی دری رسیده است از ـ hanǰām، hanǰaft پهلوی اشکانی ترفانی، تنها hanǰām به صورت انجام به فارسی دری رسیده است.

۱۴۹) مادهٔ مضارع واداری از پیوستن ـ ān ̆(← ایرانی میانهٔ غربی ـ ēn) به مادهٔ مضارع لازم ساخته می‌شود (ـ an کم استعمال بوده و بتدریج متروک گشته است).

لازم	واداری
خواب ـ	خوابـ ـان، خوابـ ـن

دانی که در کفن چه عزیزی نهفته‌ای　　دانی که در لحد چه شهی خوابنیده‌ای

(سنایی، ص ۷۸۳)

۱۵۰) مادهٔ مضارع جعلی، اسم است که بدون آنکه چیزی بدان افزوده شود به عنوان مادهٔ مضارع به کار می‌رود:

جنگ ـ، نام ـ، رقص ـ، فهم ـ

آگاه ـ، صفت است که مادهٔ مضارع به شمار آورده شده است:

بیاگاهد اکنون چو من رزم جوی　　شوم با سواران چنین پیش اوی

(شاهنامهٔ بروخیم، ص ۲۴۲۱)

گیج ـ، صفت است که مادهٔ مضارع به شمار آورده شده است:

من خود کجا ترسم ازو شکلی بکردم بهر او
من گیج کی باشم ولی قاصد چنین گیجیده‌ام

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۶۷)

آگاهان - و صورت دیگر آن آگاهن -، از صفت ساخته شده است، با «-ان» و «-َن»:

خدای - عزّوجلّ - او را بیاگاهانیده بود.

(بلعمی، ص ۱٦۱)

زن لوط زود برفت و مردمان مؤتفکات را بیاگاهانید.

(طبری، ص ۸۵۹)

مردمان یمن را ازین حدیث بیاگاهنید.

(طبری، ص ۱۰٦۸)

خفت - مادهٔ ماضی است که مادهٔ مضارع به شمار آورده شده است:

شتر بچه با مادر خویش گفت   پس از رفتن آخر زمانی بخفت

(بوستان، ص ۳۲۹)

۱۵۱) مادهٔ ماضی جعلی از پیوستن «-ید» (← فارسی میانهٔ īd) به مادهٔ مضارع ساخته می‌شود. مادهٔ ماضی ماده‌های مضارع واداری و ماده‌های مضارع جعلی و ماده‌های مضارعی که ماده‌های ماضی آنها به فارسی دری نرسیده، همه جعلی‌اند:

مادهٔ مضارع اصلی	**مادهٔ ماضی**
آور -	آور - ید
پز -	پز - ید

مادهٔ مضارع واداری	**مادهٔ ماضی**
گرد - ان -	گرد - ان - ید
خور - ان -	خور - ان - ید

در ماده‌های ماضی جعلی واداری، «ی» ممکن است حذف شود، یعنی گرداند به جای گردانید و خوراند به جای خورانید می‌آید.

مادّه‌های مضارع بدون مادّهٔ ماضی	مادّهٔ ماضی
پرهیز ـ	پرهیز ـ ید
انجام ـ	انجام ـ ید

۱۵۲) به پیروی از فارسی میانه، مادّه‌های ماضی بازماندهٔ فعلهای آغازی ایرانی باستان، جعلی‌اند:

رس ـ ید، خسب ـ ید، تفس ـ ید

۱۵۳) ist ـ فارسی میانه به صورت «ـِ ﺳْﺖ» تنها در فعلهای ذیل، به فارسی دری رسیده است:

بای ـ ست، شای ـ ست، دان ـ ست، یار ـ ست، کاه ـ ست، تاو ـ ست، توان ـ ست، زی ـ ست، گری ـ ست، نگر ـ ست ← نگر ـ یست، گرو ـ ست، مان ـ ست.

در کشف‌الاسرار (جلد ۱۰، صفحه ۵۶۸) خواه ـ ست = خواست به کار رفته است.

مادّهٔ نقلی

۱۵۴) در فارسی دری به مادّه‌های ماضی و مضارع، مادّهٔ دیگری افزوده شده که در ساخت مجهول، ماضی نقلی ساده و استمراری، ماضی بعید، ماضی بعید نقلی، ماضی ابعد و ماضی التزامی از آن استفاده می‌شود. این ماده، صفت فاعلی گذشته و صفت مفعولی گذشته است و مادّهٔ نقلی نامیده می‌شود.

۱۵۵) *مادّه‌های مضارع و ماضی فعلهای اصلی*

مادّهٔ مضارع	مادّهٔ ماضی	مادّهٔ مضارع	مادّهٔ ماضی
آ(ی) ـ	آمد	آژ ـ	آژد
آرا(ی) ـ	آراست	آسا(ی) ـ	آسود
آزار ـ	آزارد، آزرد	آشوب ـ	آشفت، آشوفت
آزما(ی) ـ	آزمود	آغار ـ	آغشت، آغارد

مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
آفرین -	آفرید
آگن -	آگند
آلا (ی) -	آلود
آمای -	آماد
آموز -	آموخت
آمیز -	آمیخت
آور -	آورد
آویز -	آویخت
آهنج -	آهیخت
افت -	افتاد
افراز -	افراشت،افراخت
افروز -	افروخت
افزا (ی) -	افزود
افسر -	افسرد
افشان -	افشاند
افگن -	افگند
انبار -	انباشت، انبارد
انداز -	انداخت
اندای -	اندود
اندوز -	اندوخت
انگار-	انگاشت، انگارد
انگیز -	انگیخت
اوبار -	اوباشت، اوبارد
اوژن -	اوژدن

مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
ایست -	ایستاد
باز -	باخت
باش -، بو -	بود
باف -	بافت
بای -	بایست
بخشا(ی)	بخشود
بر-	برد
بساو -	بسود
بند -	بست
بو -،باش -	بود
بیز -	بیخت
بین -	دید
پا (ی) -	پاد
پالا (ی) -	پالود
پذیر -	پذیرفت
پراگن -	پراگند
پرداز -	پرداخت
پرور -	پرورد
پز -	پخت
پژمر -	پژمرد
پندار -	پنداشت
پیرا (ی) -	پیراست
پیما (ی) -	پیمود
پیوند -	پیوست

ماده مضارع	مادهٔ ماضی
تاب -	تافت
تاز -	تاخت
توان -	توانست
توز -	توخت
جو -(ی) -، جور	جست
جه -	جست
چین -	چید
خر -	خرید
خل -	خست
خواب -	خفت
خوار -، خور -	خورد
خوان -	خواند
خواه -	خواست
خور -، خوار -	خورد
خیز -	خاست
دار -	داشت
دان -	دانست
دوز -	دوخت
دوش -	دوخت
ده -	داد
ربا (ی) -	ربود
رو -	رفت
رو (ی) -	رست
روب -	رفت، روفت
ره -	رست

مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
ریز -	ریخت
ریس -	رشت
زا (ی) -	زاد
زدا (ی) -	زدود
زن -	زد
زی -	زیست
سا (ی) -	سود
ساز -	ساخت
سپر -	سپرد
سپوز -	سپوخت
ستا (ی) -	ستود
ستان -	ستد
ستر -	سترد
سرا (ی) -	سرود
سرش	سرشت
سنب -	سفت
سنج -	سخت
سوز -	سوخت
شای -	شایست
شتاب -	شتافت
شکاف -	شکافت
شکف -	شکفت
شکن -	شکست
شکیب -	شکیفت

مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
شمر ـ	شمرد
شناس ـ	شناخت
شنو ـ	شنود، شنید
شو ـ	شد
شو (ی) ـ، شور ـ	شست
شیب ـ	شیفت
غنو ـ	غنود
فرسا (ی) ـ	فرسود
فرست ـ	فرستاد
فرما (ی) ـ	فرمود
فروز ـ	فروخت
فروش ـ	فروخت
فریب ـ	فریفت
فشر ـ	فشرد
کار ـ	کاشت
کاو ـ	کافت
کاه ـ	کاست
کش ـ	کشت
کف ـ	کفت
کن ـ	کرد
کوب ـ	کوفت
گداز ـ	گداخت
گذار ـ	گذاشت، گذارد
گذر ـ	گذشت، گذرد

مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
گرد ـ	گشت
گرو ـ	گروست
گری ـ	گریست
گریز ـ	گریخت
گز ـ	گشت
گزار ـ	گزارد
گزین ـ	گزید
گسار ـ	گسارد
گستر ـ	گسترد
گسل ـ	گسست، گسیخت
گشا (ی) ـ	گشاد، گشود
گمار ـ	گماشت، گمارد
گو (ی) ـ	گفت
گوار ـ	گواشت، گوارد
گیر ـ	گرفت
لیس ـ	لشت
مال ـ	مشت
مان ـ	ماند
مان ـ	مانست
میر ـ	مرد
نشین ـ	نشست
نگار ـ	نگاشت
نگر ـ	نگریست، نگرست
نما (ی) ـ	نمود

مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی	مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
نواز -	نواخت	هل -	هشت
نورد -	نوشت	یاب -	یافت
نویس -	نوشت	بار -	یارست
نه -	نهاد	یز -	یشت
نهنب -[۱]	نهفت		

۱۵۶) هر یک از ماده‌های مضارع اصلی، می‌تواند یک مادهٔ ماضی جعلی با «- ید» داشته باشد:

آرا (ی) - آرایید

آزار - آزارید

فعلهایی که از مادهٔ مضارع و ماضی ساخته می‌شوند

۱۵۷) مضـارع اخبـاری، از پـیوستن شنـاسه‌های فعل مضارع اخباری به پایان مادهٔ مضارع ساخته می‌شود.

۱۵۸) فعل امر، از پیوستن شناسه‌های فعل امر به پایان مادهٔ مضارع ساخته می‌شود (امر دوم شخص مفرد شناسه ندارد، همان مادهٔ مضارع است).

۱۵۹) فعل دعایی - که تنها سوم شخص مفرد دارد - از پیوستن شناسه فعل دعایی سوم شخص مفرد به پایان مادهٔ مضارع ساخته می‌شود.

۱۶۰) روش ساختِ فعل ماضی اخباری لازم و متعدی فارسی میانه بـه فـارسی دری نرسیده است. در فارسی دری، به قیاس با فعل مضارع اخباری، شناسه‌های فعل مضارع اخباری به پایان ماده‌های ماضی پیوسته می‌شوند و از آنها فعل ماضی اخباری می‌سازند؛ فعل ماضی سوم شخص مفرد شناسه ندارد.

۱۶۱) در فارسی دری فعلهایی به کار رفته که به روش فعلهای ماضی متعدی ایرانی میانهٔ

---

۱. به صورت مرده در نهنبن: سرپوش.

غربی ساخته شده‌اند:

۱. فعلهای ماضی با «ـ ی» تمنایی:

اگر ما دانستمانی که او بر حق است و سخن او راست، ما خود بر پی وی رفتمانی[1].

(کشف‌الاسرار، ج ۱۰، ص ٤٥٠)

گفت: اگر دیوانه بودی طهارت نکردتی[2] و اگر عالم بودی به نامحرم ننگرستی.

(تذکرةالاولیا، ج ۱، ص ۱۱٦)

اگر تو چنان بودتی[3] که بایستی او تو را آن نتوانستی گفت.

(تذکرةالاولیا، ج ۱، ص ۱۸٤)

۲. فعلهایی که به جای شناسه ضمیر منفصل کنندهٔ آنها را مشخص می‌کند:

گفت: [مریم]: ای کاشکی که من بمرده بودی، پیش ازین [حال] و بودی من چیزی فراموش کرده.

(قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۵۹۹)

خضر وی را گفتی یالیت که من به جای تو بودی.

(قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۸٤۰)

۳. فعلهایی مانند خوش ... آمدن، سرد ... بودن و شدن:

شهنشه را خوش آمد پاسخ زرد همان‌گه نزد شهرو نامه‌ای کرد

(ویس و رامین، ص ۷۷)

چون به نزد قوم رسید، ایشان را دیدی که گوساله می‌پرستیدند وی را خشم آمد الواح بر زمین زد دو لوح از آن بشکست.

(قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۸۰۲)

ای خواجه در اللّه گفتن با تو شریک بودم آن کهنهٔ خود به من ده، صادق را خوش آمد و آن کهنه به وی داد.

(تذکرةالاولیا، ج ۱، ص ۱۳)

---

۱. دانست، رفت: مادهٔ ماضی، مان: ضمیر متصل اول شخص جمع، ی: شناسهٔ فعل تمنایی.

۲ و ۳. کرد، بود: مادهٔ ماضی، ت: ضمیر متصل دوم شخص مفرد، ی: شناسهٔ تمنایی.

بعد از عراق جایی خوش نایدم هوایی مطرب بزن نوایی زان پردهٔ عراقی

(سعدی، ص ٦۳۰)

٤. فعل سوم شخص مفرد با ضمیر متصل «ش» (به این «ش» در دستور زبان فارسی «ش فاعلی» می‌گویند).

چو بشنید این سخن رامین بیدل زآب دیده کردش خاک را گل

(ویس و رامین، ص ۱۱۹)

این کاربرد هنوز در زبان گفتگویی تهران رایج است.

فعل ناگذر

دکتر خانلری فعل خوش آمدن و مانند هایش را فعل ناگذر نامیده است.[1]

شناسه‌ها

۱٦۲) شناسه‌های ماضی و مضارع اخباری فارسی دری، بازماندهٔ شناسه‌های مضارع اخباری فارسی میانه‌اند:

		فارسی دری	فارسی میانه
مفرد	۱.	ـَـم	-ēm
	۲.	ـِـی	-ē(h)
	۳.	ـَـد	-ēd
جمع	۱.	ـِـیم	-ēm
	۲.	ـِـید	-ēd
	۳.	ـَـند	-ēnd

۱٦۳) شناسه‌های فعل امر فارسی دری، بازماندهٔ شناسه‌های فعل امر فارسی میانه‌اند:

۱. خانلری، پرویز؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ ج ۲، تهران: ۱۳٦٦، ص ۱۷٦.

		فارسی دری	فارسی میانه
مفرد	۱.	—	—
	۲.	—	—
	۳.	ـَ د	-ēd
جمع	۱.	—	—
	۲.	ـِ يد	-ēd
	۳.	ـِ ند	-ēnd

در برخی از متنهای کهن فارسی «ـ یت» به جای «ـ ید» به کار رفته است:

فریاد کنند که آهسته رویت.

(روضة الفریقین، ص ۱۱۳)

گفت: شما دوست محمد هستید؟ گفتند: هستیم. گفت: اگر در دوستی درست بودیت چرا آن روز که دندان مبارک او شکستند به حکم موافقت دندان خود نشکستید.

(تذکرةالاولیا، ج ۱، ص ۱۹)

شب سوم او را در زندان دیدند، گفتند: شب اوّل کجا بودی و شب دوم زندان و تو کجا بودیت اکنون هر دو پدید آمدیت این چه واقعه است.

(تذکرةالاولیا، ج ۲، ص ۱۴۱)

پیش بلقیس آنچه دیدیت از عجب بــازگویید از بیــابان ذهب

(مثنوی، ج ۲، ص ۳۱۷)

۱۶۴) روش ساختِ فعل مضارع التزامی فارسی میانه به فارسی دری نرسیده و شناسه‌های آن هم متروک شده است، جز شناسهٔ سوم شخص مفرد که در فارسی دری از آن برای ساختن فعل دعایی سوم شخص مفرد استفاده می‌شود. در فارسی دری، مضارع اخباری هم مضارع اخباری است و هم مضارع التزامی:

		فارسی دری	فارسی میانه
مفرد	۱.	—	—
	۲.	—	—
	۳.	ـاد	ـād

به قیاس با «ـاد» برای اول شخص مفرد «ـام» ساخته شده است:

بی‌باغ رخت جهان مبینام — بی‌داغ غمت جهان مبینام

(خاقانی، ص ۳۰۶)

در فارسی دری، از فعل دعایی سوم شخص مفرد با پیوستن شناسهٔ دوم شخص مضارع اخباری، فعل دعایی دوم شخص مفرد ساخته شده است:

ز یادی خرم و خرم ز یادی — میان مجلس شمشاد و سوسن

(منوچهری، ص ۶۰)

بادی به چهار فصل خرم — بادی به هزار عید شادان

(خاقانی، ص ۳۵۰)

در شاهد ذیل، بادند فعل دعایی سوم شخص جمع است که از باد فعل دعایی سوم شخص مفرد ساخته شده است:

همیشه در شرف ملک شادمان بادند — غلام‌وار کمر بسته پیش تخت پدر

(انوری، ص ۳۱۹)

۱۶۵) شناسهٔ فعل تمنایی فارسی میانه ē(h)ـ، در فارسی دری به صورت «ـی» درآمده است و برای ساختن فعل تمنایی از فعل اخباری به کار می‌رود. در برخی از متون قدیم فارسی «ـید» به جای «ـی» به کار رفته است:

خواهند و آرزو کنند که اگر زمین را با ایشان هموار کنندید.

(کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۵۱٤)

اگر آن جهودان به جای عصینا، اطعنا گفتندید و به جای راعنا، اسمع وانظرنا

گفتندید لکان خیرا لهم و اقوم، ایشان را آن به بودی و به عدل صوابتر بودی از تحریف که آوردند و طعن که کردند.

(کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ٥٢٤)

خواهندید که هیچ سخن درنیابندید.

(کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۵۸۷)

اگر او را نکشتندید تا زمانی بزیستی.

(کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۵۹۲)

ایشان را میغ فرستادیم تا سایه کردید بر ایشان.

(کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۷٦۷)

هر کافر که با رسول قتال نکردید و مؤمنان را نرنجانیدید با ایشان پیوستن به برّ وصلت، رخصت بود.

(کشف‌الاسرار، ج ۱۰، ص ۷۲)

۱٦٦) در متون قدیم فارسی دری به پایان بعضی فعلها ـ ظاهراً برای تأکید ـ «ا» پیوسته شده است:

فعل دعا: باد ـ ا، آمرزاد ـ ا، فعل ماضی: گفت ـ ا، فعل ماضی: گفتی ـ ا، فعل مضارع: گویی ـ ا، فعل نهی: بنگرداند ـ ا، مکند ـ ا

در مثالهای ذیل:

بنه گرداندا تو را از آن [یعنی از اقرار بدان] آن کس که نمی‌برود بدان و پس روی می‌کند کام و هوای خویش را [یعنی فرعون] که آنگاه هلاک شوی.

(قصه‌های قرآن، ص ٦۱۸)

پس گفتیم ما ای آدم بدرستی که ابلیس دشمنی است مرتو را و جفت تو را [حوا] بیرون مکندا شما را از بهشت که رنجور شوید.

(قصه‌های قرآن، ص ٦۲۹)

ای آن کسهایی که برویده‌اند [و یا شما که برویدگانید] خندستانی مکندا گروهی از گروهی شاید بود که باشند به ازینها.

(قصه‌های قرآن، ص ۱۱۰۰)

بیار آن که قرین را سوی قرین کشدا فرشته را ز ملک جانب زمین کشدا

(دیوان کبیر، ج ۱، ص ۱۴۳)

۱۶۷) شناسه‌های فعل ممکن است به قرینه حذف شوند:

و آن، آن بود که هدهد با دیگر مرغان بر زبر سر سلیمان پردرپر بافته بودندی و سایه می‌داشتی.

(قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۷۶۶)

کار کردی و خورد چون خر خویش پس تو را هوش و عقل چه به کار است

(ناصرخسرو، ص ۲۸۵)

از برادران و خواهران مستثنی شدم و به مزید تربیت و ترشح مخصوص گشت.

(کلیله، ص ٤٤)

در کار گاو بسیار فکرت کردم و حرض نمود.

(کلیله، ص ۱۳۰)

من این همه می‌دیدم و در پند دادن غلو می‌نمود.

(کلیله، ص ۱۴۲)

۱۶۸) صرف گوی ـ، گفت:

۱. مضارع اخباری

۱. گوی‌ـَ‌م	گوی‌ـْ‌یم
۲. گوی‌ـْ‌ی	گوی‌ـْ‌ید
۳. گوی‌ـَ‌د	گوی‌ـَ‌ند

۲. ماضی اخباری

۱. گفت‌ـَ‌م	گفت‌ـْ‌یم
۲. گفت‌ـْ‌ی	گفت‌ـْ‌ید
۳. گفت	گفت‌ـَ‌ند

۳. امر

۱. —	—
۲. گوی	گویِ‌یْد
۳. گویِ‌ـَد	گویِ‌ـند

۴. دعایی

۱. —	—
۲. —	—
۳. گویِ‌ـاد	—

۵. تمنایی

همانطور که در بالا گفته شد فعل تمنایی، از فعل اخباری با «ـ ی» ساخته می‌شود: سوم شخص مفرد از مضارع: گویِ‌ـیِ‌ـی، سوم شخص مفرد از ماضی ساده: گفتـ‌ی، سوم شخص مفرد از ماضی نقلی: گفته استـ‌ی، سوم شخص مفرد از ماضی بعید: گفته بود ـ‌ی، سوم شخص مفرد از ماضی بعید نقلی: گفته بوده استـ‌ی

فعلهایی که از مادهٔ نقلی ساخته می‌شوند

۱۶۹) خود مادهٔ نقلی، در جمله‌های به هم پیوسته به جای فعل جمله یا جمله‌های نخستین به کار می‌رود. از کنندهٔ فعل و از جملهٔ پایانی و یا از فعل جملهٔ پایانی، دانسته می‌شود که مادهٔ نقلی به جای چه فعلی به کار رفته است (در دستور زبان فارسی به این فعل، فعل وصفی گفته‌اند):

ازلاغ شاه و آق‌شاه بعد ازو به سه روز از تاتار گریخته آنجا رسیدند.

(سیرت جلال‌الدین، ص ۸۷)

دلاوران طرفین، پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید.

(عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۲)

سر یک یک را فراشان به ضرب تخماق کوفته به دیار عدم می‌فرستادند.

(عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۷)

حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف و جوانب، به عزم یساق خراسان به اردوی کیهان آمده، در چمن بسطام به معسکر ظفر فرجام ملحق گردند.

(عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۵۲)

محمد صالح‌خان پیش آمده شمشیر به کتف او نواخته که یک دست او از بدن جدا شده به خاک مذلت افتاد.

(مجمل‌التواریخ، ص ۱۵)

به سبب رودخانهٔ عظیمی که در سر راه بود فوج شکست خورده به کنارهٔ آب رسیده، گذشتن از رودخانه را در حوصلهٔ امکان ندیده، استقامت ورزید.

(مجمل‌التواریخ، ص ۱۷۳)

۱۷۰) ماضی نقلی. از مادهٔ نقلی با بازمانده‌های ah- فارسی میانه ساخته می‌شود:

		فارسی دری	فارسی میانه
مفرد	۱.	ام، ـَم	hēm
	۲.	ای، ـِی	hē
	۳.	است، ـْست	ast
جمع	۱.	ایم، ـْیم	hēm
	۲.	اید، ـْید	hēd
	۳.	اند، ـَند	hēnd

در فارسی دری، است، ـَست مادهٔ مضارع فرض شده و مانند هر فعل مضارع دیگر صرف شده است. با صورتهای مختلف است، ـَست هم، ماضی نقلی ساخته می‌شود. برای ماضی نقلی، سوم شخص مفرد همان است، ـَست به کار می‌رود. ام، ـَم، استم، ـَستم ... صورتهای مضارع متصلند برای بودن. صورتهای منفصل بودن از هست -صورت دیگری از است- و باش- و بو- ساخته می‌شود؛ سوم شخص مفرد هست، همان هست است.

۱۷۱) ماضی بعید. از مادهٔ نقلی با صورتهای مختلف بود ساخته می‌شود.

۱۷۲) ماضی بعید نقلی. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی بودن با صورتهای مختلف ام، استم ساخته می‌شود.

۱۷۳) ماضی ابعد ـ که کم استعمال است ـ از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی بود با صورتهای مختلف بود ساخته می‌شود.

۱۷۴) ماضی التزامی ساده. از مادهٔ نقلی با صورتهای مختلف باش ـ، بو ـ ساخته می‌شود.

۱۷۵) ماضی التزامی بعید. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی بودن به همراه صورتهای مختلف باش ـ ساخته می‌شود.

۱۷۶) صرف گفته:

۱. ماضی نقلی

۱. گفته‌ام	گفته‌ایم
۲. گفته‌ای	گفته‌اید
۳. گفته است	گفته‌اند

۲. ماضی بعید

۱. گفته‌بودم	گفته‌بودیم
۲. گفته‌بودی	گفته‌بودید
۳. گفته‌بود	گفته‌بودند

۳. ماضی بعید نقلی

۱. گفته‌بوده‌ام (یا استم)	گفته‌بوده‌ایم (یا استیم)
۲. گفته‌بوده‌ای	گفته‌بوده‌اید
۳. گفته‌بوده است	گفته‌بوده‌اند

۴. ماضی ابعد

۱. گفته‌بوده‌بود	گفته‌بوده‌بودیم
۲. گفته‌بوده‌بودی	گفته‌بوده‌بودید
۳. گفته‌بوده‌بود	گفته‌بوده‌بودند

۵. ماضی التزامی ساده

۱. گفته‌باشم (یا بوم)	گفته‌باشیم (یا بویم)
۲. گفته‌باشی	گفته‌باشید
۳. گفته‌باشد	گفته‌باشند

۶. ماضی التزامی بعید

۱. گفته‌بوده باشم	گفته‌بوده باشیم
۲. گفته‌بوده‌باشی	گفته‌بوده‌باشید
۳. گفته‌بوده‌باشد	گفته‌بوده‌باشند

۱۷۷) است و ـَـ ست از سوم شخص مفرد ماضی نقلی و ماضی بعید نقلی، و بود از سوم شخص مفرد ماضی بعید ممکن است حذف شوند.

باب

۱۷۸) فعل لازم و متعدی از نظر ساخت با هم فرقی ندارند، از کاربرد آنها در جمله به لازم و متعدی بودن آنها پی می‌بریم. نشانهٔ ـ‌ان ـ و ـَـن که در ساخت فعل واداری و جعلی به‌کار می‌رود، دلالت بر متعدی بودن فعل می‌کند.

۱۷۹) فعل مجهول از مادهٔ نقلی فعل متعدی با آمدن، گشتن و شدن به شرح زیر ساخته می‌شود:

۱. مضارع مجهول. از مادهٔ نقلی با صورتهای مختلف شو ـ ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شود

۲. ماضی سادهٔ مجهول. از مادهٔ نقلی با صورتهای مختلف شد، ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شد

۳. فعل امر مجهول. از مادهٔ نقلی با فعلهای امر شو ـ ساخته می‌شود:

دوم شخص مفرد: گفته شو

به تیر عشق شو کشته اگر عمر ابد خواهی
که از شمشیر بویحیی نشان ندهد کس از احیا
(سنایی، ص ۵۳)

۴. فعل ماضی نقلی مجهول. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی شدن با ام... ، استم ... ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شده است

۵. فعل ماضی بعید مجهول. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی شدن با بودم ... ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شده بود

۶. فعل ماضی بعید نقلی مجهول. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی شدن و به همراه مادهٔ نقلی بودن و با ام ...، استم ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شده بوده است

۷. فعل ماضی ابعد مجهول. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی شدن و به همراه مادهٔ نقلی بودن و با بودم ... ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شده بوده بود

۸. فعل ماضی التزامی سادهٔ مجهول. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی شدن به همراه باشم ... ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شده باشد

۹. فعل ماضی التزامی بعید مجهول. از مادهٔ نقلی با مادهٔ نقلی شدن به همراه مادهٔ نقلی بودن و با باشم ... ساخته می‌شود:

سوم شخص مفرد: گفته شده بوده باشد

مشتقهای اسمی و صفتی

۱۸۰) از مادهٔ مضارع مشتقهای زیر گرفته می‌شود:

۱. صفت فاعلی مضارع. از مادهٔ مضارع با پسوند ـَنده ساخته می‌شود. ـَنده،

بازماندهٔ andag ـ فارسی میانهٔ زردشتی است:

گوی ـَ نده

۲. برای مشتقهای دیگر به فصل یازدهم مراجعه شود.

۱۸۱) از مادهٔ ماضی مشتقهای زیر گرفته می‌شود:

۱. صفت فاعلی گذشته، از مادهٔ ماضی لازم و صفت مفعولی گذشته، از مادهٔ ماضی متعدی با پسوند «ـ d» ـ که در قدیم فتحه تلفظ می‌شده و امروزه در برخی از مناطقی که زبان فارسی رایج است فتحه تلفظ می‌شود و در برخی دیگر از مناطق کسره تلفظ می‌شود ـِ ساخته می‌شود. «ـ d» بازماندهٔ ag ـ فارسی میانه است:

صفت فاعلی گذشته: خفته

صفت مفعولی گذشته: گفته

۲. مادهٔ نقلی که ساخت آن چون ساخت صفت فاعلی گذشته و صفت مفعولی گذشته است.

۳. مصدر که از مادهٔ ماضی با پسوند «ـَ ن» ساخته می‌شود؛ ← فارسی میانه an ـ:

گفت ـَ ن

٤. از مادهٔ ماضی مشتقهای دیگری هم گرفته می‌شود که دربارهٔ آنها در فصل یازدهم گفتگو خواهد شد.

۱۸۲) صفت مفعولی مضارع، از مادهٔ نقلی با صفت فاعلی مضارع شدن، ساخته می‌شود:

دیده ـ شونده، کشته ـ شونده

نشانه‌های نهی و نفی و استمرار و تأکید

۱۸۳) hēb و ē ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری نرسیده‌اند.

۱۸۴) ma و nē فارسی میانه، به صورت «مَ ـ»، «مه» و «نَ ـ»، «نه» و «نی» به فارسی دری رسیده‌اند. در متون کهن فارسی، «نا» به جای «نَ ـ» به کار رفته است:

کس نداده نشان ز جوهر عشق　　هیچکس نانشسته همبر عشق
(حدیقه، ص ۳۲۸)

بجز سنگدل ناکند معده تنگ　　چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ
(بوستان، ص ۲۲۹)

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی　　وانچه نادیده چشمت آن بینی
(هاتف، ص ۸۸)

۱۸۵) hamē فارسی میانهٔ زردشتی، به صورت همی و می به فارسی دری رسیده است.
۱۸۶) bē فارسی میانهٔ زردشتی، به صورت بِـ، به فارسی دری رسیده است.

فعلهای کمکی

الف) فعلهای کمکی شخصی که عبارتند از:
۱۸۷) آغازیدن (جعلی است از آغاز و آن دخیل از سغدی است)، آغاز کردن، اندر ایستادن، ایستادن، اندر گرفتن، گرفتن، توانستن، خواستن، دانستن و یارستن.
۱۸۸) آغازیدن، آغاز کردن، ایستادن، اندر ایستادن، گرفتن و اندر گرفتن برای دلالت بر آغاز کار به کار می‌روند.
۱۸۹) توانستن، دانستن و یارستن برای دلالت بر توانایی داشتن بر انجام کاری به کار می‌روند.
۱۹۰) خواستن برای ساختن فعل آینده به کار می‌رود.
۱۹۱) تابع فعلهای کمکی شخصی، فعل و مصدر مرخم و مصدر نامرخم است.
ب) فعلهای کمکی غیرشخصی که عبارتند از:
۱۹۲) باید، بایست، بایستی، توان، شاید، شایست و سزد.
۱۹۳) باید برای بیان لزوم انجام کاری در حال و بایست برای بیان لزوم انجام کاری در گذشته به کار می‌رود. بایستی فعل، تمنایی است و برای بیان لزوم انجام کاری در گذشته به کار می‌رود.

۱۹۴) امروزه باید و بایست و بایستی به جای هم به کار می‌روند.

۱۹۵) شاید برای بیان شایسته بودن انجام کاری در حال و شایست برای بیان شایسته بودن انجام کاری در گذشته به کار می‌رود.

۱۹۶) توان برای بیان توانایی در انجام کاری به کار می‌رود.

۱۹۷) سزد برای بیان شایسته بودن انجام کاری به کار می‌رود.

۱۹۸) تابع فعلهای کمکی غیرشخصی، فعل و مصدر مرخم و مصدر نامرخم است.

۱۹۹) باید و فعل مضارع برای بیان لزوم انجام کاری به کار می‌رود. شاید و فعل مضارع برای بیان شک به کار برده می‌شود:

باید برود، شاید برود

۲۰۰) باید با ماضی التزامی برای بیان احتمال انجام کاری به کار برده می‌شود. شاید با ماضی التزامی برای بیان امکان انجام کاری به کار می‌رود:

باید رفته باشد، شاید رفته باشد

۲۰۱) باید، بایست و بایستی با فعل ماضی می‌دار، برای بیان لزوم انجام کاری در گذشته به کار می‌رود:

باید می‌رفت، بایست می‌رفت، بایستی می‌رفت

۲۰۲) شاید با فعل ماضی بی می، دلالت می‌کند بر اینکه کار ممکن است انجام گرفته باشد. شاید با فعل ماضی می‌دار، دلالت می‌کند بر اینکه کار ممکن بوده انجام گیرد، اما انجام نگرفته است:

شاید رفت (ممکن است رفته باشد)، شاید می‌رفت (امکان داشته برود، اما نرفته است)

پیشوندهای فعلی

۲۰۳) پیشوندهای فعلی فارسی دری، بازماندهٔ پیشوندهای فعلی فارسی میانه‌اند:

فارسی میانه	فارسی دری
abāz	اباز، باز، وا

فارسی میانه	فارسی دری
abar	ابر، بر
andar	اندر، در
bērōn	بیرون
pēš	پیش
—	فرا
frāz	فراز
frōd	فرود، فرو

فعل مرکب

۲۰۴) در زبان فارسی دری به جای ساختن فعل جعلی از اسم و صفت، آن دو را با بعضی فعلها به کار برده‌اند؛ برای مثال سفید شدن، که فعل مرکب نامیده می‌شود، به جای سفیدیدن ساخته شده است. فعلهایی که برای ساختن فعل مرکب از اسم و صفت به کار می‌روند عبارتند از:

۱. کردن و نمودن با اسم، فعل مرکب لازم و متعدی می‌سازند:

لازم	متعدی
جنگ کردن یا نمودن	ایجاد کردن یا نمودن
رقص کردن یا نمودن	طلب کردن یا نمودن

۲. کردن، نمودن و گردانیدن (=گرداندن) با صفت، فعل مرکب متعدی می‌سازند:

سفید کردن یا نمودن یا گردانیدن، محکم کردن یا نمودن یا گردانیدن، سخت کردن یا نمودن یا گردانیدن

۳. شدن و گشتن (=گردیدن)، با اسم و صفت فعل مرکب لازم می‌سازند:

جنگ شدن، سفید شدن یا گشتن، سخت شدن یا گشتن

٤. فعلهای دیگری هم برای ساختن فعل مرکب، از اسم و صفت به کار می‌روند:

زدن: حرف زدن، ساختن: محکم ساختن، دادن: نام دادن، گرفتن: یاد گرفتن، آمدن: پدید آمدن، آوردن: پدید آوردن، بردن: نام بردن، خواستن: پناه خواستن

عبارت فعلی

۲۰۵) عبارت فعلی، که دست‌کم از سه جزء تشکیل شده و یکی از آنها حرف اضافه است و معنی کنایی دارد، در فارسی دری فراوان است:

ازپا درآمدن، ازپا در آوردن، از خویش رفتن، از خویش شدن، از دست رفتن، از کار افتادن، به دست آمدن، به دست آوردن، به زانو درآمدن، به زانو در آوردن

ب) نحو

جای فعل در جمله

۲۰۶) فعل در جمله جای مشخص ندارد و در هر جای جمله ممکن است بیاید. امروزه فعل جملهٔ خبری غالباً در پایان جمله می‌آید. در مصراع ذیل، فروکوفت پیش از فاعل آمده است:

فروکوفت پیری پسر را به چوب

(بوستان، ص ۳۲۷)

فروکوفت را می‌توان در جاهای زیر هم به کار برد:

۱. پس از فاعل: پیری فروکوفت پسر را به چوب.

۲. پس از مفعول: پیری پسر را فروکوفت به چوب.

۳. پس از مفعول به واسطه: پیری پسر را به چوب فروکوفت.

۲۰۷) هر یک از اجزای فعلهایی را که از دو جزء و بیشتر از آن تشکیل شده‌اند، می‌توان پیش از دیگری یا پس از آن آورد. در شاهد ذیل، به جای نبود مانده، می‌توان گفت مانده نبوده یا نمانده بوده:

و هر جایی یکی برخاست و پادشاهی همی گرفت و به دست ایشان جز

اقلیم بابل نبود مانده.

(بلعمی، ص ۱۴۹)

در شاهد ذیل، بودم ایستاده به جای ایستاده بودم به کار رفته است:

حسن مؤدب گفت که من در پس پشت شیخ بوسعید بودم ایستاده.

(اسرارالتوحید، ص ۱۵۱)

در شاهد ذیل، به جای نیست آورده می‌توان گفت نیاورده است (از نظر دستوری نه از نظر وزن):

نیست آورده عدیل او گه بخشش فلک   نیست آورده نظیر او گه کوشش جهان

(قطران، ص ۲۵۲)

در شاهد ذیل، به جای بود ... شده می‌توان گفت شده ... بود:

بود دایم غرق نور حق شده   از فضولی رسته، مستغرق شده

(منطق‌الطیر، ص ۳۳)

در شاهد ذیل، به جای بود کرده می‌توان گفت کرده بود:

هرچه ایشان کرده بودند آن همه   بود کرده نقش تا پایان همه

(منطق‌الطیر، ص ۲۳۴)

در شاهد ذیل، کرد هم پس از اسم آمده و هم پیش از آن:

نوح را عمر جمله ده صد بود   حرص و امید او بر آن آسود
چون گذر کرد نهصد و پنجاه   در فذلک به حسره کرد نگاه

(حدیقه، ص ۴۱۵)

در شاهد ذیل، به جای شد ... آشفته می‌توان گفت آشفته ... شد:

شد حسن آشفته و گفت: ای غلام   می‌کند شاهیت چندین احترام

(منطق‌الطیر، ص ۲۱۰)

در شاهد ذیل، به جای طلب ... کرد می‌توان گفت طلب کرد یا کرد ... طلب:

ز بنگاه حاتم یکی پیرمرد　　طلب ده درم سنگ فانید کرد

(بوستان، ص ۲۷۰)

در شاهد ذیل، به جای آید به کار می‌توان گفت به کار آید:

مرا گفت کین از پدر یادگار　　بدار و ببین تا کی آید به کار

(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۳۸)

در شاهد ذیل، به جای شد از خود می‌توان گفت از خود شد:

چون شد از خود بنده فانی او نماند　　هرچ خواهی کن تو دانی او نماند

(منطق‌الطیر، ص ۲۱۲)

در شاهد ذیل، به جای از خویش شد می‌توان گفت شد از خویش:

چون بخورد آن می، غلام از خویش شد　　کار آن زیبا کنیزک پیش شد

(منطق‌الطیر، ص ۲۱٤)

در شاهد ذیل، به جای شد ... از دست می‌توان گفت از دست ... شد:

چون برآمد صبح و باد صبح جست　　از خرابی شد غلام اینجا زدست

(منطق‌الطیر، ص ۲۱۵)

در شاهد ذیل، به جای فریفته نشاید گشت می‌توان گفت نشاید فریفته گشت:

شیر گفت: آن را بر ضعف حمل نتوان کرد و بدان فریفته نشاید گشت.

(کلیله، ص ۷۲)

۲۰۸) فعلی که چند مفعول دارد، ممکن است پیش از آنها یا پس از آنها یا میان آنها بیاید. در شاهدهای ذیل، فعلهای فروگذاشته و ببوسید پس از مفعولهای خود آمده‌اند:

چه می‌بینی در کار ملک که بر جای قرار کرده است و حرکت و نشاط فروگذاشته؟

(کلیله، ص ٦۱)

ملک سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت.

(گلستان، ص ٤٠)

در شاهدهای ذیل، فعلهای دیده و بپوشید میان مفعولهای خود آمده‌اند:

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم زهر جنس در نفس پاکش علوم

(بوستان، ص ۲۱۵)

در آن لحظه رویش بپوشید و سر مبادا که زشت آیدش در نظر

(بوستان، ص ۳۹۱)

در شاهدهای ذیل، مفعولهای بشستند و برآورد پس از آنها آمده‌اند:

بشستند خدمتگزاران شاه سروتن به حمامش از گرد راه

(بوستان، ص ۲۱۵)

شنید این سخن بخت برگشته دیو به زاری برآورد بانگ و غریو

(بوستان، ص ۲۱۸)

مطابقت فعل و فاعل و نهاد

۲۰۹) برای نهاد و فاعل مفرد، فعل مفرد آورده می‌شود.

۲۱۰) برای فاعل مثنی، فعل مفرد و جمع هر دو به کار رفته است:

چو پاسی از شب دیرنده بگذشت برآمد شعریان از کوه موصل

(منوچهری، ص ٥١)

و لیکن شود تری این فزون چو تابند بیش اندران نیران

(منوچهری، ص ٦١)

دولتین قرار می‌دهند ...

دولتین متعاهدین تعهد می‌کنند ...

طرفین قرار داده‌اند ... (محمود فرهاد معتمد؛ *تاریخ روابط سیاسی ایران و*

عثمانی؛ انتشارات کتابخانهٔ ابن‌سینا، ص ٤٤).

۲۱۱) برای نهاد و فاعل جمع که بر جاندار دلالت کنند، فعل جمع آورده می‌شود. در شاهد ذیل، برای بلبلان و یاران فعل جمع آورده شده است:

درخت غـنچه بـرآورد و بـلبلان مستند　　جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

(سعدی، ص ٤٩۳)

۲۱۲) برای نهاد و فاعل جمع که بر بیجان دلالت کنند، ممکن است فعل مفرد یا جمع آورده شود. در شاهد ذیل، برای چشمان فعل مفرد آورده شده است:

چشمان او ... همچنان در چشمخانه همی گردید و نظر می‌کرد.

(گلستان، ص ۳۸)

در شاهد ذیل، برای چشمان فعل جمع آورده شده است:

دوستی با تو حرام است که چشمان کشت　　خـون عشـاق بـریزند و حـلالش دارنـد

(سعدی، ص ٤٩٤)

در شاهد ذیل، برای ابروان فعل جمع آورده شده است:

بر استوای قامتشان گـویی ابـروان　　بالای سرو راست هلالی خمیده‌اند

(سعدی، ص ٤٩۲)

در شاهد ذیل، برای گلبنان فعل جمع آورده شده است:

گلبنان پیرایـه بـر خـود کـرده‌انـد　　بـلبلان را در سمـاع آورده‌انـد

(سعدی، ص ٤٩۲)

در شاهد ذیل، برای سروها فعل جمع آورده شده است:

یکی درخت گل اندر سرای خلوت ماست
که سروهای چـمن پـیش قـامتش پسـتند

(سعدی، ص ٤٩۳)

۲۱۳) برای چند نهاد و فاعل، ممکن است فعل جمع یا مفرد آورده شود. در شاهد ذیل،

باز گردد برای چند فاعل آورده شده است:

شر و مضرت و فساد و معرّت آن به ملک او باز گردد.

(کلیله، ص ٦٦)

در شاهدهای ذیل، فعلهای بتابد، برگشت و بودمی برای چند فاعل به کار رفته‌اند:

بتابد بسی ماه و پروین و هور | که سر برنداری ز بالین گور

(بوستان، ص ۲۳۷)

آوخ که چو روزگار برگشت | از من دل و صبر و یار برگشت

(سعدی، ص ٦٥٨)

گرمن و شه هر دو با هم بودمی | این سخن را سخت محرم بودمی

(منطق‌الطیر، ص ۲۱۱)

در شاهدهای ذیل، ست برای دو نهاد آمده است:

سعدی چه کنی شکایت از دوست | چون شادی و غم نه برقرارست

(سعدی، ص ٤۳۷)

در شاهد ذیل، «ند» برای دو نهاد به کار رفته است:

قرار عقل برفت و مجال صبر نماند | که چشم و زلف تو از حد برون دلاویزند

(سعدی، ص ٤۹٥)

در شاهدهای ذیل، نکردند، گفته‌اند، چمیده‌اند هر یک برای دو فاعل به کار رفته‌اند:

چنان آسمان بر زمین شد بخیل | که لب تر نکردند زرع و نخیل

(بوستان، ص ۲۲۸)

ور نگفتندی چه حاجت کاب چشم و رنگ روی

ماجرای عشق از اول تا به آخر گفته‌اند

(سعدی، ص ٤۹۲)

با قامت بلند صنوبر خرامشان　　سرو بلند وکاج به شوخی چمیده‌اند

(سعدی، ص ۴۹۲)

۲۱۴) برای فاعلی که اسم جمع است یا اسم جنس، فعل جمع یا مفرد آورده می‌شود. در شاهدهای ذیل، برای مردم و خلق فعل مفرد آورده شده است:

مردم از هر سویی فراز رسید　　پرده بر مرد بدکنش بدرید

(حدیقه، ص ۲۵۹)

مردم از نور جان شود جاوید　　گل شود زر ز تابش خورشید

(حدیقه، ص ۳۷۷)

خلق بیرون جست زود از چپ و راست　　کای مقدم وقت عفوست و رضاست

(مثنوی، ج ۳، ص ۲۲۳)

در شاهدهای ذیل، برای کژدم، خلق و وحش فعل جمع آورده شده است:

کژدم را ولادت معهود نیست ... احشای مادر را بخورند و شکمش را بدرند و راه صحرا گیرند.

(گلستان، ص ۱۵۸)

عاشقان را کشته می‌بینند خلق　　بشنو از سعدی که جان پرورده‌اند

(سعدی، ص ۴۹۲)

خلق پندارند عشرت می‌کنند　　بر خیالی پر خود برمی‌کنند

(مثنوی، ج ۲، ص ۱۲۳)

چگونه انس نگیرند با تو آدمیان　　که از لطافت خوی تو وحش نگریزند

(سعدی، ص ۴۹۵)

در شاهد ذیل، برای مردم فعل مفرد و جمع آورده شده است:

شیخ ... بامداد در خانقاه استاد تخت بنهادند و مردم می‌آمدند ... مقریان

قرآن بر خواندند و مردم می‌آمد.

(اسرارالتوحید، ص ۲۱٦)

۲۱۵) برای دو فاعل که با «با» به هم عطف شده‌اند، ممکن است فعل جمع یا مفرد آورده شود. در شاهدهای ذیل، آمدم و رفت برای دو فاعل آمده‌اند که با «با» به هم عطف شده‌اند:

حسن گفت: با او به هم به خدمت شیخ آمدم.

(اسرارالتوحید، ص ۱۱۷)

شیخ غوری آن بکلی گشته کل رفت با دیوانگان در زیر پل

(منطق‌الطیر، ص ۱٤۷)

در شاهد ذیل، ایستادند برای دو فاعل آمده که با «با» به هم عطف شده‌اند:

شیخ ما با استاد امام در پیش کار ایستادند.

(اسرار التوحید، ص ۱۲۵)

۲۱٦) ممکن است با فاعل، فعلی به کار رود که از نظر شمار و شخص، با آن یکی نباشد. در شاهد ذیل، برای احترام گذاشتن به مخاطب، شد به جای شدم، زحمت کشیده‌اند به جای زحمت کشیده‌اید، خواهند به جای خواهید، کنند به جای کنید و دارد به جای دارم به کار رفته‌اند:

ملفوفهٔ شما با ترجمهٔ کاغذ ... رسید. از مضمون آن مطلع شد، زحمت کشیده‌اند. هر گاه همان ترجمه را خواهند، اظهار کنند که ارسال دارد.

(نامه‌های قائم مقام فراهانی، ص ۱۰۸)

در شاهد ذیل، برای احترام گذاشتن به مخاطب، بداند به جای بدان و خواهد آمد به جای بیا به کار رفته‌اند:

فرزندی ... بداند که آن فرزند احضار شده، به رکاب خواهد آمد.

(نامه‌های قائم مقام فراهانی، ص ۱۷۵)

در شاهد ذیل، انوشیروان برای خود، فعل جمع به کار برده است:

[انوشیروان] او را (برزویه را) پیش خواند و فرمود که پس از تأمل و استخارت و

تدبر و مشاورت تو را به مهمی بزرگ اختیار کرده‌ایم ...

(کلیله، ص ۳۰)

در شاهد ذیل، نویسنده ـ که از بزرگان است ـ برای خود، فعل جمع به کار برده است:

بناء علی‌هذا به آن فرزند مقرر می‌داریم بعد از وصول ملفوف ... قدغن کند ... .

(نامه‌های قائم مقام فراهانی، ص ۱۷۴)

در شاهد ذیل، نویسنده برای احترام به خوانندگان کتاب، برای خود فعل جمع به کار برده است:

کلمه‌ای چند به طریق اختصار ... درین کتاب درج کردیم.

(گلستان، ص ۳۵)

وجه امری

۲۱۷) امروزه وجه امری به جای وجه دعایی به کار برده می‌شود:

خدا بیامرزدش به جای خدایش بیامرزاد

وجه التزامی

۲۱۸) در صرف دیدیم که فارسی دری ـ به خلاف فارسی میانه ـ مضارع التزامی ندارد. در جاهایی که در فارسی دری، ماضی التزامی به کار می‌رود، در مضارع به جای آن، مضارع اخباری به کار می‌رود.

۲۱۹) ماضی التزامی در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. در جملهٔ شرط و در جملهٔ جزای شرط. در شاهدهای ذیل، دانسته باشی و کرده باشی در جملهٔ شرط، ننبشته باشم و شده بود و کرده باشی و گفته باشد در جملهٔ جزای شرط به کار رفته‌اند:

چون این علم دانسته باشی، قلیل‌العمل معه کثیر عندالله.

(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۴۸)

و سلطان چون خواهد که غلامی را از آن خود مشرّف کند، او را با خود اضافت کند.

مثلاً اگر در حق این غلام تقصیری کرده باشی، سلطان تو را گوید در حق ما تقصیر می‌کنی.
(نامه‌ها، ج ۲، ص ۳۱۲)

و اگر هزار نبشته در جواب این مسأله بنویسم، هنوز آنچه در دل دارم تمام نبشته باشم.
(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۹۱)

هر کاری که به اختیار آدمی تمام شود، چون چیزی آمیختن مثلاً، هم بدو تمام شده بود ... و چون تو کاری به واسطهٔ چیزی کنی، به طریق تسخیر، هم تو کرده باشی تنها.
(نامه‌ها، ج ۲، ص ۲٦۸)

چون ز شمر لعین خدای به حق پرسد این یک سخن بگو مطلق
که چرا قرةالعیون رسول گشت بر دست شوم تو مقتول
گوید آن سگ که آن قضای تو بود و آن چنان فعل بد، رضای تو بود
گفته باشد خدای را ظالم که نباشد به کار در عالم
(حدیقه، ص ٦٤۰)

۲. برای بیان شک و تردید. در شاهدهای زیر، رفته باشد و دیده باشی برای بیان شک و تردید به کار رفته‌اند:

و اگر توقفی کنی برفور باز گردم و آنچه رفته باشد باز نمایم.
(کلیله، ص ۷۳)

دیده باشی کان حکیم بی‌خرد تختهٔ خاک آورد در پیش خود
(منطق‌الطیر، ص ۲۰۳)

مگر دیده باشی که در باغ و راغ بتابد به شب کرمکی چون چراغ
(بوستان، ص ۲۹۱)

وجه دعایی

۲۲۰) وجه دعایی غیر از بیان دعا و آرزو، برای بیان آینده هم به کار می‌رود. در شاهد

ذیل، مگرداناد، کناد، گرداناد، داراد و مگذاراد برای بیان دعا و آرزو به کار رفته‌اند:

حق - سبحانه و تعالی - برکات این پادشاه دین ... از ما ... منقطع مگرداناد و ما را در دنیا و آخرت در زمرهٔ خادمان آن حضرت حشر کناد و در قیامت به خدمت او مستعد گرداناد ... و دل ما را بر محبت خویش و تن ما را بر خدمت دوستان خویش وقف داراد و ما را یک طرفةالعین و کم از آن به ما باز مگذاراد.

(اسرارالتوحید، ص ۳۹۲)

در شاهدهای ذیل، میراد و نروياد برای دلالت بر آینده به کار رفته‌اند:

ای سرو بلند قامت دوست | وه وه که شمایلت چه نیکوست
در پای لطافت تو میراد | هر سرو سهی که بر لب جوست

(سعدی، ص ۶۵۱)

دشتی که وزد رایحه قهر تو آنجا | تا حشر نروياد دگر مهر گیایی

(ایرج میرزا، ص ۱۸۹)

وجه تمنایی

۲۲۱) وجه تمنایی در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای بیان آرزو. در شاهدهای ذیل، فعلهای تمنایی افتادی، بودیی و ربودی برای بیان آرزو به کار رفته است:

کاشکی به بعضی از این فرایض قیام افتادی و فرایض پنج است ....

(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۵۶)

کاشکی اکنون چو اول بودیی | یعنی از هستی معطل بودیی

(منطق‌الطیر، ص ۲۰۸)

هر زمان گویم زداغ عشق و تیمار فراق
دل ربود از من نگارم، جان ربودی کاشکی

(سعدی، ص ۶۳۱)

۲. برای بیان شک و تردید. در شاهدهای ذیل، «ستی» و «کردستی» در بیان شک و تردید به کار رفته‌اند:

می‌بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی.
(کلیله، ص ۵۶)

هران دل را که پنهانی قرینی هست روحانی
به خلوتخانه‌ای ماند که در در بوستانستی
(سعدی، ص ۶۰۷)

۳. در جملهٔ شرط و در جملهٔ جزای شرط. در شاهدهای ذیل، فعلهای تمنایی نهاده بودندی، نمودی، آفریده بودیی و گشتی در جملهٔ شرط و نکردندی، شدی، آرمیده بودیی و نوشتی در جملهٔ جزای شرط به کار رفته‌اند:

اگر تو را کاری نهاده بودندی به چندین ادبارت مبتلا نکردندی.
(نامه‌ها، ج ۲، ص ۳۷۶)

گر نه ایزد ورا نمودی راه   از خدایی کجا شدی آگاه
(حدیقه، ص ۶۲)

گر تو او را آفریده بودیی   در عذابش آرمیده بودیی
(منطق‌الطیر، ص ۱۰۴)

اگر مجنون لیلی زنده گشتی   حدیث عشق از این دفتر نوشتی
(گلستان، ص ۱۴۶)

۴. برای بیان امری که در خواب گذشته است. فعل تمنایی در این مورد، تنها از فعل ماضی ساخته می‌شود. در شاهدهای ذیل، فعلهای تمنایی داشتی، آمدی، زدی، دادی، می‌شدندی و می‌کردی برای بیان کارهایی که در خواب اتفاق افتاده به کار رفته‌اند:

چنان دید گوینده یک شب به خواب — که یک جام می داشتی چون گلاب
دقـیقی ز سـوی پـدید آمـدی — بـران جـام مـی داسـتانها زدی
بـه فـردوسی آواز دادی کـه مـی — مـخور جـز بـه آیـین کـاوس کـی

(شاهنامه، ج ٦، ص ٦٥)

پیغمبر ـ صلی‌الله علیه ـ به خواب دید که وی با یاران در حرم می‌شدندی عمره را.

(قصه‌های قرآن، ص ۱۰۸۰)

یوسف صدیق خواب دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه او را سجود می‌کردی.

(قصه‌های قرآن، ص ۱۰۸۹)

۵. در جمله‌های پیرو. در شاهد نخست ذیل، فعل تمنایی آمدی در جملهٔ پیرو اسمی ـ که مفعول جملهٔ پایه است ـ آمده و در شاهد دوم، فعل تمنایی بکشتی در جملهٔ پیرو اسمی ـ که فاعل جملهٔ پایه است ـ به کار رفته است:

ورا نگاه داشتند، نگذاشتند که به رسولی آمدی.

(قصه‌های قرآن، ص ۱۰۸٤)

وی را همی از دل برنیامد که پدر را بکشتی.

(قصه‌های قرآن، ص ۱۰۸۸)

در شاهد ذیل، فعلهای تمنایی گرفتمی و شمردمی در جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ نتیجه به کار رفته‌اند:

گفت: ندیدم او را نخوتی و شکوهی، که بر قوت او دلیل گرفتمی ... و در ضمیر خویش او را هم مهابتی نیافتم، که احترام بیشتر لازم شمردمی.

(کلیله، ص ۷۲)

٦. در جملهٔ خبری به معنی فعل اخباری:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

(میرفندرسکی)

دو چشمم خون فشان از دوری آن دلستانستی
که لعلش گوهر افشان، سنبلش عنبر فشانستی
(هاتف، ص ۸۸)

وجه اخباری

۲۲۲) ماضی وجه اخباری برای دلالت بر امری که در آیندهٔ نزدیک قطعاً انجام خواهد پذیرفت به کار می‌رود. در شاهدهای ذیل، داد به معنی خواهد داد، بردی به معنی خواهی برد، رفت به معنی خواهد رفت، رسیدم به معنی خواهم رسید و بازماندم به معنی بازخواهم ماند به کار رفته‌اند:

ور بود رای او سوی بیداد
ملک خود داد سر به سر بر باد
(حدیقه، ص ۹٤)

در فضولی می‌کنی دیوان سیاه
گوی بردی گر زفان داری نگاه
(منطق‌الطیر، ص ۳۲)

گرش دامن از چنگ شهوت رها
کنی رفت تا سدرة‌المنتهی
(بوستان، ص ۳۳۳)

گرم ره نمایی رسیدم به خیر
وگر گم کنی بازماندم زسیر
(بوستان، ص ۳۹٦)

۲۲۳) وجه اخباری در جاهایی که وجه تمنایی به کار رفته، به کار می‌رود:

۱. برای بیان آرزو. در شاهد ذیل، می‌آمد و می‌کرد برای بیان آرزو به کار رفته‌اند؛ به جای آن دو می‌توان بیاید یا آید و بکند یا کند به کار برد:

آن که دائم هوس سوختن ما می‌کرد
کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

۲. برای بیان شک و تردید. در شاهد ذیل، به جای باشد می‌توان باشدی به‌کار برد:

آگاه نیست آدمی از گشت روزگار — شادان همی نشیند و غافل همی رود...
ماند بر آن که باشد بر کشتیی روان — پندارد اوست ساکن و ساحل همی‌رود
(مسعود سعد سلمان، ص ۵۹۵)

۳. در جملهٔ شرط و در جملهٔ جزای شرط. در شاهدهای ذیل، می‌توان به جای بتابد، بتابدی و به جای دهند، دهندی و به جای گشت، گشتی به کار برد:

کسی گر بتابد زمحراب روی — به کفرش گواهی دهند اهل کوی
(بوستان، ص ۳۳۱)

وگر قانع و خویشتندار گشت — به تشنیع خلقی گرفتار گشت
(بوستان، ص ۳۶۲)

۴. برای بیان امری که در خواب گذشته است. در شاهد ذیل، می‌توان به جای ریخته بود، ریخته بودی و به جای همی گردید، همی گردیدی و به جای می‌کرد، می‌کردی به کار برد:

یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را به خواب چنان دید که جملهٔ وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشمخانه همی گردید و نظر می‌کرد.
(گلستان، ص ۳۸)

۵. در جملهٔ پیرو. در شاهد ذیل که به اقلیمی دیگر نقل کنم جملهٔ پیرو اسمی و فاعل جملهٔ پایه است؛ به جای کنم می‌توان کنمی به کار برد:

بارها در دلم آمد که به اقلیمی دیگر نقل کنم.

(گلستان، ص ۵۱)

۲۲۴) سوم شخص جمع، ممکن است به جای فعل مجهول به کار رود. در شاهدهای ذیل، آورده‌اند به جای آورده شده است و فرو ریختند به جای فرو ریخته شد به کار رفته است:

به تو نرسیده است که زاغی به حیلت مار را هلاک کرد؟ گفت: چگونه؟ گفت: آورده‌اند که زاغی در کوه بر بالای درختی خانه داشت.

(کلیله، ص ۸۱)

شنیدم که وقتی سحرگاه عید / ز گرماوه آمد برون بایزید
یکی تشت خاکسترش بی‌خبر / فرو ریختند از سرایی به سر
(بوستان، ص ۲۹۸)

مصدر

۲۲۵) مصدر در موردهای زیر به کار می‌رود:

۱. تابع فعلهای کمکی (دربارهٔ نحوهٔ کاربرد مصدر به عنوان تابع فعلهای کمکی در «فعلهای کمکی» گفتگو خواهد شد).

۲. مصدر اسم است و در جمله در همان نقشهای اسم به کار می‌رود.

نشانه‌های نهی و نفی و استمرار و تأکید

۲۲۶) «مَ ـ» و «مه» برای نهی و نفی هر دو به کار می‌رود. «مَ ـ» در شاهد نخست ذیل، نشانهٔ نهی است؛ «مه» در شاهد دوم، قید نهی و در شاهدهای سوم و چهارم و پنجم، قید نفی است:

مگو آنکه گر بر ملا اوفتد / وجودی از آن در بلا اوفتد
(بوستان، ص ۳٤٤)

پس تو اکنون مه به مه بد را باش / دامن خویش گیر و خود را باش
(حدیقه، ص ٤۵۱)

من سخن می‌گویم مه از آنکه او می‌گفت.
(طبقات‌الصوفیه، ص ۳۲۰)

چون ببرّد وقت مردن دل زخویش / هیزم آرد گرد خود ده خرمه بیش
(منطق‌الطیر، ص ۱۳۰)

کآن فلانی، یافت گنجی ناگهان / من همان خواهم مه کار و مه دکان
(مثنوی، ج ۱، ص ۲۸۷)

۲۲۷) «نـ» هم نشانهٔ نهی است و هم نشانهٔ نفی:

نرود،نرو

۲۲۸) «نه» و «نی» قید نفی‌اند:

نه گر چون تویی بر تو کبر آورد　　بـزرگش نـبینی بـه چشـم خـرد

(بوستان، ص ۲۹۹)

سوخت یکی جهان به غم، آتش غم پدید نی

صورت این طلسم را هـیچکسی بـدید نـی

(دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۱۲)

۲۲۹) فعل دعا با «مَـ» منفی می‌شود:

سـاقیا آمـدن عـید مبـارک بـادت　　وان مواعید که کردی مرواد از یادت

(حافظ، ص ۱٤)

در شاهد ذیل، «مه» به جای مبادی به کار رفته است:

تـا کـی از لاف و از ستیزهٔ تـو　　که مه تو مـه حـدیث ریـزهٔ تـو

(حدیقه، ص ۳٦۰)

۲۳۰) فعل دعا گاهی با «نـ» منفی می‌شود:

مخفی نماناد

۲۳۱) «همی» و «می» قیدند که بر استمرار دلالت می‌کنند. «همی» و «می» با فعلهای زیر به کار می‌روند:

۱. با مضارع: می‌رود

۲. با ماضی ساده: می‌رفت

۳. با ماضی نقلی: می‌رفته است

سـالها در بـحر و بـر مـی‌گشته‌ام　　پای انـدر ره بـه سـر مـی‌گشته‌ام

(منطق‌الطیر، ص ۳۹)

٤. با ماضی بعید: می‌رفته بود

قرب پنجه حج به جای آورده بود عمره عمری بود تا می‌کرده بود

(منطق‌الطیر، ص ٦٧)

نقل است که وقتی دزدی به سرباز می‌شده بود تا پی او نتوانند دیدن و نتوانند برد، شیخ گفته بود من در طلب این حدیث کم از دزدی نتوانم بود تا بعد از آن از خاک بایزید به سرباز می‌شده بود و پشت بر خاک او نمی‌کرد.

(تذکرة‌الاولیا، ج ۲، ص ۲۰۱)

۵. با ماضی پیاپی: می‌رفتی

٦. با ماضی التزامی: می‌رفته باشد

حقا که پاداش دهیمشان [مزد ایشان] به نیکوتر از آنچه می‌کرده باشند.

(قصه‌های قرآن، ص ۸۰۳)

۷. با فعل امر: می‌رو

۸. با فعل نهی: می‌مرو

مرتضی را می‌مکن بر خود قیاس زانکه در حق غرق بود آن حقشناس

(منطق‌الطیر، ص ۳۱)

می‌مشو آخر به یک می مست نیز می‌طلب چون بی‌نهایت هست نیز

(منطق‌الطیر، ص ۱۸۵)

۹. با فعل دعایی: می‌رواد

تا عرعر از باد نوانست همی‌باد حضرت به تو آراسته چون باغ به عرعر

(ناصرخسرو، ص ۵۱۵)

پاینده همی باد به ملک اندر چندان کاین چرخ فلک باشد و این دور فلک بود

(قطران، ص ۷۸)

اگر چه ندارم ز وصل تو حاصل همی‌باد بر من هوای تو غالب

(ادیب صابر، ص ۲۰)

۱۰. با فعل تمنایی: می‌رفتیی

گــر پــلیدیی درون مــی‌بینیی — ایــن چــنین فــارغ کجـا بـنشینیی

(منطق‌الطیر، ص ١٦٤)

گر زعشق انـدک اثـر مـی‌دیدیی — عیبهــا جــمله هــنر مــی‌دیدیی

(منطق‌الطیر، ص ١٦٩)

۲۳۲) «همی» و «می» پیش از فعل و پس از آن می‌آیند، بی‌فاصله و با فاصله:

همی خندم از لطف یزدان پاک — که مظلوم رفتم نه ظالم به خاک

(بوستان، ص ٢٣٤)

کسی دید صحرای محشر به خواب — مس تـفته، روی زمـین ز آفتـاب

همی بر فلک شد زمردم خـروش — دماغ از تبش می‌برآمد بـه جـوش

(بوستان، ص ٢٧٦)

می‌روم هر جا و مـی‌جویم مـراد — عــاقبت نـومید بـاز آیـم هـمی

(انوری، ص ٩٣١)

گر من زفلک همی شکایت کنمی — هرچ او کندی جمله حکایت کنمی

(انوری، ص ١٠٣٩)

من دوستدار خویش گمان بردمت همی — جز تـو نـبود یـار بـه بـحر و بـه بـر مـرا

(ناصرخسرو، ص ١٢)

هرچند که در خانهٔ تو خانه کند موش — خانه نسپاری تو همی خیره به موشان

(ناصرخسرو، ص ٤٨٣)

خـدایگـانا امـید داشت بـنده هـمی — که در ثنای تو بر سروران شود سرور

(انوری، ص ٢١٩)

در شاهد زیر، میان «می» و نخواهد، «شان» فاصله شده است:

در حزب شیطان شدند، الله برآن نیست که ایشان را بیامرزد، از آن که می شان نخواهد.

(کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۷۴۱)

۲۳۳) هنگامی که «می» و «همی» بی‌فاصله پیش از فعل بیایند «نـ» غالباً پیش از «می» و «همی» می‌آید؛ چند شاهد برای آمدن «نـ» پیش از فعل:

می‌ندانست او که جان بیقرار — در درون او چه تخم آورد بار ...

می‌ندانست او که در صحرا و دشت — از کدامین سوی می‌باید گذشت

(منطق‌الطیر، ص ۸۵)

می‌نبخشایی تو بر آتش‌پرست — آنکه نَپْرَسْتَدْ تو را او چون برست

(مثنوی، ج ۱، ص ۵۲)

۲۳۴) در زبان فارسی امروز برای تقویت معنی استمرار صورتهای مختلف فعل داشتن را به کار می‌برند:

سوم شخص مفرد مضارع اخباری: دارد می‌رود

سوم شخص مفرد ماضی اخباری: داشت می‌رفت

در حالی که با همهٔ صورتهای مضارع و ماضی می‌دار صورتهای مختلف داشتن به کار می‌رود. ظاهراً تنها سوم شخص مفرد ماضی نقلی با داشته تقویت می‌شود:

داشته می‌رفته ، داشته می‌آمده

۲۳۵) در متون قدیم فارسی «ـی» به فعل ماضی می‌پیوسته و از آن فعلی می‌ساخته که بر انجام یافتن کاری به طور عادت در گذشته دلالت می‌کرده است. این نوع ماضی را دکتر خانلری ماضی پیاپی نامیده است:[1]

چو بر رامین بیدل کار شد سخت — به عشق اندر مرو را خوار شد بخت

همیشه جای بی‌انبوه جستی — که بنشستی به تنهایی گِرِستی

۱. خانلری، پرویز؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ ج ۲، تهران: ۱۳۶۶، ص ۲۳۵.

به شب پهلو سوی بستر نبردی — همه شب تا به روز اختر شمردی
به روز از هیچ گونه نارمیدی — چو گور و آهو از مردم رمیدی
زبس کو قد دلبر یاد کردی — کجا سروی بدیدی سجده کردی
به باغ اندر گل صد برگ جستی — به یاد روی او بر گل گرستی

(ویس و رامین، ص ۱۰۶)

سلطان قانیساو، از سلاطین چراکسه بود، به غایت فاضل و حرمت علما بسیار داشتی.

(خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۷)

آمدمانی، که در شاهد ذیل آمده، از مادهٔ ماضی: آمد + مان: ضمیر متصل اول شخص جمع ساخته شده است. آمدمان به جای آمدیم به کار رفته است. در فارسی میانه فعل ماضی متعدی از اسم و ضمیر (متصل و منفصل) و مادهٔ ماضی ساخته می‌شده و آمدمان طبق این قاعده ساخته شده است. «ی» به آمدمان متصل شده تا دلالت کند بر اینکه کار در گذشته به طور پیاپی انجام گرفته است:

مرا حریفانی چند بودند و مرا مجلسی معین بود و هر شب آن جایگاه جمع آمدمانی، چنان که قاعدهٔ اهل جاهلیت بود (مهدوی، اصغر؛ *سیرت رسول‌الله*؛ بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۳۳۵).

در برخی از متون کهن فارسی «ـ ید» به جای «ـ ی» به کار برده شده است:

در اخبارست که موسی ـ علیه‌السلام ـ در سرای فرعون در زی ملک‌زاده‌ای رفتید چهارصد غلام با وی برنشستید و مقرعه زنان و بردابرد در پیش وی، خلق بر وی نظاره می‌کردید.

گاه‌گاه دلش بگرفتید در صحبت خلق فرصت نگاه داشتید و از دارالملک بیرون آمدید و به نظر عبرت در خلق و گمراهی خلق می‌نگریستید و می‌گریستید.

(قصه‌های قرآن، ص ۷۹۳)

۲۳۶) «بِـ» (← فارسی میانهٔ زردشتی bē). «بِـ» که در اصل برای تأکید بوده، به فتح و کسر و ضم تلفظ می‌شود. پیش از هر فعل می‌آید، بدون آنکه در معنی فعل تغییری ایجاد

کند. «بِ ـ» به مصدر و صفت فاعلی و مفعولی گذشته هم افزوده می‌شود. در شاهدهای ذیل، «بِ ـ» با نشسته صفت فاعلی گذشته و با بسته و نبشته و سوزیده، صفت مفعولی گذشته به کار رفته است:

ای حجت بنشسته به یمگان و سخنهات — در جان و دل ناصبیان گشته چو پیکان

(ناصرخسرو، ص ٤٨٧)

ور نامه‌ای دهد نه پروانهٔ توتیر — شغلش فرو گشاده و دستش ببسته باد

(انوری، ص ۱۱۸)

هله ای طیف خیالش بنشین و بشنو — یک زمانی سخن پختهٔ بنبشتهٔ من

(دیوان کبیر، ج ٤، ص ۲۲٦)

کای بسوزیده برون آ تازه شو — بار دیگر خوب و خوب آوازه شو

(مثنوی، ج ۱، ص ۲٤۰)

در شاهدهای ذیل، «بِ ـ» با مصدرهای جستن و گفتن و افتادن و ربودن به کار رفته است:

تو را بر جای شاهنشه نشستن — چنان باشد که جای او بجستن

(ویس و رامین، ص ۳۰۸)

و به ترک این هر دو بگفتن از وفور حصافت و علو همت دور افتد.

(کلیله، ص ۳٥٤)

مکن پنجه از ناتوانان بدار — که گر بفکنندت شوی شرمسار
که زشتست در چشم آزادگان — بیفتادن از دست افتادگان

(بوستان، ص ۲۳۲)

۲۳۷) هنگامی که «همی» و «می» بی‌فاصله پیش از فعل می‌آیند، فعل غالباً بی «بِ ـ» است. چند شاهد برای آمدن «بِ ـ» با فعلی که «می» بی‌فاصله پیش از آن آمده است:

تو چه دانی که چند بد هر روز — بخت نیک از تو می‌بگرداند

(مسعود سعدسلمان، ص ۵۸۸)

ای خداوند رای سامی تو — مملکت را همی بیاراید ...

از غم و رنج و انده و تیمار — این تن من همی بفرساید

(مسعود سعدسلمان، ص ۵۹۳)

می‌بلرزد عرش از مدح شقی — بدگمان گردد زمدحش متقی

(مثنوی، ج ۱، ص ۱۷)

می‌بساید دوششان بر دوش من — نعره‌هاشان می‌رسد در گوش من

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۱۸)

۲۳۸) «بِ‍ـ» پیش از «نـ» می‌آید. چند شاهد:

مرا به دست تو چون عشق باز داد وفا کن — جفا مکن که همیشه جهان چنین بنماند

(انوری، ص ۸۲۷)

هر چیز که می‌بینی در بی‌خبری بینی — تا باخبری والله او پرده بنگشاید ...

دو لشکر بیگانه تا هست درین خانه — در چالش و در کوشش جز گرد بنفزاید

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۳۹)

در شاهد زیر، «مـ» پیش از «بِ‍ـ» آمده است:

شهوت اسب است و خشم سگ در تن — معتدل دار هر دو را در فن

مه بیفزای هر دو را مه بکاه — دار بر حد اعتدال نگاه

(حدیقه، ص ۳۷۴)

در شاهدهای ذیل، «بِ‍ـ» پیش از «مَـ» آمده است:

ای خداوند! عضدالدوله را به امیر علی بمده!

(قابوسنامه، ص ۲۳۶)

عشوه دهد دشمن من، عشوهٔ دشمن مشنو

جان و دلم را به غم و غصه بمسپار و مرو

(دیوان کبیر، ج ۵، ص ۱۹)

۲۳۹) اگر فتحه یا کسره یا ضمه پس از صامتی بیاید که پیش از آن، «نـ»، «مَـ» و «بِـ» آمده است، ممکن است حذف شود. در شاهد نخست ذیل، ضمه پس از «بِ»، در شاهد دوم، ضمه پس از «ک»، در شاهد سوم، فتحه پس از «ر» و در شاهد چهارم، کسره پس از «ش» حذف شده است:

خیز و تر دامنی ز خود کن دور ورنه نبوی در آن جهان معذور

(حدیقه، ص ۱۳۷)

یک دمش با خویشتن نکند رها بکشدش وانگاه خواهد خون‌بها

(منطق‌الطیر، ص ۹۸)

هر غنیمت کافتدم این جایگاه جمله برسانم به درویشان راه

(منطق‌الطیر، ص ۱۷۵)

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

(سعدی، ص ۴۵۲)

۲۴۰) اگر فعلی با «ا»، یا «آ»، یا «او» آغاز شده باشد، پس از «نـ» و «مَـ» و «بِـ»، «ی» آورده می‌شود و همزه، هم در تلفظ و هم در کتابت حذف می‌شود:

افتادن: نیفتاد، میفت، بیفتاد

آمدن: نیامد، میا، بیامد

اوفتادن: نیوفتاد، میوفت، بیوفتاد

در متون کهن فارسی به هنگام آمدن «بِـ» با ایستادن، «ا» از ایستادن هم حذف

می‌شده و هم باقی می‌مانده است:

گفت: خداوند را بر منظر باید نشست و یحیی و پسرانش و دیگر بندگان را بنشاند و بیستانید ... غلامان بایستادند ... و بر اثر ایشان هزار کنیزک ترک آمد.

(بیهقی، ص ٤١٦ـ٤١٧)

زاغ ... پیش شیر رفت و بیستاد.

(کلیله، ص ۱۰۷)

دیگر روز قاضی بیرون رفت و خلق انبوه به نظاره بیستادند.

(کلیله، ص ۱۲۰)

پلنگ بیستاد و گوش داشت.

(کلیله، ص ۱۲۸)

شاه پیلان من رسولم بیست | بر رسولان بند و زجر و خشم نیست

(مثنوی، ج ۲، ص ۱۵۵)

به برج دل رسیدی بیست اینجا | چو آن مه را بدیدی بیست اینجا

(دیوان کبیر، ج ۱، ص ۱۷)

ندانی که برتر مقام تو نیست | فروتر نشین یا برو یا بایست

(بوستان، ص ۳۰۱)

به‌عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای | ولیک می‌نتوان از زبان مردم رست

(گلستان، ص ۸۳)

در شاهدهای ذیل، «نـ» با فعل کمکی آمده است:

نسزد خدای را که فرا گیرد هیچ فرزندی.

(قصه‌های قرآن، ص ٦۰۰)

هیچی هیچی و زآن حدیثک هیچی | کز باد هوا نواله نتوان پیچی

(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۷٤)

به تنها نداند شدن طفل خرد / که مشکل توان راه نادیده برد

(بوستان، ص ۳۸۹)

در شاهدهای ذیل، «نـ» با تابع فعل کمکی آمده است:

شاه باید غلام تن نبود / تا خطیبش دروغزن نبود

(حدیقه، ص ۵۴۳)

شکسته قدح وربنبندند چست / نیاورد خواهد بهای درست

(بوستان، ص ۳۸۰)

در شاهد ذیل، «بـ» با فعل کمکی آمده است:

بخواهم به کنج عبادت نشست / که دریابم این پنج روزی که هست

(بوستان، ص ۲۲۰)

در شاهد ذیل، «بـ» با مصدر آمده است:

مرا او جان شیرینست و از جان / بـه کـام خویشتن ببرید نتوان

(ویس و رامین، ص ۲۹۴)

در شاهد ذیل، «بـ» با فعل تابع آمده است:

سزد گر به دورش بنازم چنان / که سیّد به دوران نوشین روان

(بوستان، ص ۲۰۶)

فعلهای کمکی

۲۴۱) تابع فعلهای کمکی ممکن است پیش از آنها یا پس از آنها بیاید، بی‌فاصله یا بافاصله. «بـ» و «نـ» ممکن است به فعلهای کمکی یا به تابعهای آنها بپیوندند. در شاهد ذیل، گریستن بی‌فاصله پیش از اندر گرفت آمده است:

پس ابلیس گریستن اندر گرفت.

(طبری، ص ۵۲)

در شاهد ذیل، آفریدن با فاصله پس از آغازید آمده است:

پس آغازید اندامهای او آفریدن.

(طبری، ص ۹۷۱)

در شاهدهای ذیل، کرد با فاصله پیش از فعل کمکی آمده است:

شکـر اسـلام کـرد مـا دانـیم کـین زمـان مـرد راه ایمـانیم

(حدیقه، ص ٤٦١)

من که نپسندم همی افعال زشت جز به یمگان کرد چون یارم مقام

(ناصرخسرو، ص ۳۶۳)

در شاهد ذیل، رستن بی‌فـاصله پس از تـوان و رست بـا فـاصله پس از نـتوان آمده است:

به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می‌نتوان از زبـان مـردم رست

(گلستان، ص ۸۳)

در شاهد ذیل، «نـ» با فعل کمکی و «بـ» با مصدر آمده است:

هـمی بـایدش در دل نـهفتن نیـارد راز خـود بـا کس بگـفتن

(ویس و رامین، ص ۹۰)

در شاهد ذیل، «نـ» و «بـ» هر دو با فعل کمکی آمده‌اند:

نیارستم از حق دگر هـیچ گـفت که حق ز اهل باطل بباید نهفت

(بوستان، ص ۳۷۵)

آغاز کردن ممکن است بی‌فاصله به کار رود و یا بافاصله میان آغاز و کردن. در شاهد نخست ذیل، آغاز کردن بی‌فـاصله و در شاهد دوم بافاصله میان آغاز و کردن بـه کار رفته است:

آغاز کنم تعلیم کردن عناصر.

(هدایةالمتعلمین، ص ۱۸)

و پیش از آنکه مر انوشروان آغاز سخن گفتن کرد، او خود آن خوابها که دیده بود بگفت.

(طبری، ص ۱۷۳۵)

۲۴۲) فعلهای کمکی غیرشخصی ـ که تابع آنها مصدر است ـ با آوردن اسم و ضمیر منفصل و ضمیر متصل، شخصی می‌شوند. اسم و ضمیر در این صورت از نظر دستوری مفعول فعل کمکی‌اند، اما از نظر منطقی فاعل آنها هستند. در شاهد ذیل، «ت» فاعل منطقی باید است. باید با آن، دومِ شخص مفرد شده است:

ور به درویشی زکاتت داد باید یک درم
طبع را از ناخوشی چون مار و مازریون کنی

(ناصر خسرو، ص ۲۵)

در شاهد ذیل، تو را فاعل منطقی باید است. باید با آن، دوم شخص مفرد شده است:

زپیش آن که او جوید زمن کام تو را گسترد باید در رهش دام

(ویس و رامین، ص ۱۰۲)

در شاهد ذیل، مرا فاعل منطقی شاید است. شاید با آن، اول شخص مفرد شده است:

مرا شاید به خواری جان سپردن ز درد دلبر خود جان نبردن

(ویس و رامین، ص ۱۰۸)

در شاهد ذیل، من فاعل منطقی بباید است. بباید با آن، اول شخص مفرد شده است:

فرعون ... در موسی نمی‌نگریست، گفت: وی دشمن بچه است، من او را بباید کشت.

(قصه‌های قرآن، ص ۷۹۲)

در شاهد ذیل، ما را فاعل منطقی بباید است. بباید با آن، اول شخص جمع شده است:

گهی گویند او خود کیست باری که ما را زو بباید بردباری

(ویس و رامین، ص ۹۸)

در شاهد ذیل، بایم اول شخص مفرد از بایستن به‌عنوان فعل کمکی به کار رفته‌است:

اگر فرهنگشان من کرد بایم گزند افزون ز اندازه نمایم

(ویس و رامین، ص ١٦٤)

۲٤۳) امروزه صورتهای مختلف دادن، برای بیان واداشتن کسی به انجام دادن کاری به کار می‌رود:

امر: بده بنویسند

مضارع: می‌دهد بنویسند

ماضی: داد نوشتند

آینده: می‌خواهد بدهد بنویسند

درمتون کهن فارسی، دادن برای بیان واداشتن کسی به انجام دادن کاری به کار رفته است:

حصار خویش را در داد بستن رقیبی چند را بر در نشستن

(خسرو و شیرین، ص ۳۰۱)

پیشوندهای فعلی

۲٤٤) برخی از پیشوندهای فارسی دری ـ که در واقع قیدند ـ در زبان شعر پیش از فعل و پس از آن بافاصله و بی‌فاصله به کار می‌روند. در شاهد ذیل، باز با فاصله پیش از فعل آمده است:

نشاید به دستان شدن در بهشت که بازت رود چادر از روی زشت

(بوستان، ص ۳۳۰)

در شاهدهای ذیل، باز بی‌فاصله پس از فعل آمده است:

چو برداری میان شورم آواز مرآواز تو را پاسخ دهد باز

(ویس و رامین، ص ١٤۳)

تنت از چرخ و طبع دارد ساز — این و آن ساز خویش خواهد باز

(حدیقه، ص ۳۷۷)

در شاهدهای ذیل، باز و فراز با فاصله پس فعل آمده‌اند:

چون بخفت آنجا غلام سرفراز — زود بردندش به جای خویش باز

(منطق‌الطیر، ص ۲۱۵)

آن نه صاحبنظر بود که کند — از چنین روی در به روی فراز

(سعدی، ص ۵۲۴)

۲۴۵) به برخی از پیشوندهای فعلی فارسی دری «- تر» می‌پیوندد:

علی به دویست درم بخرید، فراتر آمد، اعرابی دیگر پیش آمد، گفت: اشتر بهایی است؟

(قصه‌های قرآن، ۸۸۳)

چه کند مرده و زنده چو ازو یابد چیزی — که اگر کوه ببیند بجهد پیشتر آید

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۲۷)

ندانی که برتر مقام تو نیست — فروتر نشین یا برو یا بایست

(بوستان، ص ۳۰۱)

۲۴۶) پیشوندهای فعلی غالباً پیش از «همی» و «می» می‌آیند، گاهی هم پس از آنها می‌آیند. چند شاهد برای آمدن پیشوند پس از «همی» و «می»:

اندرین میدان که خود را می‌دراندازد جهود — وندرین مجلس که بت را می‌بسوزد برهمن

(سنایی، ص ۴۸۵)

صد سورهٔ هجر می‌فروخوانی — در شأن وصال آیتی باید

(انوری، ص ۸۵۱)

همی تا برآید به تدبیر کار — مدارای دشمن به از کارزار

(بوستان، ص ۲۴۷)

۲۴۷) معنی اصلی پیشوندها به شرح زیر است:

اباز ـ باز ـ وا ـ: بر معنی تکرار عمل دلالت می‌کند:

باز آمدن

ابر ـ، بر ـ، ور ـ: بر انجام دادن کار از پایین به بالا دلالت می‌کند:

برکشیدن

اندر ـ، در ـ: بر انجام دادن کار به سوی درون چیزی یا برعکس آن دلالت می‌کند:

اندر آمدن، در رفتن

بیرون ـ: بر انجام دادن کار از جایی به سوی بیرون آنجا دلالت می‌کند:

بیرون آمدن

پیش ـ: بر انجام دادن کار به سوی چیزی یا کسی دلالت می‌کند:

پیش رفتن

فرا ـ، فراز ـ: هر دو بر انجام دادن عمل به سوی چیزی یا کسی دلالت می‌کنند:

فرا رفتن، فراز رفتن

فرود ـ، فرو ـ: بر انجام دادن عمل از بالا به پایین دلالت می‌کند:

فرود آمدن، فرو آمدن

۲۴۸) در حالی که پیشوندهای پیش ـ و بیرون ـ و فرود ـ، ظاهراً همیشه معنی اصلی خود را در فعل پیشوندی حفظ می‌کنند، دیگر پیشوندهای فعلی:

۱. با فعلهایی معنی اصلی خود را حفظ می‌کنند؛

۲. به فعلهایی معنیهای مختلف می‌دهند؛

۳. به فعلهایی هیچ معنایی نمی‌دهند.

الف) «بر» در شاهدهای زیر بر انجام دادن عمل از پایین به بالا دلالت می‌کند:

ز زین برگرفتش به کردار گوی　　چو چوگان به زخم اندر آمد بدوی

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۴۴)

برشو زهنر به عالم علوی　　زین عالم پرعوار پرآهو

(ناصر خسرو، ص ۱۶۳)

دارد وصال یار یکی پایهٔ بلند آری مرا چه جرم بود برنمی‌رسم

(انوری، ج ۲، ص ۸۸۳)

برآر دست تضرع، ببار اشک ندم ز بی‌نیاز بخواه آنچه بایدت به نیاز

(مواعظ، ص ۷۲۷)

ب) «بر» به هر یک از فعلهای زیر معنی خاص داده است:

بر رسیدن = تحقیق کردن:

بررس که کردگار چرا کرده‌ست این گنبد مدور خضرا را ...

بررس به کارها به شکیبایی زیرا که نصرتست شکیبا را

(ناصرخسرو، ص ۱٦۷)

بررسیدن = پرسیدن:

پیران دررفتند و مسایل بررسیدند، همه را جواب داد. آنگه کهلان دررفتند. مسأله‌های بسیار بررسیدند، همه را جواب داد ... بررسید که چگونه یافتید پسر مرا در علم؟ گفتند: سخت عالم و بزرگوار و سخت شایسته خلافت را.

(قصه‌های قرآن، ص ۷۵۸)

برگشتن = بازگشتن:

گفتم که چو روزگار برگردد تو نیز چو روزگار برگردی

(انوری، ص ۹۱۷)

برنشستن = سوار بر مرکب شدن:

ذوالقرنین با چهارهزار سوار برنشست و روی به تاریکی نهاد.

(قصص، ص ۳۳۱)

برگفتن = روایت کردن:

گفت: هیچ نشنوده‌ای که بر تو چه بهتان گفته‌اند؟ گفت: نه. وی قصه عایشه را برگفت.

(قصه‌های قرآن، ص ۷۱٤)

ج) «بر» با فعلهایی به کار رفته، بدون اینکه فعل پیشوندی با فعل ساده از نظر معنی فرقی با هم داشته باشند. شاید بتوانیم بگوییم در فعل پیشوندی تأکیدی هست:

برآشفت = آشفت:

تهمتن برآشفت و با طوس گفت　　　که رهام را جام باده‌ست جفت

(شاهنامه، ج ٤، ص ١٩٤)

برآسودن = آسودن:

خوشا جایی کزو جانی برآسود　　　نه درویشی که سلطانی برآسود

(ادیب صابر، ص ۱۵۷)

برجستن = جستن:

بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط　　　زبس که عارف و عامی به رقص برجستند

(سعدی، ص ۴۹۳)

برستیزیدن = ستیزیدن:

فلکی چو آسمانها که بدوست قصد جانها　　　که زحل نیارد آنجا که به زهره برستیزد

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۳۰)

برخاستن = خاستن:

بر حصار فلک ار خوبی تو حمله برد　　　از مقیمان فلک بانگ امان برخیزد

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۳۶)

فصل هفتم

قید

۱. قید در ایرانی باستان

الف) صرف

۱) قیدهای ایرانی باستان، از نظر ساخت بر سه گونه‌اند:

الف) قیدهایی که تنها قیدند؛ مثال از اوستایی:

iδa : اینجا، اکنون

ب) قیدهایی که به عنوان حرف اضافه و پیشوند فعلی هم به کار می‌روند؛ مثال از اوستایی:

upairi : بر.

ج) قیدهایی که در اصل، در حالتهای غیرفاعلی اسم و صفت و ضمیرند؛ مثال از اوستایی:

aparəm : بعداً. aparəm حالت مفعولی مفرد خنثی از ـ apara است که صفت است به معنی بعد.

apara : بعداً. apara حالت مفعولی معه مفرد خنثی از ـ apara است که صفت است به معنی بعد.

θrityāi : ثالثاً. θrityāi حالت مفعولی‌له مفرد خنثی از ـ θritya : سوم است.

āaṯ : پس. āaṯ حالت مفعولی عنه مفرد خنثی از ـ ā است که ضمیر است به معنی این.

xšapō : در شب. xšapō حالت اضافی مفرد مؤنث از ـ xšap : شب است.

dūraē : دور. dūraē حالت مفعولی فیه مفرد خنثی از ـ dūra است که صفت است به معنی دور.

۲) čit̰ ـ در اوستایی و čid ـ در فارسی باستان حالت مفعولی مفرد خنثی‌اند از kay : ضمیر پرسشی به معنی که؟. čit̰ ـ و čid ـ قید متصلند به معنی نیز.

ب) نحو

۳) قیدهای پرسشی ایرانی باستان غالباً در آغاز جمله و دیگر قیدها در هر جای جمله به کار برده می‌شوند. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ قید پرسشی kva : کجا؟ در آغاز جمله آمده است:

kva naräm iristanam tanūm barāma ahura mazdā kva nidaθāma.

کجا تن مردان مرده را ببریم، ای اهورَ مزداه؟ کجا بگذاریم؟

(وندیداد ٦، بند ٤٤)

در شاهدهای ذیل، قید زمان bāδa : پیوسته، پیش از فعل آمده است. در شاهد نخست، بی‌فاصله و در شاهدهای دوم و سوم با فاصله به کار رفته است؛ هر سه شاهد از اوستایی است:

buyāt̰ ahmi nmāne ... nā ... yō nō bāδa frāyazāite.

باد در این خانه ... مردی ... که ما را (فروهرها را) پیوسته خواهد ستود.

(یشت ۱۳، بند ۵۲)

miθrəm ... yazamaide yō bāδa ustānazastō γərəzaite ahurāi mazdāi.

مهر ... را می‌ستاییم که پیوسته با دستهای گشاده گله می‌کند به اهورَ مزداه.

(یشت ۱۰، بند ۵۳)

miθrəm ... yazamaide yim daiŋ́hə̄uš daiŋ́hupaitiš bāδa ustānazastō zbayeiti avaiŋ́he.

مهر ... را می‌ستاییم کش دهبد (پادشاه) ده (کشور) پیوسته با دستهای گشاده می‌خواند به یاوری.

(یشت ۱۰، بند ۵۳)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ قیدهای مکان āsnaē : نزدیک و dūraē : دور، با فاصله پیش از فعل آمده‌اند:

uta hē āsnačča zbayantāi dūraēča zbayantāi ǰasaiti avaŋhe.

و [اشی] برای یاری به خوانندهٔ او از نزدیک و به خوانندهٔ او از دور آید.

(یشت ۱۷، بند ۲)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ قید مکان iδa : اینجا، بی‌فاصله پیش از فعل آمده است:

yeiδi zī mē nōiṯ daiδīṯ upastąm ... fravašayō nōiṯ mē iδa å̊ŋhāṯ. təm pasu vira.

اگر فروهرها مرا یاری نمی‌کردند من اینجا چارپا و انسان نمی‌داشتم.

(یشت ۱۳، بند ۱۲)

در شاهد نخست ذیل، قید کیفیت uiti بی‌فاصله پیش از aoǰanō آمده و در شاهد دوم، بافاصله پیش از aoǰanō آمده است:

miθrəm ... yō ... γərəzaite ahurāi mazdāi uiti aoǰanō: azəm vīspanąm dāmanąm nipāta ahmi.

مهر ... که ... گله می‌کند به اهورَ مزداه اینسان گویان: من پایندهٔ همهٔ آفریدگان هستم.

(یشت ۱۰، بند ۵۳ ـ ۵۴)

āaṯ hē paskāṯ hąm. rāzayata ātarš mazdå̊ ahurahe uiti vačəbiš aoǰanō: ... .

پس از او برخاست آتش اهورَ مزداه اینسان با سخنانی گویان: ... .

(یشت ۱۹، بند ۴۹)

۲. قید در ایرانی میانهٔ غربی

الف) صرف

۴) قیدهای ایرانی میانهٔ غربی بر سه گونه‌اند:

الف) قیدهایی که تنها قیدند؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

nūn : اکنون

ب) قیدهایی که به عنوان پیشوند فعلی و حرف اضافه هم به کار می‌روند؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

frāz : فراز

ج) قیدهایی که اسم و صفتند و به عنوان قید به کار می‌روند؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

rōž : روز

۵) čit ـ اوستایی و čid ـ فارسی باستان، به صورت ž(i) ـ در پهلوی اشکانی ترفانی و به صورت z(i) ـ در فارسی میانه درآمده است.

۶) در فارسی میانه، پسوند īhā ـ از اسم و صفت قید می‌سازد؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

tanīhā : تنها، wuzurgīhā : بزرگوارانه

۷) قید ممکن است با پسوند صفت تفضیلی به کار رود؛ مثال از فارسی میانهٔ کتیبه‌ای:

ōrōn ـ dar : پایین‌تر،

مثال از پهلوی اشکانی کتیبه‌ای:

awar ـ istar : پایین‌تر

۸) قید مکان awar : اینجا، در ایرانی میانهٔ غربی به عنوان فعل امر هم به کار می‌رود. برای دوم شخص مفرد awar : بیا، برای دوم شخص جمع: awarēd : بیایید.

ب) نحو

۹) نحوهٔ کاربرد قید در جمله به شرح ذیل است:

الف) قیدهای پرسشی غالباً در آغاز جمله می‌آیند. قیدهای پرسشی فارسی میانهٔ زردشتی عبارتند از:

čērāy : چرا؟، čim : چرا؟، čōn : چون؟، čand : چند؟، kū : کو؟، kay : کی؟

čērāy mardumān ēn čahārtis ... kimtar mēnēnd? (M.X. ۱۷, ۲).

چرا مردمان [به] این چهار چیز ... کمتر می‌اندیشند؟

čim ēdōn gōwēh? (K.X, 10).

چرا ایدون گویی؟

wahišt čand ud čōn ... dušux čand ud čōn? (M.X. ٦ , ٢-٤).

بهشت چند و چون ... دوزخ چند و چون؟

ahlāyīh kū? (N. 57).

اشویی کجاست؟

با kū حرف اضافه به کار می‌رود:

ēn ... bē dānistan abāyēd ... az kū mad hēm ud abāz ō kū šawēm? (P. T. ٤١).

این ... بدانستن باید ... از کجا آمدم و باز به کجا شوم؟

ān winahkār ... kay šāyēm griftan (K. III, 5)?

آن گناهکار [را] ... کی شاییم گرفتن؟

ب) قیدهای (i)ž - و (i)z - به اسم و ضمیر و قید و حرف متصل می‌شوند. در شاهد ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - iz - به اسم پیوسته است:

har kēš xrad ast, xwāstagiz ast (P. T. ٧٥).

هر کش خرد هست، خواسته هم هست.

در شاهد نخست ذیل، iz - به ضمیر و در شاهد دوم به قید پیوسته است. هر دو شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی است:

ud ēniz nē kunēd (Acta 9 , 45).

و این [را] هم نکنید.

um nūniz xwad abāg rawēd, um xwad dārēd ud pāyēd (Acta 9 , 31).

و اکنون هم خود با من رود و خود دارد و پایدم (گوینده مانی است و آن که با او رود ... همزاد اوست).

در شاهد ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - iz - به حرف اضافه پیوسته است:

ud padiz ēn abēgumān būdan kū ... (P. T. ٤٣).

و به این هم بی‌گمان بودن که ... .

ج) قیدهای ترتیب در آغاز جمله می‌آیند. در رساله «خسرو قبادان و ریدک» آمده است:

didīgar framāyīd pursīdan ... sidīgar ... čahārum ... Panǰum ... (P.T. ۲۹, ۳۰).

دیگر فرمود پرسیدن ... سدیگر ... چهارم ... پنجم ... .

د) قیدهای دیگر در جمله جای مشخص ندارند و در هر جای جمله می‌آیند. در شاهد نخست ذیل، قید زمان rōz: روز، پیش از فاعل آمده و در شاهد دوم، پس از فاعل به‌کار برده شده است. هر دو شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی است:

rōz ī didīgar wuzurgmihr tātarītōsō pēš xwāst (P. T. ۱۱٦).

روز دیگر بزرگمهر تاتریتوس را به پیش خواست.

šāhānšah didīgar rōz wuzurgmihr ō pēš xwāst (P. T. ۱۱۷).

شاهنشاه دیگر روز بزرگمهر به پیش خواست.

در شاهدهای ذیل، قیدهای کیفیت xwēškāmīhā: خویش خواهانه، پس از فعل و xwārīhā: به آسانی، پیش از فعل آمده است. هر دو شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی است:

patītīg būdan rāy, madagwar tis ēn kū: winah nē kunēd xwēškāmīhā (M.X. ۵۱, ۱٦).

توبه کار بودن را، چیز مهم اینکه گناه نکند خویش خواهانه.

man čim ī ēn čatrang xwārīhā wizārēm (P. T. ۱۱٦).

من چم این شطرنج بسادگی گزارم.

ه) قید ممکن است تکرار شود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ قید زمان zūd: زود، تکرار شده است:

ud zūd zūd sōgand ma xwarēd (Acta 9 , 184).

و زود زود سوگند مخورید.

در شاهدهای ذیل، قید کیفیت yak yak: یک یک، از تکرار صفت yak: یک و قید زمان ǰār ǰār: سال سال، از تکرار اسم ǰār: سال، به وجود آمده است. هر دو شاهد از

فارسی میانهٔ ترفانی است:

ud ka ahnūn hān abzār ī aywan ud abzīn ī paymōzan ... yak yak pad xwēš hannām nē passāxt hēnd ēg nē aywan ud nē paymōzan ... nē hangārīhēnd (Acta 9 , 76).

و هنگامی که هنوز آن ابزار ایوان و پارچهٔ جامه ... یک یک به خویش اندام به کار برده نشده‌اند، پس نه ایوان و نه جامه ... انگاشته نشود.

ud ǰār ǰār az zamīg ud āb ud ādur ud draxt ud urwar ud dad ud dām hēb parzīrēd (Acta 9 , 54).

و سال سال از زمین و آب و آذر و درخت و ارور و دد و دام بپرهیزد (مانوی عامی باید از آزار رساندن به ... خودداری کند).

و) با قید ممکن است حرف اضافه به کار رود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ با pas: پس و pēš: پیش، حرف اضافهٔ ō به کار رفته است (پیش از ō در اصل ī آمده است):

ud andar dušux har druǰ dwārišn ō pēš ud druǰ ī spazgīh, garān wināhīh rāy, dwārišn ō pas (M.X. ۱,۱۲).

واندر دوزخ هر دیو [را] روش به پیش و دیوسپزگی (افترا) [را]، گران گناهی را، روش به پس [است].

۳. قید در فارسی دری

الف) صرف

قید از نظر اصل

۱۰) قیدهای فارسی دری، از نظر اصل بر پنج گونه‌اند:

۱. قیدهایی که تنها قیدند:

آری، ایدر (← فارسی میانه ēdar)، ایدون (← فارسی میانه ēdōn)، الآن (← عربی: الآن: ظرف زمان)، البته (← عربی: مصدر مرة)، الحال (← عربی: الحال: ظرف زمان)،

الحق (← عربی: الحق: مصدر)، بله ← بلی (← عربی: بلی: حرف تصدیق)، چرا (← فارسی میانه čē rāy: برای چه)، چگونه (← فارسی میانه čē gōnag: چه نوع)، حالا (← ظاهراً عربی: حالیّاً)، حالی ← حالیا (← عربی: حالیاً: ظرف زمان)، حتی (← عربی: حتی: حرف)، فقط (← عربی، فقط از «ف» حرف زینت و قط: اسم مبنی)، کاج (← فارسی میانه kāǰ) کاش، کاجکی، کاشکی؛ کجا (ku ǰāy)، کنون ← اکنون (← فارسی میانه: ahnūn)، کو (← فارسی میانه: kū)، کی (← فارسی میانه: kay ← اوستایی: kaδa)، مه (← فارسی میانه: ma)، ناگه ← ناگاه، نوز ← هنوز (← فارسی میانه: ahnūz)، نون (← فارسی میانه: nūn): نه، نی (← فارسی میانه: nē)، هرگز (← فارسی میانه: hagriz)، هزمان ← هر زمان، همواره (← فارسی میانه: hamwārag)، همیشه (← فارسی میانه: hamēšag).

اسمهای منصوب عربی هم، در فارسی دری همیشه به عنوان قید به کار می‌روند:
اخیراً، تحقیقاً، تقریباً، عرفاً، کاملاً

از عربی جملاتی وارد فارسی دری شده که آنها هم همیشه به عنوان قید به کار می‌روند:

کما فی‌السابق، کما کان، کماهو حقه، کماینبغی، لابد، لاجرم، لاشک

همچنین ترکیباتی از عربی، از حرف جر و اسم، به فارسی دری وارد شده، که همیشه به عنوان قید به کار می‌روند:

علی‌حده، عن‌قریب، فی‌البدیهه، فی‌الحال، فی‌الحقیقه، فی‌الفور، فی‌المثل، فی‌الواقع

۲. قیدهایی که در اصل صفتند:

پاک، تند، خوب، کند

۳. قیدهایی که در اصل اسمند:

الف) بی «را»:

روز، شب، سال

امروز، امسال و امشب به ترتیب از فارسی میانه im rōz، im sāl و im šab

آمده‌اند. im که در فارسی میانه ضمیر و صفت اشاره است، به فارسی دری نرسیده است.

ب) با «را»:

راستی را ، شامگاه را ، قضا را

ج) با حرف اضافه:

به زاد، به سال (هر دو به معنی از نظر سن)، اندر زمان، در زمان، اندرحال، در حال، برظاهر، برعکس، برفور، بی‌شک، بی‌شبهه، بی‌گفتگو

٤. قیدهایی که در اصل فعلند:

باید، بوک (← بود که)، پنداری، شاید، گویی، گویا ← گوییا، مبادا، نباید

۵. قیدهایی که به عنوان پیشوند فعلی، حرف اضافه و حرف ربط هم به کار می‌روند:

حرف اضافه و پیشوند و قید: فرا، فراز؛ حرف ربط و قید: مگر (← فارسی میانه ma agar)، نیز (← فارسی میانه anēz)

قید از نظر ساخت

۱۱) قیدهای فارسی دری، از نظر ساخت بر چهارگونه‌اند:

۱. بسیط: کجا، کی، اکنون، هنوز؛

۲. مشتق: بیشتر، پیشتر، تندتر، زودتر، ناچار، ناگه، ناگاه؛

۳. مرکب: آنجا، آنطور، اینجا، اینطور؛

٤. قیدهایی که عبارتند:

پی‌در پی، دم به دم، سربه سر، نفس‌برنفس.

با برخی از قیدها حرف اضافه به کار می‌رود:

از کجا، به کجا، تا کجا، تا کی، از ناگاه، به ناچار، به ناگاه، در آنجا، در کجا.

قید از نظر معنی

۱۲) قیدهای فارسی دری از نظر معنی انواع زیر را دارد:

۱. قیدهای کیفیّت: خندان، سرنگون، نفس بر نفس؛

۲. قیدهای کمیّت: بسی، بسیار، بیش، فزون، کم؛

۳. قیدهای زمان: اخیراً، فوراً، هرگز، همیشه، هنوز؛

٤. قیدهای مکان: آنجا، اینجا، پس، پیش؛

۵. قیدهای نفی: به هیچ تأویل، به هیچ وجه، خیر، نخیر، مه، نه، نی؛

٦. قیدهای تمنّا: کاج، کاش، کاجکی، کاشکی، مبادا، نباید؛

۷. قیدهای تأیید و تصدیق: آری، البته، بله، بلی، حتماً، قطعاً؛

۸. قیدهای شک و تردید: باید (ممکن است)، بوک (شاید)، پنداری، شاید (ممکن است)، گویی، گویا، گوییا، مگر (گویا، شاید)؛

۹. قیدهای پرسش: کجا، کو، کی؛

۱۰. قیدهای ترتیب: اوّل، اولا، اوّلاً، نخست، نخستین، ثانیا، ثانیاً، دیگر، ثالثا، ثالثاً، سدیگر ... ؛

۱۱. قیدهای تأکید: البته، الحق، بی‌شک، سخت، لابد، لاجرم، لاشک، ناچار، ناگزیر، هراینه؛

۱۲. قیدهایی که برای بیان علت و هدف انجام کاری به کار می‌روند: سهواً، عمداً، تبرکاً، تفنناً.

ب) نحو

قیدهای پرسش

۱۳) قیدهای پرسش غالباً در آغاز جمله می‌آیند. دیگر قیدها پیش از قید و صفت و فاعل و مفعول و فعل و پس از آنها، بی‌فاصله یا با فاصله می‌آیند.

۱٤) چرا در شاهدهای اول و دوم در آغاز جمله آمده، در شاهد اول با فاصله پیش از فعل و در شاهد دوم بی‌فاصله پیش از فعل قرار گرفته است:

چرا خشم بر من گرفتی و بس　　　منت پیش گفتم همه خلق پس

(بوستان، ص ۲٤۲)

چرا ریزی از بهر برف آبروی　　　چو سیراب خواهی شدن زآب جوی

(بوستان، ص ۳۳۵)

چرا در شاهد نخست ذیل، بی‌فاصله پس از فعل و در شاهد دوم با فاصله پس از آن آمده است:

با چنین شمشیر دولت تو زبون مانی چرا گوهری باشی و از سنگی فرو مانی چرا
(دیوان کبیر، ج ۱، ص ۸۹)

مـرا بـدید و نـپرسید آن نگـار چرا ترش ترش بگذشت از دریچه یار چرا
(دیوان کبیر، ج ۱، ص ۱٤۸)

کجا در شاهد نخست ذیل در آغاز جمله با فاصله پیش از فعل و در شاهد دوم بی‌فاصله پیش از فعل قرار گرفته است:

کجا سر برآریم ازین عـار و نـنگ که با او به صلحیم و با حق به جنگ
(بوستان، ص ۳۸۷)

بهمن کجا شده‌ست و کجـا قـارن زان پس کـه قـهر کـردند اعـدا را
(ناصرخسرو، ص ۱٦۷)

کی در شاهد نخست ذیل، بی‌فاصله پیش از فعل و در شـاهد دوم، بـا فـاصله پیش از آن آمده است:

به حسد کی شود ضـعیف قـوی بـه ورم کـی شـود نـزار سـمین
(انوری، ص ۳۸٦)

کی آنجا دگر هـوشمندان رونـد چـو آوازهٔ رسـم بـد بشـنوند
(بوستان، ص ۲۱۲)

چندین در شاهد نخست ذیل، با فاصله پیش از فعل و در شاهد دوم، پس از آن آمده است:

در میـان آتشـی وانـدر میـانت آتشست آب را چندین همی از بیم آتش چون مزی
(ناصرخسرو، ص ٤۱۹)



سمنبر ویس را گفت: ای نگارین چرا بودی همی خاموش چندین

(ویس و رامین، ص ۲۲۷)

کو بدون فعل به کار می‌رود. کو هم پیش از اسمی که پرسش از جای اوست و هم پس از آن می‌آید. کو در شاهد نخست ذیل، پیش از دشمن و در شاهد دوم، پس از پیل و شیر آمده است:

کو دشمن شوخ چشم ناپاک تا عیب مرا به من نماید

(گلستان، ص ۱۲۶)

پیل کو تا کتف و بازوی گردان بیند شیر کو تا کف و سر پنجهٔ مردان بیند

(گلستان، ص ۱۶۲)

قیدهای کیفیت

۱۵) خوب در شاهد ذیل، بی‌فاصله پیش از فعل آمده است:

خوب دارید و فراوان بستاییدش هر زمان خدمت لختی بفزاییدش

(منوچهری، ص ۱۶۰)

به استعجال در شاهد ذیل، بی‌فاصله پس از فعل آمده است:

زمان توبه و عذرست و وقت بیداری که پنج روز دگر می‌رود به استعجال

(مواعظ، ص ۷۳۱)

در شاهدهای ذیل، خرم و بی‌خصم و خوشدل و ایمن و تهی‌پای بی‌فاصله پیش از مصدر آمده‌اند:

خرم و بی‌خصم زیستن و خوشدل و ایمن روزگار گذاشتن، نوعی دیگر است.

(کلیله، ص ۱۴۲)

تهی پای رفتن به از کفش تنگ بلای سفر به که در خانه جنگ

(بوستان، ص ۳۵۵)

نگونسار در شاهد ذیل، با فاصله پس از مصدر آمده است:

فرو رفتن به آتشدان نگونسار به پلک دیده آتش پاره چیدن ...

(جامی، ص ۶۰۷)

نادان‌وار در شاهد ذیل، حال «تو» را هنگام انجام‌دادن کار نشان می‌دهد و بی‌فاصله پس از آن آمده است:

تو نادان‌وار بر مرکب تمنی سوار شده‌ای.

(کلیله، ص ۲۶۲)

پنهان در شاهد ذیل، حال سلطان را در هنگام انجام دادن کار نشان می‌دهد و با فاصله پیش از آن آمده است:

پنهان به میان ما می‌گردد سلطانی وندر حشر موران افتاده سلیمانی

(دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۷۶)

چادرکشان در شاهد ذیل، حال خاتون را در هنگام انجام دادن کار نشان می‌دهد و با فاصله پس از آن آمده است:

خاتون روح خانه‌نشین از سرای تن چادرکشان زعشق دویدن گرفت باز

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۷۳)

دست افشانان در شاهد ذیل، حال «ما» را در هنگام انجام دادن کار نشان می‌دهد، با فاصله پس از «ما» آمده و با آن مطابقه کرده است:

ما کارک خویش با تو بردیم به سر دست افشانان برون گریزیم زار

(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۳۷)

نگوسار در شاهد ذیل، برای بیان حال ایشان را همه به کار رفته است و بی‌فاصله پس از آن آمده است:

بادی در آمد ایشان را همه نگوسار از کوه در او گند و هلاک کرد.

(قصص، ص ۱۳۱۹)

دلتنگ و گریان در شاهد ذیل، حال «او» را نشان می‌دهند و با فاصله پس از آن آمده‌اند:

چو آمد پیش رامین بامدادان مرو را دید بس دلتنگ و گریان

(ویس و رامین، ص ۲۹۵)

در شاهد ذیل، بی‌حساب که حال پرهیزگاران را بیان می‌کند، بافاصله پس از آن آمده است:

پرهیزگاران از پی آن می‌روند تا همه در بهشت شوند بی‌حساب.

(کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۳۹۸)

در شاهد ذیل، کشان کشان حال «ما» را نشان می‌دهد و بی‌فاصله پس از آن آمده است:

پیکان آسمان که به اسرار مادرند ما را کشان کشان به سماوات می‌برند

(دیوان کبیر، ج ۷، ص ۱۱٤)

مگس‌وار در شاهد ذیل، حال «ش» را نشان می‌دهد و بی‌فاصله پیش از آن آمده است:

مگس‌وارش از پیش شکر به جور برانندی و بازگشتی به فور

(بوستان، ص ۲۸۱)

خرم و خندان و قدح باده به دست در شاهد ذیل، حال «ش» را نشان می‌دهند و بی‌فاصله پس از آن آمده‌اند:

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست واندر ان آینه صدگونه تماشا می‌کرد

(حافظ، ص ۹٦)

در آغاز جمله‌ای که در شرح چنان به کار می‌رود، که آورده می‌شود. چنان در شاهدهای ذیل برای پهن و گرم قید است. پهن و گرم‌خود برای گسترد و براند قیدند. در آغاز جمله‌هایی، که برای شرح چنان به کار رفته‌اند، که آمده است:

چنـان پـهن خـان کـرم گسترد — که سیمرغ در قاف قسمت خورد

(بوستان، ص ۲۰۱)

چنان گرم در تیر قربت براند — که بر سدره جبریل ازو بازماند

(بوستان، ص ۲۰٤)

چنان در شاهدهای ذیل، برای گرمرو و فتنه قید است. گرمرو گزاره برای پیر و فتنه گزاره برای عملدار است:

شـنیدم کـه پـیری بـه راه حجاز — به هر خطوه کردی دو رکعت نماز
چنـان گـرمرو در طریق خدای — که خار مغیلان نکندی زپای

(بوستان، ص ۲۶۰)

گـروهی عـملدار عزلت‌نشین — قدمهای خاکی، دم آتشین ...
چنان فتنه بر حسن صورت نگار — که با حسن صورت ندارند کار

(بوستان، ص ۲۸۰)

چنان در شاهد ذیل برای گسترده: فعل ماضی نقلی سوم شخص مفرد، قید است:

چنان سایه گسترده بر عالمی — کـه زالی نـیندیشد از رستمی

(بوستان، ص ۲۰۷)

قیدهای کمیت

۱۶) فراوان در شاهد نخست ذیل، بی‌فاصله پیش از بستاییدش آمده و بسی در شاهد دوم، بافاصله پیش از بگذشت به کار رفته است:

خوب دارید و فراوان بستاییدش — هر زمان خدمت لختی بفزاییدش

(منوچهری، ص ۱۶۰)

آفتابم شد به مغرب چون بسی — بر سرم بگذشت تابان آفتاب

(ناصرخسرو، ص ۴۰۹)

یکسر در شاهد نخست ذیل، بی‌فاصله پس از گشت آمده و بسی در شاهد دوم، بافاصله پس از کن به کار رفته است:

تاب و نور از روی من می‌برد ماه تاب و نورش گشت یکسر پیچ و تاب

(ناصرخسرو، ص ۴۰۹)

چو خشم آیدت بر گناه کسی تأمل کنش در عقوبت بسی

(بوستان، ص ۲۱۵)

بس در شاهد ذیل، برای باوفا و نرگدا و اوستا قید است و بی‌فاصله پیش از آنها آمده است:

بیا ای غم که تو بس باوفایی که ابر قطره‌های اشکهایی ...
مرا یک کدیهٔ گرمی بیاموز که تو بس نرگدا و اوستایی

(دیوان کبیر، ج ۶، ص ۵۸)

بسی در شاهد ذیل برای مردانه‌تر قید است و با فاصله پس از آن آمده است:

او زتو مردانه‌تر آمد بسی پس چرا جنگی نکرد او با کسی

(منطق‌الطیر، ص ۳۱)

با کلمهٔ چندان، حرف که به کار می‌رود:

خاک چندان از آدمی بخورد که شود خاک و آدمی یکسان

(مواعظ، ص ۷۳۷)

قیدهای زمان

۱۷) دیر در شاهد نخست ذیل، بی‌فاصله پیش از بماندم آمده و پریر در شاهد دوم، با فاصله پیش از جست به کار رفته است:

دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن

(ناصرخسرو، ص ۱۶۸)

پریر یار مرا جست کان ترشرو کو خمار نیست چرا بودش آرزوی ترش

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۱۸)

در شاهد نخست ذیل، همه عمر بی‌فاصله پس از خفته آمده و در شاهد دوم، عن‌قریب با فاصله پس از گردد به کار رفته است:

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش وز عمرو جهان بهرهٔ خود کرده فراموش

(ناصرخسرو، ص ٤۱۳)

تبه گردد آن مملکت عن‌قریب کزو خاطر آزرده آید غریب

(بوستان، ص ۲۱۳)

هرگز با فعل منفی و نهی و جملهٔ استفهامی، انکاری و غیرانکاری، به کار می‌رود. در شاهد نخست ذیل، هرگز با نیاید به کار رفته و در شاهد دوم با مگو:

از ابلیس هرگز نیاید سجود نه از بدگهر نیکویی در وجود

(بوستان، ص ۲۷۷)

هرگز دروغ مگو.

در شاهد نخست ذیل، هرگز در جملهٔ استفهامی و در شاهد دوم در جملهٔ استفهامی انکاری به کار رفته است:

چه گویی، هرگز به سرای سلطان روی، چون سلطان آنجا نبود؟

(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱٦۳)

پادشاه عالم مرا خلعتی داده است از دوستی و معرفت خویش که هرگز کی پسندد که من آن را به خدمت مخلوقی دستمال کنم.

(تذکرةالاولیا، ج ۲، ص ۱٦۱)

حرف ربط نیز، با فعل منفی و نهی به عنوان قید زمان و به معنی دیگر به کار برده شده است. در شاهدهای ذیل، نیز با فعل منفی به کار رفته و به معنی دیگر است:

نبیند چو تو نیز خورشید و ماه
نه جوشن نه ترگ و نه رومی کلاه

(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۴۴)

اکنون که شد درست که تو دشمن منی
نیز از دو دست تو نگوارد شکر مرا

(ناصرخسرو، ص ۱۲)

پس هر که به صغیره‌ای مبتلا باشد باید که استغفار می‌کند و پشیمانی می‌خورد و عزم می‌کند که نیز نکند.

(کیمیای سعادت، ص ۳۳۰)

در شاهدهای ذیل، نیز با فعل نهی به کار رفته و به معنی دیگر است:

نیز بر من دعای بد تو مکن
بودنی بود در نورد سخن

(حدیقه، ص ۵۵۳)

فرمان آمد که ... نیز عصا بر سنگ مزن، یا موسی سنگ را فرمان ده تا آب بیرون دهد.

(کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۲۰۵)

قیدهای مکان

۱۸) در شاهد نخست ذیل، پیش بی‌فاصله پیش از «آ» آمده و در شاهد دوم، آنجا بافاصله پیش از آورد به کار رفته است:

ای همنفس همیشه پیش‌آ
تا زنده شود دمی شکسته

(دیوان کبیر، ج ۵، ص ۱۴۶)

آن روز اردشیر را شاهنشاه نام کردند و لشکر از آنجا به همدان آورد و مملکت جبال و همدان و نهاوند و دینور بگرفت.

(بلعمی، ص ۸۸۳)

در شاهد نخست ذیل، کوبه‌کو بی‌فاصله پس از رفت آمده و در شاهد دوم، پیش

با فاصله پس از «منه» به کار برده شده است:

شتاب و تیز همی رفت کو به کو پی من چرا کند شکرقند جستجوی ترش

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۱۸)

منه عیب خلق ای فرومایه پیش که چشمت فرو دوزد از عیب خویش

(بوستان، ص ۳٦۳)

قیدهای نفی

۱۹) در شاهد نخست ذیل، به هیچ تأویل بی‌فاصله پیش از نتوان آمده و در شاهد دوم، با فاصله پیش از نگشاد به کار رفته است:

هنر خود هرگز پنهان نماند اگر چه نمایش زیادت نرود، چون نسیم مشک که به هیچ تأویل نتوان پوشانید.

(کلیله، ص ۱٦۳)

زن ... التفاتی ننمود و به هیچ تأویل لب نگشاد.

(کلیله، ص ۲٤۳)

«نه» در شاهد نخست ذیل و «مه» در شاهد دوم، به ترتیب پیش از دیدم و باش آمده‌اند:

نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی نه راکب دیدم آنجا و نه راجل

(منوچهری، ص ٥۰)

پس تو اکنون مه به مه بد را باش دامن خویش گیر و خود را باش

(حدیقه، ص ٤٥۱)

«نه» در شاهد ذیل، میان دو جزء از یک فعل آمده است:

ذوق ایمان مگر چشیده‌نه‌ای روی تحقیق و صدق دیده‌نه‌ای

(حدیقه، ص ٦٤٤)

قیدهای تمنا

۲۰) ممکن است با (ای) کاش، (ای) کاشکی، (ای) کاج، (ای) کاجکی فعل تمنایی به کار رود. در شاهدهای ذیل، با کاجکی و کاشکی فعل تمنایی به کار رفته است. در شاهد نخست، فعل تمنایی با فاصله پس از کاجکی به کار رفته، در شاهد دوم، فعل تمنایی بی‌فاصله پس از کاشکی آمده و در شاهد سوم، کاشکی بی‌فاصله پس از فعل تمنایی به کار برده شده است:

کاجکی معصیت بدادی گند   تا که مغتاب را شدی چون بند

(حدیقه، ص ۲۸۶)

کاشکی بشکافتندی جان من   باز کردندی دل بریان من

(منطق‌الطیر، ص ۱٤۱)

عشق جانان در جهان هرگز نبودی کاشکی
یا چو بود اندر دلم کمتر فزودی کاشکی

(سعدی، ص ٦۳۱)

با فعلی که با مبادا و نباید به کار می‌رود، همی و می به کار برده نمی‌شود:

شنیدم که در مرزی از باختر   برادر دو بودند از یک پدر ...
برفت آن زمین را دو قسمت نهاد   به هر یک پسر زآن نصیبی بداد
مبادا که بر یکدگر سر کشند   به پیکار شمشیر کین برکشند

(بوستان، ص ۲۳۰)

به خشم از ملک بنده‌ای سربتافت   بفرمود جستن، کسش درنیافت ...
شنیدم که گفت: از دل تنگ ریش   خدایا بحل کردمش خون خویش ...
مبادا که فردا به خون منش   بگیرند و خرم شود دشمنش

(بوستان، ص ۳۱۳)

بخندید برنا که حاتم منم سر اینک جدا کن به تیغ از تنم
نباید که چون صبح گردد سفید گزندت رسد یا شوی ناامید
(بوستان، ص ۲۶۹)

قیدهای تأیید و تصدیق

۲۱) بلی و آری هم پیش از مطلبی می‌آیند که برای تأیید و تصدیق آن به کار می‌روند و هم پس از آن. در شاهد ذیل، بلی با فاصلهٔ گفت پیش از سالار و فرماندهم آمده است:

پسر گفتش آخر بزرگ دهی به سرداری از سر بزرگان مهی ...
بلی گفت سالار و فرماندهم ولی عزتم هست تا در دهم
(بوستان، ص ۳۴۹)

در شاهد ذیل، بلی بی‌فاصله پیش از مرد آن کس ... آمده است:

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید
(گلستان، ص ٦٦)

در شاهد ذیل، بلی پس از بازگردد ... و رو نماید ... به کار رفته است:

بازگردد عاقبت این در، بلی رو نماید یار سیمین بر، بلی
(دیوان کبیر، ج ٦، ص ۱۷۸)

در شاهد ذیل، آری بی‌فاصله پیش از این زخم ... آمده است:

آری این زخم هم زدین من است ور چه فرزند نازنین من است
(حدیقه، ص ۲۳۷)

در شاهد ذیل، آری بافاصله پس از امروز ... آمده است:

صلا ای صوفیان کامروز باری سماعست و نشاط و عیش آری
(دیوان کبیر، ج ٦، ص ۳۱)

قیدهای شک و تردید

۲۲) در شاهد نخست ذیل، مگر بی‌فاصله پیش از فعل آمده و در شاهد دوم، با فاصله پیش از آن آورده شده است:

مگر دیده باشی که در باغ و راغ — بتابد به شب کرمکی چون چراغ

(بوستان، ص ۲۹۱)

یکی از دوستان مخلص را — مگر آواز من رسید به گوش

(گلستان، ص ۸۴)

در شاهد نخست ذیل، مگر بی‌فاصله پس از فعل آمده و در شاهدهای دوم و سوم، با فاصله پس از آن آورده شده است:

عاشقی آمد مگر چوبی به دست — بر سر آن تشت خاکستر نشست

(منطق‌الطیر، ص ۲۳۶)

تاکنون حال خراسان و رعایا بودست — بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر

(انوری، ص ۲۰۱)

در رهی می‌رفت پیری راهبر — دید از روحانیان خلقی مگر

(منطق‌الطیر، ص ۲۵۶)

در شاهد نخست ذیل، بوک بی‌فاصله پیش از فعل آمده و در شاهد دوم، بافاصله پیش از فعل آورده شده است:

زاهدش گفت: ای به شاهی سرفراز — رخنه‌ای هست آن ز عزرائیل باز
بوک آن رخنه توانی کرد سخت — ورنه چه قصر تو و چه تاج و تخت

(منطق‌الطیر، ص ۱۲۰)

هیچ مگشا لب، نشین و می‌نگر — تا کند صدر جهان اینجا گذر
بوک بیند، مرده پندارد به ظن — زر دراندازد پی وجه کفن

(مثنوی، ج ۳، ص ۴۹۲)

با باید و شاید هنگامی که قید باشند، فعل به کار می‌رود، هنگامی که فعل کمکی باشند، مصدر و فعل هر دو به کار می‌روند.

قیدهای ترتیب

۲۳) نحوهٔ کاربرد قیدهای ترتیب را در شاهدهای ذیل می‌بینیم:

تو مال از کجا آورده‌ای اولاً، تا حدیث زکات و صدقه گویند با تو.

(نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۶۲)

اولا بشنو که چون ماندم زشست — اول و آخر ز پیش من بجست
ثانیا بشنو تو ای صدر ودود — که بسی جستم تو را ثانی نبود
ثالثا تا از تو بیرون رفته‌ام — گوییا ثالث ثلاثه گفته‌ام
رابعا چون سوخت ما را مزرعه — می‌ندانم خامسه از رابعه

(مثنوی، ج ۲، ص ۲۶۹)

قیدهای تأکید

۲۴) سخت در شاهد نخست ذیل، برای منکر قید است و بی‌فاصله پیش از آن آمده است و در شاهد دوم، برای عجب قید است و بی‌فاصله پیش از آن آورده شده است. و در شاهد سوم، برای بی‌برگ قید است و بی‌فاصله پس از آن به کار رفته است:

در نشابور امامی بود، او را ابوالحسن تونی گفتندی و شیخ را سخت منکر بود.

(تذکرة‌الاولیا، ج ۲، ص ۳۳۳)

گفت: یا امیرالمؤمنین خوابی سخت عجب دیده‌ام.

(کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۱۵)

به هیکل قوی چون تناور درخت — ولیکن فرو مانده بی‌برگ سخت

(بوستان، ص ۲۱۵)

الحق در شاهد نخست ذیل، برای زیبا صورت، مقبول طلعت قید است و بافاصله

پیش از آن آمده است و در شاهد دوم، برای ارزان قید است و بی‌فاصله پیش از آن آمده است:

مدت حمل سپری شد، الحق پسری زیبا صورت، مقبول طلعت آمد.

(کلیله، ص ۲۶۳)

الحق ارزان بود زما صد جان　　وز دهان تو نیم شکر خند

(هاتف، ص ۱۶)

درست در شاهد ذیل، برای گویی قید است و بی‌فاصله پیش از آن آمده است:

درست گویی نخاس گشت باد صبا　　درخت گل به مثل چون کنیزک نخاس

(منوچهری، ص ٤٤)

راست در شاهد نخست ذیل، برای گفت قید است و بی‌فاصله پیش از آن آمده و در شاهد دوم، برای ماند قید است و بی‌فاصله پس از آن آمده است:

راست گفت اندرین حدیث، آن مرد　　که آز را خاک سیر داند کرد

(حدیقه، ص ۵۳۵)

هر آدمی که چنین شخص دلستان بیند

ضرورت است که گوید به سرو ماند راست

(سعدی، ص ٤۲۷)

در شاهد نخست ذیل، لابد بی‌فاصله پیش از فعل آمده و در شاهد دوم، هراینه بی‌فاصله پس از فعل به کار رفته و در شاهد سوم، لاشک بافاصله پیش از فعل به کار برده شده است:

زمانه حامل هجر است و لابد　　نهد یک روز بار خویش حامل

(منوچهری، ص ٤۹)

آتش کند هراینه صافی عیار زر

(کلیله، ص ۲۷۱)

زنی از خاندان بخواهم لاشک پسری آید.

(کلیله، ص ۲٦۳)

قیدهای سبب و هدف

۲۵) «کمال قدرت را» در شاهد نخست ذیل، قید هدف و «به قصد» در شاهد دوم، قید سبب است:

و این آب که در زمین است هم از آسمان به زمین آمده است و به خاک امانت نهاده‌اند از برای حاجت خلق را، و کمال قدرت را، گاه از زیر برمی‌آورد و گاه از بالا فرو می‌فرستد، گاه شور، گاه تلخ.

(روضة‌الفریقین، ص ٦۰)

هیچ عبادتی نیست که اگر کسی به قصد او را نگزارد؛ خون وی هدر شود و عصمت خون وی باطل شود مگر ایمان.

(روضة‌الفریقین، ص ۲۳٦)

قید تفضیلی در جمله

۲٦) قید تفضیلی با «از»، «تا» و «که» به کار می‌رود. در شاهدهای ذیل، قید تفضیلی با «از» به کار رفته است:

فرستاده به مرو آمد نهانی / شتابانتر ز باد مهرگانی

(ویس و رامین، ص ۲۰٦)

اگر زین ابر بیرون آید اختر / به درد من زمن گرید فزونتر

(ویس و رامین، ص ۲۲۲)

در شاهدهای ذیل، قید تفضیلی با «که» به کار رفته است:

ترشروی بهتر کند سرزنش / که یاران خوش‌طبع شیرین‌منش

(بوستان، ص ۲٤۳)

به دندان رخنه در فولاد کردن — به ناخن راه در خارا بریدن ...
بسی بر جامی آسانتر نماید — که بار منت دونان کشیدن

(جامی، ص ۶۰۷)

در شاهد ذیل، قید تفضیلی با «تا» به کار رفته است:
او زودتر می‌رسد تا من.

۲۷) برتری مطلق در قید با قید تفضیلی، که متمم آن جمع باشد، بیان می‌شود:

ای بر در و بام تو از لذت جام تو — جانها به صبوح آیند من از همگان زوتر

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۲۷۵)

در شاهد ذیل، متمم «به»، «کسی» است که فعل آن منفی است؛ «به» معنی قید عالی دارد:

به ایران نداند کسی از تو به — به ما بر تویی شاه و سالار و مه

(شاهنامهٔ بروخیم، ص ۲۲۸۳)

در جملهٔ ذیل، همه، متمم نیکوتر است و نیکوتر معنی قید عالی دارد:
وی ... چنان که به چشم تو نیکوتر از همه می‌نماید مگر به چشم دیگران زشت‌تر نماید.

(قابوسنامه، ص ۸۵)

فصل هشتم

حرف اضافه

۱. حرف اضافه در ایرانی باستان

۱) حرفهای اضافهٔ ایرانی باستان عاملند، یعنی در حالت اسمی که به آنها مربوط است، دخالت می‌کنند. حرف اضافه ممکن است پیش از معمول خود یا پس از آن بیاید. در شاهد نخست ذیل، hača : از و upa : به سوی، عامل مفعولٌ شدن ـ karšvar : کشوراند و هر دو پیش از معمول خود آمده‌اند. در شاهد دوم، paiti : بر، عامل مفعول معه شدن ـzəma : زمین است و پس از معمول خود آمده است:

miθrəm ... fravazaite hača karšvarə yaṭ arəzahi upa karšvarə yaṭ xᵛaniraθəm bāmīm.

مهر ... فرا می‌آید از کشور ارزه به سوی کشور خونیرس بامی.

(مهریشت، بند ۶۷)

āpō yå zəmā paiti fratačinti ... .

آبهایی که بر زمین فرا روند ... .

(یسن ۶۵، بند ۳)

۲) در ذیل تعدادی از حرفهای اضافهٔ اوستایی آورده می‌شود و حالت یا حالتهایی که هر حرف اضافه عامل آن است، ذکر می‌شود:

aδairi : زیر، عامل حالت مفعولی است.

antarə : اندر، عامل حالتهای مفعولی، مفعولی‌معه و مفعولی‌فیه است.

apa : بی، عامل حالت مفعولی‌له است.

ava : به، عامل حالت مفعولی است.

upa : به، به سوی، عامل حالت مفعولی و مفعولی‌فیه است.

upairi : بر، عامل حالت مفعولی و مفعولی‌معه است.

tarō : بر، عامل حالت مفعولی است.

paiti : به، عامل حالت اضافی، مفعولی، مفعولی‌معه، مفعولی‌له، مفعولی‌عنه و مفعولی‌فیه است.

pasča : پس، عامل حالت مفعولی، مفعولی‌معه، مفعولی‌عنه و اضافی است.

hača : از، عامل حالت مفعولی، مفعولی‌معه، مفعولی‌عنه و اضافی است.

haδa : با، عامل حالت مفعولی‌معه، مفعولی‌له و مفعولی‌عنه است.

۲. حرف اضافه در ایرانی میانهٔ غربی

۳) در ایرانی میانهٔ غربی اسم صرف نمی‌شود، ازاین‌رو حرفهای اضافهٔ ایرانی میانهٔ غربی عامل نیستند.

٤) در ایرانی میانهٔ غربی حرف اضافه هم پیش از اسمی که بدان مربوط است می‌آید و هم پس از آن. در شاهد ذیل، abāg: با، مربوط به m ـ: ضمیر متصل اول شخص مفرد و āz: آز، است، پس از m ـ و پیش از āz آمده و pad: به، مربوط به zōr: زور است و پیش از آن آمده است. شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی است:

um nūniz xwad abāg rawēd um xwad dārēd ud pāyēd uš pad zōr abāg āz ud ahramēn kōšēm (Acta 9 , 31).

و اکنون نیز خود با من رود و خود دارد و پایدم و به زورش با آز و اهریمن کوشم (مانی می‌گوید: همزاد من هم اکنون هم با من است و با زور او با آز و اهریمن نبرد می‌کنم).

۵) حرفهای اضافه ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

فارسی میانه	پهلوی اشکانی ترفانی	اوستایی
abāg	abāg	* upāka
abar	abar	upairi

فارسی میانه	پهلوی اشکانی ترفانی	اوستایی
abē	abē	* apaiṯ
andar	andar	antarə
ō	ō	ava
tar	—	tarō
pad	pad	paiti
pas	—	pasča
az	až	hača
—	aδ	haδa
ēr	—	aδairi
		(فارسی باستان)
rāy	rāδ	rādi
(rāδ/y همیشه پس از اسمی که بدان مربوط است می‌آید)		
tā	—	—
(فارسی میانهٔ زردشتی)		
dā	—	—
(فارسی میانهٔ ترفانی)		
—	wasnād	—

۶) قید pēš در فارسی میانه و قید parwān در پهلوی اشکانی، به عنوان حرف اضافه هم به کار می‌روند.

۷) در ایرانی باستان حالتهای اسم، بر نقش اسم در جمله دلالت می‌کنند. حرفهای اضافه هم که گاهی با اسم به کار می‌روند و گاهی به کار نمی‌روند، نقش اسم را در جمله مشخص می‌کنند. در ایرانی میانهٔ غربی اسم حالت ندارد. از به کار بردن حرف اضافه با اسم و یا به کار نبردن حرف اضافه با آن، نقش اسم در جمله مشخص می‌شود.

۸) در ایرانی میانهٔ غربی، هنگامی که اسم؛ نهاد، گزاره، فاعل و نایب فاعل جمله باشد،

بی‌حرف اضافه به کار می‌رود. در ایرانی باستان هنگامی که اسم؛ نهاد، گزاره، فاعل و نایب‌فاعل جمله باشد، حالت فاعلی دارد.

۹) در ایرانی باستان، اسم اگر مفعول جمله باشد حالت مفعولی دارد. در ایرانی میانهٔ غربی، پیش از مفعول ممکن است ō بیاید یا نیاید. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ پیش از tu ، ō آمده، امّا پیش از pand چیزی نیامده است:

ō tu gyān was pand dahām, kū bōγ windāh (Acta 9 , 160).

تو را، ای جان، بس پند دهم که رستگاری بیابی.

۱۰) در ایرانی باستان، حالت مفعولی‌معه وسیلهٔ انجام دادن کار را نشان می‌دهد. همچنین بیانگر اسمی است که در انجام دادن کاری یا در داشتن حالتی با فاعل یا نهاد، همراهی و سازگاری دارد. در پهلوی اشکانی ترفانی aδ برای نشان دادن همراهی و سازگاری و pad برای نشان دادن وسیلهٔ انجام دادن کار به کار می‌رود. در فارسی میانه pad برای نشان دادن وسیلهٔ انجام دادن کار، و abāg برای نشان دادن همراهی و سازگاری به کار می‌رود. در شاهد نخست ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ aδ با tu و hu آمده که برای نشان دادن همراهی در انجام دادن کار، به کار رفته است:

ud kē aδ tu pad kēn ištāh, tu bid aδ hu pad kēn ma ištāh (Acta 9 , 51).

و هر که با تو به کین ایستد، تو، پس، با او به کین مایست.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ abāg با m ـ و āz برای نشان دادن همراهی در انجام دادن کار، و pad با zōr برای نشان دادن وسیلهٔ انجام دادن کار، به کار رفته‌اند:

um nūniz xwad abāg rawēd ... uš pad zōr abāg āz ud ahramēn kōšēm (Acta 9 , 31).

و اکنون نیز خود با من رود ... و به زورش با آز و اهریمن کوشم.

۱۱) در ایرانی باستان، حالت مفعولی‌له بر کسی یا چیزی دلالت می‌کند که کار به سوی او یا برای او انجام می‌گیرد. در پهلوی اشکانی ترفانی wasnād و rāδ برای نشان دادن کسی یا چیزی به کار می‌روند که کار برایش انجام می‌گیرد و ō برای نشان دادن کسی یا

چیزی به کار می‌رود که کار به سوی او انجام می‌گیرد؛ مثال:

ud bayān wasnād hu rangas rōšn ... andāyēn nē bawēnd (Acta 9 , 85).

و ایزدان آن روشنی اندک را ... اندوهگین نباشند.

bay hēm kē zād až bayān ... awās gad hēm ō nyāz (Acta 9 , 106).

ایزدم که ایزدان زادم ... اکنون به نیاز آمدم.

nawāg šahr dištan rāδ abžār izgrift būd (Syntax, 151).

ساختن شهر جدید (بهشت نو) را ابزار گرفته شده بود.

در فارسی میانه، rāy و ō برای نشان دادن کسی یا چیزی به کار می‌روند که کار برای آن انجام می‌گیرد و ō برای نشان دادن کسی یا چیزی به کار می‌رود که کار به سوی آن انجام می‌شود. شاهدهای ذیل، از فارسی میانهٔ ترفانی‌اند:

az dūr gyāg āmad hēm dēn rāy (Acta 9 , 41).

از دور جای آمدم دین را.

Addā ... Napšā ō dēn wizīd (Acta 9 , 40).

ادا (نام یکی از پیروان مانی است)، نپشا (نام یکی از پیروان مانی است) را برای دین گزید.

ud frāz ō xwadāwann mad (Acta 9 , 45).

و فراز به سوی خداوندگار آمد (بهرام ساسانی است که به سوی مانی می‌آید).

در متون متأخر فارسی میانه rāy به عنوان نشانهٔ مفعول هم به کار می‌رود:

uš ān zan rāy nē ōzad (K. IX, 22).

و آن زن را نیوژد.

۱۲) در ایرانی باستان، حالت مفعولی‌عنه برای دلالت بر مبدأ زمانی و مکانی به کار می‌رود. در پهلوی اشکانی ترفانی až و در فارسی میانه az برای دلالت بر مبدأ زمانی و مکانی به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ až برای نشان دادن مبدأ زمانی، به کار رفته است:

až hu žamān kaδ āyad nird man būd (Acta 9 , 50).

از آن زمان که آمد، نزد من بود.

در شاهد نخست ذیل، az برای نشان دادن مبدأ مکانی و در شاهد دوم برای نشان‌دادن مبدأ زمانی به کار رفته است. هر دو شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی است:

az dūr gyāg āmad hēm dēn rāy (Acta 9 , 41).

از دور جای آمدم دین را.

az nūn parrōn nē giryēm (Acta 9 , 183).

از اکنون به بعد نگریم.

۱۳) در ایرانی باستان، مفعول‌له برای نشان دادن انتهای مکانی و زمانی به کار می‌رود. در فارسی میانه، t/dā برای نشان دادن انتهای مکانی و زمانی به کار می‌رود. در شاهد نخست ذیل، tā برای نشان دادن انتهای مکانی و در شاهد دوم، برای نشان دادن انتهای زمانی به کار رفته است. هر دو شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی است:

tēr tā parr pad aškamb andar šud (K. I,33).

تیر تا پر، به شکم اندر شد.

tā nazd bām abāg ardaxšīr būd (K. II,3).

تا نزد بام (بامداد) با اردشیر بود.

۱۴) در ایرانی باستان، زمان و مکان انجام دادن کار با مفعول‌فیه نشان داده می‌شود. در ایرانی میانهٔ غربی abar ،andar ،pad برای نشان دادن زمان و مکان انجام دادن کار به کار می‌روند و ō برای نشان دادن مکان انجام دادن کار. در شاهدهای ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی‌اند ـ pad و andar و abar و ō برای نشان دادن مکان انجام دادن کار، به کار رفته‌اند:

Addā pad awīn šahrān was ranz burd (Acta 9 , 40).

ادا به آن شهرها بس رنج برد.

ud šawēnd ud andar hān šahr wuzurg ud istāyīdag padīrift ud hruft bawēnd (Acta 9 , 56).

و شوند (جانهای پاک شده از آلودگی) و اندر آن شهر بزرگ و ستوده (بهشت) پذیرفته و گردآوری شوند.

pas ... hān mird ud zan ī fratumēn niwist hēnd abar zamīg pahrēzān (Acta 9 , 74).

پس ... آن مرد و زن نخستین آغازیدند بر زمین زیستن.

ušān ō dašn ārag ēstēnēd ... ušān ō xōy ārag ēstēnēd (Acta 9 , 78).

و ایشان را (عیسی نیکوکاران را در روز قیامت) بر جانب راست ایستاند ... و ایشان را (عیسی گنهکاران را) بر جانب چپ ایستاند.

در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ pad برای دلالت بر زمان انجام‌دادن کار، به کار رفته است:

pad čafār saxt šahrēwar māh ... ahrāmād pidar rōšn (Acta 9 , 47).

به چهارم شهریور ماه ... پدر روشنی (مانی) عروج کرد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ andar برای نشان دادن زمان انجام دادن کار، به کار رفته است:

kanīzag ... andar šab ... ō nazdīk ī ardaxšīr āmad (K. II, 7).

کنیزک ... اندر شب ... به نزدیک اردشیر آمد.

۳. حرف اضافه در فارسی دری

۱۵) حرفهای اضافهٔ ō و tar فارسی میانه، به فارسی دری نرسیده است. حرف اضافهٔ ēr فارسی میانه با az، به صورتهای ازیر، زیر، به فارسی دری رسیده است.

۱۶) دیگر حرفهای اضافهٔ فارسی میانه به صورت زیر به فارسی دری رسیده‌اند:

abāg به صورتهای ابا، با، وا و فا، به فارسی دری رسیده است. «با» رایجترین آنهاست.

abar به صورتهای ابر، بر و ور، به فارسی دری رسیده است. «بر» رایجترین آنهاست.

abē به صورتهای ابی، بی و وی، به فارسی دری رسیده است. «بی» رایجترین آنهاست.

andar بـه صورتهـای انـدر و در، بـه فـارسی دری رسـیده است. در رایـجتر از اندر است.

pad به صورتهای به و بد، به فارسی دری رسیده است. بد تنها پیش از آن، این، او و ایشان به کار می‌رود.

pas به صورت پس، به فارسی دری رسیده است. در فارسی دری پیش، بازماندهٔ pēš فارسی میانه، به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود.

az به صورتهای از و زِ و زْ، به فارسی دری رسیده است. زْ،تنها پیش از اسمهایی به کار می‌رود که با مصوت آغاز شده‌اند: زان، زو، زین، زاسمان.

rāy به صورت را، به فارسی دری رسیده است.

pēš فارسی میانه به صورت پیش، به فارسی دری رسیده است.

۱۷) زی و باز، در فارسی دری، به عنوان حرف اضافه به کار رفته‌اند. زی، در فارسی میانه معادل ندارد. باز شاید به abāz فارسی میانه، که قید است و خود بازماندهٔ apāči اوستایی است مربوط باشد.

۱۸) در فارسی دری، برخی از قیدها و اسمها به عنوان حرف اضافه به کار می‌روند، گاه به تنهایی و گاهی همراه با یک حرف اضافه:

قید : بالا ، فراز

اسم : سر ، پشت

قید و حرف اضافه : در میان ، از میان

اسم و حرف اضافه : به واسطه ، از واسطه

۱۹) حرف اضافه در فارسی دری به صورتهای زیر به کار می‌رود:

۱. پس از اسمی که بدان مربوط است می‌آید. در شاهد نخست ذیل، در با فاصله پس از حله و در شاهد دوم، بی‌فاصله پس از جام آمده است:

زمستان آری و حله بپوشانی جهان را در بهار آری بیارایی چنان جنات حورایی

(سنایی، ص ۶۰۰)

هر کس را جام در خورش ده　　　　از سوخته فرق کن نوان را

(خاقانی، ص ١٤)

(را همیشه پس از اسمی می‌آید که بدان مربوط است).

۲. پیش از اسمی که بدان مربوط است می‌آید.

۳. یک اسم ممکن است دو حرف اضافه داشته باشد، یکی پیش از اسم و دیگری پس از آن بیاید. در شاهد نخست ذیل، ما و خود دو حرف اضافه دارند: به و بر. به پیش از ما و خود آمده و بر پس از آن دو به کار رفته است. در شاهد دوم، مشکو دو حرف اضافه دارد: به و در. به پیش از مشکو آمده و «در» پس از آن به کار رفته است:

به ما بر خدمت خود عرض کردی　　　　جزای آن به خود بر فرض کردی

(خسرو و شیرین، ص ۸)

به مشکو در نبود آن ماه رخسار　　　　مع‌القصه به قصر آمد دگر بار

(خسرو و شیرین، ص ۱۰۷)

این روش در اصل برای تأکید بوده، اما بتدریج شعرا، بویژه مثنوی‌سرایان، از کاربرد دو حرف اضافه برای یک اسم استفاده کردند تا با هجا یا هجاهایی که معنی خاص ندارند، وزن شعر خود را مراعات کنند. بدیهی است تشخیص اینکه درکجا دو حرف اضافه برای تأکید و در کجا برای مراعات وزن به کار رفته، دشوار است. چند شاهد:

از بهر ... را:

ابوبکر ... بفرمود تا لختی گوسفندان و چهارتا اشتر که از بهر رفتن را همی پرورد بدان جا بردند.

(طبری، ص ۳۶۱)

گور گیرد شیردشتی لیکن از بهر تو را　　گور سازد شیرگیتی خویشتن را بی‌دهن

(ناصرخسرو، ص ۲۶۳)

از پی ... را:

شکـــرگوی از پـــی زیـــادت را عـــالم الغـــیب و الشهـــادة را

(حدیقه، ص ۹۹)

از پـــی دوست را و دشـــمن را علم جـان را بـه و عـمل تـن را

(حدیقه، ص ۳۱۸)

از برای ... را:

از بـــرای سگـــان و گرگـــان را اینچنینهـــا مگـــو بزرگـــان را

(حدیقه، ص ۲۸۱)

برای ... را:

چون پیش شیخ باز آمدند بپرسیدند که برای اللّه را آن سرّ چیست.

(تذکرةالاولیا، ج ۲، ص ۲۰۳)

مواردی از کاربرد برخی از حرفهای اضافه

۲۰) هنگامی که اسم؛ نهاد، گزاره، فاعل جمله باشد، بی‌حرف اضافه به کار می‌رود. نایب فاعل هم که در متون قدیم گاهی با «را» به کار رفته، بی‌حرف اضافه به کار می‌رود.

۲۱) هنگامی که اسم؛ نهاد، گزاره، فاعل و نایب فاعل جمله نباشد، نقش آن در جمله غالباً با حرف اضافه مشخص می‌شود.

۲۲) از، در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای نشان دادن مبدأ زمانی و مکانی انجام دادن کار:

نخست چیزی که آفرید از یک شنبه ابتدا کرد و همی آفرید تا روز آدینه آخر ساعت و روز شنبه هیچ نیافرید.

(بلعمی، ص ۳۲)

علی اندر نماز بود ... و در رکوع انگشتری از دست بیرون کرد و بدان سائل داد.

(طبری، ص ۴۱۲)

۲. برای نشان دادن رابطهٔ میان مضاف و مضاف‌الیه:

گفت: ای بار خدای من ... سست شد استخوان از من و بدرخشید سر به پیری.

(طبری، ص ۱۵۷)

۲۳) از بهر و بهر، با اسمی به کار می‌روند که کار برای آن انجام می‌گیرد:

این تیغ نه از بهر ستمگاران کردند   انگورنه از بهرنبیذ است به‌چرخشت

(رودکی، ص ۲۰)

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست   زخاک من همه نرگس دمدبه جای‌گیاه

(رودکی، ص ۹۶)

۲۴) ازپی و پی، با اسمی به کار می‌روند که کار برای آن انجام می‌گیرد:

به کژی و ناراستی کم گرای   جهان از پی راستی شد به پای

(ابوشکور، ص ۱۲۶)

زبان بسته به مدح محمّد آرد نطق   که نخل خشک پی مریم آورد خرما

(خاقانی، ص ۱۳)

۲۵) اندر و در، با اسمی به کار می‌روند که زمان و مکان انجام کار را نشان می‌دهند:

اندر آن روز کی رسد فریاد   مر تو را هیچ بنده و آزاد

(حدیقه، ص ۵۶۰)

شحنه‌ای در دهی شبی سرمست   پای مرغ معلمی بشکست

(حدیقه، ص ۵۶۱)

۲۶) با، با اسمی به کار می‌رود که وسیلهٔ انجام دادن کار است یا با آن همکاری و همداستانی دارد:

با خردمند ساز داد و ستد   که قویتر شود خرد ز خرد

(حدیقه، ص ۴۷۹)

تو را با من است ای فلان آشتی / به جنگم چرا گردن افراشتی

(بوستان، ص ۳۸۸)

۲۷) بر، با اسمی به کار می‌رود که جای انجام دادن کار را نشان می‌دهد:

چون شاخ گوزن بر در تو / قامت شده خم، غضنفران را

(خاقانی، ص ۳۳)

۲۸) برای، با اسمی به کار می‌رود که کار برایش انجام می‌گیرد:

برای دو جو دامنی در بریخت / طمع آبروی توقر بریخت

(بوستان، ص ۳۳۵)

۲۹) به، با اسمی می‌آید که وسیلهٔ انجام دادن کار و زمان و مکان انجام دادن کار را نشان می‌دهد. به، به معنی از لحاظ هم به کار می‌رود:

به دست تهی برنیاید امید / به زر برکنی چشم دیو سفید

(بوستان، ص ۲۵۸)

چون لطیف آید به گاه نوبهار / بانگ رود و بانگ کبک و بانگ تز

(رودکی، ص ۱۷۰)

بیراهان و مبتدعان و هواداران به سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر بسیار شدند.

(السواد، ص ۱۷)

به نطق آدمی بهتر است از دواب / دواب از تو به گر نگویی صواب

(گلستان، ص ۳۵)

۳۰) بی، در معنی مخالف با، به کار می‌رود:

ناربا وتری و آب‌غوره با شکر و بی‌شکر به کار دارد.

(هدایةالمتعلمین، ص ۳۵۸)

۳۱) پس و پیش، مکان انجام دادن کار و جهت انجام دادن آن را نشان می‌دهند:

پس زانـوی حـیرتش بنشـاند — لا یمسه چو بر دو دستش خواند
(حدیقه، ص ۱۸۲)

پیش او عـقل، قـد خـمیده رود — تو به پای آیـی او بـه دیـده رود
(حدیقه، ص ۲۰۳)

پیش یأجوج نفس خود سد باش — پیش افـعیش چـون زمـرد بـاشد
(حدیقه، ص ۴۷۲)

۳۲) تا، انتهای زمان و مکان انجام دادن کار را نشان می‌دهد. تا، ابتدای زمانی را هم نشان می‌دهد:

نخست چیزی که آفرید از یک‌شنبه ابتدا کرد و همی آفرید تا روز آدینه آخر ساعت و روز شنبه هیچ نیافرید.
(بلعمی، ص ۳۲)

کنون از موی سر تا ناخن پـای — بگویم درد با دارو به یک جای
(میسری، ص ۱۸۸)

و تا او (خدا) بوده است، صفات او بوده است و تا ذات را بـودن بـوده است، جبروت ذات را بودن بوده است.
(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۶۷)

۳۳) را، در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. به معنی برای:

بر نـارسیدن از چه و چند و چون — عـــارست نـــورسیده و برنـا را
(ناصرخسرو، ص ۱۶۷)

۲. نشانهٔ مفعول جمله است:

شادی بـدین بهـار چـو مـی‌بینی — چـون بوستـان خسـرو صـحرا را
(ناصرخسرو، ص ۱۶۶)

۳. جانشین کسرهٔ اضافه:

چـون شـاخ گـوزن بـر در تـو   قـامت شـده خـم، غـضنفران را

(خاقانی، ص ۳۳)

٤. با فعل بودن به معنی داشتن:

کرا دانش و جود و تـقوی نـبود   به صورت درش هیچ معنی نبود

(بوستان، ص ۲٥٤)

تو را با من است ای فلان آشتی   به جنگم چرا گـردن افـراشـتی

(بوستان، ص ۳۸۸)

۳٤) زیر، مکان و جهت انجام دادن کار را نشان می‌دهد:

زیر این نه کاسه مـن بـاری هـزار   گشته‌ام هم‌کوزه، هم خم، هم طغار

(منطق‌الطیر، ص ۱۳۲)

مـرو زیـر بـار گـنه ای پسـر   کـه حـمال عـاجز بـود در سـفر

(بوستان، ص ۳۸۸)

فصل نهم

حرف ربط

۱. حرف ربط در ایرانی باستان

۱) حرفهای ربط همپایه‌ساز ایرانی باستان عبارتند از:

اوستایی	فارسی باستان	معنی
uta	uta	و
-ča	-ča	و
-vā	-wā	یا
zī	—	زیرا

۲) حرفهای ربط پیروساز ایرانی باستان عبارتند از:

اوستایی	فارسی باستان	معنی
yezi	yadi	اگر
yaθā	yaθā	تا
—	yatā	تا
tyat	hyat	که

۲. حرف ربط در ایرانی میانهٔ غربی

۳) حرفهای ربط همپایه‌ساز ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه	معنی
ud	ud	و
bēž	bē	اما

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه	معنی
āgām	ayāb	یا
čē	čē	چه (زیرا)
ham	ham	هم

۴) حرفهای ربط پیروساز ایرانی میانهٔ غربی عبارتند از:

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه	معنی
kū	kū	که
kaδ	ka	که
—	tā	تا
ag	agar	اگر

۵) ud ایرانی میانهٔ غربی بازماندهٔ uta ایرانی باستان است. ča ـ، vā ـ zī ایرانی باستان به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است. به جای vā ـ در فارسی میانه، ayāb و در پهلوی اشکانی، āgām به کار می‌رود. به جای zī در فارسی میانه (az)ēd rāy (ازیرا، زیرا) و در پهلوی اشکانی ترفانی ēdrāδ به کار می‌رود. ham بازماندهٔ ـ hama ایرانی باستان است. ـ hama در ایرانی باستان صفت است به معنی همان.

۶) به جای yezi و yadi ایرانی باستان، در پهلوی اشکانی ترفانی، ag و در فارسی میانه، agar به کار می‌رود. yaθā ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است. yatā فارسی باستان، در فارسی میانه tā شده است. tyat و hyat ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است و به جای آنها kū به کار می‌رود.

۳. حرف ربط در فارسی دری

۷) حرفهای ربط همپایه‌ساز فارسی دری عبارتند از:

۱. «و» بازماندهٔ ud فارسی میانه است. «و» چهار تلفظ دارد: وَ، ـُ، وُ، وِ.

تلفظ «وَ» و «ـُ» در همه حال درست و ممکن است.

از «و» و «اَ» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «وَ» به وجود آید:

و + از = وز:

درختی است مرد کرم باردار وزو بگذری، هیزم کوهسار

(بوستان، ص ۲۷۶)

از «و» و «اِ» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «وِ» به وجود آید:

زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار درخیال کس نیامدکانچنان‌گردد چنین

(مواعظ، ص ۷۰۰)

از «و» و «اُ» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «وُ» به وجود آید:

اسب تازی دو تک رود به شتاب واشتر آهسته می‌رود شب و روز

(گلستان، ص ۱۵۰)

از «و» و «ای» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «وی» به وجود آید:

و + این = وین:

وین شکم بی‌هنر پیچ پیچ صبر ندارد که بسازد به هیچ

(گلستان، ص ۱۲۰)

از «و» و «آ» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «وا» به وجود آید:

و + آن = وان:

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به

وانکه خوابش بهتر از بیداری است آنچنان بد زندگانی مرده به

(گلستان، ص ۴۸)

از «و» و «او» ممکن است، ـ بویژه در شعر ـ «وو» به وجود آید:

تو ز عشق جان خویشی بیقرار و او نشسته تا کند صد جان نثار

(منطق‌الطیر، ص ۳۱)

«و» پس از «ا» و ضمه و فتحه (امروزه کسره) و «و» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «وُ» شود:

رضـــا و ورع نیکنـــامان حـــر　　　هوی و هوس رهزن و کیسه بـر

(بوستان، ص ۳٤۲)

حسن تو نادرست درین عهد و شعر من　　　من چشم بر تو و همگان گوش برمنند

(سعدی، ص ۵۰۰)

شوخی مکن ای یار کـه صـاحبنظرانـند　　　بیگانه و خویش از پس و پیشت نگرانند

(سعدی، ص ۵۰۰)

«و» پس از «ی» ممکن است ـ بویژه در شعر ـ «یُ» شود:

درشـتی و نـرمی بـه هـم در بـهست　　　چو رگزن که جراح و مـرهم نـهست

(بوستان، ص ۲۱٤)

۲. بیک، بازماندهٔ bē ka فارسی میانه است. بیک، که به معنی امّا ست، در متون کهن فارسی آمده و امروزه متروک شده است:

خواهد خدای تا نکند بر شما از تنگی، بیک می‌خواهد تا پاک کند شما را و تمام کند نعمت او بر شما، مگر شکر کنید.

(طبری، ص ۳۷۵)

بگو که خداوند من بگستراند روزی مر آن را که خواهد و تنگ گرداند و بیک بیشترین مردمان نمی‌دانند.

(طبری، ص ۱٤٦۱)

۳. یا، بازماندهٔ ayāb فارسی میانه است.

٤. چه، به معنی زیرا، در متون کهن فارسی به صورت «چی» هم نوشته شده است. چه، بازماندهٔ čē فارسی میانه است.

۵. که، به معنی زیرا، بازماندهٔ kū فارسی میانه است.

٦. ایرا، ازیرا، زیرا . ایرا، که در متون کهن فارسی به کار رفته و امروزه متروک شده است، بازماندهٔ ēd rāy فارسی میـانه است. ازیـرا، کـه صـورت کـهنتر زیـراست، بازماندهٔ az ēd rāy فارسی میانه است.

۷. چون، بازماندهٔ čōn فارسی میانه است.

۸. آما، وآمّا و فآما عربی، در فارسی دری به کار رفته است. فاما، در متون کهن فارسی دری آمده و امروزه متروک شده است.

۹. اِما و فإمّا، عربی به معنی «یا» در متون کهن فارسی به کار رفته‌اند.

۱۰. لیک، ولیک، ولی، لکن، ولکن، لیکن، ولیکن، همگی از لکنَّ، ولکنَّ عربی آمده‌اند.

۱۱. چه ... چه.

۱۲. خواه ... خواه. خواه مادهٔ مضارع فعل خواستن است.

۱۳. هم، هم ... هم.

۱۴. مگر، از فارسی میانه ma agar.

۱۵. جز، از فارسی میانه ǰud az (جدا از، سوای).

۱۶. نیز، از فارسی میانه anēz (از anē : دیگری + z : هم).

۱۷. پس.

۱۸. بل، از بل عربی؛ بل، با که، به صورت بلکه به کار رفته است.

۱۹. ترکیبات زیر هم به عنوان حرف ربط همپایه ساز در فارسی دری به کار می‌روند:

چراکه، برای اینکه، زیراکه، چون که

۸) حرفهای ربط پیروساز فارسی دری عبارتند از:

۱. که، بازماندهٔ kū است.

۲. که، به معنی هنگامی که، بازماندهٔ ka فارسی میانه است.

۳. تا، بازماندهٔ tā فارسی میانه است.

۴. اگر، بازماندهٔ agar فارسی میانه است.

ار، صورت دیگر اگر است. از و + اگر، وگر و از و + ار، ور به وجود آمده است.

۵. ولو ← عربی، ولو به معنی و اگر.

۹) ترکیبات زیر هم به عنوان حرف ربط پیروساز، در فارسی دری به کار می‌روند:

هرگاه، تا اینکه، تا آنکه

فصل دهم

اصوات

۱. اصوات در ایرانی باستان

۱) صوتهای اوستایی عبارتند از:

āi : آی، āvōya : آوه

۲. اصوات در ایرانی میانهٔ غربی

۲) صوتهای فارسی میانه عبارتند از:

āy : آی (← اوستایی āi)، ōh :اوه، ōn : ای، wāy : وای

۳. اصوات در فارسی دری

۳) صوتهای فارسی دری، به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

۱. صوتهایی که در اصل، صوتند:

آه، آوخ، آوه، آی، اوه، ای، به‌به، زه، زه‌زه، وای، وه، هان، هین

۲. صوتهایی که در اصل، اسم و صفتند:

الف) اسمها و صفتهای فارسی:

آزاد، آفرین، افسوس تف، تفو، خاموش، زینهار، زنهار

ب) اسمها و صفتهای عربی:

الحذار، الفرار، الامان، امان، حیف، ساکت، عجب، مرحبا

۳. صوتهایی که یک عبارتند:

دور از تو، چشم بد دور

٤. صوتهایی که در عربی، جمله‌اند:

استغفرالله، الحمدلله، ان‌شاءالله، بارک‌الله، تبارک‌الله، یاالله.

فصل یازدهم

واژه‌سازی

۱. واژه‌سازی در ایرانی باستان

۱) واژه‌های ایرانی باستان یا بسیطند، یا مشتق، یا مرکب، یا عبارت.

در این فصل تنها از نام (اسم و صفت) گفتگو می‌شود (از دیگر اجزای کلام در بخش مربوط به هر یک از آنها، سخن به میان آمده است).

الف) بسیط

۲) بسیط یا ساده نامی است که از یک جزء ساخته شده است. نامهای بسیط ایرانی باستان، یا اصلاً نامند یا ریشه هستند که بدون آنکه چیزی بدانها افزوده شود به عنوان نام (اسم و صفت) به کار برده می‌شوند:

	ریشه	اسم	صفت
اوستایی	—	bāzav-: بازو	naiba-: نیو
اوستایی	vak-: گفتن	vak: گفتار	—
اوستایی	drug-: دروغ گفتن	drug-: دروغ	drug-: دروغگو

۳) در ایرانی باستان، ریشه با پیشوند فعلی به عنوان اسم و صفت به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-stā: ریشه است به معنی ایستادن، با پیشوند فعلی -upa می‌شود: -upa-stā: اسم است به معنی یاری

-vak: ریشه است به معنی گفتن، با پیشوند فعلی -paiti می‌شود: -paiti-vak: صفت است به معنی پاسخ دهنده

ب) مشتق

۴) مشتق واژه‌ای است که در ساخت آن، پیشوند یا پسوند به کار رفته است.

۵) پیشوند و پسوند واژه‌هایی هستند غیرمستقل، یعنی جداگانه به کار برده نمی‌شوند. پیشوند پیش از واژه می‌آید و پسوند پس از آن؛ هر دو معنی واژه‌ای را که پیش یا پس از آن می‌آیند تغییر می‌دهند. پیشوند و پسوند غالباً مقولهٔ دستوری واژه‌ای را که پیش یا پس از آن می‌آیند، تغییر می‌دهند، یعنی اسم را صفت و صفت را اسم می‌کنند.

۱. پیشوندهای نامساز

۶) پیشوندهای نامساز ایرانی باستان بر دو دسته‌اند:

الف) دستهٔ نخست، پیشوندهایی را در برمی‌گیرد که تنها به عنوان پیشوند نامساز به کار می‌روند.

ب) دستهٔ دوم پیشوندهایی را در برمی‌گیرد که به عنوان قید و حرف اضافه هم به کار می‌روند.

الف) پیشوندهای دستهٔ نخست

۷) -anā̆، -an، -a. این پیشوند برای منفی کردن به کار می‌رود. -an پیش از مصوتها و -a و -anā̆ پیش از صامتها. این پیشوند در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. بر سر اسم و صفت درمی‌آید و مقولهٔ دستوری آنها را تغییر نمی‌دهد؛ مثال از اوستایی:

-maršant : صفت است به معنی میرنده، منفی آن -a-maršant است به معنی نامیرنده

-āhita : صفت است به معنی آلوده، منفی آن -an-āhita است به معنی ناآلوده

-xᵛāsta : صفت است به معنی پخته، منفی آن -ana-xᵛāsta است به معنی ناپخته

-āxštay : اسم است به معنی آشتی، منفی آن -an-āxštay است به معنی ناآشتی

-mərətāt : اسم است به معنی مرگ، منفی آن -a-mərətāt است به معنی بیمرگی

۲. از اسم، صفت می‌سازد و این صفت بر نفی معنی اسم در کسی یا چیزی دلالت می‌کند؛ مثال از اوستایی:

-xᵛafna: اسم است به معنی خواب، صفت منفی آن می‌شود: -a-xᵛafna: کسی که خواب ندارد، بیخواب

-aγra: اسم است به معنی پایان، صفت منفی آن می‌شود: -an-aγra: چیزی که پایان ندارد، بی‌پایان

۳. از ریشه، صفت فاعلی می‌سازد؛ مثال از اوستایی:

ریشه	صفت فاعلی
-xᵛar: خوردن	-a-xᵛar: ناخورنده
-drug: دروغ گفتن	-a-drug: نادروغگو
-mərək: مردن	-a-mərək: نامیرنده

۸) -duš، -duž. این پیشوند به معنی بد است و در موارد ذیل به کارمی‌رود:

۱. بر سر اسم و صفت درمی‌آید و مقولهٔ دستوری آنها را تغییر نمی‌دهد؛ مثال از فارسی باستان:

-kr̥ta: کرده شده، انجام شده، -duš-kr̥ta: بد انجام شده؛ -yāra: سال، -duš-yāra: سال بد، خشکسالی

۲. بر سر اسم درمی‌آید و از آن صفت می‌سازد. این صفت بر بد بودن معنی اسمی که در کسی یا چیزی وجود دارد، دلالت می‌کند؛ مثال از اوستایی:

-daēna: دین، -duž-daēna: دارای دین بد؛ -manah: اندیشه، -duš-manah: بد اندیش

۳. با ریشه صفت فاعلی می‌سازد؛ مثال از اوستایی:

-dā(y): دیدن، نگریستن، -duž-dā(y): بدنیت، بی‌شعور

۹) -hu پیش از صامتها و -hv پیش از مصوتها. این پیشوند به معنی نیک و خوب است و در موارد ذیل به کار می‌رود:

۱. بر سر اسم و صفت در می‌آید و مقولهٔ دستوری آنها را تغییر نمی‌دهد؛ مثال از فارسی باستان:

-arštika : نیزه‌ور، -hw-arštika : نیزه‌ور خوب؛ -asabāra : سوارکار، -hw-asabāra : سوارکار خوب

مثال از اوستایی:

-yār : سال، -hu-yār : سال خوب؛ -bərətay : بردن، -hu-bərətay : پیشکش خوب

۲. بر سر اسم درمی‌آید و با آن صفت می‌سازد. این صفت بر خوب بودن معنی اسمی که بر سر آن درآمده، در کسی یا چیزی دلالت می‌کند؛ مثال از فارسی باستان:

-aspa : اسب، -hw-aspa : دارای اسب خوب

مثال از اوستایی:

-xratav : خرد، -hu-xratav : دارای خرد نیک؛ -xšaθra : شهریاری، -hu-xšaθra : دارای شهریاری خوب

۳. بر سر ریشه درمی‌آید و از آن صفت فاعلی و مفعولی می‌سازد؛ مثال از فارسی باستان:

-xšnu : خشنود کردن، -hu-xšnu : خوب خشنود کرده شده؛ -dā(y) : دیدن، نگریستن، -hu-dā(y) : خوب نیت، باشعور

ب) *پیشوندهای دستهٔ دوم*

۱۰) -upari : بر. این پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار برده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

-zəm : اسم است به معنی زمین، با پیشوند -upairi می‌شود: -upairi-zəma : آنکه بر زمین است، آنکه بر زمین زندگی می‌کند. a در پایان کلمه، a ماده‌ساز است. زمین، زمی فارسی دری بازماندهٔ -zəm است.

۱۱) -upa : با. این پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار برده می‌شود؛ مثال

از اوستایی:

-āp: اسم است به معنی آب، با پیشوند -upa می‌شود: -upāpa (upa-āp- →): آنکه در آب زندگی می‌کند، آبزی. a در پایان کلمه، a ماده‌ساز است. آب فارسی دری بازماندهٔ -āp است.

۱۲) -antar: اندر، در. این پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار برده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

-dańhav: اسم است به معنی کشور، با پیشوند -antar می‌شود: -antarə-dańhav: آنکه در کشور است. دیه، ده فارسی دری بازماندهٔ -dańhav است.

۱۳) -apa: بی. این پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار برده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

-xšaθra: اسم است به معنی کشور، با پیشوند -apa می‌شود: -apa-xšaθra: آنکه از پادشاهی جدا کرده شده است، مخلوع. شهر فارسی دری بازماندهٔ -xšaθra است.

۱٤) -pǎti: ضد. این پیشوند برای ساختن اسم از اسم به کار برده می‌شود؛ مثال از اوستایی:

-ǰatay: اسم است به معنی زدن، با پیشوند -pati می‌شود: -paiti-ǰatay: دفاع

۲. پسوندهای نامساز

۱۵) پسوندهای ایرانی باستان، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) پسوندهایی که بیواسطه به ریشه - یا آنچه در حکم آن باشد - پیوسته می‌شوند و از آن، اسم و صفت می‌سازند.

ب) پسوندهایی که به اسم و صفت پیوسته می‌شوند و از آنها صفت و اسم می‌سازند.

الف) *برخی از پسوندهای دستهٔ نخست*

۱۶) -a-: این پسوند برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-gaoš: شنیدن، -gaoša: گوش

مثال از فارسی باستان:

-draug : دروغ گفتن، -drauga : دروغگو

۱۷) -ah- : این پسوند برای ساختن اسم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-aēn : آزار رساندن، -aēnah : آزار

۱۸) -ana- : این پسوند برای ساختن اسم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-vah : جامه به تن کردن، -vaŋhana : جامه

۱۹) -ant- : این پسوند برای ساختن صفت فاعلی مضارع گذرا و صفت فاعلی آیندهٔ گذرا به کار می‌رود (در فصل ششم از این پسوند، گفتگو به میان آمده است).

۲۰) -āna- : این پسوند برای ساختن صفت فاعلی مضارع ناگذر و صفت فاعلی نقلی ناگذر به کار می‌رود (در فصل ششم از این پسوند، گفتگو شده است).

۲۱) -ata- : این پسوند برای ساختن صفت مفعولی آینده به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل ششم گفتگو شده است).

۲۲) -iš- : این پسوند برای ساختن اسم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-had : نشستن، hadiš : نشستگاه، کاخ

۲۳) -išta : این پسوند برای ساختن صفت عالی به کار می‌رود (در فصل دوم از این پسوند، گفتگو به میان آمده است).

۲۴) -ka- : این پسوند برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-mar : مردن، -mahrka : اسم است که در فارسی دری مرگ شده است.

-huš : خوشیدن، -huška : صفت است که در فارسی دری خشک شده است.

۲۵) -mna- : این پسوند برای ساختن صفت فاعلی مضارع ناگذر به کار می‌رود (در فصل ششم از این پسوند، گفتگو به میان آمده است).

۲۶) -na- : این پسوند برای ساختن صفت مفعولی گذشته به کار می‌رود (در فصل ششم از این پسوند سخن به میان آمده است). این پسوند برای ساختن اسم هم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-fraθ : پرسیدن، -frašna : پرسش

۲۷) ـta ـ: این پسوند برای ساختن صفت فاعلی گذشته، از ریشهٔ لازم و صفت مفعولی گذشته، از ریشهٔ متعدی به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل ششم گفتگو شده است).

۲۸) ـtanai ـ: این پسوند برای ساختن مصدر از ریشه به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل ششم گفتگو به میان آمده است).

۲۹) ـtar ـ: این پسوند برای ساختن صفت به کار برده می‌شود. صفتی که با ـtar ـساخته می‌شود، معنی فاعلی دارد؛ مثال از اوستایی:

ـdā : دادن، ـdātar : دادار

مثال از فارسی باستان:

ـǰan : زدن، ـǰantar : زدار

۳۰) ـtvă ـ، ـθwă ـ: این پسوند برای ساختن صفت مفعولی آینده به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل ششم سخن به میان آمده است). پسوند tvă ، θwă برای ساختن اسم هم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

ـdah : آموختن، ـdastvā : آموزش

۳۱) ـvah ـ: این پسوند برای ساختن صفت فاعلی نقلی گذرا به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل ششم گفتگو شده است).

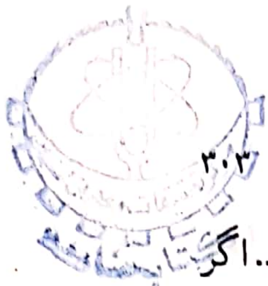
۳۲) ـya ـ: این پسوند برای ساختن صفت مفعولی آینده به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل ششم گفتگو شده است).

۳۳) ـyah ـ: این پسوند برای ساختن صفت تفضیلی به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل سوم گفتگو شده است).

ب) برخی از پسوندهای دستهٔ دوم

۳٤) ـaina ـ: این پسوند به اسمهایی که بر مواد دلالت می‌کنند، پیوسته می‌شود و از آنها صفت نسبی می‌سازد. اگر اسم به a ختم شده باشد، در پیوستن ـaina ـ به آن، a حذف می‌شود؛ مثال از اوستایی:

ـzarana* : زر، ـzaranaēna : زرّین، ـayah : آهن، ـayaŋhaēna : آهنین



۳۵) ‎-ana‎-: این پسوند برای ساختن اسم مکان و صفت نسبی از اسم، به کار می‌رود. اگر اسم به a ختم شده باشد، a یا حذف می‌شود و یا با a در ana ادغام می‌گردد و ‎-āna‎- به وجود می‌آید؛ مثال از اوستایی:

‎haēčaṱ-aspa‎- : نام پدرِ جد زردشت است، ‎haēčaṱ-aspāna‎- منسوب به ‎haēčaṱ-aspa‎-

مثال از فارسی باستان:

‎wṛka‎- * : گرگ، ‎wṛkāna‎- : گرگستان، گرگان (جرجان)

۳۶) ‎-i‎-: این پسوند برای ساختن صفت نسبی به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

‎zaraθuštri‎- منسوب به ‎zaraθuštra‎- : زردشت

۳۷) ‎-ka‎- ، ‎-ăka‎- ، ‎-ĭka‎-: این پسوند، برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

‎nāirī‎- : زن، ‎nāirikā‎- : زن (اسم از اسم)؛ ‎banda‎- : بند، ‎bandaka‎- : بنده (صفت از اسم)

۳۸) ‎-ma‎- : این پسوند، برای ساختن عدد ترتیبی از عدد اصلی به کار می‌رود (از این پسوند، در فصل چهارم گفتگو شده است).

۳۹) ‎-mant‎- : این پسوند از اسم صفت می‌سازد؛ مثال از اوستایی:

‎xratu‎- : خرد، ‎xratumant‎- : خردمند

۴۰) ‎-tama‎- : این پسوند، برای ساختن صفت عالی به کار می‌رود (در فصل سوم از این پسوند، گفتگو شده است).

۴۱) ‎-tara‎-: این پسوند، برای ساختن صفت تفضیلی به کار می‌رود (در فصل سوم از این پسوند، سخن به میان آمده است).

۴۲) ‎-tāt‎-: این پسوند، برای ساختن اسم از صفت به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

‎upara‎- : صفت به معنی برتر، ‎uparatāt‎- : اسم، به معنی برتری

۴۳) ‎-van‎- : این پسوند، برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

‎aša‎- : تقدس، ‎ašavan‎- : مقدس

۴۴) ـ-vant: این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از اوستایی:

-puθra: پور، -puθravant: پورمند

۴۵) ـ-ya: این پسوند از اسم، صفت نسبی و اسم معنی می‌سازد. اگر اسم به a یا ā ختم شده باشد، a و ā پیش از ya حذف می‌شود؛ مثال از اوستایی:

-haoma: هوم، -haomya: هومی

ج) مرکب

۴۶) مرکب واژه‌ای است که از دو جزء مستقل ساخته شده است. نامهای مرکب ایرانی باستان، به مرکب آزاد و مرکب وابسته تقسیم می‌شوند.

۴۷) مرکب آزاد، مرکبی است که اجزای ترکیب شونده با هم، از نظر نحوی ارتباطی ندارند. در ایرانی باستان، هر یک از اجزای ترکیب شونده در مرکب آزاد، جداگانه صرف می‌شوند و شمار هر یک از اجزای ترکیب شونده مثنی است؛ مثال از اوستایی:

pasu vīra: دام و انسان، هر دو حالت فاعلی دارند و هر دو مثنی هستند.

۴۸) مرکب وابسته، مرکبی است که اجزای ترکیب شونده، از نظر نحوی با هم مربوطند. مرکب وابسته دارای انواع ذیل است:

۱. نامی که از ترکیب دو اسم به وجود می‌آید. ترکیبی که از دو اسم به وجود می‌آید یا اسم است یا صفت. در ترکیبی که از دو اسم ساخته شده و از ترکیب آن دو، اسم به وجود آمده، آن دو با هم رابطهٔ اضافی دارند؛ مثال از اوستایی:

-vīs-paiti: رئیس خانواده، -vīs: خانواده، -paiti: رئیس، -vīs مضاف‌الیه -paiti است.

در ترکیبی که از دو اسم ساخته می‌شود و از ترکیب آن دو، صفت به وجود می‌آید، صفت دلالت می‌کند بر اینکه کسی یا چیزی مدلول یکی از دو اسم را چون مدلول اسم دیگر دارد، یا مدلول یکی از دو اسم مدلول اسم دیگر را دارد؛ مثال از اوستایی:

-hvarə-darəsa: خورشید چشم، آن که نگاه کردنی چون خورشید دارد، hvarə: خور، هور، -darəsa: نگریستن؛ -daēva-yasna: دیویسن، آن که دین دیو را دارد، -daēva: دیو، -yasna: نیایش

۲. نامی که از ترکیب یک صفت و یک اسم به وجود می‌آید. این ترکیب یا صفت است یا اسم. هنگامی که ترکیب اسم است، صفت، اسم را توصیف می‌کند؛ هنگامی که ترکیب صفت است، بر وجود مدلول اسم موصوف به صفتی که با آن ترکیب شده در کسی یا چیزی دلالت می‌کند؛ مثال برای صفت + اسم = اسم، از اوستایی:

-pərənō.māh: پرماه، بدر، از pərənō: صفت به معنی پر و -māh اسم به معنی ماه

مثال برای صفت + اسم = صفت، از اوستایی:

-hazaŋra-gaoša: هزار گوش، آن که هزار گوش دارد، از -hazaŋra: صفت است به معنی هزار و -gaoša: اسم است به معنی گوش

۳. نامی که از ترکیب صفت فاعلی مضارع با اسم به وجود می‌آید. در این ترکیب که صفت فاعلی مضارع است، اگر صفت فاعلی مضارع متعدی باشد؛ اسم، معمولِ صفت فاعلی مضارع است. اما اگر صفت فاعلی مضارع لازم باشد صفت فاعلی مضارع اسم را وصف می‌کند؛ مثال از فارسی باستان:

-dārayat-wahu: دارنده بهی را، -dārayat: صفت فاعلی مضارع متعدی است به معنی دارنده، -wahu: اسم است به معنی بهی

مثال از اوستایی:

-aurvat-aspa: دارندهٔ اسب تندرو، aurvat: صفت فاعلی مضارع لازم است به معنی تندرو، -aspa: اسم است به معنی اسب؛ -aša-oxšayant: رشد دهندهٔ راستی را، -aša: اسم است به معنی راستی، -oxšayant: صفت فاعلی مضارع متعدی است به معنی رشد دهنده

۴. نامی که از ترکیب صفت مفعولی گذشته با اسم به وجود می‌آید. چنین نامی صفت فاعلی گذشته یا صفت مفعولی گذشته است؛ مثال از اوستایی:

-uzgərəptō.drafša: صفت فاعلی گذشته است به معنی برافراشته درفش، آن که درفش خود را برافراشته است، uzgərəptō: صفت مفعولی گذشته است به معنی برافراشته، -drafša: اسم است به معنی درفش؛ -gaošō-srūta: صفت مفعولی گذشته است به معنی شنیده شده به وسیلهٔ گوش، gaošō: اسم است به معنی گوش، -srūta:

صفت مفعولی گذشته است به معنی شنیده شده

۵. نامی که از ترکیب اسم با مادهٔ مضارع به وجود می‌آید. اگر مادهٔ مضارع متعدی باشد، ترکیب ممکن است صفت فاعلی مضارع یا صفت مفعولی گذشته باشد. اگر مادهٔ مضارع لازم باشد، ترکیب صفت فاعلی مضارع است؛ مثال از اوستایی:

-ašəm-mərənk: صفت فاعلی مضارع است به معنی راستی‌کش، آن که راستی را از بین می‌برد، ašəm: اسم است به معنی راستی، -mərənk: مادهٔ مضارع است از ریشهٔ -mərək به معنی از بین بردن. n پیش از k برای ساختن مادهٔ مضارع آورده شده‌است؛ -zaranyō-paēsa: صفت مفعولی گذشته است به معنی زرنگار، zaranyō: اسم است به معنی زر، -paēsa مادهٔ مضارع است از ریشهٔ -paēs به معنی رنگ کردن

۶. نامی که از ترکیب اسم با ریشه به وجود می‌آید. اگر ریشه متعدی باشد، صفت ممکن است فاعلی مضارع یا مفعولی گذشته باشد. اگر ریشه لازم باشد، صفت، صفت فاعلی مضارع است؛ مثال از اوستایی:

-gao-gan: صفت فاعلی مضارع است به معنی گاوکش، آن که گاو را می‌کشد، -gao: اسم است به معنی گاو، -gan: ریشه است به معنی زدن و کشتن؛ -zaranyō-pis: صفت مفعولی گذشته است به معنی زرنگار، zaranyō: اسم است به معنی زر، -paes=pis: ریشه است به معنی رنگ کردن؛ -ašiš-hak: صفت فاعلی مضارع است به معنی پیروی کننده از اشی، ašiš: ایزدی است که قسمت مردمان را تقسیم می‌کند، -hak: ریشه است به معنی پیروی کردن

۷. نامی که از ترکیب قید با صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آید. در این ترکیب قید نحوهٔ انجام عمل را بر کسی یا چیزی وصف می‌کند؛ مثال از اوستایی:

-arš-uxδa: راست گفته شده، arš: قید است به معنی راست، درست، -uxδa: صفت مفعولی گذشته است به معنی گفته

۸. نامی که از ترکیب قید با مادهٔ مضارع به وجود می‌آید. در این ترکیب که صفت فاعلی مضارع است، قید نحوهٔ انجام فعل را توسط فاعل وصف می‌کند؛ مثال از اوستایی:

-haθra-vanya: با یک ضربه غلبه کننده، -haθra: قید است به معنی یک بار،

-vanya : مادهٔ مضارع است از ریشهٔ -van به معنی غلبه کردن و -ya- نشانه‌ای که برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به کار می‌رود.

۹. نامی که از ترکیب قید با ریشه به وجود می‌آید. در این ترکیب که صفت فاعلی مضارع است، قید نحوهٔ انجام فعل را توسط فاعل وصف می‌کند؛ مثال از اوستایی:

-ərəžə-jī : کسی که درست زندگی می‌کند. ərəžə : قید است به معنی راست، درست، -jī: ریشه است به معنی زندگی کردن

۱۰. نامی که از ترکیب ضمیر مشترک و اسم به وجود می‌آید. چنین نامی صفت است؛ مثال از اوستایی:

xᵛā-zaēna : خودْ سلاح، کسی که خود، سلاح خود را به دست می‌تواند آورد، -xᵛā : ضمیر مشترک است به معنی خود، -zaēna : اسم است به معنی سلاح

د) عبارت

۴۹) عبارت واژه‌ای است که از چند جزء تشکیل شده است. عبارتهای ایرانی باستان صفتند؛ مثال از اوستایی:

xšmāvaya-gəuš-urvā : صفت به معنی دارندهٔ xšmaibyā gəuš urvā: xšmaibyā: حالت مفعول‌له جمع، ضمیر دوم شخص، gəuš : حالت اضافی مفرد مؤنث از -gav : گاو، urvā : حالت فاعلی مفرد مذکر از -urvaṇ : روان

۲. واژه‌سازی در ایرانی میانهٔ غربی

۵۰) نامهای ایرانی میانهٔ غربی مانند نامهای ایرانی باستان یا بسیطند، یا مشتق، یا مرکب و یا عبارت.

الف) بسیط

۵۱) نامهای بسیط ایرانی میانهٔ غربی، چون نامهای بسیط ایرانی باستان دو منشأ دارند. نامهای ایرانی میانهٔ غربی یا در اصل نامند، و یا ماده‌های فعلند که - ظاهراً با تغییر محل تکیه در نامهایی که بیش از یک هجا دارند - به عنوان نام به کار می‌روند؛

مثال برای نامهایی که در اصل نامند:

پهلوی اشکانی ترفانی	kōf	ispēd
فارسی میانهٔ ترفانی	kōf	ispēd
فارسی میانهٔ زردشتی	kōf	spēd
فارسی دری	کوه	سپید

در ایرانی باستان یک نام ممکن است علاوه بر ماده، یک ریشه هم داشته باشد؛ مثلاً barant: برنده از ریشهٔ -bar: به معنی بردن ساخته شده است، -a- نشانه‌ای است که برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به کار می‌رود، -nt- پسوندی که صفت فاعلی مضارع گذرا از ماده می‌سازد. در ایرانی میانهٔ غربی ریشه، همان ماده است.

مثال برای نامهایی که در اصل ماده‌های فعلند، از فارسی میانهٔ زردشتی:

اسم	مادهٔ مضارع	مصدر
band : بند	band-	bastan : بستن
paywand : پیوند	paywand-	paywastan : پیوستن

مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

صفت	مادهٔ ماضی	مصدر
gušād	gušād	gušādan : گشادن

ب) مشتق

۱. پیشوندها

۵۲) پیشوندهای دستهٔ نخست ایرانی باستان، یعنی پیشوندهایی که تنها به عنوان پیشوند به کار می‌رفته‌اند، با همان صورتها و با همان وظایف - با تغییرهایی جزئی - به ایرانی میانهٔ غربی رسیده‌اند:

۵۳) پیشوند -a، -anā، -an؛مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

sāg : اسم است به معنی شمار، با پیشوند -anā می‌شود: anāsāg : صفت، به معنی بی‌شمار

مثال از فارسی میانه ترفانی:

arzān: صفت است به معنی ارزنده، با پیشوند -an می‌شود: anarzān: صفت، به معنی بی‌ارزش؛ sāg: اسم است به معنی شمار، با پیشوند -a می‌شود: asāg: صفت، به معنی بی‌شمار؛ -widir: مادهٔ مضارع است، برابر فارسی دری آن می‌شود: گذر، مادهٔ مضارع گذشتن، از پیشوند anā و مادهٔ مضارع مزبور، anāwidir به وجود می‌آید: صفت فاعلی به معنی ناگذر

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

āgāh: صفت است، در فارسی دری آگاه شده است، با پیشوند -an می‌شود: anāgāh: صفت، به معنی ناآگاه؛ āštīh: اسم است و در فارسی دری آشتی شده است، با پیشوند -an می‌شود: anāštīh: اسم، به معنی ناآشتی؛ -dān: مادهٔ مضارع است، برابر آن در فارسی دری می‌شود: دان-، مادهٔ مضارع دانستن، از پیشوند -a و مادهٔ مضارع مزبور، adān به وجود می‌آید که صفت فاعلی است به معنی نادان

پیشوند -a، -anā، -an در واژه‌هایی از ایرانی میانهٔ غربی دیده می‌شود:

فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
a-murdād	a-murdād	مرداد
a-mahrāspand	a-mahraspand، a-mšāspand	امشاسپند

۵٤) در ایرانی میانهٔ غربی بر صورتهای -duš و -duž ایرانی باستان، صورت -diž (از -duž) افزوده شده است؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

farr: اسم است، در فارسی دری فرّ برابر آن است، با پیشوند -duš می‌شود: dušfarr: صفت، به معنی بدبخت

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

dil: اسم است، در فارسی دری دل شده است، با پیشوند -duž می‌شود: duždil: صفت، به معنی بد دل، دل از دست داده

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

āgāh: صفت است، در فارسی دری آگاه شده است، با پیشوند -duš می‌شود:

dušāgāh : صفت، dušāgāh در فارسی دری دژ آگاه شده است؛ gōwišn : اسم است، در فارسی دری گوش شده به معنی گفتار، با پیشوند ـ duš می‌شود: duš_gōwišn : اسم، به معنی گفتار بد؛ xēm: اسم است، در فارسی دری خیم شده‌است، با پیشوند ـ duš می‌شود: dušxēm : صفت، در فارسی دری دژخیم شده است؛ ـ ōmōz : مادهٔ مضارع āmōxtan است، در فارسی دری آموز ـ، آموختن شده است، با پیشوند ـ duš می‌شود: dušāmōz : صفت فاعلی به معنی بدآموز

پیشوند ـ duš، ـ duž، ـ diž به صورت مرده در واژه‌های ذیل از ایرانی میانهٔ غربی دیده می‌شود:

پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
diž_wār	—	—	دشوار
—	duš_yārī	—	خشکسالی
—	—	duš_sraw	بدنام

۵۵) پیشوند ـ hu، ـ hw؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی

ruwān : اسم است و برابر آن در فارسی دری روان است، با پیشوند ـ hu می‌شود: huruwān : صفت به معنی نیک‌روان؛ ـ pattāw : مادهٔ مضارع است به معنی طاقت آوردن، با پیشوند ـ hu می‌شود: hupattāw : صفت فاعلی به معنی شکیبا

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

ābād : صفت است و در فارسی دری آباد شده است، با پیشوند ـ hw می‌شود: hwābād : صفت به معنی نیک آباده شده؛ ـ nyōš : مادهٔ مضارع است، در فارسی دری نیوش ـ شده است، مادهٔ مضارع نیوشیدن ، با پیشوند ـ hu می‌شود: hunyōš : صفت فاعلی به معنی کسی که خوب می‌نیوشد ، مطیع

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

xēm : خیم ، اسم است، با پیشوند ـ hu می‌شود: huxēm : صفت به معنی خوش‌خیم؛ ـ šnās : مادهٔ مضارع است، در فارسی دری شناس ـ شده است، مادهٔ مضارع شناختن ، با پیشوند ـ hu می‌شود: hušnās : صفت فاعلی به معنی کسی که خوب

می‌شناسد؛ -gugār : مادهٔ مضارع است، در فارسی دری گوار - شده است، مادهٔ مضارع گواشتن ، گواردن ، با پیشوند -hu می‌شود: hugugār : صفت مفعولی به معنی خوشگوار
پیشوند -hu ، -hw به صورت مرده در واژه‌هایی از ایرانی میانهٔ غربی، به صورت مرده دیده می‌شود:

فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
hu_srōg	hu-sraw	نیکنام[1] - خسرو
hu_yārgar	—	سال خوب آورنده

۵۶) پیشوندهای دستهٔ دوم ایرانی باستان، یعنی پیشوندهایی که به عنوان قید، حرف اضافه، پیشوند فعلی هم به کار می‌رفته‌اند و با تغییر تلفظی با همان وظایف به ایرانی میانهٔ غربی رسیده‌اند:

۵۷)

ایرانی باستان	ایرانی میانهٔ غربی
upari	abar

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

raftār : اسم است، در فارسی دری رفتار شده است، با پیشوند -abar می‌شود:
abarraftār : صفت به معنی رونده

۵۸)

ایرانی باستان	ایرانی میانهٔ غربی
upa	abāg

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

ēsm : اسم است به معنی هیزم ، با پیشوند abāg می‌شود: abāgēsm : صفت به معنی با هیزم ، هیزم‌دار

۵۹)

ایرانی باستان	ایرانی میانهٔ غربی
antar	andar

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

tawān : اسم است، در فارسی دری توان شده است، با پیشوند andar می‌شود:

۱. husraw در فارسی دری «خسرو» شده است.

andartawān: صفت به معنی توانا

۶۰) ایرانی باستان — ایرانی میانهٔ غربی

apa — abē

مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

nang: اسم است، برابر آن در فارسی دری ننگ است، با پیشوند -abē می‌شود:

abēnang: صفت به معنی بی‌ننگ

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

kār: اسم است، در فارسی دری کار شده است، با پیشوند abē می‌شود: abēkār: صفت است که در فارسی دری بیکار شده است.

مثال از فارسی میانه زردشتی:

bar: اسم است، در فارسی دری بر شده است، با پیشوند abē می‌شود: abēbar: صفت است که در فارسی دری بی‌بر شده است.

۶۱) ایرانی باستان — ایرانی میانهٔ غربی

pā̆ti — pād

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

zahr: اسم است، فارسی دری آن زهر است، با پیشوند pād می‌شود: pādzahr: اسم است که فارسی دری آن پادزهر است.

پیشوند pā̆d به صورت مرده در واژه‌هایی از ایرانی میانهٔ غربی دیده می‌شود:

فارسی میانهٔ ترفانی	فارسی میانهٔ زردشتی	فارسی دری
pā-dāšin	pā-dāšan	پا-داشَن
pas-sux	pā̆s-sux	پا-سخ

(کلمهٔ پا-تک به معنی ضدحمله اخیراً ساخته شده است).

۶۲) در ایرانی میانهٔ غربی -pati ایرانی باستان که اسم است به معنی «صاحب»، به صورت pad در آمده و به عنوان پیشوند به کار می‌رود و از اسم صفت می‌سازد؛ مثال از

فارسی میانهٔ ترفانی:

rām : اسم است به معنی آرامش، با پیشوند ـ pad می‌شود: padrām : صفت به معنی در آرامش، rām : در فارسی دری رام شده و padrām پدرام گردیده است

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

nērōg : اسم است، در فارسی دری نیرو شده است، با پیشوند pad می‌شود: padnērōg : صفت به معنی نیرومند؛ dumb : اسم است، در فارسی دری دم شده است، با پیشوند ـ pad می‌شود: paddumb : صفت به معنی دمدار

۶۳) در ایرانی میانهٔ غربی ـ hăma ایرانی باستان که صفت است به معنی هم، به صورت hăm درآمده و به عنوان پیشوند در ساخت صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

hām-tōxmag : هم‌تخمه (هم‌خانواده)، hām-band : همبند (دو نفر که در یک زندانند)

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

ham-dam : همدم (دوست و رفیق)

۶۴) *فهرست پیشوندهای ایرانی میانهٔ غربی*

پیشوند	شمارهٔ بند	پیشوند	شمارهٔ بند
a- (an-, anā-)	۵۳	duš- (diž- duž-)	۵۴
abāg-	۵۸	duž- (diž-, duš-)	۵۴
abar-	۵۷	hām- (ham-)	۶۳
abē-	۶۰	ham- (hām-)	۶۳
an- (a-, anā-)	۵۳	hu- (hw-)	۵۵
anā- (a-, an-)	۵۳	hw- (hu-)	۵۵
andar-	۵۹	pad-	۶۲
diž-(duš-, duž-)	۵۴	pād-	۶۱

۲. پسوندها

۶۵) برخی از پسوندهای دستهٔ نخست ایرانی باستان، با اختلاف در تلفظ و گاه با اختلاف در کاربرد، به ایرانی میانهٔ غربی رسیده‌اند.

۶۶) پسوندهای ـaـ، ـahـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند.

۶۷) پسوند ـanaـ ایرانی باستان به صورت anـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است و برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

ـpadmōž : مادهٔ مضارع است به معنی پوشیدن، با پسوند anـ می‌شود:

padmōžan : اسم به معنی جامه

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

ـpaywah : مادهٔ مضارع است به معنی نیایش کردن، با پسوند anـ می‌شود:

paywahan : اسم به معنی نیایش

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

ـbrēz : مادهٔ مضارع brištan، فارسی دری: بریز ـ، برشتن، با پسوند anـ می‌شود:

brēzan : اسم، فارسی دری: بریزن به معنی تابه

۶۸) پسوند ـantـ ایرانی باستان با پسوند ـakaـ ترکیب شده و از ترکیب آن دو در ایرانی میانهٔ غربی، پسوند andagـ , indagـ به وجود آمده است (از این پسوند در فصل ششم گفتگو به میان آمده است).

۶۹) پسوند ـānaـ ایرانی باستان به صورت ānـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است (از این پسوند که برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع به کار می‌رود، در فصل ششم گفتگو شده است).

۷۰) پسوند ـataـ ایرانی باستان به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است (دربارهٔ این پسوند به فصل ششم مراجعه شود).

۷۱) پسوند ـišـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است، اما از ترکیب آن با پسوند ـnaـ در ایرانی میانه غربی، پسوند išnـ به وجود آمده است که برای ساختن اسم مصدر از مادهٔ مضارع و گاه از مادهٔ ماضی به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی:

istāw-išn : ستایش، dīd-išn : دیدش

مثال از فارسی میانه:

kun-išn : کنش، dīd-išn : دیدش

از ترکیب -iš- با -θwa- در ایرانی میانهٔ غربی išt- به وجود آمده است که صورتی دیگر از išn- به شمار می‌آید؛ مثال از فارسی میانه:

bun-išt : بنیاد

ممکن است išn- بازماندهٔ šna-* فارسی باستان باشد که صورت ایرانی باستان آن θna- است. -θna- در ایرانی باستان برای ساختن اسم از صفت به کار می‌رود. ممکن است išt- صورت دیگری از išn- باشد.

۷۲) پسوند -išta- ایرانی باستان به صورت ist- به فارسی میانه و به صورت išt- به پهلوی اشکانی رسیده است (دربارهٔ این پسوند به فصل سوم مراجعه شود).

۷۳) پسوند -ka- ایرانی باستان به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است، بازماندهٔ آن چون جزئی مرده به صورتهای k و g، در واژه‌هایی از ایرانی میانهٔ غربی باقی مانده است:

پهلوی اشکانی ترفانی huš-k : خشک

فارسی میانه mar-g : مرگ

۷۴) پسوندهای -mna- و -na- ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده‌اند (دربارهٔ این دو، در فصل ششم گفتگو شده است). پسوند -na- چنانکه گفته شد با پسوند -iš- ترکیب شده و از ترکیب آن دو، پسوند -išn- به وجود آمده است.

۷۵) پسوند -ta- ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است (دربارهٔ پسوند -ta- در فصل ششم گفتگو شده است).

۷۶) پسوند -tanai- ایرانی باستان به صورت -dan، -tan به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است. به ملاحظهٔ قواعد ایرانی میانهٔ غربی -دن، -تن را نمی‌توانیم پسوند به شمار بیاوریم، پسوند مصدر در ایرانی میانهٔ غربی an- است. چون اگر -dan، -tan را پسوند به حساب بیاوریم، مجبوریم ماده‌هایی فرض کنیم که در ایرانی میانهٔ غربی چنان ماده‌هایی وجود ندارند (درباره این پسوند در فصل ششم گفتگو به

میان آمده است).

۷۷) پسوند ـ tar ـ ایرانی باستان در ایرانی میانهٔ غربی به صورتهای tār ـ و dār ـ آمده است. به ملاحظه قواعد ایرانی میانهٔ غربی tār ـ و dār ـ را نمی‌توانیم پسوند به شمار بیاوریم، بلکه باید ār ـ را پسوند فرض کنیم، چون اگر tār ـ و dār ـ را پسوند به حساب بیاوریم، مجبوریم ماده‌هایی فرض کنیم که در ایرانی میانهٔ غربی چنان ماده‌هایی وجود ندارند. پسوند ār ـ در ایرانی میانهٔ غربی برای ساختن اسم مصدر و صفت فاعلی از مادهٔ ماضی به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

buxt ـ ār : صفت فاعلی به معنی نجات دهنده؛ nimūd ـ ār : صفت فاعلی است که در فارسی دری نمودار شده است.

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

dīd ـ ār : اسم مصدر که در فارسی دری دیدار شده است؛ kišt ـ ār : اسم مصدر به معنی کشت؛ guft ـ ār : صفت فاعلی به معنی گوینده

۷۸) پسوند ـ tvă ـ و ـ θwă ـ (درباره این پسوندها به عنوان پسوندهایی که برای ساختن صفت مفعولی آینده به کار می‌روند، در فصل ششم گفتگو شده است).

از ترکیب پسوند ـ θwă ـ با پسوند ـ ya ـ در فارسی میانه، پسوند īh ـ و در پهلوی اشکانی، پسوند īft ـ به وجود آمده است. īft ـ در پهلوی اشکانی ترفانی و īh ـ در فارسی میانه برای ساختن اسم معنی از صفت به کار می‌روند؛ مثال:

	پهلوی اشکانی ترفانی	فارسی میانه ترفانی	فارسی میانه زردشتی	فارسی دری
صفت	rāšt	rāst	rāst	راست
اسم معنی	rāštīft	rāstīh	rāstīh	راستی

در فارسی میانهٔ ترفانی ī صورت دیگر īh ـ است.

۷۹) پسوند ـ vah ـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است (دربارهٔ این پسوند در فصل ششم گفتگو شده است).

۸۰) پسوند ـ ya ـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است (در فصل ششم از این

پسوند، گفتگو به میان آمده است).

۸۱) پسوند ـ yah ـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است (در فصل سوم از این پسوند، گفتگو به میان آمده است).

۸۲) برخی از پسوندهای دستهٔ دوم ایرانی باستان، با اختلاف در تلفظ وگاه با اختلاف در کاربرد، به ایرانی میانهٔ غربی رسیده‌اند.

۸۳) پسوند ـ aina ـ ایرانی باستان به صورت ēn ـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده و برای ساختن صفت نسبی از اسم ذات، و صفت از اسم معنی، و صفت عالی از صفت تفضیلی به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

āsun ـ ēn : آهنین، anōš ـ ēn : نوشین

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

rōy ـ ēn : رویین، xēšm ـ ēn : خشمین

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

āhan ـ ēn : آهنین، xēšm ـ ēn : خشمین

به پسوند ēn ـ ممکن است پسوند ag ـ افزوده شود؛ مثال از فارسی میانه:

pēš ـ ēn ـ ag : پیشینه

(دربارهٔ ساخت صفت عالی از صفت تفضیلی، در فصل سوم گفتگو شده است).

۸۴) پسوند ـ ana ـ ایرانی باستان به صورت ān ـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است. پسوند ān ـ برای ساختن اسم مکان و زمان و صفت نسبی به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

tūr ـ ān : توران، waruč ـ ān : غرچستان

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

rōz ـ šab ـ ān : شبانروز، pāpak ـ ān : بابکان

۸۵) پسوند ـ i ـ ایرانی باستان به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است. از ترکیب آن با پسوند ـ ka ـ، پسوند īg ـ در ایرانی میانهٔ غربی به وجود آمده است که برای ساختن صفت نسبی از اسم به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

zrēhīg : دریایی، منسوب به zrēh : دریا

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

ābīg : آبی، منسوب به āb : آب

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

pārsīg : پارسی، منسوب به pārs : پارس

۸۶) پسوند -ka-، -ā̆ka-، -ī̆ka- ایرانی باستان، به صورتهای -ag، -āg به ایرانی میانهٔ غربی رسیده‌اند. موارد کاربرد هر یک از آنها به شرح ذیل است:

-ag در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت از اسم؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی:

išnōhrag : سپاسگزار، صفت از išnōhr : سپاس

۲. برای ساختن صفت از صفت؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

mahistag : بزرگ و سرور، صفت از mahist : بزرگ و سرور

۳. برای ساختن اسم از اسم، مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه:

čašmag : چشمه، اسم از čašm : چشم

۴. برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

iškēbag : شکیبا، صفت فاعلی از -iškēb : شکیب- (مادهٔ مضارع شکیفتن)

۵. برای ساختن صفت مفعولی گذشته از مادهٔ ماضی فعل متعدی؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه:

bastag : بسته، صفت مفعولی از bast : بست (مادهٔ ماضی بستن)

۶. برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

xannag : خنده، اسم از -xann، فارسی میانهٔ زردشتی: -xand، فارسی دری: خند- (مادهٔ مضارع خندیدن)

-āg در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن اسم از صفت؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

sardāg : سرما، اسم از sard : سرد

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

garmāg: گرما، اسم از garm: گرم

۲. برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع افعال؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

niγōšāg: نیوشا، صفت فاعلی از ـ niγōš: نیوش ـ (مادهٔ مضارع از نیوشیدن)

مثال از فارسی میانه:

dānāg: دانا، صفت فاعلی از ـ dān: دان ـ (مادهٔ مضارع دانستن)

پسوند ـ ka ـ، ـ ǐka ایرانی باستان، در مرحلهٔ میان ایرانی باستان و ایرانی میانهٔ غربی، بدون اینکه معنی نام و مقولهٔ آن را تغییر دهد، به کار می‌رفته تا نام را به صرف a منتقل کند. بازماندهٔ ـ ka ـ، ـ īka ـ، که به منظور نقل نام، به صرف a به کار می‌رفته، به صورت مرده در نامهایی از ایرانی میانهٔ غربی دیده می‌شود:

ایرانی باستان	zānu ـ ka ـ	zam ـ īka ـ
پهلوی اشکانی ترفانی	zānūg	zamīg
فارسی میانه ترفانی	—	zamīg
فارسی میانهٔ زردشتی	zānūg	zamīg
فارسی دری	زانو	زمی (زمین)

۸۷) پسوند ـ aka ـ ایرانی باستان، به صورت ak ـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده و برای ساختن مصغر به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانه:

andak: اندک، مصغر از and: چند

ak ـ در ساخت ēnak فارسی میانهٔ ترفانی از ēn: این، دیده می‌شود.

۸۸) پسوند ـ ma ـ ایرانی باستان، به صورت um ـ به ایرانی میانه غربی رسیده است. به um ـ ممکن است پسوند ēn ـ پیوسته شود، و از آن دو، پسوند umēn ـ به وجود آید (دربارهٔ این پسوند که برای ساختن عدد ترتیبی از عدد اصلی به کار می‌رود، در فصل چهارم گفتگو شده است).

۸۹) پسوند ـ mant ـ ایرانی باستان به صورتهای mand ـ، ōmand ـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی:

zōrmand : زورمند، صفت از zōr : زور (اسم)

مثال از فارسی میانه:

dardōmand : دردمند، صفت از dard : درد (اسم)

۹۰) پسوند ـ tama ـ ایرانی باستان به صورت dum ـ به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است (دربارهٔ این پسوند که برای ساختن صفت عالی از صفت مطلق به کار می‌رود، در فصل سوم گفتگو شده است).

۹۱) پسوند ـ tara ـ ایرانی باستان، به صورت tar ـ در فارسی میانهٔ زردشتی، dar ـ در فارسی میانهٔ ترفانی و ādar ـ در پهلوی اشکانی ترفانی رسیده است (دربارهٔ این پسوند که برای ساختن صفت تفضیلی از صفت مطلق به کار می‌رود، در فصل سوم گفتگو شده است).

۹۲) پسوند ـ van ـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است.

۹۳) پسوند ـ tāt ـ ایرانی باستان در فارسی میانهٔ زردشتی به صورت āy ـ درآمده است و برای ساختن اسم از صفت به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

از pahn : که صفت است و در فارسی دری پهن شده است به اضافه پسوند āy ـ کلمه pahnāy ساخته شده که اسم است و در فارسی دری پهنا شده است.

۹۴) پسوند ـ vant ـ ایرانی باستان به صورتهای wand ـ، āwand ـ به فارسی میانهٔ زردشتی و به صورتهای wind ـ، āwind ـ به پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی رسیده است. صورتهای مختلف بازماندهٔ ـ vant ـ، برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی:

hunarāwind : هنرمند (بافضیلت)، صفت از hunar : هنر (اسم)

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

hunarāwand : هنرمند

۹۵) پسوند ـ ya ـ ایرانی باستان، به ایرانی میانهٔ غربی نرسیده است.

ایرانی میانهٔ غربی پسوندهای دیگری هم به شرح ذیل دارد:

۹۶) ānag ـ: این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

dēwāng: دیوانه، صفت از dēw: دیو (اسم)

۹۷) ānīg ـ: این پسوند در پهلوی اشکانی ترفانی، پسوند نسبت است و از اسم، صفت می‌سازد؛ مثال:

bayـ ānīg: ایزدی

۹۸) gān ـ: این پسوند برای ساختن صفت نسبی از اسم به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

wāzārgān: بازارگان، صفت نسبی از wāzār: بازار

۹۹) gānag ـ: این پسوند برای ساختن صفت از عدد به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانه:

dugānag: دوگانه، صفت از du: دو (عدد)

۱۰۰) gēn ـ: این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

zēngēn: مسلح، صفت از zēn: اسم به معنی سلاح

۱۰۱) īhā ـ: این پسوند برای ساختن قید از صفت و اسم به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانه:

tanīhā: تنها، قید از tan: اسم به معنی تن؛ wuzurgīhā: بزرگوارانه، قید از wuzurg: صفت به معنی بزرگ

۱۰۲) īzag ـ: این پسوند برای ساختن مصغر به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

murwīzag: مرغک، مصغر است از murw: اسم به معنی مرغ؛ maškīzag: مشک کوچک، مصغر است از mašk به معنی مشک

۱۰۳) nāk ـ: این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

xēšmnāk: خشمناک، صفت است از xēšm: اسم به معنی خشم

۱۰۴) sār -: این پسوند برای ساختن‌اسم مکان به کار می‌رود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

sangsār: سنگسار، اسم مکان از sang: سنگ

۱۰۵) در ایرانی میانهٔ غربی، تعدادی از اسمها و صفتهای ایرانی باستان به صورت پسوند درآمده‌اند:

۱۰۶) pāna -: در ایرانی باستان اسم است به معنی حفاظت، نگهبانی. pāna - در ایرانی میانهٔ غربی، به صورت bān درآمده و با معنی حافظ، نگهبان؛ به عنوان پسوندی که از اسم، صفت می‌سازد به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

mihr - bān: مهربان

مثال از فارسی میانه:

pās - bān: پاسبان

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

dar - bān: دربان

۱۰۷) bara -: در ایرانی باستان، صفت است به معنی برنده. bara -، در ایرانی میانهٔ غربی به صورت war - و bar - درآمده و با معنی دارنده برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

dād - bar: داور، rōd - war: مهربان

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

dāy - war: داور، dēn - war: دینور

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

dād - war: داور، kēn - war: کینور

۱۰۸) bāra -: در ایرانی باستان صورت دیگری است از bara -. bāra - در پهلوی اشکانی ترفانی به صورت bār و در فارسی میانه به صورت wār درآمده است. bār و wār با معنی دارنده به عنوان پسوند، برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند؛ مثال از

پهلوی اشکانی ترفانی:

sōg ـ bār : سوگوار

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

sōg ـ wār : سوگوار، kēn ـ wār ، کینور

۱۰۹) pati : در ایرانی باستان، اسم است به معنی مالک، صاحب. pati در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی به صورت bid و در فارسی میانهٔ زردشتی به صورت bad درآمده است. bid و bad با معنی صاحب به عنوان پسوند، برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ ترفانی:

mān ـ bid : صاحبخانه

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

mān ـ bad : صاحبخانه، spāh ـ bad : سپهبد

۱۱۰) *čarna : در ایرانی باستان، اسم است به معنی جای حرکت کردن. ـ *čarna در پهلوی اشکانی ترفانی به صورت žār و در فارسی میانه به صورت zār درآمده است. žār ، zār در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه به عنوان پسوند مکان به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

isparhəm ـ žār : اسپرغم‌زار.

مثال از فارسی میانه:

uzdēs ـ zār : بتکده

۱۱۱) ـ dāna : در ایرانی باستان، صفت است به معنی دربرگیرنده. dāna در ایرانی میانهٔ غربی به صورت dān درآمده است. dān در ایرانی میانهٔ غربی به عنوان پسوند مکان به کار می‌رود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

zēn ـ dān : اسلحه‌خانه، زندان

مثال از فارسی میانه:

zēn ـ dān : زندان

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

āb - dān : آبدان

۱۱۲) - dāra* : در ایرانی باستان، صفت است به معنی دارنده . - dāra* در پهلوی اشکانی ترفانی به صورت dār و در فارسی میانه به صورت yār درآمده است. dār و yār با معنی دارنده به عنوان پسوندی که از اسم، صفت می‌سازند به کار برده می‌شوند؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

šahr - dār : شهریار

مثال از فارسی میانه:

šahr - yār : شهریار

۱۱۳) - kara : در ایرانی باستان، صفت است به معنی کننده . - kara در پهلوی اشکانی ترفانی به صورت gar ، īgar ، āgar و در فارسی میانه به صورت gar ، īgar درآمده است. gar ، īgar ، āgar با معنی کننده ، در ایرانی میانهٔ غربی به عنوان پسوندی که از اسم، صفت می‌سازد به کار برده می‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

rāst - īgar : راستکار، مقدس، bōž - āgar : نجات‌دهنده

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

nigār - gar : نگارگر (نقاش) ، bōz - īgar : نجات‌دهنده

۱۱۴) - kāra* : در ایرانی باستان، اسم است به معنی کار ، عمل . - kāra* ایرانی باستان به صورت gār به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است. gār در ایرانی میانهٔ غربی با معنی کار، عمل پسوندی است که از اسم، صفت می‌سازد؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

wizind - gār : گزندکار

مثال از فارسی میانه:

kām - gār : کامگار. wināh - gār : گناهکار

۱۱۵) - stāna : در ایرانی باستان، اسم است به معنی جا . - stāna به صورت istān - به ایرانی میانهٔ غربی رسیده است. istān - در ایرانی میانهٔ غربی، پسوند مکان و زمان است؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

band ـ istān : زندان

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

bann ـ istān : زندان

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

tāb ـ istān : تابستان

۱۱۶) فهرست پسوندهای ایرانی میانهٔ غربی

پسوند	شمارهٔ بند	پسوند	شمارهٔ بند
ـ ag	۸۶	ـ bid (ـ bad)	۱۰۹
ـ ak	۸۷	ـ dar (ـ ādar, ـ tar)	۹۱
ـ an	۶۷/۷۶	ـ dān	۱۱۱
ـ andag (ـ indag)	۶۸	ـ dār (ـ yār)	۱۱۲
ـ ādar (ـ dar, ـ tar)	۹۱	ـ dum	۹۰
ـ āg	۸۶	ـ ēn	۸۳
ـ āgar (ـ gar, ـ īgar)	۱۱۳	ـ ēnag	۸۳
ـ ān	۶۹/۸۴	ـ gar (ـ āgar, ـ īgar)	۱۱۳
ـ ānag	۹۶	ـ gān	۹۹
ـ ānīg	۹۷	ـ gānag	۹۹
ـ ār	۷۷	ـ gār	۱۱۴
ـ āwand (ـ āwind, ـ wand, ـ wind)	۹۴	ـ gēn	۱۰۰
ـ āwind (ـ āwand, ـ wand, ـ wind)	۹۴	ـ indag (ـ andag)	۶۸
ـ āy	۹۳	ـ ist	۷۲
ـ bad (ـ bid)	۱۰۹	ـ istān	۱۱۵
ـ bar (ـ war)	۱۰۷	ـ išn	۷۱
ـ bān	۱۰۶	ـ išt	۷۱/۷۲
ـ bār (ـ wār)	۱۰۸	ـ īg	۸۵

پسوند	شمارهٔ بند	پسوند	شمارهٔ بند
-īgar (-āgar, -gar)	۱۱۳	-tar	۹۱
-ī (-īft , -īh)	۷۸	-um	۸۸
-īft (-ī, -īh)	۷۸	-umēn	۸۸
-īh (ī, -īft)	۷۸	-wand (-āwand, -āwind, -wind)	۹۴
-īhā	۱۰۱	-war (-bar)	۱۰۷
-īzag	۱۰۲	-wār (-bār)	۱۰۸
-mand (-ōmand)	۸۹	-wind (-āwand, -āwind, wand)	۹۴
-nāk	۱۰۳	-yār (-dār)	۱۱۲
-ōmand (-mand)	۸۹	-zār (-žār)	۱۱۰
-sār	۱۰۴	-žār (-zār)	۱۱۰

ج) مرکب

۱۱۷) در ایرانی میانهٔ غربی، انواع مختلف نامهای مرکب ایرانی باستان رایج است.

۱۱۸) مرکبهای آزاد ایرانی میانهٔ غربی به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

۱. میان دو جزء تشکیل دهنده چیزی آورده نمی‌شود؛ مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

raxt - ranj: کوشش، raxt: مادهٔ ماضی و ranj: مادهٔ مضارع آن است؛ zād - murd: زادن و مردن، zād: مادهٔ ماضی از یک فعل و murd: مادهٔ ماضی از فعل دیگر است.

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

xwār - bār: خوار بار، xwār و bār هر دو اسمند.

۲. میان دو جزء تشکیل دهنده ud آورده می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

xwār ud bār: خوار و بار

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

xān ud mān: خان و مان

۳. میان دو جزء تشکیل دهنده ā آورده می‌شود؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

sar - ā - sar: سراسر

۱۱۹) مرکبهای وابستهٔ ایرانی میانهٔ غربی به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

۱. نامهایی که از ترکیب دو اسم به وجود می‌آیند و این ترکیب یا اسم است یا صفت؛ مثال برای اسم + اسم = اسم، از فارسی میانهٔ زردشتی:

kār - nāmag: کارنامه، bār - ǰāmag: بارجامه (خورجین). kār - namag و bār - ǰāmag هر دو اسمند، در ترکیب نخست kār و در ترکیب دوم bār، به ترتیب برای nāmag و ǰāmag مضاف‌الیه‌اند.

مثال برای اسم + اسم = صفت، از فارسی میانهٔ زردشتی:

xwar - čašm: آن که چشمی چون خورشید دارد. dēw - yasn: دیویسن، آن که دین دیو را دارد.

۲. نامهایی که از ترکیب یک صفت و یک اسم به وجود می‌آیند و این ترکیبها یا اسم هستند یا صفت؛ مثال برای صفت + اسم = اسم، از فارسی میانهٔ ترفانی:

purr - māh: پرماه، بدر

صفت + اسم = صفت، مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

hazār - čašm: هزار چشم

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

nēk - gōhr: نیک گهر

۳. نامهایی که از ترکیب صفت فاعلی با اسم به وجود می‌آیند. در این ترکیب - که صفت فاعلی است - اسم معمول صفت فاعلی است؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

nām - burdār: نامبردار، نام، معمول بردار است.

۴. نامهایی که از ترکیب صفت مفعولی گذشته با اسم به وجود می‌آیند. این نامها یا صفت فاعلی گذشته هستند و یا صفت مفعولی گذشته؛ مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

panāh - griftag: صفت فاعلی گذشته به معنی پناه گرفته؛ dēn - zādag: صفت مفعولی گذشته به معنی زاده شده به وسیلهٔ دین

در ایرانی میانهٔ غربی، از ترکیب اسم و مادهٔ ماضی - که صفت مفعولی هم به شمار می‌آید - صفت فاعلی گذشته و صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آید؛ مثال

از فارسی میانهٔ ترفانی:

istūd - nām : صفت مفعولی گذشته به معنی آن که نامش ستوده شده است، ستوده نام

مثال از پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانهٔ زردشتی:

burd - išnōhr : صفت فاعلی گذشته به معنی آن که تشکر کرده است، سپاسگزار

۵. نامهایی که از ترکیب اسم با مادهٔ مضارع به وجود می‌آیند. چون در ایرانی میانهٔ غربی ریشه و مادهٔ مضارع یکی شده‌اند، نامهایی که از ترکیب اسم و مادهٔ مضارع به وجود می‌آیند جانشین ترکیب اسم و مادهٔ مضارع و اسم و ریشه شده‌اند.

از ترکیب اسم و مادهٔ مضارع، اسم و صفت فاعلی مضارع و صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آید؛ اسم + مادهٔ مضارع = اسم، مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

rist - āhēz : رستاخیز

مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

rist - āxēz : رستاخیز. rist اسم است به معنی مرده و āhēz و āxēz مادهٔ مضارع فعل āxistan هستند به معنی برخاستن

مثال برای اسم + مادهٔ مضارع = صفت فاعلی مضارع، از فارسی میانهٔ زردشتی:

rāh - nimāy : صفت فاعلی مضارع، راهنما

مثال برای اسم + مادهٔ مضارع = صفت مفعولی گذشته، از فارسی میانهٔ زردشتی:

dast - gīr : صفت مفعولی گذشته به معنی آن که دستش گرفته شده است، اسیر

۶. نامهایی که از ترکیب قید با مادهٔ ماضی ـ که جانشین صفت مفعولی گذشته ایرانی باستان شده ـ به وجود می‌آیند. در این ترکیب ـ که صفت مفعولی گذشته است ـ قید نحوهٔ انجام دادن عمل را بر کسی یا چیزی وصف می‌کند؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

xūb - āmōxt : کسی که خوب آموخته شده است؛ xūb - puxt : خوب پخته شده

۷. نامهایی که از ترکیب قید با اسم و صفت به وجود می‌آیند؛ نامهایی که از قید و اسم به وجود می‌آیند، اسم و صفت و نامهایی که از قید و صفت به وجود می‌آیند،

صفتند؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

قید + اسم = اسم: pēš - gāh : پیشگاه

قید + اسم = صفت: pēš - dād : پیشداد

قید + صفت = صفت: pas - raftār : پیرو؛ pēš - raftār : پیشرو

۸. نامهایی که از ترکیب ضمیر مشترک و اسم به وجود می‌آیند. اینگونه نامها صفتند؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

xwad - rōšn : خود روشن (دارای روشنی از خود) ، xwad - sōzišn : خودسوز

د) عبارت

۱۲۰) نامهای ایرانی میانهٔ غربی که عبارت هستند، یا اسمند یا صفت؛ مثال از فارسی میانهٔ زردشتی:

۱. اسم: uštur - gāw - palang : اشتر گاو پلنگ؛ frāz ō hampursagīh : گفتگوی پیوسته

۲. صفت: aziš - kih : کهتر (در اصل: از آن کهتر)؛ aziš - mih : مهتر (در اصل: از آن مهتر)

۳. واژه‌سازی در فارسی دری

۱۲۱) نامهای فارسی دری مانند نامهای ایرانی باستان و ایرانی میانهٔ غربی یا بسیطند یا مشتق، یا مرکب و یا عبارت.

الف) بسیط

۱۲۲) نامهای بسیط فارسی دری، چون نامهای بسیط ایرانی باستان و ایرانی میانهٔ غربی دو منشأ دارند؛ یا اصلاً نامند و یا ماده‌های فعلند که با تغییر محل تکیه در نامهایی که بیش از یک هجا دارند، به عنوان نام به کار می‌روند.

۱۲۳) مثال برای نامهایی که در اصل نامند:

اسم	صفت
درخت	سپید

۱۲۴) مثال برای نامهایی که در اصل مادهٔ فعلند:

صفت ـ مادهٔ مضارع	صفت ـ مادهٔ ماضی	مصدر
گزین	—	گزیدن
—	گشاد	گشادن

اسم ـ مادهٔ مضارع	اسم ـ مادهٔ ماضی	مصدر
بند	بست	بستن
پیوند	پیوست	پیوستن
شکن	شکست	شکستن
ساز	ساخت	ساختن
سوز	سوخت	سوختن

۱۲۵) در فارسی دری هر یک از ماده‌های ماضی و مضارع فعل پیشوندی، به عنوان اسم و یا صفت به کار می‌روند؛ مثال:

اسم ـ مادهٔ مضارع	اسم ـ مادهٔ ماضی	مصدر
—	دریافت	دریافتن
—	برآورد	برآوردن

صفت ـ مادهٔ مضارع	صفت ـ مادهٔ ماضی	مصدر
درخور	درخورد	درخوردن
بازرس	—	بازرسیدن
بررس	—	بررسیدن

ب) مشتق

۱. پیشوندها

۱۲۶) -anā و -an و -a ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «نا» به فارسی دری رسیده است و در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت از صفت: نا ـ بخرد، نا ـ پاک.
۲. برای ساختن صفت از اسم: نا ـ فرمان، نا ـ فرجام.
۳. برای ساختن اسم از اسم: نا ـ دوستی، نا ـ مردی.
۴. برای ساختن صفت فاعلی و مفعولی از مادهٔ مضارع فعلهای متعدی: نا ـ دان (صفت فاعلی)، نا ـ یاب (صفت مفعولی)، نا ـ گوار (صفت مفعولی).
۵. برای ساختن صفت فاعلی از ماده‌های ماضی و مضارع فعلهای لازم: نا ـ رسید، نا ـ رس.
۶. برای ساختن صفت مفعولی از مادهٔ ماضی فعلهای متعدی: نا ـ یافت، نا ـ برید.

در فارسی دری «نَ ـ» به عنوان پیشوند چون «نا» به کار برده‌می‌شود:

نـ ـ بایسته (نابایسته)، نـ ـ توان (ناتوان) ، نـ ـ سپاس (ناسپاس)

۱۲۷) پیشوند ـ diž ، ـ duž ، ـ duš ایرانی میانهٔ غربی، به صورت دِژ ـ ، دُژ ـ ،دُش ـ به فارسی دری رسیده است. این پیشوند ـ که پیشوندی کم استعمال است ـ در موارد ذیل به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت از اسم: دژ ـ خیم، دژ ـ منش.
۲. برای ساختن صفت از صفت: دژ ـ آگاه، دژ ـ آباد.
۳. برای ساختن اسم از اسم: دشـ ـ نام، دشـ ـ یاد.

وظیفهٔ پیشوند ـ diž ، ـ duž ، ـ duš را در فارسی دری «بد» به عهده گرفته است: بدخیم به جای دژخیم ، بدمنش به جای دژمنش.

۱۲۸) پیشوند ـ hw ، ـ hu ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری نرسیده است. در واژه‌هایی از فارسی دری، بازماندهٔ ـ hw ، ـ hu به صورتهای «هُ ـ»، «هو ـ» و «خـ ـ» و به عنوان جزئی مرده دیده می‌شود:

هژیر، هستو، هنر، حوطس، هوخوشیده، خستو، خسرو

جای پیشوند ـ hw ، ـ hu را در فارسی دری به ، خوب ، نیک و خوش گرفته‌اند:

فارسی میانه	فارسی دری
hu - nām	نیک ـ نام یا خوش ـ نام

۱۲۹) پیشوند abar ایرانی میانهٔ غربی به صورتهای «ابر ـ» و «بر ـ» به فارسی دری رسیده است و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود. این پیشوند کم استعمال است:

ابر ـ کار، بر ـ کار، بر ـ کمال

۱۳۰) پیشوند abāg ایرانی میانهٔ غربی، به صورتهای «ابا ـ» و «با ـ» به فارسی دری رسیده است. این پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

با ـ خرد، با ـ شعور

۱۳۱) پیشوند andar ایرانی میانهٔ غربی به صورتهای «اندر ـ» و «در ـ» به فارسی دری رسیده است . این پیشوند ـ که کم استعمال است ـ برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

در ـ بند، در ـ کار

۱۳۲) پیشوند abē ایرانی میانهٔ غربی به صورتهای «ابی ـ» و «بی ـ» به فارسی دری رسیده است. این پیشوند در موارد ذیل به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت از اسم: بی ـ کار، بی ـ هنر.

۲. برای ساختن صفت از صفت: بی ـ همتا، بی ـ رهنما.

۱۳۳) پیشوند ـ păd ایرانی میانهٔ غربی، به صورتهای «پاد» و «پا» به عنوان پیشوندی زنده در پادزهر و پازهر و به صورتهای «پاد» ، «پا» و «پد» و «پژ» و به عنوان جزئی مرده در واژه‌های زیر باقی مانده است:

پا ـ داش، پا ـ سخ، پد ـ درود، پژ ـ واک

۱۳۴) پیشوند pad ایرانی میانهٔ غربی، بازماندهٔ pati ایرانی باستان که اسم است به معنی صاحب و خداوند ، به صورت «بـ ـ» به فارسی دری رسیده و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود. این پیشوند کم استعمال است:

بـ ـ خرد، بـ ـ نام، بـ ـ نیرو.

۱۳۵) پیشوند ـ hăm ایرانی میانهٔ غربی به صورت «هم ـ» ، «هام ـ» به فارسی دری رسیده است. این پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

هم ـ راز، هام ـ راز، هم ـ گفتار، هام ـ گفتار

در همنشین و هامنشین پیشوندهای «هم ـ» و «هام ـ» با مادهٔ مضارع و در هم ـ نشست پیشوند «هم ـ» با مادهٔ ماضی ترکیب شده و صفت فاعلی ساخته است.

۱۳۶) در فارسی دری frōd ـ که قید است ـ به عنوان پیشوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

فرو ـ تن ، فرو ـ مایه

۱۳۷) در فارسی دری، کلمات عربی لا، بلا، ذو، ذی به عنوان پیشوند به کار می‌روند.

۱۳۸) در عربی لا حرف نفی است و بلا ترکیبی از حرف جر بـ و حرف نفی لا است. در عربی ذو و ذی دو صورت مختلف از یک کلمه‌اند. ذو حالت رفع و ذی حالت جر دارد. در فارسی دری، لا و بلا و ذو و ذی همگی برای ساختن صفت از اسمهای عربی به کار می‌روند:

لا ـ مذهب ، لا ـ جواب، بلا ـ تکلیف ، بلا ـ عقب، ذو ـ فنون ، ذو ـ نسب، ذی ـ ربط ، ذی ـ حساب،

بلادرنگ، که در آن بلا عربی با درنگ فارسی دری ترکیب شده، استثناست.

پیشوندهای نامساز فارسی دری همیشه در آغاز اسم و صفت می‌آیند. مثلاً در شاهد ذیل، چیزنه به جای نه چیز به کار برده شده است:

ور لاشی‌اند فعل نیاید زچیزنه وین هر دو در تن تو به افعال ظاهرند

(ناصر خسرو، ص ۴۲۴)

۱۳۹) ***فهرست پیشوندهای فارسی دری***

پیشوند	شمارهٔ بند	پیشوند	شمارهٔ بند
ابا ـ، (با ـ)	۱۳۰	با ـ، (ابا ـ)	۱۳۰
ابر ـ، (بر ـ)	۱۲۹	بر ـ، (ابر ـ)	۱۲۹
ابی ـ، (بی ـ)	۱۳۲	بلا ـ	۱۳۸
اندر ـ، (در ـ)	۱۳۱	بی ـ، (ابی ـ)	۱۳۲
بـ ـ	۱۳۴	پا ـ، (پاد ـ)	۱۳۳

پیشوند	شمارهٔ بند	پیشوند	شمارهٔ بند
پاد ـ، (پا ـ)	۱۳۳	فرو	۱۵٤
در ـ، (اندر ـ)	۱۳۱	لا ـ	۱۳۸
دژ ـ، (دش ـ)	۱۲۷	نـ ـ	۱۲٦
دش ـ، (دژ ـ)	۱۲۷	نا ـ	۱۲٦
ذو ـ (ذی ـ)	۱۳۸	هام ـ، (هم ـ)	۱۳۵
ذی ـ، (ذو ـ)	۱۳۸	هم ـ، (هام ـ)	۱۳۵

۲. پسوندها

۱٤۰) پسوند an ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـَن» به فارسی دری رسیده است. این پسوند ـ که کم‌استعمال است ـ برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع به کار می‌رود:

بریز ـ ن، نهنبـ ـ ن (نهنبن به معنی سرپوش است. نهنب ـ مادهٔ مضارع نهفتن است که متروک شده است).

۱٤۱) پسوند andag ـ و indag ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـَنده» به فارسی دری رسیده است.

۱٤۲) پسوند ān ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ان» به فارسی دری رسیده است (از این پسوند که برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع به کار می‌رود، در فصل ششم گفتگو شده است).

۱٤۳) پسوند išn ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورتهای «ـِش» و «ـِشن» به فارسی دری رسیده است. «ـِشن» کم‌استعمال است. برای ساختن اسم مصدر از مادهٔ مضارع به کار می‌رود:

رو ـ ش، بینـ ـ ش

پسوند «ـِش» برای ساختن اسم مصدر از مادهٔ ماضی هم به کار رفته است:

دید ـ ش، بود ـ ش

«ـِش» در رهایش و نرمش از صفت و در چرخش از اسم، اسم مصدر ساخته است.

۱۴۴) išt ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ شت» به فارسی دری رسیده است. این پسوند ـ که کم‌استعمال است ـ از مادهٔ مضارع، اسم مصدر می‌سازد:

کن ـ شت = کنش

خورشت که اسم ذات به حساب می‌آید در اصل اسم مصدر است که از پسوند «ـ شت» و مادهٔ مضارع ساخته شده است.

۱۴۵) پسوند ist ـ و išt ـ (دربارهٔ این دو پسوند که در ایرانی میانهٔ غربی برای ساختن صفت عالی به کار می‌روند، در فصل سوم، گفتگو شده است).

۱۴۶) پسوند an ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـَ ن» به فارسی دری رسیده است (دربارهٔ این پسوند که برای ساختن مصدر از مادهٔ ماضی به کار می‌رود، در فصل ششم گفتگو شده است).

۱۴۷) پسوند ār ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ار» به فارسی دری رسیده است. این پسوند در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ ماضی: نمود ـ ار، مرد ـ ار، خواست ـ ار.

۲. برای ساختن اسم مصدر از مادهٔ ماضی: رفت ـ ار، دید ـ ار.

گرفتار فارسی دری و griftār فارسی میانه، به طور استثنا معنی مفعولی دارند. «ـ ار» در پرستار از مادهٔ مضارع صفت فاعلی ساخته است.

۱۴۸) پسوند īh ـ، ī ـ فارسی میانه، به صورت «ـ ی» به فارسی دری رسیده است. این پسوند از صفت، اسم معنی می‌سازد که به آن اسم مصدر و حاصل مصدر هم می‌گویند:

خوب ـ ی، بزرگ ـ ی، کوچک ـ ی

۱۴۹) پسوند ēn ـ ایرانی میانهٔ غربی به صورت «ـ ین» به فارسی دری رسیده است. این پسوند در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت نسبی از اسم ذات: آهن ـ ین، چوب ـ ین، زر ـ ین.

۲. برای ساختن صفت از اسم معنی: غم ـ ین، خشم ـ ین.

۳. برای ساختن صفت عالی از صفت تفضیلی (به فصل سوم مراجعه شود).

۱۵۰) پسوند ēnag ـ صورت دیگر ēn ـ در فارسی دری، به صورت «ـ ینه» به فارسی دری

رسیده است و در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت نسبی از اسم ذات: زر ـ ینه، سفال ـ ینه، پشم ـ ینه.

۲. برای ساختن اسم از صفت تفضیلی سماعی: بیش ـ ینه، پیش ـ ینه ـ به ـ ینه.

۱۵۱) پسوند ān- ایرانی میانهٔ غربی به صورت «ـ ان» به فارسی دری رسیده است .این پسوند ـ که کم استعمال است ـ در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن اسم مکان: گیل ـ ان، دیلم ـ ان.

۲. برای ساختن اسم زمان: بامداد ـ ان، بهار ـ ان.

۳. برای ساختن صفت نسبی: بابک ـ ان، قباد ـ ان.

۱۵۲) پسوند īg- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ی» به فارسی دری رسیده است و برای ساختن صفت نسبی به کار می‌رود:

آب ـ ی، شیراز ـ ی

از پیوستن «ـ ی» به مصدر، صفتی به وجود می‌آید که بدان صفت لیاقت می‌گویند:

گفتن ـ ی: لایق گفتن ، دیدن ـ ی: لایق دیدن

۱۵۳) پسوند ag- ، āg- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ه» و «ـ ا» به فارسی دری رسیده است.

۱۵۴) «ـ ه» در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن صفت از صفت: بیکار ـ ه، آشکار ـ ه.

۲. برای ساختن اسم از اسم: چشم ـ ه.

۳. برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع: رنج ـ ه.

گیره ، ماله ، رنده ، استره، پیرایه که به عنوان اسم آلت در فارسی دری به کار می‌روند، در اصل صفت فاعلی‌اند.

۴. برای ساختن صفت مفعولی گذشته از مادهٔ ماضی فعل متعدی و صفت فاعلی گذشته از مادهٔ ماضی فعل لازم:

صفت مفعولی گذشته: بست ـ ه، کشت ـ ه.

صفت فاعلی گذشته: ایستاد ـ ه، نشست ـ ه.

۵. برای ساختن اسم مصدر از مادهٔ مضارع: خند ـ ه، گری ـ ه، نال ـ ه.

۱۵۵) «ـ ا» در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای ساختن اسم از صفت: گرم ـ ا، پهن ـ ا.

پسوند āy ـ ایرانی میانهٔ غربی هم، به صورت «ـ ا» به فارسی دری رسیده است. بنابراین پسوند «ـ ا» فارسی که برای ساختن اسم از صفت به کار می‌رود، جانشین āg ـ و āy ـ ایرانی میانهٔ غربی است.

صورت دیگری از پسوند «ـ ا» که برای ساختن اسم از صفت به کار می‌رود «ـ نا» است. این پسوند از آنجا به وجود آمده که به قیاس با پهن، پهنا به جای آنکه از فراخ، فراخا، از تنگ، تنگا و ... به وجود آید، فراخنا و تنگنا به وجود آمده است.

۲. برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع: دان ـ ا، شنو ـ ا.

۱۵۶) پسوند ak ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ک» به فارسی دری رسیده است و برای ساختن مصغر به کار می‌رود:

شهر ـ ک، زن ـ ک

۱۵۷) پسوندهای um ـ و umēn ـ به صورت «ـُم» و «ـُمین» به فارسی دری رسیده‌اند. (دربارهٔ این پسوندها ـ که برای ساختن عدد ترتیبی از عدد اصلی به کار می‌روند ـ در فصل چهارم گفتگو شده است).

۱۵۸) پسوندهای mand ـ، ōmand ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ مند»، «ـ ومند» به فارسی دری رسیده‌اند و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند:

هنر ـ مند، خرد ـ مند، تن ـ ومند، بر ـ ومند

۱۵۹) پسوند dum ـ ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری نرسیده است (دربارهٔ این پسوند در فصل سوم گفتگو شده است).

۱۶۰) پسوند tar ـ فارسی میانهٔ زردشتی، به صورت «ـْ تر» به فارسی دری رسیده است (از این پسوند ـ که برای ساختن صفت تفضیلی از صفت مطلق به کار می‌رود ـ در فصل سوم صفت گفتگو شده است).

۱۶۱) پسوند āy ـ فارسی میانهٔ زردشتی، به صورت «ـ ا» به فارسی دری رسیده است (دربارهٔ این پسوند، به پسوند āg ـ مراجعه شود).

۱۶۲) پسوندهای wand ـ، āwand ـ ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی نرسیده است.

۱۶۳) پسوند ānag ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ انه» به فارسی دری رسیده است و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

دیو ـ انه، زن ـ انه

۱۶۴) پسوند ānīg ـ پهلوی اشکانی ترفانی، به فارسی دری نرسیده است. این پسوند وارد عربی شده است و در آن زبان، برای ساختن اسم منسوب به کار می‌رود. اسمهای منسوب عربی که با «ـ انی» ساخته شده‌اند، به فارسی دری وارد گردیده‌اند:

جسم ـ انی، روح ـ انی

۱۶۵) پسوند gān ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ گان» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن صفت نسبی از اسم به کار می‌رود و کم‌استعمال است:

بازار ـ گان، ده ـ گان

۱۶۶) پسوند gānag ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ گانه» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن صفت از عدد به کار می‌رود:

دو ـ گانه، سه ـ گانه، پنج ـ گانه

۱۶۷) پسوند gēn ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ گین» و «ـ گن» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

غم ـ گین، خشم ـ گین

۱۶۸) پسوند īhā ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ها» به فارسی دری رسیده است. «ـ ها» در فارسی دری نشانهٔ جمع شده است. «ـ ها» در تنها، بازماندهٔ tanīhā فارسی میانه، معنی قیدی به «تن» داده است.

۱۶۹) پسوند nāk ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ ناک» به فارسی دری رسیده است. این پسوند از اسم، صفت می‌سازد:

نم ـ ناک، درد ـ ناک

۱۷۰) پسوند sār- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ سار» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن اسم‌مکان به کار می‌رود:

سنگ ـ سار، چشمه ـ سار

۱۷۱) پسوند bān- ایرانی میانهٔ غربی، به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

باغ ـ بان، در ـ بان، نگه ـ بان

صورت دیگر این پسوند «ـ وان» است:

نگاه ـ وان، سایه ـ وان (قصه‌های قرآن، ص ۷۹۶ و ۸۷۹).

۱۷۲) پسوند war- ، bar- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ وَر» ، «ـ وْر» به فارسی دری رسیده است، این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

بار ـ ور، هنر ـ ور، رنج ـ ور، مزد ـ ور

۱۷۳) پسوند wār- ، bār- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ وار» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

سوگ ـ وار، مرد ـ وار

۱۷٤) پسوند bad- و bid- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ بَد» به فارسی دری رسیده است. این پسوند به عنوان پسوندی زنده، تنها در سپهبد باقی مانده است. «بد» در هیربد و موبد پسوند مرده به شمار می‌آید. ارتشبد و دریابد در زمانهای اخیر به قیاس با سپهبد ساخته شده‌اند.

۱۷۵) پسوند zār- فارسی میانه، به صورت «ـ زار» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن اسم مکان به کار می‌رود:

گل ـ زار، شن ـ زار، چمن ـ زار

۱۷۶) پسوند dān- ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ دان» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن اسم مکان به کار می‌رود:

قند ـ دان، نمک ـ دان، گل ـ دان

پسوند «ـ دان» برای ساختن اسم مکانهایی به کار می‌رود که بر مکان کوچک

دلالت می‌کنند. پسوند «ـ ستان» برای ساختن اسم مکانهایی به کار می‌رود که بر مکان بزرگ دلالت می‌کنند. پسوند «ـ زار» برای ساختن اسم مکانهایی به کار می‌رود که بر مکانهای متوسط دلالت می‌کنند.

۱۷۷) پسوند yār ـ فارسی میانه، به صورت «ـ یار» به فارسی دری رسیده است و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

شهر ـ یار

ayyār فارسی میانه، در فارسی دری «یار» شده است. این «یار» با پسوند «ـ یار» در فارسی امروز یکی به شمار آورده شده است.

۱۷۸) پسوندهای īgar ـ، gar ـ فارسی میانه، به صورتهای «ـ یگر» و «ـ گر» به فارسی دری رسیده‌اند. این پسوندها برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند. اگر اسم، اسم ذات باشد، صفت بر پیشه دلالت می‌کند، در غیر آن صورت، صفت ـ به اصطلاح صرف و نحو عربی ـ صیغهٔ مبالغه است:

آهن ـ گر، زر ـ گر، برز ـ یگر، افسون ـ گر، دانش ـ گر، حیله ـ گر

۱۷۹) پسوند gār ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـ گار» به فارسی دری رسیده است. این پسوند برای ساختن صفت از اسم، مادهٔ ماضی و مضارع فعل به کار می‌رود:

اسم و پسوند «گار»: کام ـ گار، خدمت ـ گار.

مادهٔ ماضی و پسوند «گار»: آفرید ـ گار، کرد ـ گار.

مادهٔ مضارع و پسوند «گار»: آمیز ـ گار، آموز ـ گار

(صفتهایی که با «کار» ساخته شده‌اند صفت مرکب به شمار می‌آیند؛ چون در فارسی دری «کار» لغت مستقلی است).

۱۸۰) پسوند istān ـ ایرانی میانهٔ غربی، به صورت «ـِ سِتان» ؛ «ـِ سْتان» به فارسی دری رسیده است. صورت «ـِ سِتان» خاص شعر است. این پسوند برای ساختن اسم مکان به کار می‌رود:

هندو ـ ستان، ترک ـ ستان

بوی باغ و گلستان آید همی
بوی یار مهربان آید همی
(دیوان کبیر، ج ۶، ص ۱۷۱)

۱۸۱) فارسی دری پسوندهای دیگری هم، علاوه بر بازماندهٔ پسوندهای ایرانی میانهٔ غربی دارد که شرح آنها در ذیل می‌آید:

۱۸۲) پسوند «ـ آسا»: این پسوند ـ که به معنی مانند است ـ از اسم، صفت می‌سازد:
شیر ـ آسا، فلک ـ آسا

۱۸۳) پسوند «ـ آگین»: این پسوند ـ که به معنی پر و انباشته است ـ از اسم، صفت می‌سازد:
زهر ـ آگین، گوهر ـ آگین
صورت دیگر این پسوند «ـ آجین» است که کم استعمال است:
شمع ـ آجین

۱۸۴) پسوند «ـ اک»: این پسوند ـ که کم استعمال است ـ برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع به کار می‌رود:
خور ـ اک، پوش ـ اک

۱۸۵) پسوند «ـ ال»: در چنگال و دنبال از اسم، اسم ساخته است.

۱۸۶) پسوند «ـ بار»: این پسوند بازماندهٔ bār فارسی میانهٔ زردشتی است به معنی ساحل. این پسوند برای ساختن اسم مکان به کار می‌رود:
دریا ـ بار، جوی ـ بار، رود ـ بار، زنگ ـ بار.

۱۸۷) پسوند «ـ چه»: این پسوند برای ساختن اسم مصغر از اسم چیزها به کار می‌رود:
دفتر ـ چه، کتاب ـ چه

۱۸۸) پسوند «ـ چی»: این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود. صفتی که با این پسوند ساخته می‌شود دلالت بر پیشه و نسبت می‌کند:
پیشه: گاری ـ چی، درشکه ـ چی
نسبت: تهران ـ چی، انزلی ـ چی
(پسوند «ـ چی» از ترکی گرفته شده است).

۱۸۹) پسوند «ـ تاش» : این پسوند ـ که از ترکی گرفته شده ـ به معنی پیشوند «ـ هم» است:

خواجه ـ تاش (دارای یک ارباب)، خیل ـ تاش (وابسته به یک خیل)

۱۹۰) پسوند «ـ خن» : تنها در گلخن از اسم، اسم مکان ساخته است.

۱۹۱) پسوند «ـ دیس» : این پسوند بازماندهٔ dēs فارسی میانه است به معنی شکل و شمایل. این پسوند از اسم، صفت می‌سازد:

تن ـ دیس ، خور ـ دیس

صورت دیگر این پسوند «ـ دیز» است که کم استعمال است:

شب ـ دیز

۱۹۲) پسوند «ـ سا» : این پسوند ـ که به معنی مانند است ـ از اسم، صفت می‌سازد:

پیل ـ سا ، شیر ـ سا

۱۹۳) پسوند «ـ سیر» : در سرد ـ سیر و گرم ـ سیر از سرد و گرم اسم مکان ساخته است که هر دو صفتند.

۱۹۴) پسوند «ـ شن» : تنها در گلشن از اسم، اسم مکان ساخته است.

۱۹۵) پسوند «ـ فام» : که صورتهای دیگر آن ـ بام، ـ پام و ـ وام است، به معنی رنگ است و از صفت و اسم، صفت می‌سازد:

گل ـ فام ، سیه ـ فام

۱۹۶) پسوند «ـ فش» : صورت دیگر آن «ـ وش» است و معنی آن مانند، از اسم، صفت می‌سازد:

سرو ـ فش ، ماه ـ وش

۱۹۷) پسوند «ـ کده» : بازماندهٔ kadag فارسی میانه به معنی خانه است، به عنوان پسوند مکان به کار می‌رود:

آتش ـ کده ، دانش ـ کده

۱۹۸) پسوند «ـ کی» : برای ساختن صفت و قید به کار می‌رود و پسوندی جدید است. این پسوند ظاهراً از پسوند «ـ ک» تصغیر و «ـ ی» نسبت به وجود آمده است:

صفت: جگرکی

قید: زورکی، خرکی

۱۹۹) پسوند «ـ گاه»: بازماندهٔ gāh فارسی میانه به معنی مکان و زمان است. با اسمی که بر زمان دلالت می‌کند، اسم زمان و در غیر آن صورت، اسم مکان می‌سازد:

اسم زمان: سحر ـ گاه، شام ـ گاه

اسم مکان: آتش ـ گاه، دانش ـ گاه

(«گاه» در فارسی دری، به عنوان کلمه‌ای مستقل هم به کار می‌رود. اگر کلماتی را که با «گاه» ساخته شده‌اند کلمهٔ مرکب به شمار آوریم به خطا نرفته‌ایم).

۲۰۰) پسوند «ـ گون»: بازماندهٔ gōn فارسی میانه است به معنی رنگ و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

می ـ گون، نیل ـ گون، گل ـ گون

۲۰۱) پسوند «ـ لاخ»: این پسوند ـ که به معنی جاست ـ اسم مکان می‌سازد:

دیو ـ لاخ، سنگ ـ لاخ

۲۰۲) پسوند «ـ واره»: صورت دیگری از پسوند «ـ وار»، به معنی مانند است و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

سنگ ـ واره، گوش ـ واره

۲۰۳) ***فهرست پسوندهای فارسی دری***

پسوند	شمارهٔ بند	پسوند	شمارهٔ بند
ـ آجین (ـ آگین)	۱۸۳	ـ ال	۱۸۵
ـ آسا	۱۸۲	ـ ان	۱۴۲/۱۵۱
ـ آگین (ـ آجین)	۱۸۳	ـ انه	۱۶۳
ـ ا	۱۵۵/۱۶۱	ـ انی	۱۶۴
ـ ار	۱۴۷	ـ بار	۱۸۶
ـ اک	۱۸۴	ـ بان	۱۷۱

پسوند	شمارهٔ بند	پسوند	شمارهٔ بند
ـ یگر	۱۷۸	ـ ینه	۱۵۰
ـ ین	۱٤۹		

ج) مرکب

۲۰٤) در فارسی دری، روشهای مختلفی که برای ساختن کلمه‌های مرکب در ایرانی میانهٔ غربی به کار می‌رود، رایج است.

۲۰۵) مرکبهای آزاد فارسی دری انواع زیر را دارد:

۱. نامهایی که میان اجزای تشکیل دهندهٔ آنها چیزی آورده نمی‌شود:

الف) اسم + اسم = اسم: گاو ـ میش ، شتر ـ مرغ ، سرکه ـ شیره.

ب) اسم + اسم = صفت: راه ـ راه.

ج) صفت + صفت = صفت: شکسته ـ بسته ، پاره ـ پاره ، ترش ـ شیرین.

۲. نامهایی که میان اجزای تشکیل دهندهٔ آنها «و» بازماندهٔ ud فارسی میانه، آورده می‌شود:

الف) اسم + اسم = اسم: مرز ـ و ـ بوم ، خان ـ و ـ مان، سپید ـ و ـ سیاه ، ترش ـ و ـ شیرین.

ب) دو مادهٔ فعل = اسم:

۱. دو مادهٔ مضارع از دو فعل: گیر ـ و ـ دار ، آی ـ و ـ رو.

۲. دو مادهٔ ماضی از دو فعل: خرید ـ و ـ فروخت ، آمد ـ و ـ شد.

۳. مادهٔ ماضی و مضارع یک فعل. ممکن است مادهٔ مضارع پیش از مادهٔ ماضی بیاید یا پس از آن: گفت ـ و ـ گو ، باش ـ و ـ بود، شست ـ و ـ شو ، بند ـ و ـ بست.

٤. ماده ماضی و مضارع دو فعل: خرید ـ و ـ فروش ، زد ـ و ـ بند، خفت ـ و ـ خیز ، جست ـ و ـ خیز.

۳. نامهایی که میان آنها «ا» آورده می‌شود:

الف) دو اسم = اسم: سر ـ ا ـ سر.

ب) دو صفت = صفت: تنگ ـ ا ـ تنگ.

ج) تکرار مادهٔ مضارع یک فعل: کش ـ ا ـ کش ، گیر ـ ا ـ گیر ، خند ـ ا ـ خند.

۲۰۶) مرکبهای وابستهٔ فارسی دری به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

۱. نامهایی که از ترکیب دو اسم به وجود می‌آیند و این ترکیب یا اسم است یا صفت؛ مثال برای اسم + اسم = اسم:

کار ـ نامه ، بار ـ نامه

در ترکیبهایی نظیر بارنامه ، کارنامه ، نامه برای بار و کار مضاف‌الیه است. بارنامه و کارنامه اضافهٔ مقلوبند. اضافهٔ غیرمقلوب هم، در فارسی دری به عنوان اسم و صفت مرکب به کار می‌رود. ممکن است کسرهٔ اضافه حذف شود:

اسم: سرمایه، چراغ برق، چراغ گاز.

صفت: صاحب جمال، صاحب دل.

مثال برای دو اسم = صفت:

سنگ ـ دل ، آهن ـ دل

۲. نامهایی که از ترکیب یک صفت و یک اسم به وجود می‌آیند. در این ترکیبها که صفت هستند، صفت ممکن است پیش از اسم و یا پس از آن بیاید؛ مثال برای صفت + اسم:

نیک ـ گهر، سیاه ـ چشم

مثال برای اسم + صفت:

سر ـ بلند، چشم ـ سفید

آزاد مرد، نیک مرد، جوان مرد مانند نیک گهر ساخته نشده‌اند. در نیک گهر و نظایرش صفت، اسم را در کسی یا چیزی دیگر وصف می‌کند، در حالی که در جوان مرد و نظایرش صفت، همان اسم را وصف می‌کند.

آزاد مرد و نظایرش صفت و موصوف مقلوبند که به عنوان صفت به کار می‌روند. صفت و موصوف غیرمقلوب به عنوان اسم به کار می‌رود:

گل سرخ ، گل زرد

۳. نامهایی که از ترکیب صفت فاعلی مضارع با اسم به وجود می‌آیند. در این

ترکیب - که صفت فاعلی مضارع است - اسم معمول صفت فاعلی مضارع است:

عیب - جوینده ، نام - جوینده

نام‌بردار را باید چون نام جوینده به شمار آورد.

٤. نامهایی که از ترکیب صفت فاعلی گذشته با اسم یا صفت به وجود می‌آیند. این ترکیب صفت فاعلی گذشته است:

الف) صفت فاعلی گذشته + اسم: برگشته - حال ، دل - شده ، سر - گشته.

ب) صفت فاعلی گذشته + صفت: گم - گشته ، سرخ - شده

۵. نامهایی که از ترکیب صفت مفعولی گذشته با اسم و صفت به وجود می‌آیند. این نامها یا صفت فاعلی گذشته‌اند یا صفت مفعولی گذشته؛ مثال برای اسم + صفت مفعولی گذشته = صفت فاعلی گذشته:

جهان - دیده: آن که جهان را دیده است.

مثال برای اسم + صفت مفعولی گذشته = صفت مفعولی گذشته:

خاک - آلوده: آن که (یا آنچه) به خاک آلوده شده است.

مثال برای صفت + صفت مفعولی گذشته = صفت مفعولی گذشته:

سرخ - کرده: آنچه سرخ کرده شده است.

٦. نامهایی که از ترکیب اسم با مادهٔ مضارع به وجود می‌آیند. اینگونه نامها یا اسمند یا صفت؛ مثال برای اسم + مادهٔ مضارع = اسم:

سر - کوب، چشم - انداز، راه - گذر، راه - رو

مثال برای اسم + مادهٔ مضارع = صفت فاعلی مضارع و صفت مفعولی گذشته. اگر مادهٔ مضارع، لازم باشد صفت فاعلی مضارع به وجود می‌آید:

راه - نشین، سر - نشین

اگر مادهٔ مضارع، متعدی باشد، صفت فاعلی مضارع و یا صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آید:

صفت فاعلی مضارع: جنگ - جو: آن که جنگ را می‌جوید.

صفت مفعولی گذشته: آب - پز: آنچه در آب پخته شده است.

۷. نامهایی که از ترکیب اسم و مادهٔ ماضی متعدی به وجود می‌آیند. اینگونه نامها، صفت مفعولی گذشته‌اند:

خاک ـ آلود: آلوده شده به وسیلهٔ خاک؛ نام ـ زد: آن که نامش گفته شده، معین شده است.

۸. نامهایی که از ترکیب قید و صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آیند. اینگونه نامها، صفت مفعولی گذشته‌اند:

پاک ـ زاده: آن که به پاکی زاده شده است.

۹. نامهایی که از قید و اسم به وجود می‌آیند. اینگونه نامها اسمند:

پس ـ فردا، بالا ـ دست، جلو ـ خان، زیر ـ زمین

۱۰. نامهایی که از ترکیب قید با مادهٔ مضارع به وجود می‌آیند. اینگونه نامها، صفت فاعلی مضارع و یا صفت مفعولی گذشته‌اند. اگر مادهٔ مضارع، لازم باشد صفت فاعلی مضارع به وجود می‌آید:

تند ـ رو، کند ـ رو

اگر مادهٔ مضارع، متعدی باشد صفت فاعلی مضارع و صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آید:

صفت فاعلی مضارع: بلند ـ گو: آنچه بلند می‌گوید.

صفت مفعولی گذشته: پاک ـ نویس: آنچه پاک نوشته شده است.

۱۱. نامهایی که از ترکیب ضمیر مشترک خود با اسم به وجود می‌آیند. اینگونه نامها صفتند:

خود ـ کار، خود ـ کام، خود ـ رأی

۱۲. نامهایی که از ترکیب ضمیر مشترک خود با صفت مفعولی گذشته به وجود می‌آیند. اینگونه نامها، صفت مفعولی گذشته‌اند:

خود ـ ساخته، خود ـ خواسته

۱۳. نامهایی که از ترکیب ضمیر مشترک خود و خویشتن با مادهٔ مضارع به وجود می‌آیند. اینگونه نامها، صفت فاعلی مضارعند:

خود ـ رو ، خود ـ خواه ، خویشتن ـ بین

۲۰۷) فارسی دری اسمهای مرکبی دارد که در اصل فعلند:

۱. اسمهایی که از تکرار فعل امر ساخته می‌شوند: بزن ـ بزن، بخور ـ بخور.

۲. اسمهایی که از یک فعل امر و یک فعل نهی ساخته می‌شوند: بگو ـ مگو، کش ـ مکش.

۳. اسمهایی که از یک فعل امر و یک فعل نهی و یا دو فعل امر با و در میان آنها ساخته می‌شوند: بخور ـ و ـ نمیر، بیا ـ و ـ برو، بگیر ـ و ـ ببند.

د) عبارت

۲۰۸) نامهای فارسی دری که از یک عبارت به وجود می‌آیند، صفتند:

شسته مغز از خرد، سر به هوا، سر به زیر، پای از گلیم خویش فراتر دراز کن، سخن در زبان آفرین، دست اندر کار، سر تا سر، پیچ در پیچ، دم به دم.

فصل دوازدهم

جمله

۱. جمله در ایرانی باستان

جملهٔ ساده

۱) در جملهٔ سادهٔ خبری، نهاد به صورت فاعلی می‌آید. گزاره یا فعل است، یا اسم و صفت و قید. در صورتی که گزاره اسم و صفت و قید باشد ممکن است فعل ربط آورده شود. در شاهد نخست ذیل، فعل ربط astī: است، ذکر شده، در شاهد دوم، فعل ربط astī: است، نیامده است. هر دو شاهد از اوستایی است:

ašəm vohū vahištəm astī.

راستی بهترین نیکی [است].

(یسن ۲۷، بند ۱۴)

nōiṯ mōi vātā xšmaṯ anyō.

نی[ست] مرا شبانی جز شما.

(یسن ۲۹، بند ۱)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ فعل āhat: بود، حذف شده است:

čahipaiš pitā haxāmaniš.

پدر چیشپیش هخامنش [بود].

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، س ۵)

۲) جملهٔ سادهٔ پرسشی یا با قید پرسشی و صفت پرسشی و ضمیر پرسشی مشخص می‌شود یا بدون آنها، در این صورت جمله آهنگ پرسشی دارد. در شاهد نخست ذیل، ضمیر پرسشی kō: که ، در شاهد دوم، صفت پرسشی kas: چه و در شاهد سوم، قید

پرسشی kū: کو، در جمله‌های پرسشی به کار رفته‌اند. در شاهد چهارم، ضمیر پرسشی و صفت پرسشی و قید پرسشی به کار نرفته است. هر چهار شاهد از اوستایی است:

kə̄ mā tašat̰?

که مرا ساخت؟

(یسن ۲۹، بند ۱)

kasnā xᵛə̄ng dāt̰ advanəm?

چه مردی راه خور را معین کرد؟

(یسن ٤٤، بند ۳)

kū spəntā armaitiš?

کو آرمیتی پاک (یکی از امشاسپندان است، فارسی دری اسفندارمذ)؟

(یسن ٥۱، بند ٤)

ašəm ... šyaoθnāiš dəbązaitī?

[ایزد] اشه ... با کارها [یش] یاوری کند؟

(یسن ٤٤، بند ٦)

۳) در جملهٔ امری فعل امر و مصدر به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ vīsāi مصدر است به معنی آماده شدن و به معنی آماده شو به کار رفته است:

āat̰ mē vīsāi gaē θanąm θrātāča.

پس برای من آماده شو چون نگهبان جهانها.

(وندیداد ۲، بند ٤)

٤) در جملهٔ دعایی فعل امر به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ baratu: برد و pātu: پاید، فعل امرند و برای دعا به کار رفته‌اند:

θāti dārayat wahuš xšāyaθyah mana ahuramazdāh upastām baratu ... uta imām dahyāum ahuramazdāh pātu.

گوید داریوش شاه اهورَ مزداه یاوری دهد مرا ... و این کشور را اهورَ مزداه بپاید.

(کنت، ص ۱۳۵)

۵) در جملهٔ تمنایی، فعل تمنایی به کار می‌رود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ ǰamyāt: آیدی، فعل تمنایی است و برای بیان تمنا به کار رفته است:

ā̆ča. nō ǰamyāt avainhe

ā̆ča. nō ǰamyāt ravainhe

ā̆ča. nō ǰamyāt rafnanhe

ā̆ča. nō ǰamyāt marždikāi

ā̆ča. nō ǰamyāt baēšazāi.

[کاش] آیدی به ما یاوری را؛
[کاش] آیدی به ما آزادی را؛
[کاش] آیدی به ما پشتیبانی را؛
[کاش] آیدی به ما آمرزش را؛
[کاش] آیدی به ما درمان را (آرزو برای آمدن ایزد مهر است).

(مهریشت، بند ۵)

جمله‌های مختلط

۶) جمله‌های مختلط از دو یا چند جملهٔ همپایه به وجود می‌آیند. جمله‌های همپایه ممکن است با حرفهای ربط همپایه ساز یا بدون آنها به هم ربط داده شوند و ممکن است با قید به هم مربوط شوند. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ سه جملهٔ مربوط به هم، یکی از پس دیگری بدون حرف ربط آمده است:

pasāwat huwaǰyāh hamiçyāh abawan, abi awam āçinam ašyawan, hau xšāyaθyah abawat huwaǰai.

پس خوزیان شورشگر بودند (شدند)، به نزد آن آسینه شدند، او شاه شد در خوزستان.

(کتیبهٔ داریوش بر بیستون، ستون ۱، سطرهای ۷۵ ـ ۷۷)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ میان جملهٔ نخست و دوم چیزی نیامده و میان جملهٔ دوم و سوم، قید pasāwat: پس، آمده است:

nadintabairah hada kamnaibiš asabāraibiš amunθat , bābairum ašyawat , pasāwat adam bābairum ašyawam.

ندینتبیره با سواران کمی گریخت، به بابل شد، پس من به بابل شدم.

(کتیبهٔ داریوش بر بیستون، ستون ۲، سطرهای ۱ ـ ۳)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ میان جمله‌های ۱ و ۲ و ٤ و ٦، قید tat̰: پس آمده، اما میان جمله‌های دیگر چیزی نیامده است:

1) nā tat̰ para.iriθyeiti avi ǰąfnavō raonąm.

2) ā tat̰ mərəγəm uzvazaite hača barəšnavō gairinąm avi ǰąfnavō raonąm.

3) upa tąm kəhrpəm fraňuharaiti yąm iristahe mašyehe.

4) ā tąt mərəγəm uzvazaite hača ǰąfnavō raonąm avi barəšnavō gairinąm.

5) upa tąm vanąm uzvazaite xraoždvanąmča varədvanąmča avi dim vanta avi dim irita avi dim paitita.

6) nā tat̰ frašusaiti hača ǰąfnavō raonąm avi barəšnavō gairinąm.

7) upa tąm vanąm aēiti yąm hō mərəγō āθre aēsmąn išaiti ... .

پس مردی می‌میرد، در دره‌های رودخانه‌ها می‌میرد، پس مرغی پرواز می‌کند از بلندیهای کوهها به [آن] دره‌های رودخانه‌ها، از آن لاشهٔ مرد مرده می‌خورد، پس مرغ پرواز می‌کند از دره‌های رودخانه به بلندیهای کوهها، بر درختان سخت چوب و نرم پرواز کند، بر آن آب دهان بیفکند، بر آن ... ، بر آن کثافتی بگذارد. پس مردی فراز شود از دره‌های رودخانه‌ها به بلندیهای کوهها، بر آن درخت آید که آن مرغ بر آن بود تا برای آتش هیزم بردارد ... .

(وندیداد ۵، بند ۱ و ۲)

۷) حرف ربط uta: و، جمله‌هایی را به هم ربط می‌دهد که با هم مطابقت دارند. uta هم پیش از همهٔ جمله‌های همپایهٔ به هم ربط داده شده و هم میان آنها می‌آید. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ uta پیش از هر یک از جمله‌های به هم ربط داده شده آمده است:

uta bābairum agr̥bāyam uta awam nadintabairam agr̥bāyam.

بابل را گرفتم و آن ندینتبیره را گرفتم.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۲، سطرهای ۳ـ٤)

در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ uta میان دو جملهٔ به هم ربط داده شده آمده است:

aiwah martyah ... udapatata huwaǰai ... uta aiwah martyah ... udapatata bābairau.

مردی ... شورش کرد در خوزستان ... و مردی ... شورش کرد در بابل.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۷٤ـ۷۷)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ میان دو جمله، uta آورده شده است:

... yaθa azəm bandayeni ... fraŋrasyānəm uta bastəm vāδayeni.

... تا من ببندم ... افراسیاب را و بسته بکُشم.

(گوش یشت، بند ۱۸)

۸) حرف ربط uta و حرف ربط متصل ča ـ در ربط اسم و صفت به صورتهای زیل به کار می‌روند:

۱. ča ـ به هر یک از اسمها و صفتهایی که به هم ربط داده می‌شوند، می‌پیوندد؛ شاهد از اوستایی:

vayā̊ ... asti miθrō drvataē ča ašaonaē ča.

هر دو راست مهر (پیمان)، دروند را و اشو را.

(مهریشت، بند ۲)

۲. ča ـ به نخستین اسم و صفت از اسمها و صفتهایی که به هم ربط داده می‌شود نمی پیوندد؛ شاهد از اوستایی:

tum akō vahištas ča miθra ahi mašyākaēibyō.

تو، ای مهر، مردمان را بد و نیکترینی.

(مهریشت، بند ۲۹)

۳. uta، پیش از اسمها و صفتهایی که به هم ربط داده می‌شوند، می‌آید؛ شاهد از اوستایی:

upa. sčandayeiti mīθro ... uta nmānəm uta vīsəm uta zantūm uta dahyūm.

مهر ویران می‌سازد ... خانه و خاندان و قبیله و کشور را.

(مهریشت، بند ۱۸)

٤. uta با نخستین اسم و صفت از اسمها و صفتهایی که به هم ربط داده می‌شوند، نمی‌آید؛ شاهد از اوستایی:

haomō ... daδāiti xšaētō. puθrīm uta ašava. frazaintīm.

[ایزد] هوم دهد ... نیک فرزندی و پاک فرزندی.

(یسن ۹، بند ۲۲)

۵. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ میان دو اسم نخست، حرف ربط نیامده، اسم سوم با uta و ča ـ به اسم ماقبل خود ربط داده شده است:

ahmāi ... vərəθraγnō ... barat̰ x^varənō mazda δātəm baēšazəm uta aməm ča.

او را (زردشت را) بهرام (ایزد پیروزی) برد فر مزداه داده، درمان و نیرو.

(بهرام یشت، بند ۲)

۶. در شاهد ذیل ـ که از فارسی باستان است ـ دو اسم نخست، با ča ـ به هم ربط داده شده‌اند و اسمی دیگر با uta بدانها مربوط شده است:

... pārsamča mādam ča uta anyāh dahyāwah.

... پارس را و ماد را و دیگر کشورها را.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ٦٦ ـ ٦٧)

۷. ممکن است با چند اسم و صفت که به هم ربط داده شده‌اند ča ـ و uta آورده نشود؛ شاهد از فارسی باستان:

imāh dahyāwah tyāh hačāmat hamisyāh abawan: pārsah, huwaǰah, mādah ... .

این کشورها [اند] که بر من شورشی بودند (شدند) : پارس، خوزستان، ماد ... .

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۲، سطرهای ۶ ـ ۷)

۹) در زبان اوستایی at̰ : اما، برای ربط جمله‌هایی به کار می‌رود که با هم منافات دارند؛ مثل شاهد ذیل:

yaθāčā aŋhat̰ apə̄məm aŋhuš ačištō drəgvatąm, at̰ ašāunē vahištəm manō.

و هنگامی که پایان همه چیز است، بدترین زندگی از آن دروندان شود، اما اشو را بهترین جایگاه.

(یسن ۳۰، بند ٤)

۱۰) حرف ربط vā ـ (اوستایی) wā ـ (فارسی باستان): یا، برای ربط دادن جمله‌های متناوب به کار می‌رود. vā ـ در ربط دادن اسم و صفت هم به کار می‌رود. کاربرد vā ـ به صورتهای ذیل است:

۱. vā ـ با همهٔ جمله‌ها و اسمها و صفتهایی که به هم ربط داده می‌شوند، به کار می‌رود. در شاهد نخست ذیل ـ که از اوستایی است ـ vā ـ با هر دو جمله و در شاهد دوم ـ که از فارسی باستان است ـ با هر دو اسم به کار رفته است:

... yā nōit̰ vā aŋhat̰ aŋhaitī vā.

... آنچه نخواهد بود یا خواهد بود.

(یسن ۳۱، بند ۵)

tyatšām hačamat aθahyat xšapawā raučahpatiwā awat akunawayanta.

آن چشان از من گفته شد، به شب یا به روز، آن انجام شد.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۱۹ ـ ۲۰)

۲. vā ـ با نخستین جمله یا اسم و صفت به کار نمی‌رود. در شاهد نخست ذیل، vā با نخستین جمله و در شاهد دوم، با نخستین اسم نیامده است. هر دو شاهد از اوستایی است:

sūne pištrəm ǰainti yō ... us vā hē gaošəm θwərəsaiti apa vā hē paiδyam kərəntaiti ... .

کسی که به سگ زخمی بزند ... یا گوشش را ببرد یا پایش را ببرد ... .

(وندیداد ۱۳، بند ۱۰)

tå fravašayō aoǰištō hənti, spitama, yå paoiryanąm tkaēšanąm yå vā narąm azātanąm frašō. čarəθrąm saošyantąm.

آن فروهرها نیرومندترینند، ای سپیتمان، آنان که از نخستین آموزگارانند یا آنان که از مردان هنوز زاده نشده‌اند، سوشیانتهایی که از نو جهان را نوسازی می‌کنند.

(یشت ۱۳، بند ۱۷)

۱۱) در زبان اوستایی حرف ربط zī: زیرا، برای ربط دادن جمله‌ای که بیان کنندهٔ علت است به جمله‌ای دیگر که معلول آن است به کار می‌رود؛ شاهد:

nū īm vīspā, čiθrə zī, mazdåŋhō. dūm.

نون آن را شما همه به یاد بسپارید، زیرا آن آشکار است.

(یسن ۴۵، بند ۱)

۱۲) در زبان اوستایی aθā: پس، برای ربط دادن دو جمله به یکدیگر - که یکی نتیجهٔ دیگری است - به کار می‌رود؛ شاهد:

nōit̰ mōi vāstā, xšmat̰ anyō, aθā mōi sąstā vohu vāstryā.

نیست مرا کشاورزی جز شما، پس بدهید مرا خوبی کشاورزی را.

(یسن ۲۹، بند ۱)

جمله‌های مرکب

۱۳) جمله‌های مرکب از یک جملهٔ پایه و یک - یا بیش از یک - جملهٔ پیرو، به وجود می‌آیند. در جمله پیرو؛ موصول، قید، حرف ربط پیروساز به کار می‌رود. ممکن است در جملهٔ پیرو؛ موصول و قید و حرف ربط پیروساز به کار نرود. در شاهد ذیل - که از فارسی باستان است - در جملهٔ پیرو؛ موصول، قید، حرف ربط پیروساز به کار نرفته است:

kārahšim hačā daršam atṛsat: kāram wasai awāǰanyāt.

مردم از او (گوماتهٔ مغ) بسیار می‌ترسیدند: [زیرا] مردم را بس خواهد کشت.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۵۰ - ۵۱)

۱۴) جمله‌های پیرو ـ از لحاظ اینکه چه نسبتی با جملهٔ پایه می‌توانند داشته باشند ـ به دسته‌های ذیل تقسیم می‌شوند:

جمله‌های پیرو اسمی

۱۵) جمله‌های پیرو اسمی در فارسی باستان با tyat: که، به جملهٔ پایه مربوط می‌شوند. در شاهد نخست ذیل، جملهٔ پیرو، نهاد جملهٔ پایه و در شاهد دوم، مفعول آن است:

kārahya naid azdā abawat tyat bardyah awaǰatah.

مردم را آگاهی نبود که بردیه اوژده [است].

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۳۱ـ۳۲)

mātyatmām xšnāsāti tyat adam bardyah naid ahmi.

مبادا مرا بشناسد که من بردیه نیستم.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۵۲ـ۵۳)

در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ yaθā: که، جملهٔ پیرو اسمی را به جملهٔ پایه ربط داده است. جملهٔ پیرو مفعول است:

kə̄ hvō yə̄ mā ... čōiθat̰ ... yaθā θwā zəvīštīm uzə̄mōhī?

کیست آن که مرا ... آموخت ... که تو را کارسازترین بدانیم؟

(یسن ۴۶، بند ۹)

جمله‌های پیرو وصفی

۱۶) جمله‌های پیرو وصفی با موصول ـ hya: که، در اوستای گاهانی و فارسی باستان و ـ ya: که، به نهاد و فاعل و ... وصل می‌شوند. ـ (h)ya ممکن است با اسمی که آن را وصف می‌کند مطابقه کند یا نه. در شاهد نخست ذیل ـ که از اوستایی است ـ yō با azəm مطابقه کرده است و هر دو حالت فاعلی مفرد دارند. در شاهد دوم ـ که از فارسی باستان است ـ hyah حالت فاعلی مفرد و dārayatwahum حالت مفعولی مفرد دارد:

āat̰ hē mraot̰ azəm yō ahurō mazdå.

آنگاه او را گفتم من که اهورَ مزداه [ام].

(وندیداد ۲، بند ۳)

dārayatwahum hyah mana pitā awam xšāyaθyam akunauš.

[اهورَ مزداه] داریوش را، که پدر من [است]، او را شاه کرد.

(کنت، ص ۱۵۰)

جمله‌های پیرو قیدی

۱۷) جملهٔ پیرو زمانی، که در فارسی باستان با حرفهای ربط yadi: هنگامی که، هر گاه؛ yaθā: هنگامی که، yatā: هنگامی که، در حالی که، تا ساخته می‌شود:

kasčid naid adaršnauš čiščid θastanai pari guamātam tyam magum yatā adam arasam.

کسی نیارست چیزی گفتن دربارهٔ گوماتهٔ مغ، تا من رسیدم.

(کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۵۳ ـ ۵٤)

۱۸) جملهٔ پیرو مکانی، که در اوستایی با yaθā: که، ساخته می‌شود:

tå avaδa vī. baxšaiti ābyō daiŋhubyō səvištō yaθa aēm bavaiti yaštō xšnūtō.

آنها را (آبها را) به آنجا، به آن کشورها، تواناترین (ایزد تیشتر) بخشد که [در آنجا] او ستوده و خشنود بود.

(یشت ۸، بند ٤۷)

۱۹) جملهٔ پیرو تعلیلی، که در اوستایی با hyaţ: زیرا که، ساخته می‌شود:

ayå nōiţ ərəš vīšyātā daēvāčinā hyaţ īš ā.dəbaomā ... upa. ǰasaţ.

از این دو (مینوی نیک و مینوی بد) دیوان درست نگزیدند، که برایشان سرگردانی ... آمد.

(یسن ۳۰، بند ٦)

۲۰) جملهٔ پیرو بیان کننده نتیجه، که در اوستایی با hyaţ: پس، که، ساخته می‌شود:

avā̊ noit̰ ərəš vīšyātā daēvāčinā, hyat̰ īš ā.dəbaomā ... upa. ǰasat̰, hyat̰ vərənātā ačištəm manō.

از این دو (مینوی نیک و مینوی بد) دیوان درست نگزیدند، که برایشان سرگردانی ... آمد، که برگزیدند بدترین مینو را.

(یسن ۳۰، بند ۶)

۲۱) جملهٔ پیروی که وضعیت و شرایط انجام دادن کار را بیان می‌کند، در اوستایی با yat̰čit̰: گرچه ساخته می‌شود:

yat̰čit̰ ušastaire hindvō āgəurvayeiti.

گرچه او در هند شرقی [است] می‌گیرد [او را].

(یسن ۵۷، بند ۲۹)

۲۲) جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ هدف، که در اوستایی با yaθā: برای اینکه، ساخته می‌شود:

kaθā tōi gavōi ratuš hyat̰ hīm dātā?

آیا توراست داوری برای گاو تا برای او منصوب کنی؟

(یسن ۲۹، بند ۲)

جمله‌های پیرو شرطی

۲۳) جمله‌های پیرو شرطی در اوستایی با yezi: اگر، ساخته می‌شود.

در جمله‌ای که شرطی ممکن دارد، وجه اخباری و التزامی و انشایی به کار می‌رود و در جملهٔ جزای آن، وجه‌های دیگر ـ جز وجه تمنایی ـ به کار می‌رود. در شاهد ذیل، فعلهای جملهٔ شرط kārayən : کارند و hərəzayən : هلند هر دو انشایی‌اند، فعل جملهٔ جزای شرط، āstryą̇nte: گناهکار شوند التزامی است:

yezi mazdayasna tąm ząm kārayən yezi ā pō hərəzayən ... nasu. spaēm pasčaēta āstryą̇nte.

اگر مزدیسنان آن زمین را (زمینی که در آن سگ یا انسان مرده است) بکارند، اگر

آب بر آن هلند، پس به گناه مرده دفن کردن، گناهکار خواهند شد.

(وندیداد ۶، بند ۳)

در جمله‌ای که شرطی انجام نیافتنی دارد، در جملهٔ شرط و جزای آن، فعل تمنایی به کار می‌رود. در شاهد ذیل، در جملهٔ شرط aiwi . sačyārəš : فعل تمنایی سوم شخص جمع و در جملهٔ جزای آن hyāṯ : فعل تمنایی سوم شخص مفرد به کار رفته است:

yezi ... airyå daińhāvō tištryehe ... aiwi. sačyārəš dāitīm yasnəm ... nōiṯ iθra airyå daińhāvō frąš hyāṯ haēna.

اگر ... کشورهای آریایی [ایزد] تیشتر را ... با ستایشی شایسته ستوده بودندی، اینجا به کشورهای آریایی سپاه دشمن نیامدی.

(یشت ۸، بند ۵۶)

۲۴) جملهٔ پیروی که برای مقایسه به کار می‌رود، به طریق ذیل ساخته می‌شود:

در آغاز جملهٔ پایه avaθā̆ و در آغاز جملهٔ پیرو yaθā̆ می‌آید. شاهد نخست، از فارسی باستان و شاهد دوم، از اوستایی است:

yaθā šām hačāmat aθahyat, awaθā akunawayanta.

چنانکه از من [به] آنها گفته شد، آن چنان کردند.

(از کتیبهٔ بیستون، ستون ۱، سطرهای ۲۳ ـ ۲۴)

yimō avaθa kərənaoṯ, yaθa dim išaṯ ahurō mazdå.

جم چنان کرد که از او خواست اهورَ مزداه.

(وندیداد ۲، بند ۳۲)

۲۵) میان جملهٔ پایه و پیرو ممکن است چیزی آورده نشود. در شاهد ذیل ـ که از اوستایی است ـ میان جملهٔ پایهٔ ... hixšāne و جملهٔ پیرو آن ... drvatąm ـ که بیان کنندهٔ هدف است ـ چیزی نیامده است:

hixšāne narəm ašvanəm ... nāirikąm ašaonīm ... drvatąm ... ząm ... nipārayanta āpəm ... anyąm hē avarətąm nipārayanta.

مرد اشو ... زن اشو را ترغیب بکنم. [تا] زمین ... دروند را از آن خود کند ...

آب را ... دیگر داراییهای او را از آن خود کند.

(وندیداد ۱۹، بند ۲۶)

۲۶) جملهٔ پیرو هم پیش از جملهٔ پایه می‌آید و هم پس از آن (به شواهدی که در بالا آورده شده، مراجعه کنید).

۲. جمله در ایرانی میانهٔ غربی

جملهٔ ساده

۲۷) در جملهٔ ساده خبری ـ که اجزای آن جای مشخصی ندارند ـ فعلهای ربطی ast: است و būd: بود، ممکن است حذف شود. در شاهد نخست ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ فعل ast و در شاهد دوم ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ فعل būd حذف گردیده است:

gumēzišn ī āb andar zamīg ēdōn čōn xōn andar tan ī mardum (M.X. ۸, ۸).

آمیزش آب اندر زمین ایدون [است] که خون اندر تن مردم.

wyāwar čarb kē dibahr taxl nē kird (Acta 9 , 140).

سخن[ت] چرب [بود]، که خشم تلخ نکرد.

در شاهد نخست ذیل، فعلهای dahām : دهیم و karām : کنیم، در آغاز جمله آمده‌اند و در شاهد دوم، xrōšr: خواند در پایان جمله آمده است. هر دو شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی است:

dahām istāwišn ud karām namasīg ō hu wuzurgīft (Acta 9 , 120).

ستایش دهیم و کنیم نیایش به آن بزرگی (جبروت).

harwīn bayān ud yazdān pad hu xrōšt (Acta 9 , 96).

همهٔ بغان و ایزدان بدو خوانده شدند (همهٔ بغان و ایزدان را خدای بزرگ به هستی آورد).

۲۸) جمله‌های پرسشی به صورتهای ذیل می‌آیند:

۱. با قید پرسشی ساخته می‌شوند؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

kay bawād ka payk - ē āyēd az hindūgān? (P. T. ١٦٠).

کی بواد که پیکی آید از هندوگان؟

۲. با ضمیر پرسشی ساخته می‌شوند؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

čē baxt ud čē kunišn? (P. T. ٩٤).

چه بخت و چه کنش (بخت چیست کنش چیست)؟

۳. با صفت پرسشی ساخته می‌شوند؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

asmān az čē gōhr kard ēstēd? (M.X. ٨ , ٣).

آسمان از چه گوهر ساخته شده است؟

٤. بدون قید و ضمیر و صفت پرسشی ساخته می‌شوند؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

tis ī ō mardum rasēd pad baxt bawēd ayāb pad kunišn? (P. T. ٩٤).

چیزی که به مردم رسد به بخت بود یا به کنش؟

۲۹) قید و ضمیر و صفت پرسشی هم در آغاز جمله می‌آیند و هم در غیر آنجا. در شاهد ذیل - که از پهلوی اشکانی ترفانی است - kē : که، در یک جمله، در آغاز جمله و در جملهٔ دیگر، پس از مفعول جمله آمده:

kēm ... až harwīn bōžāh ... um kē bōžāh až hu? (Acta 9 , 164).

کم (که مرا) ... از همه نجات خواهد داد، و کم نجات خواهد داد از او؟

۳۰) ast : است در جملهٔ پرسشی ممکن است نیاید:

čē rōšntar? kunišn ī dānāgān (P. T. ٩٩).

چه روشنتر؟ کنش دانایان.

۳۱) جمله‌های امری با فعل امر، فعل التزامی، فعل تمنایی، مصدر و اسم مصدر ساخته شده با išn - ساخته می‌شوند:

۱. شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی، برای جملهٔ امری با فعل امر که در پایان جمله آمده است:

pāpak šād būd ud framūd kū tan pad ābzan kun (K. I , 17).

بابک شاد بود (شد) و فرمود که تن به آبزن کن (بابک شاد شد و به ساسان دستور داد به گرمابه برود).

۲. شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی، برای جملهٔ امری با فعل التزامی:

āsāh tu gyān (Acta 9 , 166).

بیا تو [ای] جان.

۳. شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی، برای جملهٔ امری با فعل تمنایی:

pit murdag ī wīsp dām ... hēb xwarēnd (Acta 9 , 56).

گوشت مردهٔ همهٔ دامها را ... بخورند.

٤. شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی، برای اسم مصدر به معنی امر در جملهٔ امری:

ud awē ī ašgahān mardum rāy, ēgiš tis pad dahišn ud ahlawdād nē dahišn uš aspanǰ padīriftārīh nē kuniš (M.X. ۲۰, ۳۰-۳۱).

و آن اژگهان (تن‌پرور) مردم را، پس بدو چیزی به دهش و صدقه نباید داد و مهمانی و پذیراییش نباید کرد.

۵. شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی، برای مصدر به معنی امر در جملهٔ امری:

kirbag kardan rāy ranǰ abar xwēštan padīriftan (P. T. ۷۸).

کرفه کردن را رنج بر خویشتن پذیرفتن (بپذیرید).

۳۲) جملهٔ دعایی با فعل التزامی و فعل تمنایی ساخته می‌شود. اگر فعل bād: باد، bawād: بواد و bawāh: بواد، باشد ممکن است حذف شود. در شاهد نخست ذیل - که از فارسی میانهٔ زردشتی است - فعل التزامی bawād و در شاهد دوم - که از پهلوی اشکانی ترفانی است - فعل التزامی bawāh آمده، ولی در شاهد سوم - که از پهلوی اشکانی ترفانی است - فعل التزامی bawāh نیامده است:

anōšag ruwān bawād ādurbād ī mahraspandān kēš ēn andarz kard (P. T. ۷۱).

انوشه‌روان بواد آذر باد مهراسپندان که این اندرز کرد.

drōd bawāh abar tu (Acta 9 , 105).

درود باد بر تو.

drōd abar tu (Acta 9 , 169).

درود بر تو.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ فعل التزامی istāyīhād : ستوده باد و فعل تمنایی hēbbēh : باد برای دعا به کار رفته است:

istāyīhād dēn sārār ... hēbbēh drōd ... abar wispān mānsārān (Acta 9 , 146).

ستوده باد دین سالار ... درود باد ... بر همهٔ مان‌سالاران (از طبقات روحانی دین مانی‌اند).

۳۳) جملهٔ تمنایی با فعل ماضی و فعل تمنایی و kāǰ : کاج و kāǰ ka : کاجکی، ساخته می‌شود و آرزویی را بیان می‌کند که انجام نشدنی است؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

kāǰ man hērbad-ē būd hēm ... ud gēhān man zišt pad čašm būd hēh (P. R. 66).

کاج من هیربدی بودم ... و جهان زشت به چشم من بودی.

شاهد از پهلوی اشکانی:

kāǰ ka man až mādar nē zād hēm (P. T. ۵).

کاجکی من از مادر زاده نشده بودم.

جمله‌های مختلط

۳۴) جمله‌های همپایه با حرف یا عبارتهای ربطی، یا قید، یا بدون آنها، به هم ربط داده می‌شوند. در شاهد ذیل ـ که از پهلوی اشکانی ترفانی است ـ میان دو جمله، چیزی نیامده است:

kē anāsāg grīw bōžād až windag, žāmād ō padišt (Syntax 229) .

[تو] که دل نجات دادی از نیاز، روانه کردی به بهشت.

۳۵) جمله‌هایی که با هم مطابقت دارند با ud : و، به هم مربوط می‌شوند. ud پیش از

ضمیرهای متصل به صورت u می‌آید. ud در ربط دادن جمله به صورتهای ذیل به کار می‌رود:

۱. در آغاز همهٔ جمله‌ها می‌آید؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

bid šābuhr šāhānšāh brād būd mēšūn xwadāy, ud mihršāh nām ahāz, ud ō frēštag ... iškift dušmin būd, uš bōδistān wirāst (Acta 9 , 37).

پس شاپور شاهنشاه را برادری بود، خدایگان میشان، و مهرشاه نام بود، و فرشته را(مانی را) شگفت دشمن بود، و بوستان آراست.

۲. پیش از آخرین جمله می‌آید؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

paš, kaδ tūrān šāh ud āzādān im saxun išnūd, šād būd ahēnd, wāwarīft padiγrift, ud ō frēštag ud dēn šīrgāmag būd ahēnd (Acta 9 , 35).

پس که توران شاه و آزادان این سخن شنودند، شاد بودند (شدند)، ایمان آوردند و فرشته (مانی) و دین را دوست بودند (شدند).

۳۶) نحوهٔ کاربرد ud: و، و ham: هم، در ربط دادن کلمه‌ها به یکدیگر، به شرح ذیل است:

۱. ud میان همهٔ کلمه‌ها می‌آید؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

ud myān awē dēsmān āz ud ahramin ud dēwān ud parīgān rāy, bannistān ēw hustīgān kun (Acta 9 , 66).

و میان آن ساختمان آز و اهریمن و دیوان و پریان را، بندستانی استوار کن.

۲. ud ابتدا میان دو کلمه می‌آید، بعد نمی‌آید، سپس میان دو کلمهٔ دیگر می‌آید؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

guft kum zamīg ud asmān, xwar ud māh, āb ud ādur, draxt ud urwar, dad ud dām ašmā rāy afurīd (Acta 9 , 74).

گفت که زمین و آسمان، خور و ماه، آب و آذر، درخت و ارور، دد و دام، شما را آفریدم.

۳. ud پیش از آخرین کلمه می‌آید؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

mihryazd ... paymōg sih, ī wād, āb ud ādur paymōxt (Acta 9 , 61).

ایزدمهر ... سه جامه، که [از] باد، آب و آذر [بودند]، به تن کرد.

۴. ud پیش از هر دو اسمی که به هم ربط داده می‌شوند می‌آید. این روش در ایرانی باستان هم معمول بوده است؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

kē ud āz ud āwarzōg nē tarwēd (Syntax 229).

ک[ش] آز و آرزو غالب نشود.

۵. ham پیش از هر یک از اسمهایی که به هم ربط داده می‌شوند می‌آید؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

... čēt ēn har si wanē šāyēd būdan, ham xwāstag ud ham tan ud ham ruwān (M.X.۱ , ۵۱).

... چت این هر سه تباه شاید بودن، هم خواسته و هم تن و هم روان.

۳۷) جمله‌هایی که با هم منافات دارند در پهلوی اشکانی با bēž ، در فارسی میانهٔ زردشتی با bē و در فارسی میانهٔ ترفانی با ba و bēz به هم ربط داده می‌شوند؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

ōh zānāh ku ēwiž abžīrwānag nē ahād kē āmōxtag až kadag āsēd bēž rōž rōž āmōxsēd (Acta 9 , 50).

چنان دان که هیچ شاگردی نبوده است که آموخته از خانه بیاید، بلکه روز روز آموزد.

۳۸) bēž ، bez ، ba ، bē برای ربط دادن دو کلمه هم به کار می‌روند؛شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

abžīrwānag ... ast kē rōdwar ... bawēd ... ud ast kē nē awaγōn, bēž pašγōnāw ištēd (Acta 9 , 50).

شاگرد ... هست که مهربان ... بود ... و هست که نه چنان، بلکه سرکش بود.

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

az nūn parrōn xwēš grīw dēndār ma xwān, ba dēnāwar ī rāst (Acta 9 , 41).

ازین پس خویشتن را دیندار مخوان، بلکه دین‌آور راست.

شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

az nē kanīg bē kunišn ī nēk ī tu hēm (M.X.۱ ,۱۳۰).

من کنیز (دختر) نی[ستم]، بلکه کنش نیک توام.

۳۹) جمله‌هایی که با هم رابطهٔ تناوب دارند، در فارسی میانه با ayāb و در پهلوی اشکانی با āgām به هم ربط داده می‌شوند؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

az kišwar ō kišwar šāyēd šudan ayāb nē? (M.X. ۸ , ۲).

از کشور به کشور شاید شدن یا نه؟

۴۰) ayāb برای ربط دو کلمه هم به کار می‌رود؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

xrad wih ayāb hunar? (M.X. ۱۰ ,۲).

خرد به یا هنر؟

۴۱) جمله‌ای که علت جملهٔ دیگر را بیان می‌کند، در فارسی میانه با čē: چه، (čē) ēd rāy: ایراچ آغاز می‌شود؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

spazgīh ma kun ... čē guftēstēd ku spazgīh garāntar ku ǰādūgīh (M.X.۱ , ۸-۱۰).

سپزگی مکن ... چه گفته شده است که سپزگی گرانتر که جادویی.

awē ī kēnwar mard puhl ī pad ruwān garāntar kū abārīg druwandān ... , ēd rāy čē kēn pad paywand āyēd (M.X.۲۰, ۱۹-۲۰).

مرد کینور را پادافراه روان گرانتر که دروندان را ... ، ایراچ کین به پیوند آید (در نسل آدمی باقی می‌ماند).

در شاهد ذیل -که از پهلوی اشکانی ترفانی است- پیش از جملهٔ بیان کنندهٔ علت، čē آمده است:

tār būd amāh čašm, čē rōšn niɣust (Acta 9 , 139).

تار بود (شد) چشم ما، چه روشنی نهفت.

۴۲) در آغاز جمله‌ای که نتیجهٔ جملهٔ دیگر است، در فارسی میانه pas: پس، آورده

می‌شود؛ شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

daswar guft kū anōšag bēd, ardaxšīr xwarrah ī kayān awiš rasīd, pad ēč čārag griftan nē tuwān, pas xwēštan ... ranǰag ma dārēd (K. III , 20).

دستور گفت که انوشه‌بید، اردشیر را خورّه کیان رسید، به هیچ چاره گرفتن نتوان، پس خویشتن ... رنجه مدارید.

جمله‌های مرکب

جمله‌های پیرو اسمی

۴۳) در فارسی میانه، جمله‌های پیرو اسمی با kū: که، otā: تا (فارسی میانهٔ ترفانی dā) و مبهمات آغاز می‌شوند. در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ جملهٔ پیرو برای جملهٔ پایه نهاد است:

umān kāmag kū awē ō dar ī amāh frēstēh (K. I , 25).

کامهٔ ما[ست] که او را به دربار ما فرستی.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ جملهٔ پیرو، مفعول جملهٔ پایه است:

framāyēd tā pādifrāh ... pad man kunēnd (K. X, 9).

فرمایید تا پادافراه ... به من کنند.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ جملهٔ پیرو، نهاد جملهٔ پایه است:

harw čē būd ud bawād, pad awē zōr ēstēd (Acta 9 , 33).

هر چه بود و بواد، به زور او باشد.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ جملهٔ پیرو، فاعل جملهٔ پایه است:

har kē andar kišwar pērāmōn ī sāsān ēstēnd namāz awiš barēnd ud stāyišn ud āfrīn hamē kunēnd (K. I , 10).

هر که اندر کشور پیرامون ساسان ایستند نماز بدو برند و ستایش و آفرین همی کنند.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ جملهٔ پیرو، مفعول جملهٔ پایه است:

pursīd dānāg ō mēnōg ī xrad kū rādīh wih ayāb rāstīh? (M.X. ۱۱, ۱-۲).

پرسید دانا مینوی خرد را که رادی به یا راستی؟

در شاهد ذیل -که از فارسی میانهٔ زردشتی است- جملهٔ پیرو، مفعول جملهٔ پایه است:

har čē pad tu nē nēk tuwiz pad anē kas makun (P. T. ۵۸).

هر چه به تو نه نیک [است] تو هم به دیگر کس مکن.

جمله‌های پیرو وصفی

۴۴) جمله‌های پیرو وصفی با kē و čē و ī آغاز می‌شوند؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

frēštag ... āxāšt ud parwān mihršāh šud kē pad bōδistān pad bazm ahāz pad wuzurg šādīft (Acta 9 , 37).

فرشته (مانی) ... برخاست و نزد مهرشاه شد، که به بوستان به بزم بود به بزرگ شادی.

abžīrwānag išnōhrag hēm čē až bābil zamīg wisprixt hēm (Acta 9 , 162).

شاگردی سپاسگزارم که از بابل زمین نشأت گرفته‌ام.

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

ud mardōhm, nar ud māyag, čē andar hām šahr zāyēd, hān harw āz dēsišn hēnd (Acta 9 , 73).

و مردم، نر و ماده که اندر همهٔ جهان زاید، آنهمه، ساخت آزند.

ud az wād ud rōšn āb ud ādur, ī az gumēzišn pārūd, rōšn rahē du ... kird (Acta 9 , 61).

و از باد و روشنی، آب و آذر، که از آمیختگی پالوده بود، دو گردونه ... کرد.

pas hān āz az hamāg hān zahag ī dēwān, kē az asmān ō zamīg kaft hend ... (Acta 9 , 72).

پس آن آز از همهٔ آن زادگان دیوان که از آسمان به زمین افتادند ... .

ud ka hān nar zād, ēgiš nuxwīr nām nisād, ī xwad gihmurd (Acta 9 , 73).

و هنگامی که آن نر زاد، پس نخویرش (نخستین مرد) نام نهاد، که خود کیومرث [است].

جمله‌های پیرو قیدی

۴۵) جمله‌های پیرو بیان کنندهٔ زمان، در پهلوی اشکانی با kaδ: هنگامی که و در فارسی میانه با ka: هنگامی که و čōn: چون، آغاز می‌شوند؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

až hu žamān kaδ mad nird man būd (Acta 9 , 50).

از آن زمان که آمد نزد من بود.

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

ud ka mad hēnd ō pahrag ī kušān ... (Acta 9 , 40).

و هنگامی که آمدند به مرز کوشان ... .

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

čōn sārān pākān ahrāft hēn, ēgišn dēn wihurīd (Acta 9 , 30).

چون سالاران پاک رحلت کردند، پس دینشان آشفته شد.

شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

ud ka awē ī druwand mīrēd ēgiš ruwān si rōz šabān pad nazdīkīh ī awē druwand duwārēd ud giryēd (M.X.۱ , ۱۵۸).

و هنگامی که آن دروند میرد پس روانش سه روز شبان به نزدیکی او رفت و آمد کند و گرید.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ tā: تا، در آغاز جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ زمان آمده است:

andar pid ud mād ī xwēš ... framānburdār bāš, čē mard tā pid ud mād zindag ōn humānāg čōn šēr ka andar wēšag az kasiz kas nē tarsēd (P. T. ۶۵).

اندر پدر و مادر خویش ... فرمانبردار باش، چه مرد تا پدر و مـادر[ش] زنده

[است] چون شیر [است] که در بیشه، از کسی نترسد.

۴۶) جملهٔ پیرو بیان کننده مکان، با kū آغاز می‌شود؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

ōn wuzurg kōf kū mēšān čarēnd (Acta 9 , 140).

ای بزرگ کوه، جایی که میشان چرند.

kēm ... izwāyāh ... až harwīn warm kū angōn nē ast (M. H. 82).

کم ... بیرون برد ... از همهٔ موجها، جایی که آرامش نیست.

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

abāz ward, kū mad hē (Acta 9 , 40).

بازگرد به جایی که آمدی.

شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

wahišt ī ... didīgar az xwaršēd pāyag tā garōdmān, kū dādār ōhrmazd abar nišīnēd (M.X. ٦, ٩ـ١١).

بهشت دیگر ... از خورشید پایه تا گرزمان، جایی که دادار هرمز برنشیند.

۴۷) جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ علت، در فارسی میانه با ka آغاز می‌شود:

tu nē dānāgī hā kard, ka pad tis-ē kē zyān nē aziš šayist būdan, abāg wuzurgān stēzag burd (K. I , 42).

تو نادانی کردی که به چیزی که زیان نه ازش شایست بودن، با بزرگان ستیزه بردی.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی است ـ جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ علت، با az ān čōn : از آن‌رو ساخته شده است:

pāpak, az ān čōn ardawān mih [ud] kāmgārtar būd, ... ān framān bē spōxtan nē šāyist (K. I , 26).

بابک، از آن‌رو [که] اردوان مه [و] کامگارتر بود ... آن فرمان بسپوختن نشایست.

۴۸) جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ نتیجه، در فارسی میانهٔ ترفانی با kū و dā : تا ، و در فارسی

میانهٔ زردشتی با kū و tā : تا، آغاز می‌شود؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

... kēš pad dil ī garm ... tuxšist šabān rōzān ... dā hamāg ispurr frazāft (Acta 9 , 53).

... که به دل گرم ... کوشید شبان روزان تا همه را به تمامی به پایان رساند.

شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی:

mērag abāz ō pēš ī ardaxšīr mad ud az rāyēnišn ī kēd ī handūgān guft kū ardaxšīr āgahēnīd (K. II , 8).

جوان باز به پیش اردشیر آمد و از نظر پیشگوی هندی گفت تا اردشیر آگاه کرده شد.

۴۹) جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ هدف، در پهلوی اشکانی با kū، در فارسی میانهٔ ترفانی با kū و dā، و در فارسی میانهٔ زردشتی با kū و tā آغاز می‌شود. فعل جمله ممکن است التزامی باشد؛ دو شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی با فعل التزامی:

franaft hēm až zamīg bābil, kū xrōsān xrōs pad zambūdīg (Acta 9 , 162).

راه افتادم از زمین بابل که خروشم خروشی در جهان.

kēm imīn widārāh, ud až harwīn bōžah, kū nē wartān ud kafān pad hawīn narah abnās (M. H . 82).

کم از اینها گذراند،

و از همه نجات دهد،

که نگردم و نیفتم،

به این خرابهٔ دوزخی (این دنیا).

دو شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی با فعل التزامی:

uš framāy kū šawād ud hān bannistān ī dēwān nīšād (Acta 9 , 64).

و فرمایش که شود و آن بندستان دیوان پاید.

ēw zamān pāy, dā an xwad ō tu āyān (Acta 9 , 44).

زمانی پای! تا من خود به سوی تو آیم.

شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی بدون فعل التزامی:

āz kāmagīh ma kun, kūt āz dēw nē frēbēd (M.X. ۱ , ۱۳_۱٤).

آزکامگی مکن! کت آز دیو نفریبد.

شاهد از فارسی میانهٔ زردشتی با فعل التزامی:

zan ud frazand ī xwēštan ǰud az frahang bē ma hil, kūt tēmār ud bēš ī garān abar nē rasād (P. T. ۵۹).

زن و فرزند خویشتن را بجز از فرهنگ بمهل، کت تیمار و رنج گران برنرساد.

جمله‌های پیرو شرطی

۵۰) جملهٔ پیرو شرطی، در پهلوی اشکانی با ag: اگر و kaδ: هنگامی که، و در فارسی میانه با agar: اگر و ka: هنگامی که، ساخته می‌شود.

در جمله‌ای که شرطی انجام یافتنی دارد فعل ممکن است التزامی بیاید؛ در شاهد نخست ذیل در جملهٔ شرط، فعل التزامی و در شاهد دوم، فعل اخباری به‌کار رفته است. هر دو شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی است:

ud ōh karāh ... ku kaδ brādarān frašāwān pādiγrāw windēnd (Acta 9 , 49).

و چنان کن ... که اگر برادران را فرستم پذیرایی یابند (از آنها خوب پذیرایی شود).

ud kaδ čiš pad xrad pargāwēnd awāγōn ammōžah čawāγōn wxēbēh zādagān (Acta 9 , 50).

اگر چیزی در خرد ندارند، چنان آموز [شان] که زادگان خود را.

در شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ ترفانی است ـ در جملهٔ شرط، فعل التزامی به کار رفته است:

agar pad tuwān hād, az dil pad frī ō dēn paristēnd (Acta 9 , 180).

اگر در توان باشد، از دل با عشق، دین را پرستند.

در دو شاهد ذیل ـ که از فارسی میانهٔ زردشتی هستند ـ فعل جملهٔ شرط، اخباری است:

agar tā sih rōz griftan nē šāyēd, pas az ān griftan nē tuwān (K. III , 6).

اگر تا سه روز گرفتن نشاید، پس از آن گرفتن نتوان.

agar man margarzān hēm, ēn frazand ī andar aškamb dārēm pad margarzān nē abāyēd dāštan (K. IX , 19).

اگر من مرگ ارزانم (محکوم به اعدام)، این فرزند اندر شکم دارم به مرگ ارزان نباید داشتن.

در جمله‌ای که شرطی ناممکن دارد فعل آن جمله و جزای آن تمنایی است؛ شاهد از پهلوی اشکانی ترفانی:

kaδ tu wxad ēd andar marγ ahēndēh, nē parmāyām kū awāγōn tu frahīft ud arγāwīft pad marγ paydāg būd ahēndē čawāγōn kaδ awās (Acta 9 , 48).

اگر تو خود اینجا اندر مرغ (مرو) بودی، فکر نمی‌کنم که، نیکی و خوبی تو چنان پیدا بودی که اکنون.

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

ud ka andar gētīg nēkīh ud anāgīh ī sāmānōmand ud widērišnīg ud yak pad dudīgumēg nē wēnīhēh, parmāyišn ī pad az anāgīh dūr būdan ud ō nēkīh madan ō handēšišn ī kas madan nē šāyē (Acta 9 , 88).

و اگر اندر گیتی نیکی و بدی سامانمند (محدود) و گذرشی (ناپایدار) و یک به دیگر آمیخته دیده نشودی، فکر از بدی دور بودن و به نیکی آمدن، به اندیشهٔ کس آمدن نشایدی (امکان نداشت).

۵۱) ka و agar: یا، به جای ayāb به کار می‌روند؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

pit murdag ī wisp dām harwāgūz kū windānd ka murd ayāb ka ōzad hēb xwarēnd. ud harw kū windānd, agar pad wahāg, ... agar pad dāšin hēb xwarēnd (Acta 9 , 56).

گوشت مرده همهٔ دام[ها را] هر جا که یابند، یا مرده یا اوژده (ذبح شده) بخورند و هرجا که یابند اگر به بها (باید بخرند) ... اگر به داشن (رایگان به دست آورند) خورند.[۱]

۵۲) جملهٔ پیروی که در مقایسه به کار می‌رود، در فارسی میانه به راههای ذیل ساخته می‌شود:

۱. در آغاز جملهٔ پیرو (ka) čōn: چنانکه آورده می‌شود؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

ušān dōst hēnd, čōn kašān hāmtōhmag hēnd (Acta 9 , 55).

ایشان را دوستند، مانند اینکه با آنها هم تخمه‌اند.

۲. در جملهٔ پایه ōn: آنگونه و ēdōn: ایدون و در آغاز جملهٔ پایه čōn آورده می‌شود؛ شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی:

šahr ... ōn ispurrīhā nē frāmōxt čōn ardāwān frāmōxt (Acta 9 , 56).

شهر (امور دنیایی) را چنان به کمال رها نکردند، که پاکان رها کردند.

۵۳) جملهٔ پیرو هم پیش و هم پس از جملهٔ پایه می‌آید (به شواهدی که در بالا آورده شده، مراجعه کنید).

۳. جمله در فارسی دری

جملهٔ ساده

۵۴) در جملهٔ سادهٔ خبری که اجزای آن جای مشخصی ندارند، فعل ربطی است ممکن است حذف شود. در شاهد نخست ذیل، مفعول دیوان پس از فعل و در شاهد دوم، خود پیش از فعل و زمین پیش از فاعل آمده است:

طهمورث ... به بیابانها و دریاها فرستاد دیوان را.

(بلعمی، ص ۱۲۹)

۱. دستوری است که مانی به عامهٔ مانویان می‌دهد.

تو خود را نشناسی ... زمین را تو آفریدی.

(بلعمی، ص ۱۳۱)

فعل است در شاهد نخست ذیل، حذف شده و در شاهد دوم آمده است:

سرهنگ لطیف خوی دلدار — بـــهتر ز فــقیه مــردم آزار

(گلستان، ص ۱۸۶)

بهست از دد، انسان صاحب خرد — نه انسان که در مردم افتد چو دد

(بوستان، ص ۲۳۳)

۵۵) جمله‌های پرسشی به صورتهای ذیل می‌آیند:

۱. با قید پرسشی ساخته می‌شوند:

کی تواند داشت رندی در سپاه — زهرهٔ گستاخی‌ای در پیش شاه

(منطق‌الطیر، ص ۱۵۳)

۲. با ضمیر پرسشی ساخته می‌شوند:

که رساند به من سـخن جـز تـو — کــه رهـاند مـرا ز مـن جـز تـو

(حدیقه، ص ۱۵۲)

۳. با صفت پرسشی ساخته می‌شوند:

کاف و نون را چه تأثیر بود ... کاف و نون گفتن را چه تأثیر بود.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۷۱)

٤. بدون قید و ضمیر و صفت پرسشی ساخته می‌شوند:

نام چو تویی به من رسد؟

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۲۸)

ای بذاذر، ضعف رای و عجز من می‌بینی؟

(کلیله، ص ۷٤)

۵. با حرف پرسشی آیا ساخته می‌شوند:

آیا نروند اندر زمین و بنگرند که چگونه بود سرانجام آن کسها که از پیش ایشان بودند؟

(طبری، ص ۷۵۸)

۶. با حرف پرسشی مگر ساخته می‌شوند:

مگر بر تو نام‌آوری حمله کرد نیاوردی از ضعف تاب نبرد

(بوستان، ص ۲۶۹)

مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشان را که باد غالیه‌سا گشت و خاک عنبر بوست

(حافظ، ص ۴۱)

۵۶) فعل است ممکن است از جمله پرسشی حذف شود:

در خوردن تو چه فایده و از گوشت تو چه سیری؟

(کلیله، ص ۱۰۹)

۵۷) کلماتی که برای پرسش به کار می‌روند هم در آغاز جمله و هم در سایر جاهای جمله می‌آیند؛ چند شاهد:

چون تو حکایت الفاظ دیگران کنی، تو را از آن چه؟

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۹۱)

چگونه از تو اومید وفا و کرم توان داشت؟

(کلیله، ص ۱۲۱)

محال چرا می‌گویی؟ باز کودک را چگونه برگیرد؟

(کلیله، ص ۱۲۲)

من خود به چه سبب این خیانت اندیشم؟

(کلیله، ص ۱۳۵)

تو را در این رنج که افگند؟

(کلیله، ص ۱۶۰)

۵۸) هر جملهٔ پرسشی پاسخ می‌خواهد، اما نوعی جملهٔ پرسشی هست که پاسخ آن در

خود جملهٔ پرسشی است، این نوع جملهٔ پرسشی را «استفهام انکاری» نامیده‌اند. دکتر خانلری در دستور زبان خود آن را «پرسش تأکیدی» نامیده است؛ شاهد:

تو را با این سمت و وصمت در زندگانی میان این طایفه چه فایده؟

(کلیله، ص ۱۵۰)

۵۹) جملهٔ امری با فعل امر ساخته می‌شود. در فارسی دری ـ به خلاف فارسی میانه ـ مصدر و فعل تمنایی در ساخت جملهٔ امری به کار نمی‌روند:

بگـردان ز نـادیدنی دیـده‌ام مـده دست بـر نـاپسندیده‌ام

(بوستان، ص ۳۹۵)

۶۰) جملهٔ دعایی با فعل دعایی و مضارع اخباری و امر و بدون آنها ساخته می‌شود. در فارسی دری ظاهراً فعل تمنایی برای دعا به کار نرفته است.

۱. جملهٔ دعایی با فعل دعایی:

خدای ـ تعالی ـ برادر اعز را نگاه دارد و توفیق طاعتش دهاد و نارسیده به رضای او از دنیاش مبراد.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۳۸)

ملکا مـملکت بـه کـام تـو بـاد ملک هم نام تو بـه نـام تـو بـاد

(انوری، ص ۱۱۵)

۲. جملهٔ دعایی با مضارع اخباری:

زنده باشی

۳. جملهٔ دعایی با فعل امر:

خـدایـا در آفـاق نـامی کـنش به توفیق طـاعت گـرامـی کـنش

(بوستان، ص ۲۰۸)

۴. جملهٔ دعایی بدون فعل:

خنک چشم و دلت را با چنان روی خنک همسایگانت را دران کـوی

(ویس و رامین، ص ۱۳٤)

۶۱) جملهٔ تمنایی با فعل تمنایی و فعل ماضی و کاج، ای کاج، کاجکی، کاش، ای کاش، کاشک، کاشکی و ای کاشکی که ساخته می‌شود:

۱. جملهٔ تمنایی با فعل تمنایی:

گویی امسال تهی‌دست چه دانم کرد — کاشک امسال تو را کار چو پارستی

(ناصرخسرو، ص ۳۲۶)

ای کاش دیده در رخ او ننگریستی — تا دل به جرم دیده گرفتار نیستی

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۸۷)

کاشکی از من فراغی حاصل آیدی و کاری را شایان توانمی بود.

(کلیله، ص ۱۴۹)

این تمنایم به بیداری میسر کی شدی — کاشکی خوابم گرفتی تا به خوابت دیدمی

(سعدی، ص ۶۳۶)

تعبیر رفت یار سفر کرده می‌رسد — ای کاج هر چه زودتر از در درآمدی ...

آنکو تو را به سنگدلی گشت رهنمون — ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی

(حافظ، ص ۳۰۶)

کوی جانان از رقیبان پاک بودی کاشکی

این گلستان بی‌خس و خاشاک بودی کاشکی

(هاتف، ص ۸۸)

۲. جملهٔ تمنایی با فعل ماضی:

کاش می‌آمدم و او را می‌دیدم.

کاش رفته بودم.

کاش آنجا بودم.

۶۲) جملهٔ تعجبی با چه، ساخته می‌شود؛ چه در جمله، قید و ضمیر و صفت واقع می‌شود و

فعل جمله اخباری است:

۱. جملهٔ تعجبی با چه به عنوان قید:

چه خوش گفت دیوانهٔ مرغزی حدیثی کز آن لب به دندان گزی

(بوستان، ص ۳۵۲)

۲. جملهٔ تعجبی با چه به عنوان ضمیر:

چها کرد. چها گفت.

۳. جملهٔ تعجبی با چه به عنوان صفت:

این چه حرامزاده مردمانند، سگ را گشاده‌اند و سنگ را بسته.

(گلستان، ص ۱۲۵)

جمله‌های مختلط

۶۳) جمله‌های همپایه با حرف یا عبارتهای ربطی، یا قید، یا بدون آنها به هم ربط داده می‌شوند. در شاهد ذیل میان جمله‌های همپایه چیزی نیامده است:

درویشی مستجاب‌الدعوه در بغداد پدید آمد، حجاج یوسف را خبر کردند. بخواندش ... یکی از ملوک بی‌انصاف پارسایی را پرسید: از عبادتها کدام فاضلتر است؟ گفت تو را خواب نیم‌روز ... .

(گلستان، ص ۴۷)

۶۴) جمله‌هایی که با هم مطابقت دارند با و، هم، نیز، گه/گهی/گاه/گاهی ... گه/گهی/گاه/گاهی، به هم ربط داده می‌شوند:

الف) و

۱. میان همهٔ جمله‌هایی که به هم ربط داده می‌شوند می‌آید:

بازرگانی بود بسیار مال و او را فرزندان بسیار در رسیدند و از کسب و حرفت اعراض نمودند و دست اسراف به مال پدر دراز کردند.

(کلیله، ص ۵۹)

۲. پیش از برخی از جمله‌ها می‌آید و پیش از برخی نمی‌آید:

مزدور یک روز ببود، ملول گشت، شنزبه را بر جای رها کرد و برفت و بازرگان را گفت: سقط شد.

(کلیله، ص ۶۰)

۳. نحوهٔ کاربرد «و» در ربط دادن کلمه‌ها به شرح ذیل است:

- میان همهٔ کلمه‌ها می‌آید:

آن زاغان را ملکی بود که همه در فرمان و متابعت او بودندی.

(کلیله، ص ۱۹۱)

شبی ملک بومان ... به طریق شبیخون بر زاغان زد ... و مظفر و منصور و مؤید و مسرور بازگشت.

(کلیله، ص ۱۹۱)

- پیش از برخی از کلمه‌ها می‌آید و پیش از برخی نمی‌آید:

وای بر این شخص درمانده به چنگال بلا، اسیر تصاریف زمانه و بستهٔ تقلّب احوال، آفات بر وی مجتمع و خیرات او بی‌دوام.

(کلیله، ص ۱۸۸)

ب) هم

۱. میان جمله‌هایی که به هم ربط داده می‌شوند می‌آید:

بلند اختری نام او بختیار / قوی دستگه بود و سرمایه دار ...
هم او را در آن بقعه زر بود و مال / دگر، تنگدستان برگشته حال

(بوستان، ص ۳۲۷)

۲. در آغاز همهٔ جمله‌هایی که به هم ربط داده می‌شوند می‌آید:

هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده‌ایم / هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده‌ایم

(حافظ، ص ۲۵۲)

۳. در پایان جمله‌ای که ربط داده می‌شود، می‌آید:

مرغ شد اندر سماع رقص کنان صبحدم　　بلبله را مرغ‌وار وقت سماع است هم

(خاقانی، ص ۲۵۹)

٤. پس از کلمه‌هایی که به هم ربط داده می‌شوند می‌آید:

روح‌الله اگرچه بود عیسی　　تو راحت روح و آن دل هم

(انوری، ص ۳٤۱)

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم　　از بخت شکر دارم و از روزگار هم

(حافظ، ص ۲٤۹)

۵. پیش از کلمه‌هایی که به هم ربط داده می‌شوند، می‌آید:

چو هارون ز موسی علی بود در دین　　هم انباز و هم همنشین محمد

(ناصرخسرو، ص ۱۳۱)

ج) نیز

۱. در آغاز جمله‌ای که ربط داده می‌شود می‌آید:

چون از صحبت یکدیگر اعراض نمی‌نماییم در عادت و سیرت هم موافقت توقع کنیم و نیز عمر در زحیر گذاشتن را فایده‌ای صورت نمی‌توان کرد.

(کلیله، ص ۳۰۹)

۲. در پایان جمله‌ای که ربط داده می‌شود می‌آید:

گدا چون کرم بیند و لطف و ناز　　نگردد ز دنبال بخشنده باز
چو ما را به دنبال کردی عزیز　　به عقبی همین چشم داریم نیز

(بوستان، ص ۳۹٤)

۳. پس از کلمه‌هایی که ربط داده می‌شوند می‌آید:

شـنیدم کـه در روز امـید و بـیم
بدان را به نیکـان بـبخشد کـریم

تو نـیز ار بـدی بینیم در سـخن
به خلق جهـان آفـرین کـار کـن

(بوستان، ص ۲۰٦)

د) نیز هم

برای ربط دادن کلمه‌ها به یکدیگر به کار می‌روند:

گر گلشن خوشبو تویی ور بلبل خوشگو تویی

ور در جهان نیکو تویی ما نیز هم بد نیستیم

(سعدی، ص ۵۷۲)

دردم از یارست و درمان نیز هـم
دل فدای او شد و جان نیز هم ...

هر دو عالم یک فروغ روی اوست
گــفتمت پـیدا و پنهـان نـیز هـم

(حافظ، ص ۲۵۰)

ه) گه ... گه

گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن

(حافظ، ص ۲۷۰)

گهی خار و خس در ره انداختی
گهی ما کیـان در چـه انـداختی

(بوستان، ص ۳۰۸)

٦۵) جمله‌هـایی کـه بـا هـم منـافات دارنـد بـا امـا، فـاما، و امـا، بـل، بـلکه، لابل، بیک، وبیک، که (بلکه)، لیک، ولیک، لیکن، ولیکن و ولی به هم ربط داده می‌شوند؛ چند شاهد:

خدای خواهد تا نکند بر شما از تنگی، بیک می‌خواهد تا پاک کند شما را و تمام کند نعمت او بر شما مگر شکر کنید.

(طبری، ص ۳۷۵)

بگو که خداوند من بگستراند روزی مر آن را که خواهد و تنگ گرداند، وبیک بیشترین مردمان نمی‌دانند.

(طبری، ص ۱۴۶۱)

زو مبین نیک و بد و زشت و نکو هرگز بـل زسـازندهٔ او بـین و زسـالارش

(ناصرخسرو، ص ۱۲۲)

در میان یوزداران و بازداران و سگ‌داران، اصطلاحی هست کـه ایشـان از آن مستغنی نیستند، ولیکن شطرنج‌باز و نردباز از آن مستغنی باشند.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۶۰)

چون ایشان را هیچ نوع از ادراک نبود، و نه نیز بوی آن به مشام ایشان می‌رسید، ایشان را مرده خواند، لابل چون از خود خبری نمی‌داشتند ایشان را اموات غیراحیاء خواند.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۶۲)

این به نزدیک عموم علما تعطیل نماید، اما به نزدیک خصوص علما، این عین معرفت است.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۹۵)

دل بـود راه آن جهـانی تـو لیک دل را ز ده نـدانـی تـو

(حدیقه، ص ۳۳۹)

غم و شادمانی نماند، ولیک جزای عمل ماند و نام نـیک

(بوستان، ص ۲۴۶)

۶۶) اما، واما و فاما بـرای آغـاز سـخنی بـه کـار مـی‌روند کـه بـا سـخن پـیش از آن تفاوت دارد:

رسول را گفتند که هر چیزی که از اصحاب الکهف گوید بنویس، تا بنگریم که راست آید یا نه و... اما حدیث اصحاب الکهف، خدای ـ تعالی ـ سورة الکهف بفرستاد و این آیت ... .

(بلعمی، ص ۲۷)

٦۷) جمله‌هایی که با هم رابطهٔ تناوب دارند با یا، و یا، یا ... یا ، اگر ... اگر، اگر ... یا، چه ... چه، خواه/ خواهی ... خواه/ خواهی، خوه ... خوه، إما ... إما به هم ربط داده می‌شوند؛ چند شاهد:

صبر کو تا پای در دامن کشم یا چو مردان رطل مرد افکن کشم

(منطق‌الطیر، ص ۷۱)

یا مرو با یار ازرق پیرهن یا بکش بر خان و مان انگشت نیل

دوستی با پیلبانان یا مکن یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل

(گلستان، ص ۱۸٦)

و این دو قسم بود، اما از قصور نظر مجتهد بود، و اما از غموضی که در مسأله بود ... اما لفظی نیابد که ادای آن معنی کند، و اما لفظی یابد ولیکن حال آن سایل شنودن آن برندارد.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ٤۱۷)

اگر پادشاهست وگر پینه‌دوز چو خفتند گردد شب هر دو روز

(بوستان، ص ۳۳۹)

اگر پهلوانی وگر تیغ زن نخواهی به در بردن الا کفن

(بوستان، ص ۳۸۲)

٦۸) حرفهای ربط یا، و یا، یا ... یا ... در ربط دادن کلمه‌ها هم به کار می‌روند؛ چند شاهد:

کلبه‌ای کاندرو نخواهی ماند سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

(کلیله، ص ۲۰۷)

چو یوسف نیست کز قحطم رهاند مرا چه ابن یامین، چه یهودا

(خاقانی، ص ۲۵)

در بیابان خشک و ریگ روان
تشنه را در دهان چه دُر، چه صدف

مرد بی‌توشه کاوفتاد از پای
بر کمربند او چه زر، چه صدف

(گلستان، ص ۱۰۶)

دست کوتاه باید از دنیا
آستین خوه دراز، خوه کوتاه

(گلستان، ص ۱۸۶)

پس، اگر سمع اثبات کردند یا بصر، یا کلام، معذور بودند.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۶۳)

۶۹) رابط میان جمله‌هایی که یکی علت انجام دیگری را بیان می‌کند ایرا، ایراک، ایراچ، ازیرا، ازیراک، ازیراج، زیرا، زیراک، زیراکه، از آن که، از برای این که، از این جهت/ سبب/ روکه، چراکه، چه (← فارسی میانه čē)، که (← فارسی میانه ka)، کجاست؛ چند شاهد:

شناخت را درو (خدا) راه نیست و جزو همه شناخته گشت، چه شناسندهٔ خدای آنگه باشی که ناشناس شوی.

(قابوسنامه، ص ۱۰)

در تو همی پیری ناید پدید
زانکه زمردم تو ربایی شباب

(ناصرخسرو، ص ۱۴۰)

جهلت را دور کن زعقلت ازیراک
سور نباشد نکو به برزن شیون

(ناصرخسرو، ص ۱۷۰)

رو تو به قطار خویش ایراک
من با تو شتر نه در قطارم ...

من بار نخواهم از تو زیراک
بار تو کشد به زیر بارم

(ناصرخسرو، ص ۱۷۱)

در خانه شدم بی‌تو من ازیرا
هاروت تو را هست و مرمرا نه

(ناصرخسرو، ص ۲۳۰)

گیتیت یکی بندهٔ بدخوست مخوانش | زیرا زتو بدخو بگریزد چو بخوانیش

(ناصرخسرو، ص ۲۹۵)

نه چرخست او نه ماه و آفتابست | کجا با من هم از یک مام و بابست

(ویس و رامین، ص ۲۰۷)

۷۰) رابط میان جمله‌هایی که یکی نتیجهٔ دیگری را بیان می‌کند، پس، بنابراین است؛ چند شاهد:

کار کردی و خورد چون خر خویش | پس تو را هوش و عقل چه به کار است

(ناصرخسرو، ص ۲۸۵)

زخاک آفریدت خداوند پاک | پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

(بوستان، ص ۲۹۷)

نه رگهای پستان درون دلست | پس ار بنگری شیر خون دلست

(بوستان، ص ۳۶۶)

ترکیبات عربی لذا، لهذا، بناء علی‌هذا، علی‌هذا هم، برای ربط دادن جملهٔ بیان کنندهٔ نتیجه به جملهٔ دیگر به کار می‌روند:

امیر مسعود در سپاهان بود و به سوی همدان و بغداد حرکت می‌خواست کردن و از تخت ملک بسیار دور بود، بناء علی‌هذا امنا و ارکان دولت محمودی ... پسر کهتر سلطان ... را ... آورده به جای پدر بزرگوارش بر تخت سلطنت نشانیدند.

(بیهقی، ص ۱)

جمله‌های مرکب

جمله‌های پیرو اسمی

۷۱) جمله‌های پیرو اسمی با که (← فارسی میانه kū)، تا (← فارسی میانهٔ زردشتی tā) و مبهمات آغاز می‌شوند. در شاهد ذیل، هر چه نپاید برای دلبستگی را نشاید نهاد است:

هر چه نپاید، دلبستگی را نشاید.

(گلستان، ص ۳۳)

در شاهد ذیل، که این ... و که همهٔ ... نهادند برای شک‌نیست و یقین می‌گردد:

شک نیست که این علم شریفتر است که آن دیگر ... یقین می‌گردد که همهٔ موجودات از او در وجود آمده است.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۷۷)

در شاهد ذیل، که تو ... نهاد است برای حیف باشد:

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش   حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

(مواعظ، ص ۷۱۹)

در شاهد ذیل، هر که ... فاعل است برای خویشتن را ... :

هر که گردن به دعوی افرازد   خویشتن را به گردن اندازد

(گلستان، ص ۳۵)

در شاهد ذیل، که خدای ... و که حادث ... مفعولند برای می‌بینیم و می‌دانیم:

می‌بینیم که خدای ـ تعالی ـ قدیم است و دیگر موجودات همه حادثند، و می‌دانیم که حادث را غیری باید که در وجود آرد.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۷۷)

در شاهد ذیل، هر که را ... مفعول است برای پارسا دان ... :

هر که را جامه پارسا بینی   پارسا دان و نیک مرد انگار

(گلستان، ص ۷۰)

در شاهدهای ذیل، تاتیغی ... ، تا خیل، تا پنهان ... مفعولند برای خواست:

خواست تا تیغی زند بروی نهان   هاتفیش آواز داد از آسمان

کای همه بد عهدی از سر تا به پای   خوش وفا و عهد می‌آری به جای

(منطق‌الطیر، ص ۱۵۰)

خواست تا خیل ملایک سر به سر نـه خـبر یـابند از ...ـان نـه اثـر

(منطق‌الطیر، ص ۱۸۱)

خواست تا پنهان کند اشک از سپاه بـر نـمی‌آمد مگـر بـا اشک، شاه

(منطق‌الطیر، ص ۲۲۸)

جمله‌های پیرو وصفی

۷۲) جمله‌های پیرو وصفی با موصول که، کی (← فارسی میانه kē)، موصول کجا و موصول چه و چی (← فارسی میانه čē) آغاز می‌شوند. چه همیشه پس از آن و این می‌آید. در شاهد ذیل، که از دل ... وصف سرودی است، گفت رامین میان آن دو فاصله شده است:

دگرباره سرودی گفت رامین که از دل برگرفت اندوه دیرین

(ویس و رامین، ص ۲۱۴)

در شاهد ذیل، که فردا ... وصف مقیمان محراب انس است، میان آن دو چیزی فاصله نشده است:

الا ای مقیمان محراب انس که فردا نشینید بر خوان قدس

متابید روی از گدایان خیل که صاحب مروت نراند طفیل

(بوستان، ص ۳۹۰)

در شاهد ذیل، که به جای ... وصف، آن است، را میان آن دو آمده است:

آن را که بـه جای توست هـر دم کرمی عذرش بنه ار کند به عـمری ستمی

(گلستان، ص ۵۹)

در شاهد ذیل، کجا کردی ... وصف است برای آن پیمان ... ، یادآر میان آن دو فاصله شده است:

ازان پیمان و زان سوگند یـادآر کجا کردی و خوردی پیش دادار

(ویس و رامین، ص ۲۸۹)

در شاهد ذیل، چه در ...، وصف آن است:

آنچه در توست از حسد واز خشم تو چشم مردان بیند او، نه چشم تو

(منطق‌الطیر، ص ١٦٤)

در شاهد ذیل، چه ... برای آن و این وصف است:

آنچه دیدی برقرار خود نماند وین چه بینی هم نماند برقرار

(مواعظ، ص ٧٢٤)

جمله‌های پیرو قیدی

۷۳) جمله‌های پیرو قیدی بیان کنندهٔ زمان، با حرفها و عبارتهای ربطی زیر ساخته می‌شوند:

الف) حرفهای ربط

۱. که: هنگامی که (← فارسی میانه ka) :

ایشان در گفتار، که کاوهٔ پهلوان به ایشان رسید.

(سمک عیار، ج ٤، ص ٢٥٥)

ما در نخجوان بودیم که یکی بیامد و خبر آورد ... .

(سیرت جلال الدین، ص ١٩٥)

۲. تا (← فارسی میانهٔ زردشتی tā). تا به چهار معنی در فارسی دری به کار رفته است:

الف) از زمانی که:

تا جهان بود از سر مردم فراز کس نبود از راز دانش بی‌نیاز

(رودکی، ص ٢١٦)

ب) در زمانی که:

تا ایشان این سخن می‌گفتند، فرزندان سهلو بیامدند و اشارت به سمک کردند

که از دنبالهٔ ما بیا.

(سمک عیار، ج ٤، ص ۲۳۵)

ج) تا زمانی که:

تا تو را حجب تویی در پیش بود از تو چیزی نیاید.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۵۸)

د) به محض اینکه:

باید که زنی رسیده و تمام و عاقله باشد ... تا چنین زنی یابی در خواستن او هیچ تقصیر مکن.

(قابوسنامه، ص ۱۳۰)

۳. چو (کوتاه شدهٔ چون است) به معنی هنگامی که:

چو من بینم شما را هر دو با هم نباشد در جهان زان پس مرا غم

(ویس و رامین، ص ۱٤۲)

چو خشم آیدت بر گناه کسی تأمل کنش در عقوبت بسی

(بوستان، ص ۲۱۵)

٤. چون (← فارسی میانه čōn) به معنی هنگامی که:

چون شاه سیارگان به افق مغربی خرامید و جمال جهان‌آرای را به نقاب ظلام بپوشانید، سپاه زنگ به غیبت او بر لشکر روم چیره گشت.

(کلیله، ص ۱۱٦)

ناچار به خلاف رای مربی قدمی برفتمی و از سماع و مجالست حظی برگرفتمی، و چون نصیحت شیخم یاد آمدی گفتمی ... .

(گلستان، ص ۸۰)

ب) *عبارتهای ربطی*

همهٔ عبارتهای ربطی که دارند، این که بازماندهٔ ka فارسی میانه است. برخی از عبارتهای

ربطی از این قرار است: حالی که، راست که، هنگامی که، تا هنگامی که، پیش از آنکه، پس از آنکه، همین که، زمانی که؛ چند شاهد:

حالی که من این بگفتم، دامن گل بریخت و در دامنم آویخت.

(گلستان، ص ۳۳)

راست که سپاه کاوه به میان کمینگاه برسیدند، مردان دخت نعره زد، تیغ برکشید و در ایشان افتاد.

(سمک عیار، ج ٤، ص ۳۸۵)

او را بیاورید تا سیاست کنم، پیش از آن که او را ببرند.

(سمک عیار، ج ٤، ص ۲۵۵)

پیش از آن کز حقه برگیرند سر   مرغ ره گرد و برآور بال و پر

(منطق‌الطیر، ص ۱٤۸)

ای که دستت می‌رسد کاری بکن   پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

(مواعظ، ص ۷۲٤)

۷٤) در فارسی میانه، جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ مکان با kū آغاز می‌شود. این kū در فارسی دری که شده است. در فارسی دری که، در ساخت جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ مکان به کار نمی‌رود. در فارسی دری کجا در ساخت جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ مکان به کار رفته است:

پر از داغ دل خستهٔ روزگار   همی رفت پویان بدان مرغزار

کجا نامور گاو بر مایه بود   که بایسته بر تنش پیرایه بود

(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۸)

در فارسی دری جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ مکان با عبارتهایی مانند جایی که، از جایی که و در جایی که ساخته می‌شود، آنجا که، هر جا، هر کجا و که در این گونه عبارتها بازماندهٔ kū فارسی میانه است:

به جایی که دهشت خورند انبیا / تو عذر گنه را چه داری بیا

(بوستان، ص ۲۸۶)

شاهد آنجا که رود حرمت و عزت بیند / ور برانند به قهرش پدر و مادر خویش ...

گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد / هر کجا پای نهد دست ندارندش پیش

(گلستان، ص ۱۱٤)

۷۵) جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ کیفیت با و، و عباراتی چون با آنکه، بی‌آنکه، جای آنکه، بدون آنکه، بی‌از آنکه / چه، مگر آنکه، در حالی که و بدون آنها ساخته می‌شود؛ چند شاهد:

این طرفه که دوست‌تر زجانت دارم / با آنکه زصد هزار دشمن بتری

(رودکی، ص ۱٤۲)

خدای ـ عزوجل ـ این خلق را بیافرید، بی‌آنکه او را بر آفرینش ایشان حاجت بود.

(بلعمی، ص ۱٦)

پس آن کیمیا بر من می‌نهاد و جمله زر می‌گشت، بی‌آنکه موسی فرمود.

(طبری، ص ۷۵)

جایی که قصد جان و طمع نفس از یک جانب معلوم شد، بی از آنچه از دیگر جانب آن را در گذشته سابقه‌ای توان شناخت یا در مستقبل صورت کند، مصالحت به چه تأویل دلپذیر تواند بود؟

(کلیله، ص ۱٦٤)

مرا در ایذای تو چه فایده ... ، و بقای ذات و حصول مودت تو مرا در حوادث دست گیر.

(کلیله، ص ۱٦۲)

زن گفت مردمان را چه می‌خوانی، و در خانه کفاف عیال موجود نه؟

(کلیله، ص ۱۷۱)

ما را یزدان دلیلی نمود، بی‌آنکه رنجی به ما رسید.

(سمک عیار، ج ٤، ص ۱۵۰)

ای بسا که صاحب حاجت یک سالی و بیشتر بر درگاه او می‌ماند، بی‌آنکه نیازش برآورده شود.

(سیرت جلال‌الدین، ص ۷۲)

چون تمام شد نام آن «سلطان جوی» کرد، و هم در آن سال به هشتاد هزار دینار به ضمان داد، بی‌آنکه هنوز زرعی کرده باشند.

(سیرت جلال‌الدین، ص ۱۹۳)

پای در ولایت او، بی‌فرمانی که به وی رسد، نهاده است.

(سیرت جلال‌الدین، ص ۱۹۶)

کم می‌نشود تشنگی دیدهٔ شوخم　　با آنکه روان کرده‌ام از هر مژه جویی

(سعدی، ص ۶۰۲)

۷۶) جملهٔ پیرو بیان‌کنندهٔ علت با چو (کوتاه شدهٔ چون)، چون (← فارسی میانه čōn)، از اینکه، به جهت/ سبب/ علت آنکه/ اینکه، از جهت آنکه/ اینکه، از آن/ این رو(ی) که، از آن/ این جهت/ سبب که و به واسطهٔ آنکه ساخته می‌شود؛ چند شاهد:

چو می‌بگذرد جاه و ملک و سریر　　نبرد از جهان دولت الا فقیر

(بوستان، ص ۲۲۵)

چو بی‌شک نبشتست بر سر هلاک　　به دست دلارام خوشتر هلاک

(بوستان، ص ۲۹۵)

چو نتوان بر افلاک دست آختن　　ضروریست با گردشش ساختن

(بوستان، ص ۳۲۲)

چون این معانی ندیدند، ایشان را کور خواند، و چون نشنیدند، ایشان را کر خواند، و چون زبان نداشتند، که بدان معانی ناطق توانند بود، ایشان را گنگ خواند و لال.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۶۱)

چون نبود خویش را دیانت و تقوی　　قطع رحم بهتر از مودت قربی

(گلستان، ص ۹۵)

جانی بیگ‌خان از تبریز، به واسطهٔ آنکه انحراف مزاجی داشت، متوجه اوجان شد و باز به هشترود آمد.

(خلاصةالتواریخ، ج ۱، ص ۲۱)

ممکن است «که» از عبارتهای از آنکه، از/ به آن سبب/ جهت که در آغاز جملهٔ پیرو بیاید و «از آن» از عبارتهای از/ به آن سبب/ جهت در جملهٔ پایه:

از آن مرد دانا دهان دوختست که بیند که شمع از زبان سوختست

(بوستان، ص ۳۴۳)

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(حافظ، ص ۱۷)

۷۷) جملهٔ پیرو بیان‌کنندهٔ نتیجه به شرح ذیل ساخته می‌شود:

الف) در آغاز جملهٔ پیرو، تا (← فارسی میانهٔ زردشتی tā) ، چندان که، به طوری که ، چنانکه آورده می‌شود؛ چند شاهد:

هر کاری که مردم کند و بر دست گیرد، آن چون پیشه است، باید که آن کار را نیک بدانی تا از آن برتوانی خورد.

(قابوسنامه، ص ۱۵۷)

چون هدهد از دور [پدید] آمد وی را گفت: بر خویشتن ستم کردی که غایب شدی تا خلیفهٔ خدای بر تو خشم گرفت.

(قصه‌های قرآن، ص ۷۶۸)

عشق بر جان و دل او چیر گشت تا زدل نومید وز جان سیر گشت

(منطق‌الطیر، ص ۷۰)

خورشید شاه زاری کرد، چندان که همگان درماندند.

(سمک عیار، ج ٤، ص ۱۹۸)

رابین ... بی‌مراد دل به وی داد، فتنهٔ وی گشت، چنانکه دل از سینهٔ وی برپرید.

(سمک عیار، ج ٤، ص ۲۵۳)

ب) در جملهٔ پایه چنان، آنطور و چندان می‌آید و در آغاز جملهٔ پیرو «که» آورده می‌شود:

چنان غریو برآورده بودم از غم عشق / که بر موافقتم زهره نوحه‌گر می‌گشت

(سعدی، ص ۴۵۹)

چنان در قید مهرت پایبندم / که گویی آهوی سر در کمندم

(سعدی، ص ۵۴۹)

۷۸) جمله‌های پیروی که بیان کننده وضعیت و شرایط انجام کار در جمله‌های پایه‌اند، به شرح زیر ساخته می‌شوند:

۱. در آغاز جملهٔ پیرو عبارتهایی چون، اگر چنانکه، اگرچه، اگر چند، بی‌از آنکه، هرچند، باوصف آنکه/اینکه، با وجود آنکه/اینکه، با آنکه/اینکه، جایی که، چندان که آورده می‌شود؛ چند شاهد:

و این هر یکی را سامانی است، که اگر تو رسم و سامان این ندانی، اگر چه استاد کسی باشی در آن باب چون اسیر باشی.

(قابوسنامه، ص ۱۵۸)

اگر چه پیش خردمند خامشی ادبست / به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

(گلستان، ص ۳۲)

هر چند غرق بحر گناهم زصد جهت / تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم

(حافظ، ص ۲۱۳)

دو چشمت به فرزند روشن بود / اگر چند فرزند دشمن بود

(ابوشکور، ص ۱۱۲)

با آنکه از وی غایبم وز می چو حافظ تایبم / در مجلس روحانیان گه‌گاه جامی می زنم

(حافظ، ص ۲۳۷)

جایی که برق غیرت بر آدم صفی زد / ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی

(حافظ، ص ۳۴۸)

پیوسته چندان که توانی، راحتی به مستحقان می‌رسان.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۴۵)

سعدیا چندان که می‌دانی بگوی حـق نبـاید گـفت الا آشکـار

(مواعظ، ص ۷۲۵)

وگر چنان که دران حضرتت نباشد بار بـرای دیده بیاور غباری از در دوست

(حافظ، ص ۴۳)

روباه از ضعف شیر لختی تعجب نمود، آنگاه گفت: بی از آنکه دران فایده‌ای و بدان حاجتی باشد تعذیب حیوان از سداد رای و ثبات عزم دور افتد.

(کلیله، ص ۲۵۶)

۲. در آغاز جملهٔ پایه مگر، امّا، لیکن، ولی و لیک می‌آید و در جملهٔ پیرو اگرچه و ... ؛ چند شاهد:

اگرچه در مکه کار او صعب است، اما خویشان و قرابتان بسیار دارد.

(طبری، ص ۳۵۷)

اگر چه زنده رود آب حیاتست ولی شیراز ما از اصفهان بـه

(حافظ، ص ۲۹۰)

اگر چه آنچه نوشتم به نسبت وا اهل عصر و مترسمان غامض است، اما اهل معرفت را این بس کودکانه نماید.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۱۰)

۷۹) جملهٔ پیرو بیان کنندهٔ هدف با، که (← فارسی میانه kū)، تا (← فارسی میانهٔ زردشتی tā)، تا که، برای آنکه/اینکه، مگر، مبادا و به جهت آنکه/اینکه، از ترس آنکه/اینکه ساخته می‌شود؛ چند شاهد:

خورش ده به گنجشک و کبک و حمام کـه یک روزت افتد همـایی بـه دام

(بوستان، ص ۲۷۲)

به رغبت بکش بار هر جاهلی　　که افتی به سر وقت صاحبدلی

(بوستان، ص ۲۷۳)

برو خوشه‌چین باش سعدی صفت　　کـه گـرد آوری خـرمن مـعرفت

(بوستان، ص ۳۹۰)

بیشتر آن گوی که بران ماهر باشی و نیک معلوم تو گشته باشد، تا در سخن دعوی بی‌حجت نکرده باشی، که عاقبت دعوی بی‌حجت شرمساری بود.

(قابوسنامه، ص ۱۶۱)

سلیمان گفت: بگردانید این تخت را تا بنگرم.

(قصه‌های قرآن، ص ۷۷۳)

گفتم سـر زلفـین بـتم بشمـارم　　تا جمله به تفصیل به بیرون آرم

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۱۶)

گفت کو محراب روی آن نگار　　تا نباشد جز نمـازم هـیچ کـار

(منطق‌الطیر، ص ۷۲)

تا نه تاریک بود سایهٔ انبوه درخت　　زیر هر برگ چراغی بنهند از گلنار

(مواعظ، ص ۷۱۹)

تو را دیده در سر نهادند و گوش　　جان جای گفتار و دل جای هوش
مگـر بـاز دانـی نشیب از فـراز　　نگویی که این کوتهست آن دراز

(بوستان، ص ۳۴۷)

دگر کس به غیبت پیش می‌رود　　مبـادا کـه تنهـا بـه دوزخ رود

(بوستان، ص ۳۵۰)

جمله‌های پیرو شرطی

۸۰) جملهٔ پیرو شرطی با اگر (← فارسی میانه agar)، ار ← اگر، گر ← اگر ساخته می‌شود.

به جای وار، ور می‌آید. ممکن است جملهٔ شرط پیش از جزای شرط بیاید، یا پس از آن.
جمله‌های شرط و جزای شرط به شرح زیر ساخته می‌شوند:

الف) شرطی ممکن. در جمله‌ای که شرطی ممکن را بیان می‌کند، وجه اخباری و التزامی (تنها ماضی التزامی، چون فارسی دری، مضارع التزامی ندارد) و در جملهٔ جزای آن وجه اخباری و امری و دعایی به کار می‌رود. جملهٔ جزای شرط، جز خبری و امری و دعایی بودن، می‌تواند پرسشی و تعجبی باشد:

۱. جمله شرط با فعل ماضی ساده، جملهٔ جزای شرط با فعل ماضی ساده:

اگر از علم و قدرت ازل چیزی فهم کردی بعینه تشبیه آمد، و اگر هیچ فهم نکردی تعطیل آمد.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۹۳)

اگر من بنالیدم از درد خویش وی انعام فرمود در خورد خویش

(بوستان، ص ۲۷۱)

۲. جملهٔ شرط با فعل ماضی ساده، جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ با فعل ماضی ساده:

اگر روی را به خون سرخ کردی، ساعد باری چرا آلودی.

(تذکرة‌الاولیا، ج ۱، ص ۱۴۴)

گر یکی شاخی شکستم من زگلزاری، چه شد
ور ز سرمستی کشیدم زلف دلداری، چه شد

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۱۵)

۳. جملهٔ شرط با فعل ماضی ساده، جملهٔ جزای شرط با فعل مضارع بی همی/می:

وگر درید به سهوش بدوزدش در حال درو دمد دم جان و بگیردش به کنار

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۳۱)

اگر شکر کردی برین ملک و مال به مالی و ملکی رسی بی‌زوال

(بوستان، ص ۲۳۰)

اگر پارسایی سیاحت نکرد سفر کردگانش نخوانند مرد

(بوستان، ص ۳۶۲)

۴. جمله شرط با فعل ماضی ساده، جملهٔ جزای شرط با فعل مضارع با همی/ می:

اگر ناف بهشت از شب تهی ماند آن نمی‌دانم

مرا در ناف شب دانم بهشت آشکار است این

(خاقانی، ص ۶۵۴)

۵. در جملهٔ شرط فعل ماضی ساده، در جملهٔ جزای شرط فعل دعا:

اگر یکسر بشد مهرم زیادت میان مهربانان شرم بادت

(ویس و رامین، ص ۳۳۸)

وگر بارت ندادند اندرین در بر ایشان ابر رحمت خود مباراد

(ناصرخسرو، ص ۶۱)

۶. در جملهٔ شرط فعل ماضی ساده، در جملهٔ جزای شرط فعل امر:

گر ندیدی طنابهاش ببین جملگی خاک و باد و آتش و آب

(ناصرخسرو، ص ۲۷)

اگر ابلهی مشک را گنده گفت تو مجموع باش، او پراکنده گفت

(بوستان، ص ۳۱۸)

گر از عقبات روح جستی مستانه مرو، که در کمینم

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۸۰)

۷. در جملهٔ شرط فعل ماضی ساده، در جملهٔ جزای شرط که جملهٔ پرسشی است،

فعل ماضی نقلی:

گرنشدم عاشق و بیدل چرا / مانده به چاه اندر چون بیژنم

(ناصرخسرو، ص ۲۰۴)

۸. در جملهٔ شرط فعل ماضی نقلی، در جملهٔ جزای شرط، فعل مضارع بی‌همی/ می:

اگر داد کرده است پس تا ابد / خدایست و ما بندگان لاجرم

(ناصرخسرو، ص ۶۳)

گر کرده‌اند بیژن جاه مرا به چاه / هم من به آه صبح بسوزم جنابشان

(خاقانی، ص ۳۳۰)

گرت زندگانی نبشتست دیر / نه مارت گزاید نه شمشیر و شیر

وگر در حیاتت نماندست بهر / چنانت کشد نوشدارو که زهر

(بوستان، ص ۳۲۲)

۹. در جملهٔ شرط فعل ماضی نقلی، در جملهٔ جزای شرط فعل امر:

گر دلت هست باخرد شده جفت / بشنو از حق که یمحق‌الله گفت

(حدیقه، ص ۳۶۸)

گر زسرّ سرّ او دانسته‌ای / دم فروکش، تا نداند هیچ کس

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۸۰)

۱۰. در جملهٔ شرط فعل ماضی نقلی، در جملهٔ جزای آن فعل کمکی غیرشخصی - که دلالت بر لزوم انجام کاری می‌کند ـ آمده و جملهٔ جزای شرط، پرسشی است:

اگر کار بوده‌ست و رفته قلم / چرا خورد باید به بیهوده غم

(ناصرخسرو، ص ۶۲)

۱۱. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل

مضارع بی همی/ می:

نـدارم آگـهی از درد و آزار
اگر ناگه مرا بر دل خلد خار
(ویس و رامین، ص ۳۷۲)

گر تو بیاموزی ای پسر سخن خوب
خوار شود پیش تو خزانهٔ قـارون
(ناصرخسرو، ص ۹)

اگر حکمت بیاموزی تو تخمی چرخ گردان را
توی ظاهر، توی باطن، توی ساران، توی پایان
(ناصرخسرو، ص ۲۸۹)

دل بـیرحـم تـو رحیم شـود
گر زحـال دلم شـود خـبرت
(انوری، ص ۷۷۴)

گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود
کافر از بیم توقع برود تا در چین
(گلستان، ص ۹۲)

اگر نیک مردی نماید عسس
نیارد به شب خفتن از دزد کس
(بوستان، ص ۷۷)

۱۲. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که تعجبی است ـ فعل مضارع بی‌همی/ می:

چه شوخم من، چه بی‌آب و چه بی‌شرم
اگـر بـفسرده مـهری را کـنم گـرم
(ویس و رامین، ص ۳۹۴)

۱۳. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ فعل مضارع بی‌همی/ می:

اگر دوست داریـم نـام نکـو
چرا پس نه نام نکو گستریم
(ناصرخسرو، ص ۵۰۴)

بدین زاری و خفریقی غلام دلق و ابریقی
اگر حقی و تحقیقی چرایی این جوال اندر
(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۷۲)

۱۴. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل مضارع با همی/ می:

اگر بینم به باغ انـدر صـنوبر همی گویم زهی بالای دلبـر
(ویس و رامین، ص ۳۵۶)

اگـر خـوانـند آرش را کمـانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر
تو انـدازی بـه جـان مـن زگـوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
(ویس و رامین، ص ۳۶۶)

گر به دوزخ فرستی از در خویش می‌روم نی به پای بر سر خویش
(حدیقه، ص ۱۵۳)

گر خون دل خوری، فراخ افزای می‌خوری
ور قصد جان کنی، طـرب‌انگـیز مـی‌کنی
(سعدی، ص ٦٤٤)

۱۵. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ مضارع با همی/ می:

گر تو را جز بت‌پرستی کار نیست چون کنی لعنت همی بر بت‌پرست
(ناصرخسرو، ص ۳۳)

۱۶. درجملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل ماضی ساده:

گر زیـد ور بـمیرد آن بـدبخت رخت و بختش بماند زیر درخت
(حدیقه، ص ۳٦٤)

بر تو گر خارست بر ما گل شکفت بر تو گر شامست بر ما روز شد

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۵۵)

۱۷. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل ماضی نقلی:

گر براندیشی بریده‌ستی رهی دور و دراز

چون نیندیشی که این رفتن بر این سان تا کجا

(ناصرخسرو، ص ۴۹۶)

۱۸. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ فعل ماضی نقلی:

گر تو فرزند آدمی، پس چون شده‌ای بر جهان چنین مفتون

(حدیقه، ص ۴۵۸)

۱۹. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط آیندهٔ محقق الوقوع:

برادر کوی قلاّشان کدامست اگر در بسته باشد، رفتم از بام

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۲۳۵)

گرش دامن از چنگ شهوت رها کنی، رفت تا سدرةالمنتهیٰ

(بوستان، ص ۳۳۳)

گرم ره نمایی، رسیدم به خیر وگر گم کنی، بازماندم زسیر

(بوستان، ص ۳۹۶)

۲۰. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ آیندهٔ محقق الوقوع:

ای فلک تا چند ازین دستان و مکاری تو گر یکی دم خوش نشیند یار با یاری چه شد

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۱۱۵)

۲۱. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل امر:

اگر تو مر این قول را منکری — چنان دان که ما مر تو را منکریم

(ناصرخسرو، ص ۵۰۵)

گر تو مرد شریعت و دینی — یک زمان دور شو زخود بینی

(حدیقه، ص ۱۵۳)

به غم باری دلم را شاد می‌دار — اگر عادت نداری غمگساری

(انوری، ص ۹۲۸)

گر فرستی برای هفت‌تنان — دوستکانی، به دست خضر فرست

(خاقانی، ص ۱۹۷)

گر فریدون شود به نعمت و ملک — بی‌هنر را به هیچ کس مشمار

(گلستان، ص ۱۰۵)

اگر زیردستی درآید زپای — حذر کن زنالیدنش بر خدای

(بوستان، ص ۲۲۲)

اگر صلح خواهد عدو، سر مپیچ — وگر جنگ خواهد، عنان بر مپیچ

(بوستان، ص ۲۴۸)

۲۲. در جملهٔ شرط فعل مضارع بی‌همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل دعایی «باد» محذوف:

اگر تو زین ملولی، وای بر تو — که تو پیرار مردی این یقین شد

(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۸۰)

۲۳. در جملهٔ شرط فعل مضارع باهمی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل مضارع بی‌همی/ می:

اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات — در آتش فشانند سجاده‌ات

(بوستان، ص ۳۳۰)

من آن آیینه را روزی به دست آرم سکندروار

اگر می‌گیرد این آتش زمانی، ور نمی‌گیرد

(حافظ، ص ۱۰۲)

۲۴. در جملهٔ شرط فعل مضارع باهمی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ فعل مضارع بی همی/ می:

اگر خر همی کشت حالی چرد　　　چرا ما نه از کشت باقی چریم

(ناصرخسرو، ص ۵۰۳)

در شاهد ذیل، فعل ربطی «است» حذف شده است:

دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم

بـا کـافران چـه کـارت، گـر بت نـمی‌پرستی

(حافظ، ص ۳۰۲)

۲۵. در جملهٔ شرط فعل مضارع با همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل مضارع با همی/ می:

بگفتا گر این مـرد بـد مـی‌کند　　　نه با من که با نفس خود می‌کند

(بوستان، ص ۳۳۲)

۲۶. در جملهٔ شرط فعل مضارع با همی/ می، در جملهٔ جزای شرط ـ که پرسشی است ـ فعل مضارع با همی/ می:

گر او می‌برد پیش آتش سـجود　　　تو واپس چرا می‌بری دست جود

(بوستان، ص ۲۵۶)

۲۷. در جملهٔ شرط فعل مضارع با همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل امر:

شعر حجت را بخوان و سوی دانش راه جوی

گر همی خواهی که جان و دل به دین مرهون کنی

(ناصرخسرو، ص ۲۷)

گر تو کار سفر همی سازی — تو زمن خواه و گیر جان بازی

(حدیقه، ص ۴۸۲)

گر نمی‌خواهی تراش صیقلش — باش چون آیینهٔ پر زنگ زنگ

(دیوان کبیر، ج ۳، ص ۱۴۲)

اگـــر مـی‌بترسی ز روز شمــار — از آن کز تو ترسد خطا درگذار

(بوستان، ص ۳۲۰)

گر به داغت مـی‌کند فرمـان بـبر — ور به دارت می‌کشد درمان مجوی

(سعدی، ص ٦٤٦)

۲۸. در جملهٔ شرط فعل آینده، در جملهٔ جزای شرط فعل مضارع بی‌همی/ می:

اگر تو بر نخواهی گشت ازین راه — از این پس من نباشم با تو همراه

(ویس و رامین، ص ۳۴۱)

۲۹. در جملهٔ شرط فعل آینده، در جملهٔ جزای شرط فعل امر:

گر از سوختن رست خواهی، همی شو — بـــه آمــــوختن ســـربنه برستـــانه

(ناصرخسرو، ص ۴۲)

۳۰. در جملهٔ شرط فعل آینده، در جملهٔ جزای شرط فعل مضارع با همی/ می:

گر قدم بر چشم من خواهی نهاد — دیده بـر ره مـی‌نهم تـا مـی‌روی

(سعدی، ص ٦٤٨)

ب) *شرطی ناممکن*. در جمله‌ای که شرطی ناممکن را بیان می‌کند، وجه اخباری و وجه تمنایی به کار می‌رود و در جملهٔ جزای شرط، وجه اخباری و وجه تمنایی به کار می‌رود:

۱. در جملهٔ شرط فعل ماضی ساده، در جملهٔ جزای شرط فعل آینده:

اگر پشت گوشت را دیدی، او را خواهی دید.

۲. در جملهٔ شرط فعل ماضی بعید، در جملهٔ جزای شرط فعل ماضی بعید:

اگر آمده بودی، رفته بودیم.

۳. در جملهٔ شرط فعل ماضی بعید، در جملهٔ جزای شرط فعل ماضی با همی/ می:

اگر دیده بودی، می‌دانستی.

۴. در جملهٔ شرط فعل ماضی با همی/ می، در جملهٔ جزای شرط فعل ماضی با همی/ می:

اگر می‌دانست، می‌گفت.

۵. در جملهٔ شرط فعل ماضی التزامی، در جملهٔ جزای شرط فعل مضارع با همی/ می:

اگر دیده باشی، می‌دانی.

۶. در جملهٔ شرط و جزای شرط فعل تمنایی:

تو را گر زان برادر شرم بودی — مرا پیشت بسی آزرم بودی

(ویس و رامین، ص ۳۰۴)

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ — جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا

(ناصرخسرو، ص ۱۱)

گر تخم و بار من نبریدی به رغم دیو — خرما بنان شده‌ستی یکسر دیار من

(ناصرخسرو، ص ۲۹۹)

اگر ملک بر جم بماندی و بخت — تو را کی میسر شدی تاج و تخت

(بوستان، ص ۲۳۸)

اگر ژاله هر قطره‌ای دُر شدی — چون خرمهره بازار ازو پر شدی

(بوستان، ص ۲۸۳)

۷. در جملهٔ شرط و جزای شرط فعل تمنایی منفی. در این صورت جملهٔ شرط علت انجام گرفتن کاری را که انجام گرفته، بیان می‌کند:

اگر دی نپیچیدمی گردنش — نپیچیدی امروز روی از منش

(بوستان، ص ۳۶۸)

نظیر همین مورد است:

الف) اگر ندیده بودی، نمی‌دانستی (یعنی حال که می‌دانی، پس دیده بودی).

ب) اگر نمی‌دانست، نمی‌گفت (یعنی حال که گفت، پس می‌دانست).

ج) اگر ندیده باشی، نمی‌دانی (یعنی حال که می‌دانی، پس دیده‌ای).

۸. در جمله شرط فعل تمنایی، مثبت و منفی، جملهٔ جزای شرط استفهام انکاری.

در این صورت جملهٔ شرط علت انجام گرفتن کاری را که انجام گرفته، بیان می‌کند:

کیت فهم بودی نشیب و فراز — گر این درنکردی به روی تو باز...

اگر نه زبان قصد برداشتی — کس از سرّ دل کی خبر داشتی

وگر نیستی سعی جاسوس گوش — خبر کی رسیدی به سلطان هوش

(بوستان، ص ۳۷۳)

اگر دوست بر خود نیازردمی — کی از دست دشمن جفا بردمی

(بوستان، ص ۳۸۷)

۸۱) غیر از اگر و گر و ار، مفردات و مرکبهای دیگری هم در ساخت جمله‌های شرطی به کار می‌روند:

الاّ (که)، گر آنکه، اگر زانکه، با آن/این شرط، با آن/این شرط ... که، به آن/این شرط که، به آن/این شرط ... که، جز آنکه/اینکه، چو، چون، چه ... یا، خواه ... خواه، در صورتی که، در صورتی ... که، مگر (که)، مگر آنکه/اینکه، هر گاه؛ چند شاهد:

من مهرهٔ مهر تو نریزم — الا که بریزد استخوانم

من ترک وصال تو نگویم — الا به فراق جسم و جانم

(سعدی، ص ۵۶۶)

من مرغکی پربسته‌ام زان در قفس بنشسته‌ام

گر زان که بشکستی قفس بنمودمی پرواز را

(سعدی، ص ۴۱۵)

چو انسان نداند به جز خورد و خواب
کدامش فضیلت بود بر دواب
(بوستان، ص ۲۳۳)

طاعت دانی که چه بود؟ آن که به فرمان او باشی. چون چنین باشی، روز قیامت با مطیعان باشی.
(نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۱۷)

مگر نعمت شه فرامش کنم
که بینم تباهی و خامش کنم
(بوستان، ص ۲۱۷)

درین کشور آسایش و خرمی
ندید و نبیند به چشم آدمی
مگر کاین سیه نامهٔ بی‌صفا
به دوزخ برد لعنت اندر قبا
(بوستان، ص ۲۴۰)

نگویم سماع ای برادرکه چیست
مگر مستمع را بدانم که کیست
(بوستان، ص ۲۹۳)

۸۲) پس از اگر نه/نی فعل به کار نمی‌رود:

گر او نیک بختت کند سربرآر
وگرنه سر ناامیدی بخار
(بوستان، ص ۳۲۹)

چو مردم سخن گفت باید به هوش
وگرنه شدن چون بهایم خموش
(بوستان، ص ۳۴۵)

والا همچون اگرنه به کار رفته است:
و عیب فاش گردانیدن اسرار و تأکید علما در تجنب از آن مقرر است، والا تمام بازگفته آیدی.
(کلیله، ص ۱۳۰)

۸۳) در آغاز جملهٔ پایه ممکن است پس، آن وقت، در آن صورت و که بیاید:

گـر از درگـه مـا شـود نیز رد　　پس آنگه چه فرق از صنم تا صمد

(بوستان، ص ۳۹۷)

۸٤) جملهٔ شرط ممکن است بدون حرف یا عبارت شرطی ساخته شود:

خواهی که خدای بر تو بخشد　　با خـلق خـدای کـن نکـویی

(گلستان، ص ٥٦)

۸۵) شرط، ممکن است با، با/ به شرط + مصدر بیان شود:

به شرط درس خواندن، پذیرفته می‌شوی.

۸٦) جملهٔ پیروی که در مقایسه به کار می‌رود، به طریق ذیل ساخته می‌شود:

۱. در جملهٔ پیرو چندان که ، همان طور که ، همچنان که ، آنچنان که ، چنانکه، آنطور(ی) که، طوری که، هر طور(ی) که و مانند/ مثل آنکه به کار می‌رود؛ چند شاهد:

موسی قصهٔ خویش، آنچنان که رفته بود، پیش شعیب ... باز گفت.

(طبری، ص ۱٦۱۲)

آنچنان که پرتو جان بر تن است　　پرتو ابـدال بـر جـان مـن است

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۰۱)

آنچنان که جان بپرد سوی طین　　نامه پرد تـا یسـار و تـا یـمین

(مثنوی، ج ۳، ص ۱۱٤)

خـرابـی کـند مـرد شـمشیرزن　　نه چندان که دود دل طفل و زن

(بوستان، ص ۲۱۲)

۲. در جملهٔ پایه همان طور، همچنان، آنچنان، آنطور، چنان، طوری و هر طُوری به کار می‌رود و در آغاز جملهٔ پیرو، که به کار برده می‌شود؛ چند شاهد:

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل

کاحمد مرسل به سوی جنت آمد از براق

(منوچهری، ص ٤٦)

مپندار که وی به چشم همه کس چنان نماید که به چشم تو درآمده باشد.

(قابوسنامه، ص ٨٥)

بدین سبب است که مخلصان جهد کرده‌اند تا عبادت خویش، همچنان پنهان دارند، که فواحش و معاصی پنهان دارند.

(کیمیای سعادت، ج ٢، ص ٢٢٣)

نه چنان رو که شیر از بیشه — آنچنان رو که دل در اندیشه

(حدیقه، ص ٢١٨)

نگویم فضیلت نهم بر کسی — چنان باش با من که با هر کسی

(بوستان، ص ٢٢٧)

چنان گوی سیرت به کوی اندرم — که گفتن توانی به روی اندرم

(بوستان، ص ٣٥١)

گران باری از دست این خصم چیر — چنان می‌برم کآسیاسنگ زیر

(بوستان، ص ٣٥٦)

چنان به لطف همی پرورد که مروارید — دگر به قهر چنان خرد می‌کند که سفال

(مواعظ، ص ٧٣١)

خمیازه کشید می‌نباید — طوری که به خلق خوش نیاید

(ایرج میرزا، ص ٤١)

چنانکه در برخی از شواهد مذکور دیده می‌شود، فعل جملهٔ پیرو ممکن است حذف شود.

هنگامی که مقایسه غیر واقعی باشد، جملهٔ پیرو با گفتی، گویی و مثل اینکه ساخته می‌شود:

گرانمایه را نام هوشنگ بود — تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

(شاهنامه، ج ١، ص ٣١)

جرم گردون تیره و روشن در او آیات صبح   گویی اندر جـان نـادان خـاطر دانـاستی

(ناصرخسرو، ص ۲۲۵)

۸۷) ممکن است میان جملهٔ پایه و پیرو چیزی آورده نشود:

خلاف راه صواب است و نقص رای اولوالالباب، ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

(گلستان، ص ۳۲)

جمله‌های مذکور را می‌توان به صورت ذیل گفت:

خلاف راه صواب است و نقص رای اولوالالباب که ذوالفقار علی در نیام باشد و زبان سعدی در کام.

۸۸) جملهٔ پیرو هم پیش از جملهٔ پایه می‌آید و هم پس از آن (به شواهدی که آورده‌شده، مراجعه شود).

جملهٔ معترضه

۸۹) جملهٔ معترضه جمله‌ای است که ارتباطی با جمله‌های پیش و پس از خود ندارد. جمله‌های دعایی ـ که اغلب آنها عربی است ـ جملهٔ معترضه به شمار می‌آیند:

این هفتم نوشته است در شرح اللّه اکبر، و هنوز برادر اعزّ را ـ اطال اللّـه بقاه فی‌رضاه ـ دانستنی که چون قدیم بیش یکی نیست، هرچه غیر آن یکی است حادث است ... بدان ای دوست عزیز ـ اعزنا اللّه و ایاه برضاه ـ که این جز به مثال ادراک نکنی.

(نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۳۲)

جملهٔ معترضه در فارسی دری ممکن است با «که» شروع شود. این «که»، که در فارسی دری «که» بیانی نامیده می‌شود، در آغاز جمله‌ای هم می‌آید که جملهٔ پیش از خود را تفسیر می‌کند. این «که» بازماندهٔ kū فارسی میانه است. kū در فارسی میانه برای تفسیر به کار رفته است. در شاهد نخست و دوم ذیل، در آغاز جملهٔ معترضهٔ دعایی «که» آمده است. در شاهد سوم، در آغاز جملهٔ معترضه «که» نیامده است:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است
(بوستان، ص ۲۶۴)

مرا حاجیی شانهٔ عاج داد — که رحمت بر اخلاق حجاج باد
(بوستان، ص ۳۳۴)

زرش داد و اسب و قبا پوستین — چه نیکو بود مهر در وقت کین
(بوستان، ص ۲۷۱)

در شاهدهای ذیل، «که» برای تفسیر به کار رفته است:

همانگه نزد رامین کس فرستاد — که ما بی‌تو دل آزاریم و ناشاد
(ویس و رامین، ص ۱۶۱)

کس نیاید به خانهٔ درویش — که خراج زمین و باغ بده
(گلستان، ص ۵۱)

شاهد از فارسی میانهٔ ترفانی، برای kū برای تفسیر:

pas ēn dānistan nē dušakkar, kū gyān az tan ǰudē gōhr (Acta 9 , 89).

پس این دشوار نیست، که جان از تن جدا گوهر [است].

نشانه‌های اختصاری

۱. فارسی

ابوشکور. اشعار ابوشکور بلخی در اشعار پراکندهٔ قدیمترین شعرای فارسی زبان، *از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی* (غیر از رودکی)؛ با تصحیح و مقابله و ترجمه و مقدمه به زبان فرانسه، به اهتمام ژیلبر لازار؛ ج ۲، متن اشعار، تهران: ۱۳۴۱.

ادیب صابر. *دیوان ادیب صابر ترمذی*؛ به اهتمام احمد عبدالله یف؛ شهر دوشنبه: نشریات عرفان، ۱۹۸۲.

اسرارالتوحید. *اسرارالتوحید*؛ تألیف محمد بن منوّر بن ابی‌سعد بن ابی‌طاهربن ابی‌سعید میهنی؛ به اهتمام ذبیح‌الله صفا؛ تهران: ۱۳۵۴.

اقبالنامه. *اقبالنامهٔ نظامی گنجوی*؛ به کوشش وحید دستگردی؛ تهران: کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۳۵.

السواد. ترجمه *السواد الاعظم*؛ تألیف به عربی از حکیم سمرقندی ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید؛ ترجمه به فارسی در حدود ۳۷۰ هـ. ق. به فرمان امیر نوح سامانی، به اهتمام عبدالحی حبیبی؛ تهران: ۱۳۴۸.

انوری. *دیوان انوری*؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۴۷؛ ج ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

ایرج میرزا. *دیوان ایرج میرزا*؛ انتشارات کتابخانهٔ مظفری، بی‌تا.

بلعمی. تکمله و ترجمهٔ *تاریخ طبری*؛ تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری؛ ترجمهٔ ابوعلی محمد بلعمی؛ به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)؛ به اهتمام محمد پروین گنابادی؛ تهران: ۱۳۴۱.

بوستان. بوستان سعدی در *کلیات سعدی*؛ به اهتمام محمدعلی فروغی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

بیهقی. *تاریخ بیهقی*؛ به اهتمام قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض؛ تهران: ۱۳۲٤.

تذکرة الاولیا. *تذکرة الاولیا*؛ تألیف شیخ فریدالدین عطار؛ به اهتمام نیکلسون؛ لیدن: ۱۹۰۷.

جامی. *کلیات جامی*؛ چاپ لکنهو: ۱۹۳۰.

حافظ. *حافظ*؛ به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی.

حدیقه. *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة*؛ تألیف سنایی غزنوی؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

خاقانی. *دیوان خاقانی*؛ به اهتمام ضیاءالدین سجادی؛ تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۳۸.

خسرو و شیرین. *خسرو و شیرین نظامی گنجوی*؛ به اهتمام وحید دستگردی؛ تهران: کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۳۳.

خلاصةالتواریخ. *خلاصةالتواریخ*؛ تألیف قاضی احمد قمی؛ به تصحیح احسان اشراقی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ۱۳۵۹؛ ج ۲، ۱۳۶۳.

دیوان کبیر. *کلیات شمس* یا *دیوان کبیر*؛ به اهتمام فروزانفر؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.

رودکی. *دیوان رودکی*؛ به اهتمام براگینسکی؛ مسکو: دانش، ۱۹٦٤.

روضةالفریقین. *روضةالفریقین*؛ امالی‌الشیخ الصالح ابوالرجا المؤمل‌بن مسرور‌بن ابی‌سهل‌بن مأمون‌الشاشی العمرکی، ثم‌المروی، به اهتمام عبدالحی حبیبی؛ تهران: ۱۳۵۹.

سعدی. غزلیات سعدی در *کلیات سعدی*؛ به اهتمام محمدعلی فروغی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

سفرنامه. *سفرنامهٔ ناصرخسرو*؛ به اهتمام محمد دبیرسیاقی؛ تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۳۵.

سمک عیار. *سمک عیار*؛ تألیف فرامرز بن خدا داد بن عبدا... الکاتب الارجانی؛ با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری؛ ج ٤، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

سنایی. *دیوان سنایی غزنوی*؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ تهران: انتشارات کتابخانهٔ

سنایی، بی‌تا.
سیرت جلال‌الدین. *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*؛ تصنیف شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی؛ به اهتمام مجتبی مینوی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
شاهنامه. *شاهنامهٔ* فردوسی؛ چاپ مسکو.
طبری. ترجمهٔ *تفسیر طبری*؛ به اهتمام حبیب یغمایی؛ انتشارات دانشگاه تهران.
طبقات‌الصوفیه. *طبقات‌الصوفیه*؛ تألیف خواجه عبدالله انصاری؛ به اهتمام عبدالحی حبیبی؛ کابل: ۱۳۴۱.
عالم‌آرای عباسی. *تاریخ عالم‌آرای عباسی*؛ تألیف اسکندر بیک ترکمان؛ به اهتمام ایرج افشار؛ تهران: امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۳۴، ج ۲، ۱۳۳۵.
قابوسنامه. *قابوسنامه*؛ تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار؛ به اهتمام غلامحسین یوسفی؛ تهران: ۱۳۵۲.
قصص. *قصص الانبیاء*؛ به اهتمام حبیب یغمایی.
قصه‌های قرآن. *ترجمه و قصه‌های قرآن*؛ به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
قطران. *دیوان قطران تبریزی*؛ تهران: ققنوس، ۱۳۶۲.
کشف‌الاسرار. *کشف‌الاسرار میبدی*؛ به اهتمام علی اصغر حکمت؛ امیرکبیر، ۱۳۵۷.
کلیله. *کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی*؛ به اهتمام مجتبی مینوی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.

کنت. kent, R. G. ;*Old Persian*; New Haven, Connecticut 1953.
کیمیای سعادت. *کیمیای سعادت*؛ تألیف ابوحامد امام محمد غزالی طوسی؛ به اهتمام حسین خدیو جم؛ ج ۱ و ۲، تهران: ۱۳۶۱.
گرشاسبنامه. *گرشاسبنامه اسدی طوسی*؛ به اهتمام حبیب یغمایی؛ تهران: ۱۳۵۴.
گلستان. گلستان سعدی در *کلیات سعدی*؛ به اهتمام محمد علی فروغی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

مثنوی. مثنوی معنوی؛ به اهتمام نیکلسون.

مجمل‌التواریخ. *مجمل‌التواریخ گلستانه*؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

مخزن‌الاسرار. *مخزن الاسرار نظامی گنجوی*؛ به اهتمام وحید دستگردی؛ تهران: کتابخانهٔ ابن سینا، ۱۳۳۳.

مرصاد العباد. *مرصاد العباد*؛ تألیف عبدا... بن محمد نجم رازی؛ به اهتمام محمد امین ریاحی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.

مسعود سعدسلمان. *دیوان مسعود سعدسلمان*؛ به اهتمام مرحوم رشید یاسمی؛ تهران: ۱۳۶۲.

منطق‌الطیر. *منطق‌الطیر شیخ فریدالدین عطار*؛ به اهتمام سیدصادق گوهرین؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

منوچهری. *دیوان استاد منوچهری دامغانی*؛ به اهتمام محمد دبیرسیاقی؛ تهران: ۱۳۲۶.

مواعظ. مواعظ سعدی در *کلیات سعدی*؛ به اهتمام محمدعلی فروغی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

میسری. اشعار میسری در اشعار پراکندهٔ قدیمترین شعرای فارسی زبان؛ با تصحیح و مقابله و ترجمه و مقدمه به زبان فرانسه، به اهتمام ژیلبرلازار؛ تهران: ۱۳۴۱.

ناصرخسرو. *دیوان ناصرخسرو*، به اهتمام مینوی ـ محقق؛ تهران: ۱۳۵۷.

نامه‌ها. *نامه‌های عین‌القضاة همدانی*؛ به اهتمام علینقی منزوی ـ عفیف عسیران؛ بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ۱۳۴۸؛ ج ۲، ۱۳۵۰.

نامه‌های قائم مقام فراهانی. *نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم مقام فراهانی*؛ به اهتمام جهانگیر قائم مقامی؛ تهران: ۱۳۵۸.

ویس و رامین. *ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی*؛ به اهتمام مجتبی مینوی؛ تهران: کتابخانهٔ بروخیم، ۱۳۱۴.

هاتف. *دیوان هاتف اصفهانی*؛ به اهتمام وحید دستگردی؛ تهران: ۱۳۴۷.

هدایة المتعلمین. *هدایةالمتعلمین فی‌الطب*؛ به اهتمام جلال متینی: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴.

۲. لاتینی

Acta 9 . Acta Iranica 9; *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*; by M. Boyce, E. J. Brill, Leiden: 1975.

K. *کارنامهٔ اردشیر بابکان*؛ به اهتمام بهرام فره‌وشی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

M. H. . Boyce, M; *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian;* Oxford: 1954.

M. X. . *Danak - u Mainyō-i Khard;* edited by Ervad T. D. Anklesaria, Bombay: 1913.

N. . Nyberg, H. S.; *A Manual of Pahlavi*; P. I., Wiesbaden: 1964.

P. R. *The Pahlavi Rivâyat*; edited by B. N. Dhabhar, Bombay: 1913.

P. T. . *Pahlavi Texts*; edited by Jamasp-Asana, Bombay: 1897.

Syntax. *A Syntax of Western Middle Iranian*; by Christopher J. Brunner, Caravan Books, Delmar, New York: 1977.

کتابنامه

۱. ابوالقاسمی، محسن؛ *پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی*؛ کتابسرای بابل، ۱۳۶۷.

۲. الهام، محمد رحیم؛ *روشی جدید در تحقیق دستور زبان دری*؛ انتشارات دانشگاه کابل، ۱۳۴۹.

۳. امین مدنی، صادق؛ *دستور زبان فارسی*؛ تهران: ۱۳۶۳.

۴. انوری، حسن، و حسن احمدی گیوی؛ *دستور زبان فارسی ۲*؛ فاطمی، ۱۳۶۷.

۵. بهار، محمدتقی؛ *سبک‌شناسی*؛ ۳ جلد، امیرکبیر، ۱۳۳۷.

۶. بهار، مهرداد؛ *واژه‌نامهٔ بندهش*؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

۷. ــــــــ؛ *واژه‌نامهٔ گزیده‌های زادسپرم*؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

۸. تفضلی، احمد؛ *واژه‌نامهٔ مینوی خرد*؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

۹. راستار گویوا، و. س.؛ *دستور زبان فارسی میانه*؛ ترجمهٔ ولی‌الله شادان؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

۱۰. فرشیدورد، خسرو؛ *دستور امروز*؛ صفی‌علی شاه، ۱۳۴۸.

۱۱. معین، محمد (مصحح)؛ *برهان قاطع*؛ ج ۱-۴، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۰-۱۳۳۵، ج ۵، کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۴۲.

۱۲. ناتل خانلری، پرویز؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ ۳ جلد، نشر نو، ۱۳۶۶.

۱۳. ــــــــ؛ *دستور زبان فارسی*؛ بابک، ۱۳۵۵.

۱۴. وهمن، فریدون؛ *واژه‌نامهٔ ارتای ویراز نامک*؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

۱۵. هوفمن، کارل؛ مقاله Avesta در *دائرةالمعارف ایرانیکا*.

16. Bartholomae, C. ; *Altiranisches Wörterbuch*; Berlin: 1961.

17. ــــــــ ; I-"Vorgeschichte der Iranischen Sprachen", II- "Awestasprache und Altpersischen", in *Grundriss der iranischen philologie;* Band I, Berlin: 1974.

18. Benveniste, E.; *Origines de la formation des noms en indo-européen*; Paris: 1962.

19. ________; *Noms d'agent et noms d'action en indo-européen*; Paris: 1948.

20. Boyce, M. ; *Acta Iranica 9 a*; E. J. Brill, Leiden: 1977.

21. Boyle, J. A. ; *Grammar of Modern Persian*; Wiesbaden: 1966.

22. Brandenstein, W.U.,M. Mayhofer; *Handbuch des Altpersischen*; Wiesbaden: 1964.

23. Brunner, C. J.; *A Syntax of Western Middle Iranian*; U. S. A. : 1977.

24. Burrow, T. ; *The Sanskrit Language*; Glasgow: 1959.

25. Darmesteter, J. ; *Études iraniennes*, I-II; Paris: 1883.

26. Dhabhar, B. N. ; *Pahlavi Yasna and Visperad*; Bombay: 1949.

27. Dorofeeva, L. N. ; *Yazyk farsi-kabuli*; Moskva: 1960.

28. Dushesne - Guillemin, J. ; *Les Composés de l'Avesta*; Paris: 1936.

29. Elizarenkova, T. ; *Ya. Vedijskij Yazyk*; Moskva: 1987.

30. Gershevitch, I. ; *A Grammar of Manichean Sogdian*; Oxford: 1954.

31. Gertzenberg,L.G.;*Morfologicheskaya Struktura Slova drevnikh indoiranskikh yazykakh*; Leningrad: 1972.

32. Ghilain, A. ; *Essai sur la Langue Parthe*; Louvain: 1966.

33. Gignou, P. ; *Glossaires des inscriptions pehlevies et parthes*; London: 1972.

34. Hinz, W. ; *Neue Wege im Altpersischen*; Wiesbaden: 1973.

35. Ivanov, V. V. and V. N., Toporov; *Sanskrit*; Moscow: 1968.

36. Jackson, A. V. W. ; *An Avesta Grammar*; Stuttgart: 1892.

37. Jensen, H. ; *Neupersische Grammatik*; Heidelberg: 1931.

38. Kapadia, D. D. ; *Glossary of Pahlavi Vendidad*; Bombay: 1953.

39. Kellens, J. ; *Les noms-racines de l'Avesta*; Wiesbaden: 1974.

40. Kent, R. G. ; *Old Persian*; New Haven, Connecticut: 1953.

41. Krahe, H. ; *Einleitung in das Vergleichende Sprachstudium*; Innsbruck: 1970.

42. ________ ; *Indogermanische Sprachwissenschaft*, I-II; Berlin: 1969.

43. Lazard, G. ; *Grammaire du Persan Contemporain*; Paris: 1957.

44. ________ ; *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*; Paris: 1963.

45. MacDonell, A. A. ; *A Sanskrit Grammar*; London: 1959.

46. ________ ; *A Vedic Grammar*; London: 1962.

47. Mackenzie, D. N. ; *A Concise Pahlavi Dictionary*; Oxford: 1971.

48. Mayrhofer, M. ; *Iranisches Personennamenbuch*; Band I, Wien: 1979.

49. ________ ; *Sanskrit Grammatik*; Berlin: 1965.

50. Meillet, A. et E. Benveniste; *Grammaire du vieux-perse*; Paris: 1931.

51. Misra, S. S. ; *The Avestan, a Historical and Comparative Grammar*; Delhi: 1979.

52. Nyberg, H. S. ; *A Manual of Pahlavi*, II; Wiesbaden: 1974.

53. Rastorgueva, V. S. (editor); *Osnovy iranskogo yazykoznaniya, sredneiranskie yazyki*; Moskva: 1981.

54. Reichelt, H. ; *Awestisches Elementarbuch*; Heidelberg: 1967.

55. Salemann, C. ; "Mittelpersisch", in *Grundriss der iranischen philologie*; Band I, Berlin: 1974.

56. Shaki, M. ; *A Study on Nominal Compounds in Neo-Persian*; Praha: 1964.

57. Smith, M.W.; *Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathushtra*; Philadelphia: 1929.

58. Sokolov, S. N. ; *Avestijkij Yazyk*; Moskva: 1961.

59. Whitney, W. D. ; *Sanskrit Grammar*; U. S. A. : 1967.

معادل انگلیسی برخی از اصطلاحات

فارسی	English
آرزویی	desiderative
آغازی	inchoative
اسم	substantive
افزوده	guṇa
انشایی	injunctive
باب	voice
بالانده	vṛddhi
بلند (مصوت)	long
پیشوند	prefix
پیشوند فعلی	preverb
تشدیدی	intensive
تمنایی	optative
حالت اضافی	genitive case
حالت غیرفاعلی	casus obliquus
حالت فاعلی در ایرانی باستان	nominative case
حالت فاعلی در ایرانی میانهٔ غربی	casus rectus
حالت مفعولی	accusative case
حالت مفعولی‌عنه	ablative case
حالت مفعولی‌فیه	locative case
حالت مفعولی‌له	dative case
حالت مفعولی معه	instrumental case
حالت ندایی	vocative case
حرفهای‌ربط پیروساز	subordinating conjunctions
حرفهای ربط هم‌پایه‌ساز	coordinating conjunctions
ساده (مصوت)	simple
صامت	consonant
صفت فاعلی	agent noun
صفت فاعلی آینده	future active participle
صفت فاعلی گذشته	past active participle
صفت فاعلی مضارع	present active participle
صفت فاعلی مضارع گذرا	present active participle
صفت فاعلی مضارع ناگذر	present middle participle
صفت فاعلی نقلی گذرا	perfective active participle

صفت فاعلی نقلی ناگذر	perfective middle participle
صفت مفعولی آینده	future passive participle
صفت مفعولی گذشته	past passive participle
ضعیف	weak
کوتاه (مصوت)	short
گذرا	active
مادهٔ ماضی بی‌سین	non-sigmatic aorist
مادهٔ ماضی سین‌دار	sigmatic aorist
مادهٔ مضارع a دار	thematic
مادهٔ مضارع بی a	athematic
ماضی	aorist
ماضی استمراری	imperfect
مرکب (مصوت)	diphthong
مرکب آزاد	copulative compound
مرکب وابسته	non-copulative compound
مصوت	vowel
ناگذر	middle
نام	noun
نیم مصوت	semi-vowel
واج	phoneme
واداری	causative



دستور تاریخی زبان فارسی

دکتر محسن ابوالقاسمی



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها

A Historical Grammar of The Persian Language

M. Abolghassemi, Ph. D.

۶۵۰۰ ریال

مراکز پخش:
تهران: خیابان کارگرشمالی - بالاتر از پمپ بنزین - کوچهٔ شهید ابوالفضل خسروی شمارهٔ ۸۴ - تلفن ۸۰۰۶۲۸۳
تهران: میدان انقلاب اسلامی - نبش خیابان ۱۶ آذر - فروشگاه سمت - تلفن: ۶۴۱۸۰۶۹